عصر ظهور

نويسنده: علی كورانی

تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

# سيماى كلى دوران ظهور

با آنكه قرآن كريم معجزه جاويد پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و در هر زمان و نسلى تازگى دارد....با اين وصف از جمله معجزه هاى هميشه تازه وى خبرهايى است كه توسط آن حضرت از آينده زندگى انسانها و خط سير اسلام ، تا فرا رسيدن زمان بازگشت اسلام موعود بيان شده است عصرى كه خداوند دين خود را برتمام اديان و مكاتب جهان برخلاف خواست مشركان و كافران پيروز مى گرداند.

و اين عصر ظهور اسلام كه موضوع اين كتاب است همان عصر ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام است و هيچ تفاوتى بين اين دو، در صدها روايت بشارت دهنده پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و رواياتى كه از طريق صحابه و تابعين و نويسندگان صحاح و مجموعه هاى روايتى كه درباره اين دو عصر رسيده وجود ندارد، با آنكه اختلاف روش داشته اند. و اگر روايات امامان اهل بيت عليهم‌السلام را بر آنها بيفزائيم بيش از يكهزار روايت مى شود، اگر چه ائمه عليهم‌السلام همواره احاديث خود را به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نسبت نداده اند، لكن بارها تاءكيد فرموده اند كه آنچه بيان نموده اند از پدران پاك و از جد بزرگوارشان پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى باشد.

سيمائى را كه اين روايات از اوضاع جهان در زمان ظهور ترسيم مى كند به ويژه از منطقه ظهور آن حضرت . مانند: يمن ، حجاز، ايران ، عراق ، شام ، فلسطين ، مصر و مغرب مراكش .... سيمائى است كامل كه بسيارى از حوادث بزرگ و كوچك و نامهاى اشخاص و اماكن را در برمى گيرد.

كوشيده ام اين روايات را از ميان احاديث فراوان ، استخراج نموده و برگزينم و تا حد ممكن به شكلى واضح و پيوسته و دقيق در دسترس عموم مسلمانان قرار دهم.

در اين بخش ، قبل از پرداختن به مشروح آن روايات ، خلاصه اى از آنها را عرضه مى دارم تا سيمائى كلى از عصر ظهور باشد.

روايات شريفه حاكى از اين است كه انقلاب و حركت ظهور حضرت مهدى ارواحنا فداه بعد از فراهم شدن مقدمات و آمادگيهاى منطقه اى و جهانى از مكه آغاز مى گردد

و طبق بيان روايات ، در سطح جهانى نبردى سخت بين روميان غربيها و بين تركان و يا هواداران آنها كه ظاهرا روسها باشند بوجود مى آيد، تا جائيكه به جنگ جهانى منجر مى گردد.

اما در سطح منطقه دو حكومت هوادار حضرت مهدى عليه‌السلام در ايران و يمن تشكيل خواهد شد...كه ياران ايرانى آن حضرت مدتى قبل از ظهور، حكومت خويش را تاءسيس نموده و درگير جنگى طولانى مى شوند كه سرانجام در آن پيروز مى گردند.

و اندك زمانى پيش از ظهور آن بزرگوار در بين ايرانيان دو شخصيت ، با عنوان سيد خراسانى ، رهبر سياسى و شعيب بن صالح ، رهبر نظامى ظاهر شده و ايرانيان تحت رهبرى اين دو تن ، نقش مهمى را در حركت ظهور آن حضرت ايفاء خواهند نمود.

اما ياران يمنى وى ، قيام و انقلاب آنان چند ماه پيش از ظهور حضرت بوده و ظاهرا ايشان در سامان بخشيدن به خلاء سياسى كه در حجاز بوجود مى آيد همكارى مى نمايند. علت بوجود آمدن اين خلاء سياسى حجاز اين است كه شاه نابخردى از خاندان فلان ! كه آخرين پادشاه حجاز مى باشد كشته شده و بر سر جانشينى او اختلاف بوجود مى آيد به گونه اى كه اين اختلاف تا ظهور مهدى عليه‌السلام ادامه خواهد يافت.

آنگاه كه مرگ عبد الله فرا رسد، مردم در جانشينى او نسبت به هيچكس به توافق نمى رسند و اين جريان تا ظهور حضرت صاحب الامر همچنان ادامه مى يابد، عمر سلطنت هاى چندين ساله بسر آمده ، نوبت پادشاهى چند ماهه و چندين روزه فرا مى رسد. ابوبصير مى گويد: پرسيدم : آيا اين وضع به طول مى انجامد؟ فرمود: هرگز.

و اين درگيرى بعد از كشته شدن اين پادشاه عبدالله منجر به كشمكش بين قبيله هاى حجاز مى شود.

از جمله نشانه هاى ظهور، حادثه اى است كه بين دو حرم مكه ومدينه رخ مى دهد.

عرض كردم : چه حادثه اى اتفاق مى افتد؟ فرمود: تعصب قبيله اى ميان دو حرم به وجود آمده و شخصى از فرزندان فلان ! پانزده تن از سران و شخصيتهاى قبيله مخالف و يا از فرزندان مخالفان خود را مى كشد.

در اين هنگام نشانه هاى ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام آشكار شده و شايد بزرگترين نشانه آن ، نداى آسمانى است ، كه به نام او در ٢٣ ماه رمضان شنيده مى شود.

سيف بن عميره گفت : نزد ابوجعفر منصور بودم وى بدون مقدمه گفت : اين سيف بن عميره بدون ترديد ندا كننده اى از آسمان نام مردى از فرزندان ابوطالب را مى خواند. گفتم : فدايت شوم اى اميرمؤ منان ، اين سخن را روايت مى كنيد؟ گفت : آرى سوگند به آن كس كه جانم در دست اوست آن را با گوش خود شنيدم . گفتم : اى امير مؤ منان ، من تاكنون چنين حديثى از كسى نشنيده ام ! گفت : اى سيف ، اين سخن حق است ، زمانيكه آن امر واقع مى شود، نخستين كسى كه اجابت نمايد ما هستيم ، مگر نه اين است كه آن ندا، مردى از عموزادگان ما را مى خواند؟ گفتم : آيا آن مرد از فرزندان فاطمه عليهما‌السلام است ؟ گفت : آرى اين سيف ، چنانچه اين روايت را از ابوجعفر محمد بن على امام باقر نشنيده بودم ، اگر تمام مردم روى زمين برايم مى گفتند نمى پذيرفتم ، اما او محمد بن على امام باقر عليه‌السلام است.

طبق روايات پس از اين نداى آسمانى ، حضرت مهدى عليه‌السلام به طور سرى با برخى از ياران و هواداران خود ارتباط برقرار مى نمايد. درباره آن بزرگوار، در سراسر گيتى سخن بسيار به ميان آمده ، و نام وى زبانزد همگان گشته ، و محبتش در دلها جاى مى گيرد.

دشمنان وى از ظهور آن حضرت سخت بيمناك شده ، و از اين رو براى دست يافتن به او به تلاش و كوشش مى پردازند...در ميان مردم شايع مى شود كه آن حضرت در مدينه منوره اقامت گزيده ، و حكومت حجاز يا نيروهاى خارجى جهت كنترل اوضاع داخلى حجاز، و پايان دادن به كشمكش قبائل با حكومت وقت لشكريان سفيانى را از سوريه به يارى مى طلبند.

اين سپاه وارد مدينه گشته و به هر مرد هاشمى كه دست يابند او را دستگير مى كنند. بسيارى از آنان و شيعيان آنها را كشته و بقيه را به زندان مى افكنند.

سفيانى ، دسته اى از نيروهاى خود را روانه مدينه مى كند و آنها مردى را در آنجا بقتل مى رسانند و مهدى و منصور از آنجا مى گريزند، و از اولاد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كوچك و بزرگ آنان دستگير شده به گونه اى كه هيچكس ‍ نمى ماند جز اينكه دستگير و زندانى مى گردد،

نيروهاى سفيانى در تعقيب آن دو مرد از شهر بيرون مى آيند و حضرت مهدى عليه‌السلام همانند حضرت موسى عليه‌السلام ، بيمناك و نگران از آنجا خارج شده و رهسپار مكه مى گردد.

سپس آن حضرت در شهر مكه با بعضى از ياران خود تماس مى گيرد.... تا اينكه قيام و حركت مقدس خويش را در شب دهم محرم بعد از نماز عشاء از حرم شريف مكى آغاز مى كند آنگاه نخستين سخنرانى خود را براى مردم مكه ايراد مى فرمايد، كه دشمنان وى سعى در ترور آن حضرت دارند، اما ياران آن حضرت با در ميان گرفتن آن بزرگوار دشمنان را دور و متفرق ساخته ، و نخست بر مسجد الحرام و سپس بر مكه تسلط مى يابند.

و در صبح روز دهم محرم حضرت مهدى عليه‌السلام پيام خود را به زبانهاى مختلف به تمام جهان ابلاغ مى كند و ملل دنيا را به يارى خويش ‍ دعوت كرده ، اعلام مى دارد كه در مكه باقى خواهد ماند، تا معجزه اى كه جد گرامى اش حضرت مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وعده فرموده ، و آن فرو رفتن لشكريان سفيانى بزمين است كه براى درهم شكستن حركت آن حضرت راهى مكه مى شوند، به وقوع پيوندد.

اما پس از اندك زمانى ، معجزه وعده دادن شده در مورد سپاه سفيانى كه در مسير مكه به حركت در آمده اتفاق مى افتد.

چون سپاه سفيانى به بيابان مدينه مى رسد خداوند آنها را در زمين فرو مى برد، و اين مصداق فرموده خداى بزرگ است كه فرمود: و اگر تو اى پيامبر سختى حال تبهكاران را مشاهده كنى آنگاه كه ترسان و هراسان گشته و هيچ از عذاب آنان فروگذار نشود و از مكانى نزديك گرفتار شوند

همينكه به بيابان مى رسند به زمين فرو مى روند و كسانى كه پيشاپيش ‍ رفته اند باز مى گردند تا ببينند آن قوم چه كردند كه خود نيز به سرنوشت آنان دچار مى شوند و عقب ماندگان نيز از راه رسيده و به آنها مى پيوندند كه جوياى حال آنان شوند، به همين بلا گرفتار مى شوند.

آن حضرت پس از اين معجزه فرو رفتن دشمنان در زمين ، با سپاه خود كه متشكل از ده و اندى هزار تن است كه از مكه رهسپار مدينه مى گردد، و پس ‍ از نبردى با نيروهاى دشمن مستقر در آنجا، مدينه را آزاد ساخته ، آنگاه با آزادسازى دو حرم مكه و مدينه فتح حجاز و تسلط بر منطقه خاتمه مى يابد.

برخى از روايات خاطر نشان مى سازد كه آن حضرت ، پس از پيروزى بر حجاز راهى جنوب ايران مى شود و در آنجا با سپاه ايران و توده هاى مردم آن سامان به رهبرى خراسانى و شعيب بن صالح برمى خورد آنان با وى بيعت كرده و با همرزمى يكديگر با قواى دشمن در بصره به پيكار مى پردازند كه سرانجام به پيروزى بزرگ و آشكارى دست مى يابند.

سپس امام عليه‌السلام وارد عراق گرديده و اوضاع داخلى آنجا را پاكسازى مى كند و با درگيرى با بقاياى نيروهاى سفيانى و گروهكهاى متعدد شورشى آنها را شكست داده و به قتل مى رساند.

آنگاه عراق را مركز حكومت و كوفه را پايتخت خود قرار مى دهد، و بدين سان ، يمن ، حجاز، ايران ، عراق ، و كشورهاى خليج فارس يكپارچه تحت فرمانروائى آن حضرت در مى آيد.

روايات يادآور اين معناست كه نخستين جنگى را كه حضرت مهدى عليه‌السلام پس ‍ از فتح عراق به آن اقدام خواهد نمود جنگ با تركان است:

اول لواء يعقده يبعثه الى الترك فيهزمهم

نخستين سپاهى كه حضرت مهدى عليه‌السلام تشكيل مى دهد لشكرى است كه به سوى تركها گسيل داشته و آنها را شكست مى دهد.

و ظاهرا مقصود از تركان ، روس ها است كه بعد از جنگ جهانى با روميان يعنى غربيها ضعيف و ناتوان مى شوند.

و امام عليه‌السلام پس از تجهيز، سپاه بزرگ قومش را راهى قدس مى گرداند، در اين هنگام سفيانى در برابر آن حضرت عقب نشينى مى كند تا اينكه لشكريان حضرت مهدى عليه‌السلام در مج عذراء نزديك دمشق فرود مى آيند، و گفتگو و مذاكراتى ميان آن بزرگوار و سفيانى انجام مى پذيرد، اما موضع سفيانى در مقابل آن حضرت ضعيف است بخصوص كه موج گسترده مردمى به آن حضرت گرايش پيدا مى كنند. به گونه اى كه روايات نشان مى دهد، سفيانى مى خواهد قدرت را به او واگذارد، اما حاميان يهودى و رومى وى و دستيارانش او را سرزنش مى كنند.

آنها با بسيج نيروهاى خود با امام عليه‌السلام و سپاه وى درگير نبردى بزرگ مى شوند، نبردى كه محورهاى ساحلى آن ، از عكا در فلسطين گرفته تا انطاكيه در تركيه و در داخل از طبريه١ تا دمشق و قدس را فرا مى گيرد

...

در اين هنگام خشم الهى بر نيروهاى سفيانى و يهودى و رومى فرود آمده و به دست مسلمانان كشته مى شوند، به گونه اى كه اگر يكى از آنان در پشت صخره اى پنهان شود، آن صخره بانگ برآورد: اى مسلمان ، در اينجا فردى يهودى مخفى شده او را هلاك كن.

در اين لحظه ظفر و يارى خداوند بر امام مهدى عليه‌السلام و مسلمانان به ارمغان آمده پيروزمندانه وارد قدس مى گردند.

غربيان مسيحى به طور ناگهانى مواجه با شكست يهوديان و نيروهاى پشتيبان آنها به دست با كفايت آن حضرت مى شوند، از اين رو آتش خشم آنان برافروخته شده و عليه امام عليه‌السلام اعلان جنگ مى دهند.

ولى ناگاه حضرت مسيح عليه‌السلام از آسمان به قدس فرود آمده و با سخنان خويش جهانيان و بويژه مسيحيان را مورد خطاب قرار مى دهد.

فرود آمدن حضرت مسيح عليه‌السلام براى جهانيان علامت و نشانه اى است كه موجب شادى مسلمانان و ملتهاى مسيحى خواهد گرديد.

به نظر مى رسد كه حضرت مسيح عليه‌السلام ميان حضرت مهدى عليه‌السلام و غربى ها وساطت نموده ، قرارداد صلحى به مدت هفت سال بين دو طرف بسته مى شود.

بين شما و روميان چهار پيمان صلح برقرار مى شود كه چهارمين آنها به دست مردى از خاندان هرقل ، انجام مى پذيرد و هفت سال به طول مى انجامد. مردى از عبدالقيس به نام مستور بن غيلان پرسيد: اين پيامبر خدا پيشواى مردم در آن روز چه كسى خواهد بود؟ فرمود: مهدى از فرزندانم ، كه مردى چهل ساله بنظر مى رسد، چهره اش چون ستاره تابان مى درخشد، برگونه راست او خالى وجود دارد، و در حالى كه دو قباى قطوانى٢ به تن دارد همچون مردان بنى اسرائيل جلوه مى كند، وى گنجينه هاى زمين را استخراج نموده و شهرى شرك آلود را آزاد مى سازد.

آنگونه كه در بعضى روايات آمده غربى ها پس از دو سال پيمان صلح را مى شكنند. شايد انگيزه اين پيمان شكنى ، ترس و وحشتى است كه حضرت مسيح عليه‌السلام در اثر ايجاد موج همبستگى مردمى در بين ملتهاى آنان بوجود مى آورد. بسيارى از غربيها به آئين اسلام گرويده و حضرت مهدى عليه‌السلام را مورد حمايت و تاءييد خويش قرار مى دهند.

لذا روميان در يك هجوم ناگهانى با نزديك به يك ميليون سرباز به سرزمين شام و فلسطين يورش مى آورند.

آنگاه با شما پيمان شكنى نموده و با ارتشى متشكل از هشتاد لشكر و هر لشكر دوازده هزار سرباز به سوى شما گسيل مى شوند

و نيروهاى اسلام روياروى آنان قرار گرفته و حضرت مسيح موضع خود را هماهنگ با حضرت مهدى عليه‌السلام اعلام داشته و پشت سر وى در قدس نماز مى گزارد.

نبرد با روميان غربيها در همان محورهاى نبرد آزادى قدس ، از عكا تا انطاكيه ، و از دمشق تا قدس و مرج دابق٣ روى خواهد داد كه شكستى سخت متوجه روميان و پيروزى بزرگ و آشكارى نصيب مسلمانان مى گردد.

پس از اين كارزار دروازه هاى پيروزى جهت فتح نمودن اروپا و غرب مسيحيت ، به روى آن حضرت گشوده مى شود... و ظاهرا بسيارى از كشورها به وسيله انقلاب ملتهاى خودشان فتح مى گردد، چرا كه ملتها حكومتهاى خود را كه مخالف حضرت مهدى و مسيح عليهما‌السلام است سرنگون ساخته و حكومتهاى طرفدار آن حضرت را برپا مى دارند.

بعد از فتح غرب توسط امام عليه‌السلام و در آمدن آن تحت فرمانروائى آن حضرت ، و اسلام آوردن بيشتر مردم آن سامان ، حضرت مسيح عليه‌السلام رحلت نموده و حضرت مهدى عليه‌السلام و مسلمانان برپيكر او نماز مى گزارند، و آنطور كه روايات مى گويد، امام عليه‌السلام مراسم دفن و نماز خواندن بر بدن وى را آشكارا در حضور مردم انجام مى دهد، تا همچون بار اول درباره او سخن ناروا نگويند، سپس پيكر پاك او را با پارچه اى كه دست بافت مادرش مريم صديقه عليهما‌السلام است كفن نموده و در جوار مزار شريف در قدس به خاك مى سپارد.

پس از فتح جهان توسط آن حضرت و يكپارچگى تمام دولتهاى جهان به صورت يك حكومت اسلامى ... امام عليه‌السلام جهت تحقق بخشيدن به اهداف الهى در ابعاد گوناگون و در ميان ملتهاى جهان اقدام مى كند، و براى تعالى بخشيدن و شكوفائى زندگى مادى و تحقق توانگرى و رفاه همگان قيام نموده و جهت گسترش فرهنگ و دانش ، و بالا بردن سطح آگاهى دينى و دنيايى مردم مى كوشد

...

طبق برخى روايات ، ميزان افزايش دانشى را كه آن حضرت بر دانش مردم اضافه مى كند، به نسبت ٢٥ به ٢ است ، يعنى اضافه بر ٢ جزء از علم را كه قبلا" دارا بوده اند ٢٥ جزء ديگر را بر آن افزوده و به طور كلى دانش بشر ٢٧ جزء خواهد شد.

هم چنانكه در زمان آن حضرت پاى ساكنان زمين به سوى ساكنان كرات گشوده مى شود بلكه مرحله گشوده شدن درهاى عالم غيبت به روى اين جهان مادى ما آغاز مى گردد، كه انسانهائى از بهشت به زمين مى آيند كه براى مردم اعجاز آور و خارق العاده خواهد بود.

و در روزگار آن حضرت و بعد از آن شمارى از پيامبران و امامان عليهم‌السلام به زمين باز خواهند گشت و تا هر زمان كه اراده حق تعالى باشد فرمانروايى خواهند نمود. و اين امر از نشانه هاى رستاخيز و مقدمات آن مى باشد.

به نظر مى رسد كه جنبش دجال ملعون و فتنه و آشوب او يك حركت انحرافى بهره گيرى از پيشرفت علوم و حالت رفاهى باشد كه در زمان امام عليه‌السلام جامعه بشرى به آن دست مى يابد تا، دجال از روشهاى پيشرفته چشمبندى ، براى فريب جوانان پسر و دختر و زنان كه بيشتر پيروان او را تشكيل مى دهند، استفاده مى كند.

از اين رو در جهان موجى از فتنه و آشوب بوجود مى آورد كه فريبكارى هاى او را باور مى كنند، اما حضرت مهدى عليه‌السلام نيرنگ هاى وى را آشكار ساخته و به زندگى او و هوادارانش خاتمه مى بخشد.

اين بود دورنمائى كلى از حركت و انقلاب جهانى حضرت مهدى موعودعليه‌السلام... اما روزگارى كه اين حوادث در آن رخ مى دهد، آشكارترين نشانه ها و رويدادهاى آن از زبان روايات چنين است:

نخست فتنه اى است كه بر امت اسلامى پيش مى آيد و روايات ، آن را آخرين و سخت ترين فتنه ها توصيف مى كند كه بر آنان وارد شده ، و با ظهور امام عليه‌السلام برطرف مى گردد.

نكته قابل توجه اين است كه تمام ويژگيهاى كلى و مشروح اين آشوب با فتنه و سلطه غربى ها و نيز كشورهاى شرقى هم پيمان با آن در آغاز اين قرن ، تطبيق مى كند چه اينكه اين آشوب سراسر ممالك اسلامى و تمام خانواده هاى آنان را دربر مى گيرد.

خانه اى وجود ندارد، مگر اين كه آن فتنه داخل آن شده و هيچ مسلمانى نمى ماند مگر اينكه مورد آسيب آن واقع مى شود.

ملت هاى كافر بركشورهاى مسلمانان هجوم مى آورند، آنگونه كه گرسنگان آزمند برسفره چرب و رنگين حمله مى كنند.

به هنگام آن فتنه و آشوب گروهى از غرب و گروهى از شرق آمده و برامت من حكمرانى كنند.

اين فتنه از سرزمين شام ، سرزمينى كه دشمنان ما سلطه گرى استعمارى سياه خويش را از آنجا آغاز نموده ، و آن را كانون پرتو افكن تمدن مى نامند شروع مى شود در نتيجه آشوبى به پا مى شود كه در زبان روايات به فتنه فلسطين از آن ياد شده ، آشوبى كه كشور شام در اثر آن ، هم چون آب درون مشك به هم مى خورد.

چون فتنه فلسطين برپا شود منطقه شام دچار آشفتگى و نابسامانى گردد، مانند بهم خوردن آب در مشك ، و آنگاه كه زمان پايانش فرا رسد پايان يافته و اندكى از شما پشيمان مى شويد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

١شهر طبريه و درياچه معروف آن در فلسطين قرار دارد.

٢قطوان نام منطقه اى در كوفه .

٣نام منطقه اى در فلسطين اشغالى

# عصر ظهور

روايات ، نسل ها و فرزندان مسلمان را بدين گونه توصيف مى كند: كه آنان با فرهنگ اين فتنه و آشوب نشو و نما مى كنند به گونه اى كه از ديگر فرهنگ ها بى اطلاع مى مانند... و فرمانروايان ستمگرى كه با احكام كفر و هوا و هوس ‍ بر مسلمانان حكمرانى نموده و آنان را با بدترين وضعى شكنجه مى دهند.

احاديث شريف ، به وجود آورندگان اين آشوب را روميان غربيها و تركان كه ظاهرا مراد از آنان روسها باشند، نام برده ، و آنگاه كه حوادث بزرگى در سال ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام رخ مى دهد، آنان نيروهاى خود را در رمله فلسطين و در انطاكيه در ساحل تركيه سوريه و در جزيزه ، واقع در مرزهاى سوريه عراق تركيه ، مستقر مى سازند.

زمانيكه روم و ترك روسيه و غرب عليه شما شورش ... و با يكديگر نيز مخالفت و كشمكش مى نمايند و جنگ و درگيرى ها در جهان رو به افزايش مى رود، هواداران تركان ، جهت استقرار در جزيره و خوارج روم به انگيزه فرود آمدن در رمله به حركت در مى آيند

هم چنين در روايات آمده كه آغاز ظهور آن بزرگوار از ايران خواهد بود.

نقطه آغاز ظهور او از سوى مشرق است و چون آن هنگام فرا رسد، سفيانى خروج مى كند.

يعنى ، آغاز مقدمات و زمينه ظهور آن حضرت بدست طرفداران سلمان فارسى ، ياران درفش هاى سياه انجام پذيرفته و نهضت آنان به دست مردى از قم به وجود مى آيد.

مردى از قم قيام نموده و مردم را به حق دعوت مى نمايد. گروهى كه گرد او جمع مى شوند، دلهاشان چون پاره اى آهن محكم و استوار است و آنچنان نستوه اند كه از تند بادها و طوفانهاى كارزار نمى هراسند، و از نبرد خسته و افسرده نشده و وحشتى به دل راه نمى دهند، و همواره توكل و اتكاء آنها به خداوند است و فرجام نيكو از آن تقواپيشگان خواهد بود.

آنان پس از بپاخاستن و به وجود آوردن انقلابشان از دشمنان خود ابرقدرتها مى خواهند كه آنها را به حال خود رها نموده و در امور آنها دخالت نكنند، اما آنان بر اين امر اصرار دارند.

حق را مى جويند، به آنان سپرده نمى شود، بار ديگر خواستار آن مى شوند ديگر بار نيز سپرده نمى گردد. با مشاهده اين وضع سلاح بر دوش ‍ گرفته ، و به مبارزه ادامه مى دهند تا خواسته آنها را عملى مى نمايند ولى اين بار اينان نمى پذيرند، تا اينكه قيام نموده .... و پرچم نهضت را به دست صاحب شما يعنى حضرت مهدى عليه‌السلام مى سپارند، و كشته هاى آنان شهيدان راه حق هستند

و به گفته روايات آنها سرانجام در جنگ طولانى خود پيروز گشته و دو شخصيتى كه وعده داده شده در بين آنان ظاهر مى شوند. كه يكى خراسانى بعنوان فقيه و مرجع ، يا رهبر سياسى ، و ديگرى شعيب بن صالح كه جوانى گندم گون ، با ريش كم پشت از اهالى رى ، مى باشد به عنوان فرمانده نظامى مى باشد.

با سپردن اين دو شخصيت پرچم اسلام را به حضرت مهدى عليه‌السلام، با نيروهاى خود در نهضت آن حضرت شركت مى نمايند. و شعيب بن صالح به سمت فرماندهى كل قواى حضرت مهدى عليه‌السلام نائل مى گردد.

هم چنين روايات از حركتى ياد مى كند كه در سوريه توسط عثمان سفيانى كه از هواداران روميان و هم پيمان با يهود است برپا شده و وى سوريه و اردن را يك پارچه در قلمرو حكومت خويش در مى آورد.

خروج سفيانى امرى حتمى است كه از آغاز تا انجام آن پانزده ماه به طول مى انجامد. شش ماه آن را به جنگ و كشتار پرداخته و با به تصرف در آوردن پنج منطقه ، نه ماه كامل بر آن مناطق فرمانروائى مى كند.

طبق گفته روايات آن مناطق پنجگانه علاوه بر سوريه و اردن ، احتمالا لبنان را نيز در بر مى گيرد.

اين وحدت ناميمونى است كه توسط سفيانى در كشور شام به وجود مى آيد، زيرا كه هدف آن ايجاد يك خط دفاعى عربى از اسرائيل ، و پايگاهى براى روياروئى با ايرانيان و زمينه سازان حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام مى باشد.

از اين رو سفيانى اقدام به اشغال و تصرف عراق نموده و نيروهاى وى وارد عراق مى گردند.

او تعداد يكصد و سى هزار نيرو را به كوفه اعزام مى نمايد و آنها در محلى بنام روحاء و فاروق فرود مى آيند، آنگاه شصت هزار تن از آنان روانه كوفه شده و در محل مقبره حضرت هود عليه‌السلام در نخيله منزل مى كنند، و گويا من سفيانى و يا همراه و يار او را مى بينم كه در كوفه و در زمينهاى پهناور و سرسبز شما رحل اقامت افكند و منادى او بانگ برمى آورد كه هر فردى سر شيعه على را بياورد هزار درهم به او داده مى شود، در اين هنگام است كه همسايه به همسايه اش حمله ور شده و مى گويد اين شخص از زمره آنان است.

آنگاه سفيانى را به پركردن خلاء سياسى كه در حجاز بوجود آمد وادار مى نمايند و براى مبارزه و نابودى حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام كه زبانزد مردم بوده و انتظار آغاز آن را از مكه دارند، حكومت سفيانى را تقويت مى نمايند.

از اين رو سفيانى سپاه خود را به حجاز گسيل داشته و نيروهايش با ورود به شهر مدينه در آنجا دست به فساد زده و سپس آهنگ مكه مى نمايند، جائى كه حضرت مهدى عليه‌السلام نهضت خويش را از آن مكان آغاز نموده است . پس ‍ از آن معجزه اى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مورد سپاه سفيانى قبل از رسيدن به مكه وعده داه است ، يعنى فرو رفتن به زمين ، رخ خواهد داد.

پناهنده اى به خانه خدا پناه مى برد، آنگاه سپاهى به سوى او فرستاده مى شود، همين كه به بيابان مدينه مى رسند در زمين فرو مى روند.

پس از آن سفيانى بعد از شكست از ايرانيان و يمنى ها در عراق ، و شكستى كه در حجاز به دست حضرت مهدى عليه‌السلام به واسطه معجزه فرو رفتن در زمين نصيب او مى گردد، عقب نشينى مى كند و جهت روياروئى با پيشروى امام عليه‌السلام كه با سپاه خويش راهى دمشق و قدس مى باشد، به جمع آورى و بازسازى نيروهاى خود در داخل كشور شام مى پردازد.

روايات اين نبرد را حماسه اى بزرگ دانسته كه از عكا تا صور و انطاكيه در ساحل دريا، و در داخل منطقه ، از دمشق تا طبريه و قدس امتداد مى يابد.

در اين گيرودار خشم خداوند بر سفيانى و همدستان يهودى و رومى غربى وى فرود آمده و پس از شكستى سخت و كوبنده ، سفيانى به اسارت در آمده و كشته مى شود، آنگاه حضرت مهدى عليه‌السلام به همراهى مسلمانان وارد قدس مى گردد.

هم چنانكه روايات نهضت ديگرى را كه زمينه ساز حكومت آن حضرت بوده و در يمن پديد مى آيد، ياد نموده و رهبر آن نهضت يمنى را ستوده و يارى نمودن وى را بر مسلمانها واجب مى شمارد:

در بين پرچمها هيچ پرچمى از درفش يمنى هدايت كننده تر نيست پس از خروج يمنى فروش سلاح به مردم حرام است و چون خروج كند و به يارى او بشتاب زيرا كه درفش او درفش هدايت است . جايز نيست هيچ مسلمانى از آن سرپيچى نمايد كه اگر چنين كند اهل آتش خواهد بود، چرا كه يمنى مردم را به حق و راه راست فرا مى خواند.

چنانكه روايات ، از ورود نيروهاى يمنى به عراق جهت يارى ايرانيان در برابر نيروهاى سفيانى خبر مى دهد و ظاهرا وى و سپاهيانش در يارى نمودن حضرت مهدى عليه‌السلام در حجاز نقش مهمى را ايفا مى كنند.

هم چنين از نهضت مردى مصرى قبل از خروج يمانى و سفيانى به ميان آمده و جنبشى ديگر را به فرمانده ارتش مصر، و حركتى را به قبطيان اطراف مصر نسبت مى دهد. آنگاه ورود نيروهاى غربى يا مغربى را به مصر، و به دنبال آن خروج سفيانى را در كشور شام خاطرنشان مى سازد.

و نيز از روايات چنين بر مى آيد كه حضرت مهدى عليه‌السلام براى مصر موقعيت تبليغى خاصى در سطح جهان قرار مى دهد و آنجا را به عنوان منبر سخنرانى خويش انتخاب مى فرمايد و سپس كيفيت ورود آن حضرت و يارانشان را به مصريان مى نمايد:

آنگاه آنان مهدى عليه‌السلام و يارانشان وارد مصر شده و حضرت بر فراز منبر آن قرار مى گيرد و با مردم سخن مى گويد: زمين بر اثر عدل و داد رونق و نشاط تازه اى به خود گرفته ، و آسمان باران رحمت خود را فرو مى بارد، درختان بارور شده و زمين گياهان خود را مى روياند و زينت بخش ‍ ساكنان خود مى گردد، حيوانات وحشى به گونه اى در آرامش و امنيت بسر مى بردند كه همچون حيوانات اهلى مى توانند در همه جا آسوده بچرند. دانش در دل مؤ منان آن چنان جاى گزين مى شود كه هيچ مؤ منى از لحاظ علمى به برادر دينى اش نياز پيدا نمى كند. آن روز، مصداق اين آيه شريفه يغنى الله كلا من سعته خداوند همگان را از غناى بى كران خويش توانگر مى سازد آشكار مى گردد.

اما در مورد كشورهاى اسلامى مغرب ، بنا به گفته روايات ، نيروهايى از آنجا وارد سرزمين شام و چه بسا مصر گرديده ، و برخى از آنها داخل عراق مى شوند.... و ماءموريتهاى آنان همچون ماءموريت نيروهاى بازدارنده عرب و يا بين المللى است كه به نفع اسلام و مسلمانان نخواهد بود. اين نيروها در شام با نيروهاى ايرانى و زميه سازان دولت حضرت مهدى عليه‌السلام روياروى شده و با يكديگر به زد و خورد مى پردازند. پس از آن به سوى اردن عقب نشينى نموده ، و باقيمانده آن بعد از خروج سفيانى عقب نشسته و يا به او مى پيوندند. و سپس به كمك دولت مصر كه با قيام مردم خود روبرو شده ، و يا به يارى نيروهاى غربى كه اندكى قبل از خروج و حركت سفيانى در شام وارد سرزمين مصر شده اند مى شتابند.

روايت مربوط به عصر و زمان ظهور حضرت عليه‌السلام خاطرنشان مى سازد كه يهوديان در آخرالزمان در روى زمين ايجاد فساد و فتنه نموده و گرفتار تكبرورزى و خود بزرگ بينى مى گردند. آنگونه كه خداوند در قرآن آنان را وصف نموده ، اين خوى برترى جوئى به دست پرچمدارانى كه از خراسان خروج مى نمايند نابود مى گردد.

چرا كه هيچ چيز نمى تواند آنان را از تصميم خود برگرداند تا آنكه درفش هاى خود را در قدس به اهتزاز در آورند.

و ايرانيان قومى هستند كه به زودى خداوند متعال آنان را عليه يهوديان برخواهد انگيخت.

ما بندگان نيرومندى از خود را عليه شما بر مى شورانيم

روايات ، هلاكت موعود يهوديان را كه در يك وهله و يا چندين وهله پيش از ظهور حضرت عليه‌السلام و بعد از آن اتفاق مى افتد، مشخص ننموده ، اما آخرين مرحله آن را وصف مى نمايد كه به دست تواناى حضرت مهدى عليه‌السلام و سپاهيان وى كه بيشتر آنها ايرانى هستند به هلاكت مى رسند.

و اين رويداد به صورت كارزارى بزرگ است كه در آن عثمانى سفيانى حاكم سرزمين شام در كنار يهوديان و روميها و در خط مقدم دفاعى آنان قرار داد.

بنا به نقل روايات ، امام مهدى عليه‌السلام نسخه هاى اصلى تورات را از درون غارى در انطاكيه و كوهى در فلسطين و از درياچه طبريه بيرون آورده و با استناد به آن يهوديان را محكوم نموده و نشانه و علامتها و معجزات را براى آنان آشكار مى سازد.

برخى از يهوديان كه بعد از نبرد آزادى قدس جان سالم بدر برده اند تسليم آن بزرگوار شده و كسانى كه تسليم نمى شوند از كشورهاى عربى اخراج مى گردند.

آنطور كه از روايات استفاده مى شود، اندكى قبل از ظهور حضرت ، جنگى جهانى بين روميان و تركان يعنى غربيها و روسيه رخ مى دهد كه سبب آغاز آن از ناحيه مشرق است و از پاره اى ديگر از روايات چنين برمى آيد كه جنگ مزبور به صورت جنگهاى منطقه اى خواهد بود.

در سال ظهور آن حضرت عليه‌السلام جنگهاى زيادى در روى زمين به وقوع مى پيوندند كه خسارتهاى آن متوجه آمريكا و اروپا مى گردد.

آتش جنگ در مغرب زمين همچون شعله ور شدن آتش هيزم بسيار برافروخته مى گردد، بين مردم شرق و غرب و حتى مسلمانان ايجاد اختلاف مى شود، و مردم در اثر هراس و وحشتى كه دارند با رنج و گرفتارى سختى روبرو خواهند شد

هم چنين روايات خبر مى دهد كه زيانهاى جانى و تلفات اين جنگ بعلاوه بيمارى طاعون كه پيش از جنگ و پس از آن شيوع پيدا مى كند، به دو سوم ساكنان زمين مى رسد، و اين خسارتها به مسلمانان وارد نمى گردد مگر به صورت غير مستقيم.

اين حادثه رخ نمى دهد مگر اينكه دو سوم مردم جهان از بين مى روند، پرسيدم : وقتى دو سوم مردم از بين بروند چه كسى باقى خواهد ماند؟ فرمود: آيا شما نمى خواهيد جزء يك سوم باقى مانده باشيد؟

پاره اى روايات ، اشاره دارد به اينكه اين نبرد در چند مرحله انجام مى پذيرد، و آخرين مرحله آن بعد از ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام و آزاد سازى حجاز توسط آن بزرگوار و ورود او به عراق خواهد بود.

البته آزاد نمودن حجاز مربوط به نابسامانى و خلاء سياسى و بحران حكومت در آن جاست كه مشروح آن در فصلهاى بعدى خواهد آمد.

# آشوب گرى شرق و غرب عليه مسلمانان

واژه فتنه در قرآن كريم و سنت به دو معناى عام و خاص آمده ، معنى عام عبارت است از هر امتحان و آزمايشى كه براى انسان پيش آيد، خواه از ناحيه خود انسان باشد يا از ناحيه شيطان و يا از سوى مردم و خواه از امتحان ، كامياب و روسفيد بيرون آيد و از فتنه و آشوب برهد و يا در آن سقوط نمايد.

و معنى خاص : عبارت از حوادث و پيشامدهايى است كه مسلمانان را در بوته امتحان قرار داده و از مرز ديانت خارج و منحرف مى سازد. و مقصود از آشوبهاى داخلى و خارجى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هشدار داده همين معناست.

البته صحابه و تابعين با تفاوت آراءشان روايات متعددى را نقل نموده اند كه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مردم را از فتنه و آشوبهاى بعد از خود برحذر داشته است.

و در ميان صحابه ، حذيفة بن يمان در علم و آگاهى به روايات فتنه ها معروف بوده ، زيرا وى در پرستش نمودن از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌درباره آشوبها و حفظ آن روايات اهتمام مى ورزيد.

از اين رو بسيارى از رويات مربوط به فتنه ها را در منابعى مى يابيم كه با ذكر سند و نسبت به حذيفه از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و يا از اميرمؤ منان على عليه‌السلام نقل شده ، زيرا حذيفه از ياران خاص آن حضرت نيز بوده است.

چنانكه از او روايت كرده اند كه مى گفت:

هيچ فتنه جوئى نيست كه تعدادشان به سيصد تن برسد مگر اينكه اگر بخواهم نام او و پدر و محل سكونتش را تا روز قيامت يادآور شوم مى توانم ، زيرا تمام آنها را رسول گرامى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من آموخته است

و مى فرمود:

اگر تمام آنچه را كه مى دانم براى شما بازگو مى كردم ، مرا تا شب مهلت نداده و فورى مى كشتيد.

١توجه مسلمانان به روايات فتنه و آشوبها، به حدى بود كه در نزد بعضى از آنان به اخبار حضرت مهدى عليه‌السلام و ظهور آن بزرگوار غلبه پيدا نمود، از اين رو گرد آورندگان مجموعه هاى روايى ، باب ها و فصلهايى را تحت عنوان فتن آشوبها يا ملاحم و فتن پيش آمدها و آشوبها تدوين نموده اند. و كلمه ملاحم به معنى جنگها و رويدادهاى مهمى است كه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وقوع آنها را خبر داده است.

لذا عده اى از راويان و دانشمندان اسلامى كتابهاى خاصى به نام الفتن و الملاحم و مانند آن تاءليف نموده و روايات وارد شده در اين زمينه را در آن كتابها گرد آورده اند.

آنچه در اين جا مهم است ، بررسى عدد فتنه ها و آغاز و انطباق آنها با تاريخ مسلمانان نيست بلكه مهم ، شناخت آخرين فتنه اى است كه جملگى اتفاق نظر دارند كه با ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام از بين خواهد رفت ، همان فتنه اى كه ويژگيهاى آن منطبق بر فتنه غرب است كه اثر آن در طليعه اين قرن بر ملل مسلمان آشكار گشته و دشواريهاى بسيارى را به دنبال داشته است چرا كه غربيان در داخل سرزمين مان با ما جنگيده و بر ثروتها و سرنوشت و امور ما مسلط مى گردند. در اين امر دشمنان شرقى ما با آنان همكارى نموده و بخشى از سرزمين ما را به تصرف درآورده و با محو موجوديت اسلام و آثار آن ، آنجا را در قلمرو فرمانروايى خود در مى آورند.

و اينك نمونه هايى از روايات شريفه:

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

چهار فتنه و آشوب بر امت من وارد شده كه در فتنه اول ، خون ريزى و در دومى ، خونها و اموال و در فتنه سوم ، خونها و اموال و زنان حلال شمرده مى شود. چهارمين فتنه و آشوب ، كور و كر و همه گير و هم چون حركت كشتى در درياى متلاطم خواهد بود، به گونه اى كه هيچ يك از مردم پناهگاهى نمى يابند. آن فتنه از شام برخاسته و عراق را فرا مى گيرد جزيره را زير دست و پاى خود به شدت كوبيده ، و بلا و گرفتارى ، مردم را مانند پوست دباغ خانه گوشمال مى دهد هيچ كس قادر نيست بگويد: بس كنيد و دست نگهداريد! اگر آن را از ناحيه اى برطرف سازند از ناحيه اى ديگر سربرآورده و ظاهر مى گردد.

٢و در روايتى آمده است:

زمانى كه فتنه فلسطين رخ دهد، وضع شام همچون بر هم خوردن آب در مشك آشفته مى شود و چون وقت پايانش فرا رسد، پايان پذيرفته و گروه اندكى از شما پشيمان خواهيد شد.

٣و در روايتى:

آن فتنه و آشوب ، شام را احاطه كرده و عراق را مى پوشاند، و جزيره را درهم مى كوبد.

٤و در روايتى ديگر چنين آمده:

آنگاه فتنه اى پديد مى آيد هر زمان صحبت از پايان آن شود، همچنان ادامه يافته ، به گونه اى كه خانه اى نيست كه آن فتنه داخل آن نشده ، و مسلمانى نيست كه سيلى آن را بر صورت خود لمس نكرده باشد تا آنكه مردى از خاندان من ظهور نمايد.

٥

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

١نسخه خطى ابن حماد ص ١ ٢. ٢الملاحم والفتن ص ١٧ و غير آن . ٣ابن حماد ص ٦٣. ٤ابن حماد ص ٩. ٥ابن حماد ص ١٠.

در اين روايت و بسيارى از روايات مانند آن ، پيرامون اين فتنه و آشوب ، صفات فراوانى مشاهده مى كنيم ، كه طبق اين روايت ، چهارمين فتنه و به گفته كل روايات ، آخرين فتنه مى باشد.

و اين ويژگيها عبارتند از:

١-روايات آن در منابع شيعه و سنى در حد تواتر اجمالى است ، يعنى هر چند از نظر الفاظ متفاوتند، اما راويان متعدد، آن را به يك معنى نقل نموده اند، بطوريكه اگر كسى دقت كند برايش يقين حاصل مى شود كه مضمون اين اخبار از ناحيه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اهل بيت وى عليهم‌السلام صادر شده است.

٢-اين فتنه ، آشوبى است دامنه دار، و شامل همه اوضاع و احوال امنيتى ، فرهنگى و اقتصادى مسلمانان مى شود. مانند اينكه ، تمام چيزهاى حرام ، حلال شمرده مى شود. و يا در روايت ديگر صماء كر و عمياء كور توصيف شده ، يعنى : كر است و سخن نمى شنود تا بتوان با گفتگو او را دور كرد، و نابيناست و نمى بيند كه بين اين و آن فرق بگذارد. بلكه شامل همه شده ، و بر آنها منطبق است ، وارد هر خانه اى شده و بر شخصيت هر مسلمانى ضربه و آسيب وارد مى سازد، و جامعه مسلمانان را همچون حركت و تكان كشتى ، كه بر موج درياى خروشان قرار گيرد، دچار آشفتگى مى نمايد.

هيچ كسى در برابر خطر اين فتنه نسبت به دين خود و خانواده اش و از جور فرمانروايان ستم پيشه و دستياران شرقى و غربى آنان كه سرپرستى امور امت اسلامى را بر عهده مى گيرند، پناهى نمى يابد، چنانكه در اين روايت آمده است:

در آن هنگام گروهى از شرق و غرب آمده و بر امت من فرمانروائى مى كنند. ٣شر و گرفتارى و نقطه شروع آن حركت از سرزمين شام خواهد بود تطير بالشام يعنى از شام آغاز مى گردد، به همين جهت دشمنان ما آنجا را سرزمين آفتاب تمدن مى نامند، بنابراين اگر كاشتن اسرائيل را در كشور شام بر آن بيفزائيم چگونه خواهد بود. و در روايتى جمله تطيف بالشام آمده يعنى آن فتنه و آشوب شام را احاطه نموده ، و آنگاه از آنجا به ديگر سرزمينهاى عربى و مسلمان كشيده مى شود، بلكه روايتى نام فتنه فلسطين را بر آن نهاده و دشواريهاى آن بر ساكنان كشور شام بيش از ديگران متمركز خواهد بود.

٤-راه حلها سودمند واقع نشده و اين آشوب مدت طولانى ادامه مى يابد زيرا فتنه تمدن ، عميق تر از آن است كه از طريق ترميم و اصلاح ، چاره جوئى شود از طرفى ديگر موج مقاومت در امت و موج دشمنى در دشمنان باعث به ثمر نرسيدن راه حلها مى گردد.

چنانكه در روايت آمده:

از ناحيه اى در صدد رفع آن برنمى آئيد مگر اينكه از سوى ديگر آشكار مى شود.

زيرا راه حل آن تنها با قيام زمينه ساز حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام در بين امت ، و سپس با ظهور آن حضرت ارواحنا فداه امكان پذير خواهد بود.

هم چنين تعداد زيادى از روايات تصريح مى كند كه آن فتنه آخرين آشوب و متصل به ظهور آن بزرگوار مى باشد. و در برخى از روايات اگرچه به صورت مطلق آمده و بطور واضح آن را فتنه پيش از ظهور حضرت ذكر نكرده ، اما آن را آخرين فتنه ، و با همان ويژگيها توصيف نموده است . و چون مقصود همان فتنه و آشوب است ناگزير بايد مطلق را بر مقيد حمل نمود١.

البته برخى از ويژگيهاى اصلى اين فتنه و ديگر خصوصيات آن را كه در احاديث ديگر آمده خواهيم آورد، چرا كه اين ويژگيها را نمى توان با هيچ فتنه داخلى يا خارجى كه بر امت اسلام از آغاز تا كنون رسيده برابر دانست به جز فتنه و آشوب غرب . زيرا اين آشوب با فتنه هاى داخلى صدر اسلام و زمانهاى بعد از آن و حتى آشوب گرى و كشتار و غارت مغول ها و با جنگ هاى صليبى كه مراحل حمله هاى تاريخى آن در ٩٠٠ سال قبل آغاز شد، منطبق نيست و از جهات مختلفى با يكديگر متفاوتند.

آرى بر آخرين مرحله آن جنگ كه غربيها توانستند. با هجوم يك پارچه خود به امت اسلامى ، و ورود ارتش آنها به كليه سرزمينهاى اسلامى و با به سقوط و نابودى كشاندن آنها، پايگاه هم پيمانان يهودى خود را در قلب كشورهاى اسلامى بكارند قابل تطبيق مى باشد.

از پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده كه فرمود:

سوگند به آن كس كه جانم در دست اوست ، بر امت من قومى فرمانروايى كنند كه اگر دم برآورند آنها را كشته و اگر سكوت نمايند همه چيز آنها را مباح مى شمرند، اموال آنان را از آن خود گردانده و با زير پا گذاشتن نواميس آنها، خون آنان را ريخته ، و دلهاشان را مالامال از كينه و وحشت مى گردانند، آنان را پيوسته هراسان و پريشان و بيمناك مى بينى در اين هنگام گروهى از مشرق و جمعى از مغرب آمده و بر امت من فرمانروائى كنند، پس واى به حال ضعيفان امت من از دست آن ستم پيشگان ، و واى بر ستمگران از عذاب الهى ، چرا كه آنها نه به كوچك رحم نموده ، و نه حرمت بزرگ و پير را نگاه مى دارند، و از هيچ كارى روى گردان نيستند. اندامشان اندام آدميان ، اما دلهايشان دلهاى شياطين است . ٢ اين روايت ارزشمند، از ارتباط دو جانبه بين استبداد داخلى و استعمار خارجى پرده برداشته و علت سلطه كفار شرق و غرب بر امت اسلامى را، فشار ستم و تجاوز حكام داخلى بر ملتهاى مسلمان در وجود جو اختناق و سلب آزاديهاى آنان مى داند.

زيرا اين گونه رفتار ظالمانه ، مردم را در صدد انتقامجوئى از حاكمان خود برمى انگيزد و همين درگيرى داخلى آنها را از دفع دشمن خارجى بازداشته ، و در نتيجه دشمن ، با استثمار آنان و به بهانه رهايى آنان از چنگ فرمانروايان جور پيشه ، به جنگ و غارت كشورهاى اسلامى اقدام مى كند. همانگونه كه ناپلئون به مصر حمله ور گرديد، او وقتى كشتى هايش به ساحل مصر نزديك شد نامه اى براى مصريان فرستاد و در آن اسلام را ستوده و نسبت به آن اظهار علاقه و دوستى كرد و انگيزه آمدن خود را نجات و خلاصى مصريان از ستم بردگان ! قلمداد نمود.

اين سياست حيله گرانه را بعد از اشغال مصر نيز همچنان ادامه داد، تا جائيكه با پوشيدن لباس اهل مصر، خود را مسلمان جلوه داده و عيد ميلاد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را جشن گرفت!

آنگاه ، انگليس ، فرانسه ، آمريكا و روسيه نيز شيوه هاى مشابهى را بكار گرفته و ادعا كردند كه تنها به منظور آزاد كردن ملتهاى مسلمان به سرزمين آنان آمده اند و پيوسته جهت ادامه سلطه خود در سرزمينهاى اسلامى و دخالت در امور مسلمانها اين ترفند را بكار مى برند.

قابل توجه است كه خصوصياتى را كه حديث شريف بيان داشته دقيقا بر دسته اى از فرمانروايان منطبق است كه زمينه را براى سلطه شرق و غرب آماده ساخته اند، چنانكه بر زمامداران امروز كه زمينه ساز ادامه چنين سلطه اى هستند نيز قابل انطباق است . و اين خصوصيات عبارتند از:١-جو اختناق در برابر آزادى انديشه ، و كشته شدن به جهت يك سخن گفتن.

٢-اگر سكوت كنند همه چيز آنان را مباح مى شمرند، زيرا سياست آنها بر اين محور است كه اگر چيزى هم درباره آنان نگويند و ساكت باشند، باز هم دست از تجاوز و تعدى نسبت به مردم بر نخواهند داشت.

٣-غارت و چپاول ثروتهاى سرزمينهاى اسلامى از پايه هاى سياست زمامداران متجاوز بوده و به نحوى كه گويى اموال مسلمانان ملك موروثى آنها و خانواده هاى خود و منافقان متملق و دربارى آنان است.

٤-پايمال نمودن حرمت مسلمانان كه شامل تجاوز به خونها و ارزشهاى انسانى و آزاديها و اموال و هتك آبرو و حيثيت و نواميس آنها مى گردد.

٥-ريختن خون كسانى كه عليه آنان سخن مى گويند و غير آنان را، كه مى گويند پروردگار ما الله است.

٦-دلهاى مسلمانان را آكنده از كينه و وحشت نموده ، يعنى كينه ورزى نسبت به زمامدار ستم پيشه و يا اينكه جور و ستم ، چنين كينه توزى را در جان مسلمانان نسبت به برخى از خودشان مى پرورانند.

اما آن شرقى و غربى هايى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره آنها فرمود:

در آن هنگام گروهى از مشرق و جمعى از مغرب آمده و بر امت من فرمانروائى مى كنند.

جز بر روسها و غربى ها كه با فرصت طلبى از ستم فرمانروايان جور، سرزمينهاى مسلمانان را مورد تاخت و تاز قرار داده ، و زمام امور آنها را همچنان به دست مى گيرند، منطبق نمى گردد.

گاهى گفته مى شود، ممكن است مراد از گروهى كه از مشرق و مغرب مى آيند، حركت عباسيان باشد كه از شرق دولت اسلامى آمدند و حركت فاطمى ها كه از غرب آن آمدند، و اين در پى ستم فرمانروايان اموى بوده است.

و يا اينكه گفته مى شود احتمال دارد مقصود از آنان ، هجوم مغولان باشد كه از ناحيه شرق به وقوع پيوسته و يا جنگ صليبى كه در نتيجه جور و ستم عباسيان از غرب بوجود آمده است.

اما از ظاهر روايت چنين بر مى آيد كه آنها گروهى غيرمسلمانند كه بر امور مسلمانان مسلط مى شوند از اين رو بر عباسيان و فاطميان منطبق نمى گردد، چنانكه بر حمله مغولان و جنگهاى صليبى گذشته نيز قابل انطباق نيست . زيرا تسلط غربى ها بر مسلمانان به سبب اين تهاجمات نبوده بلكه آنها حكومتهاى كوچكى را در سواحل سرزمين شام تاءسيس نموده و در آنجا بسر مى برند.

و اقوام مغول مدتى كوتاه بر مسلمانان حكمرانى نموده ، سپس باقيمانده آنان در سرزمين ما اسلام آورده و در امت اسلامى هضم و ذوب گرديدند.

و مهم تر از آن اينكه استيلاى مغول ، و جنگ هاى تاريخى صليبى به ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام منتهى نگرديد، در حاليكه چيرگى و تسلط غربى ها و فتنه و آشوب آنها طبق ديگر روايات با ظهور آن حضرت پايان مى پذيرد.

بنابراين انطباق كار آنان منحصرا بر شرقى ها و غربى هاى امروز است كه عبارت از روسها و اروپائيها و آمريكائيان اند، خصوصا با توجه به ويژگيهاى دقيقى كه در پايان حديث از شخصيتها و سياستهاى آنان ذكر گرديده است.

به هر حال آنان وارثان شرقى مغولان ، و صليبى هاى غربى اند، زيرا بنابر قول پسنديده تر، در روايات ، از روسها تعبير به تركها شده و غربيان همان روميان مى باشند كه به زودى با آن آشنا خواهيم شد.

از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده كه فرمودند:

جريان امر شما همچنان ادامه مى يابد تا اينكه فرزندانى در دوران فتنه و ستم متولد شوند كه جز آشوب چيزى نشناسند، و زمين چنان آكنده از ستم و بيداد شود كه هيچ كس جراءت ندارد خدا را بخواند، آنگاه خداوند مردى را از ذريه و عترت من برمى انگيزد، تا زمين را از عدل و داد پرسازد، آنگونه كه از ظلم و ستم پر شده است ٣ اين حديث شريف نشانگر اين است كه فتنه و آشوب اءخير در نسلها ادامه مى يابد، تا نسلى از فرزندان مسلمانان متولد گردد كه هيچ انديشه اى جز انديشه منحرف از دين و هيچ سياستى جز سياست جور و ستم ندارند. و اين تعبير دقيقى است از فضاى فرهنگ غربى و سياست حكومت هاى سلطه گر آنها بر سرزمينهاى ما، كه كودك مسلمان در سايه شوم آن فرهنگ نشو و نما كرده ، و از فضاى اسلامى و فرهنگ و عدالت آن بى اطلاع است . مگر كسى را كه خداوند وسيله هدايت و نگهدارى او از انحراف را فراهم سازد.

و معنى سخن پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه فرمود:

زمين آن چنان از ستم و جور آكنده شود كه كسى قادر بر گفتن الله نباشد.

اين است كه قوانين ظالمانه و سياستهاى ستمگران و جورپيشگان ، تمام نقاط و زواياى زندگى را در بر مى گيرد. و اين ماجرايى است كه بعد از هجوم و سلطه غربيان بوجود آمده ، زيرا قبل از استيلاى آنان در برخى از مقاطع زمانى و در بعضى مناطق ، جور و بيداد در زندگى مسلمانان وجود نداشت ، اما بعد از حمله و چيره شدن آشوب غرب و سلطه گرى فرمانروايان ستم پيشه تازه به دوران رسيده ، رفته رفته سياست ظالمانه آنها بر تمام سرزمينها و مراكز سايه افكند. به گونه اى صداى مسلمانان را در سينه ها خفه كردند كه كسى نمى توانست مسلمانى خود را ابراز نموده و بگويد: پروردگار ما خداست و يا اينكه ما خواستار پياده نمودن احكام اسلام هستيم ، و خداوند به ما دستور مى دهد كه از ستم و بيداد پرهيز نموده و عليه آن قيام نمائيم ، و يا اينكه بگويد حكم خداوند درباره اين فرمانروا اينگونه است كه بايد كشته شود و يا از كار بر كنار گردد، و يا بگويد حكم خدا درباره اين قانون اين است كه بايد در برابر آن ايستاد و آنرا دگرگون ساخت.

معنى اين گفته اين نيست كه كسى نمى تواند به طور كلى نام خدا را بر زبان آورد، چنانكه برخى چنين تصور نموده اند، زيرا چيزى كه كفار و ستمگران و جباران و حتى بى دين ها را برانگيخته و به خشم مى آورد همانا ياد و نام خداوند است هنگاميكه با كفر و ستم پيشگى و سلطه آنان اصطكاك پيدا نمايد.

و در روايتى آمده است:

به طورى كه كسى نمى تواند لااله الا الله بگويد.

پر واضح است كه مراد از اين گفته اين است كه كسى نمى تواند يكتائى و فرمانروائى خدا را اعلان نموده و حكومت كردن كافران و ستمگران را كه به قانون خداى عزوجل فرمانروائى نمى كنند، رد نمايد.

از اميرمؤ منان عليه‌السلام نقل شده كه فرمود:

حكومت اهل بيت پيامبر شما كه داراى علامات و نشانه هايى است در آخرالزمان پديد مى آيد... از جمله زمانيكه روميان و تركان ، ديگران را عليه شما بشورانند، و نيروها بسيج گردند... و تركها با روميان به مخالفت برخاسته ، و جنگ و درگيرى در روى زمين افزايش يابد. ٤ روشن است كه سخن امام عليه‌السلام درباره فتنه و آشوب روميان و تركها و حركت آنان در يورش عليه سرزمينهاى اسلامى ما از نشانه هاى حضرت مهدى عليه‌السلام مى باشد.

و عبارت استئثارت در متن روايت تعبيرى است دقيق ، يعنى آنان به منظور سلطه يافتن و استثمار سرزمين هاى اسلامى ما، دست به تحركاتى مى زنند كه خوى آنهاست . همچنين عبادت يتخاف الترك والروم تركها و روميان با هم اختلاف پيدا مى كنند اين كشمكش و اختلاف آنها، با آنكه با يكديگر هم پيمان بوده اند، بر سر تقسيم و سلطه يافتن در قلمرو نفوذشان مى باشد.

اما در همان حال ، در دشمنى با ما متحد گشته و در شوراندن مردم عليه ما و تجهيز نيروها چنانكه واقعيت امر نشان مى دهد، با يكديگر همكارى مى نمايند.

و تكثر الحروب فى الارض جنگ و درگيرى در زمين فزونى مى يابد چنانكه مى بينيم قاره اى خالى از جنگ و ستيزها نيست ، و هيچ جنگى آرامش نمى يابد، مگر اينكه جنگ ديگرى آغاز مى گردد، همه اينها به سبب انتقام جوئى هاى روميان و تركان و مخالفت آنان با يكديگر است ، و پشتيبانان يهودى آنان كه هر زمان و هر كجا كه بتوانند آتش افروز جنگ ها مى باشند. و به زودى مراد از روم و ترك بيان خواهد شد.

از حضرت على عليه‌السلام نقل شده كه فرمود:

اى مردم آنچه مى خواهيد از من بپرسيد، پيش از آنكه مرا از دست بدهيد زيرا كه دانش فراونى در سينه دارم ، و سؤ ال نمائيد از من پيش ‍ از آنكه فتنه و فساد مانند شترى كه در اثر رم كردن مهارش زير سم او قرار گيرد و بر ترس و اضطرابش افزوده شود، سرزمين شما را بعد از مرگ و حياتش پايمال نموده و سايه شوم خود را بر آن بگستراند و يا آتشى از غربى كه در هيزمى خشك و انبوه افتد، با فرياد بلند بانگ برآورد. واى بر او از خونخواهى و انتقامجوئى . وقتى گردش چرخ روزگار طولانى شود، مى گوئيد مرده و يا به هلاكت رسيده ، و اگر زنده است ، پس به كجا رفته ، در اين هنگام است كه معنى حقيقى اين آيه ها مصداق پيدا مى كند.( ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُم بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ) سپس پيروزى بر آنان را به شما برگردانيم و با مال و فرزندان شما را يارى نموده و تعداد شما را از آنان فزونى بخشيديم . و اين داراى علائم و نشانه هايى مى باشد. ٥ حضرت امير عليه‌السلام در اين روايت از هلاكت و نابودى گسترده غرب با عبارت در هيزم خشك و فراوان و بسيار قابل اشتعال سخن به ميان آورده اند، سبب اين نبرد فتنه اى است كه در منطقه شرق پديد مى آيد، و يا به علت جنگ افروزى تركان شرقى ، يعنى روسها، عليه روميان است به زودى بيان روايت مربوط به آن در زمره روايات جنگ جهانى كه وقوع آن طبقه گفته احاديث و نظر ما در سال ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام مى باشد، خواهد آمد.

و نيز از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده كه فرمود:

در آخرالزمان بر امت من بلاى سختى از ناحيه سلطان آنان برسد كه از آن بلا و گرفتارى سخت تر شنيده نشده ، بگونه اى كه زمين پهناور بر آنان تنگ آيد، و به اندازه اى زمين آكنده از ستم و جور شود كه مؤ من جهت پناه بردن از ظلم و ستم ، جايگاهى نمى يابد. تا اينكه خداوند مردى از خاندان مرا بر انگيزد و زمين را از قسط و عدل ، آنگونه كه از ظلم و ستم پر گرديده بوده ، سرشار گرداند. ساكنان آسمان و زمين از وى خشنود گرديده و زمين ذخائر خود را برمى آورد و آسمان از ريزش باران رحمت دريغ نمى ورزد ٦ به نقل از حذيفة بن يمان ، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى گويد:

واى بر اين امت از دست پادشاهان ستم گر كه مسلمانها را كشته و آنها را از خانه و ديارشان آواره مى گردانند مگر كسى كه به اطاعت آنها تن در دهد در آن زمان مؤ من با تقوى به زبان با آنان سازگار و به دل از آنان گريزان است . و چون خداوند متعال اراده فرمايد عزت اسلام را بازگرداند، پشت هر ستم گر ستيزه جو را مى شكند، و او بر هر كارى كه بخواهد تواناست ، هم اوست كه وضع امت اسلامى را پس از تباهى سر و سامان بخشيده و اصلاح مى كند، اى حذيفه : اگر از عمر دنيا بيش از يك روز باقى نمانده باشد، خداوند آن روز را آن قدر طولانى گرداند كه مردى از خاندان من بيايد و بر جهان فرمانروايى كند و اسلام را آشكار سازد، و خدا خلف وعده نمى كند و او بر هر چيزى تواناست ٧ و از آن بزرگوار است كه فرمود:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحة:

١مطلق يعنى جايى كه قيد قبل از ظهور را نداشته ، و مقيد يعنى جايى كه داراى آن قيد باشد، لذا با حمل مطلق بر مقيد آن فتنه را همان فتنه قبل از ظهور مى دانيم .

٢بشارة الاسلام ص ٢٥، بنقل از روضة الواعظين .

٣بحار ج ٥١ ص ٦٨.

٤بحار ج ٥٢ ص ٢٠٨.

٥بحار ج ٥٢ ص ٢٧٢ ٢٧٣.

٦بشارة الاسلام ص ٢٨، از عقدرالدرر سلمى .

٧بشارة الاسلام ص ٢٩ به نقل از ينابيع المودة .

نزديك است امتها عليه شما يكديگر را فرا خوانند، بسان فراخواندن خورندگان بر سر سفره . هر چند شما از نظر عدد بسياريد، اما همچون خاشاك بر روى سيل مى باشيد، خداوند هيبت و شكوه شما را از دل دشمنانتان برداشته ، و در اثر علاقه مندى به دنيا و بيزارى از مرگ ، ضعف و سستى را به دل شما مى افكند. ١ اينها رواياتى روشن و رسا بود كه نور نبوت بر آنها تابيده و نشانگر اوضاع و احوال امت اسلامى با زمامداران ستمگر و با دشمنان سلطه گر آنان است و فرج ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام را مژده مى دهند.

و نيز از او نقل شده كه فرمود:

واى بر عرب از شرى كه به آنها نزديك است ، بالها، چيست آن بالها؟، بادى كه وزش آن نابودكننده است و بادى كه وزش آن برانگيزاننده است و بادى كه وزش آن سستى آور است ، واى بر آنها از كشتار سريع و مرگ آنى ، و گرسنگى دردناك ، بلا و گرفتارى بر سر آنان فرو ريزد فرو ريختنى ٢ ممكن است مراد از بالها هواپيما باشد كه همچون باد سريع و آرام مى آيد و سبب كشتار زياد، و باعث مرگ و مير آنى مى گردد و يا اينكه بادى است كه از موج بمب هاى قوى و ضعيف ناشى مى گردد. هم چنانكه احتمال دارد كه اين بالها همان است كه بيان آن در روايت مربوط به كارزار حضرت مهدى عليه‌السلام با سفيانى و اعراب طرفدار يهوديان و روميان در معركه آزادى قدس آمده ، چه اينكه در نسخه خطى ابن حماد چنين آمده:

آنگاه خداوند، باد و پرندگانى را بر روميان مسلط مى گرداند، كه با بالهاى خود بر گونه هاى آنان آنچنان ضربه مى زنند كه چشمهايشان نابينا گشته و زمين شكافته شده و آنها را در خود فرو مى برد. ٣ و نيز ممكن است بالهاى پرندگان حقيقى همچون ابابيل پرستو باشد و يا جنگ افزارهايى مانند هواپيما كه حضرت مهدى عليه‌السلام آنها را بكار مى برد، و به رودى بيان آن در بحث رزمگاه بزرگ قدس و در بخش حركت ظهور خواهد آمد.

از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده كه فرمود:

مشركان ، مسلمانان را به خدمت خويش گمارده و آنان را در شهرها به فروش مى رسانند، و هيچ نيكوكار و بدكارى از اين عمل پروائى ندارد. اين بلا و گرفتارى آن چنان گريبان گير مردم آن روزگار شود كه همه نااميد و ماءيوس و بدبين شده و تصور كنند كه گشايشى بر آنان نيست ، كه در اين هنگام خداوند مردى از پاكان عترت من و از نياكان ذريه ام برانگيزد، مردى عادل ، خجسته و پاكيزه كه ذره اى از دستورات اسلام را فروگذار نمى كند و خداوند دين و قرآن ، اسلام و مسلمانان را بوسيله او عزت و سربلندى بخشيده و شرك و مشركين را ذليل و زبون مى گرداند، وى پيوسته در حالت پروا از خداست و در اجراى حكم خداوند فريب خويشاوند را نمى خورد، سنگ بر روى سنگ نگذاشته ، و عمارتى براى خويش بنا نمى كند، در زمان فرمانروايى خود بر كسى تازيانه نزند مگر جهت اجراى حد شرعى ، خداوند متعال تمام بدعت ها را بوسيله او محو و نابود ساخته و تمام فتنه ها را از بين مى برد و در هر حقى به وسيله او گشوده مى شود و درهاى باطل را مى بندد و خداوند مسلمانان دربند را هر كجا كه بسر برند توسط او به ديارشان باز مى گرداند ٤ اين روايتى است كه حالت دردناك به ضعف كشيدن مسلمانان ، و خريد و فروش آنان و اسارتشان را در ديگر سرزمين ها ترسيم مى نمايد، و اين حالت تنها به زمان ما و مسلمانانى كه با حقارت كاركنان و خدمتگزاران مشركان اند منحصر نمى گردد، بلكه شامل معامله بر سر ملتهاى مسلمان و بيرون راندن آنها از سرزمين هايشان و به اسارت درآمدن آنان توسط مشركان نيز مى شود.

سپس اين روايت خاطر نشان مى سازد كه در حالت ياءس و درماندگى ، ناگاه منجى عالم بشريت حضرت مهدى ارواحنا فداه ظهور مى كند.

# روميان و نقش آنان در زمان ظهور

منظور از روم در روايات مربوط به آخر الزمان و ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام، ملل اروپائى و قرنهاى اخير، گسترش آنان در امريكا مى باشد، كه فرزندان روم و وارثان امپراطورى تاريخى روميان هستند.

گاهى گفته مى شود: روميانى كه خداوند متعال سوره اى درباره آنان نازل فرموده و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و مسلمانان بعدها با آنان پيكار نمودند ، غير از اينان هستند. زيرا آنان بيزانس ها بودند كه پايتخت آنان ابتدا شهر رم در ايتاليا و سپس شهر قسطنطنيه گرديد تا اينكه مسلمانان حدود ٥٠٠ سال پيش آن را فتح نموده و اسلامبول ناميدند و مردم آن را استانبول تلفظ نمودند.

پاسخ : صحيح است كه روميان هنگام نزول سوره مباركه روم و صدور روايات درباره آنان كه از طرفداران امپراطورى روم يا بيزانس معروف بودند. امام غربى هاى امروز افرادى غير آنها نيستند ، بلكه ادامه سياست و تمدن آنها به حساب آمد و بخشى از آنان شمرده مى شوند.. و ملتهاى فرانسه و بريتانيا و آلمان و غير آن ، از لحاظ فرهنگ و سياست و دين ، اركان حقيقى امپراطورى روم مى باشند. و اين كه آنها در آن زمان مناطق تحت نفوذ روم و مستعمرات آن ناميده مى شدند، اين حقيقت را نفى نمى كند.

بلكه سرداران بيزانس رومى خود به مدت ٢ هزار سال پايتخت شان رم و قسطنطنيه بود در حالى كه همه آنان از نژاد ايتاليائى و ريشه واحدى نبودند، بلكه از ريشه و نژادهاى متعدد اروپائى بودند و بعد از آنكه يونان جزئى از امپراطورى روم گرديد، گاهى در ميان آنان يونانيان نيز بچشم مى خوردند.

و شايد به همين دليل باشد كه وقتى امپراطورى تقليدى روم به ضعف گرائيد و در قسطنطنيه و پيرامون آن محدود گرديد و در محاصره دريائى از ملتهاى مسلمان قرار گرفت ، اروپائيان به ادعاى ميراث خوارى به پا خاسته ، وعده اى از سران كشور آلمان و غير آن را، قيصر سزار ناميدند.

اين نوع تغيير و تحول در امپراطورى ها و دولتها امرى طبيعى است ، چرا كه حكومت از كشورى به كشور ديگر و از ملتى به ملت ديگر انتقال مى يابد، و اين با باقى ماندن نام و خصوصيتهاى اصلى آن منافات ندارد.

بنابراين ، روايات شريفه اى كه از آينده روميان يا به تعبير عرب ها بنى اصفر زرد پوستان خبر مى دهد، مرادشان فقط روميان بيزانس ‍ ايتاليائى ، منهاى ملل و قبيله هاى فرنگى و ساير قبايل وابسته به آنها نيست.

به همين دليل مسلمانان در كتابهاى تاريخى خود از آنها به روميان و گاهى فرنگيها تعبير مى كنند امام در عين حال به همه آنها رومى گفته ، و آن را به صورت اءروام جمع مى بندند.

علاوه بر آن ، آنچه از سوره مباركه روم ، آيات ٣١ و ٣٢ و سوره كهف آيه هاى ١٢ و ٢١ و غير آن درباره شرك آنان نسبت به خداوند متعال و احزاب و پيروان آنها استفاده مى شود اين است كه مراد از آنان ملتها و احزاب مدعى پيروى از حضرت مسيح عليه‌السلام مى باشند. و روشن است كه رهبرى ملتهاى مسيحى به دست روميان ايتاليائى و قسطنطنيه بوده سپس غربيها از آنان به ارث برده اند.

نام روم در بسيارى از روايات زمان ظهور آمده از جمله روايات مربوط به فتنه و آشوب و تسلط آنان بر مسلمانان ، كه قبلا گذشت.

و روايات ديگرى درباره حركت ناوگانهاى جنگى آنها به سواحل سرزمين هاى عربى ، اندكى پيش از ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام ، وجود دارد.

از امام صادق عليه‌السلام نقل شده كه فرمودند:

وقتى كه در سرزمين شام بلوايى را مشاهده نمودى ، پس مرگ است و مردن ، تا آنكه غربيان به تحرك آمده و روانه سرزمينهاى عربى گردند. كه حوادثى بين آنان رخ خواهد داد. ٥ و فتنه و آشوب شام در روايات مربوط به زمان ظهور به مرحله كشمكشهائى كه در سرزمين شام بعد از آشوب و استيلاى اجانب بر امت اسلامى واقع مى شود اطلاق مى گردد.. به اين معنى كه بنى اصفر غربيها خود را ناگزير از دخالت مستقيم نظامى مى بينند، بعد از آن كه به واسطه پايدارى مردم آن سامان و امواج سياسى موجود و درگير آن ، از تسلط بر منطقه پيرامون فلسطين ناتوان گشته و دخالت نظامى آنها در آينده با مقاومت مسلمانان كشورهاى عربى مواجه خواهد شد.

از امير مؤ منان عليه‌السلام روايت شده كه فرمود:

در ماه رمضان به هنگام صبح از ناحيه مشرق ندا دهنده اى بانگ برمى آورد كه : اى اهل ايمان گردهم آييد و از ناحيه مغرب پس از ناپديد شدن شفق ، ندا كننده اى ندا سر دهد: اى اهل باطل گرد هم جمع شويد... و روميان به ساحل دريا نزديك غار اصحاب كهف روى آورده و خداوند آن جوانان را با سگ شان از غارشان برمى انگيزد، در بين آنان دو مرد بنام مليخا، و خملاها بوده كه اين دو تسليم اوامر حضرت قائم عليه‌السلام خواهند بود. ٦ و شايد اين جنبش نظامى ادامه حركت گذشته و يا همان حركت باشد، و روايت گوياى اين است كه آن جريان نزديك حركت ظهور آن حضرت خواهد بود كه چرا كه حوادث ، پى در پى و به دنبال نداى آسمانى در ماه رمضان بوجود آمده و تا محرم ادامه مى يابد، و ظهور آن بزرگوار در شب دهم و روز دهم ماه محرم به وقوع مى پيوندد.

از برخى روايات چنين استفاده مى شود كه نيروهاى غربى آهنگ سرزمين شام كرده و در عكا و صور، و طبق اين روايت نزديك غار اصحاب كهف ، يعنى در انطاكيه از ناحيه ساحل سوريه تركيه ، فرود مى آيند.

درباره جوانان اصحاب كهف رواياتى وارد شده كه خداوند متعال آنان را در آخرالزمان ظاهر مى نمايد تا براى مردم علامت و نشانه اى بوده ، و از ياران حضرت مهدى عليه‌السلام باشند و ما آن را در بحث پيرامون ، ياران آن حضرت ياد خواهيم كرد. فلسفه ظاهر شدن آنان به هنگام فرود آمدن نيروهاى غربى در آن برهه حساس ، اين است كه معجزه اى خصوصا براى مسيحيان باشند، زيرا طبق نقل روايات ياران حضرت مهدى عليه‌السلام نسخه هاى اصلى تورات و انجيل را از غار انطاكيه بيرون آورده و به وسيله آن با رومى ها و يهوديان به بحث و گفتگو مى پردازند، احتمال دارد اين غار، همان غار معروف اصحاب كهف و يا غار ديگرى باشد.

به نقل از جابر جعفى ، امام باقر عليه‌السلام كه فرمودند:

شورشيان روم بزودى روى آورده و در رمله فرود مى آيند، اى جابر: در آن سال ، در سراسر زمين از ناحيه غرب اختلاف فراوان وجود دارد. ٧ البته ممكن است اين شورشگران ، مزدوران غربى ، داوطلبان نبرد با يهود باشند كه به همين منظور در رمله فلسطين فرود مى آيند، و ظاهرا مراد از اختلاف مذكور در روايت از ناحيه مغرب زمين و يا غرب ، همان غرب سرزمينهاى اسلامى باشد، چرا كه بعد از آن بيان مى كند كه اولين حادثه اى كه به شام يم رسد خراب شدن آن است و احتمالا خرابى آنجا به سبب غربى ها باشد.

و آنچه را كه در اين زمينه قابل توجه است ، مطالبى است كه از اهل بيت عليهم‌السلام ، در تفسير اوائل سوره مباركه روم وارد شده است.

سوگند به اين حروف الف ، لام ، ميم روميان غالب گرديدند، در نزديك ترين سرزمين و اينان بعد از مغلوب شدن به زودى غالب مى گردند، در اندك سالى اءمر از آن خداوند است از پيش و آينده و آن روز ايمان آورندگان به يارى خدا چنين شاد مى گردند هم اوست كه هر كسى را كه خواهد يارى فرمايد، و اوست غالب و مهربان ٨ از امام باقر عليه‌السلام روايت شده كه آن حضرت يارى خداوند را نسبت به مؤ منين در آيه شريفه ، به ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام تفسير نموده اند، و گويا خداوند آن حضرت را بر روميان پيروز مى گرداند٩.

از جمله روايات ديگر در اين زمينه ، روايات مربوط به فرود آمدن حضرت عيسى عليه‌السلام و دعوت نمودن آن حضرت مسيحيان را به اسلام و پيروى از حضرت مهدى عليه‌السلام است كه اين فرموده خداوند را روشن مى سازد:

حضرت عيسى عليه‌السلام نشانه اى است از علامتهاى قيامت ١٠ همه اهل كتاب قبل از مردنش به او ايمان مى آورند، و او در روز رستاخيز گواه بر آنهاست ١١ يعنى آن بزرگوار يكى از علائم رستاخيز بوده و هنگامى كه خداوند او را به دنيا فرود آورد، تمام نصارى و يهود به او ايمان آورده و خود و معجزه هايش ‍ را قبل از آنكه از دنيا رحلت كند، مى بينند.

و در روايت آمده است كه عيسى عليه‌السلام بوسيله حضرت مهدى عليه‌السلام و معجزاتى كه خداوند در اختيار او نهاده با روميان بحث و مناظره مى كند١٢.

آن حضرت پس از معجزه فرود آمدنش از آسمان ، در دگرگونى اوضاع سياسى و شورانيدن ملتهاى غربى بر ضد فرمانروايانشان ، نقش مهم و اساسى خواهد داشت ، كه در جريان فرود آمدن آن بزرگوار به بيان آن خواهيم پرداخت.

از جمله روايات مورد بحث ، احاديث مربوط به آتش بس ميان مسلمانان و روميان مى باشد كه حضرت ، قرارداد عدم تجاوز را با آنان امضاء خواهد نمود، ظاهرا اين پيمان بعد از نبرد بزرگ قدس است كه در مثلث عكا قدس ‍ انطاكيه بين سپاه آن حضرت و لشكريان سفيانى با پشتيبانى يهود و روميان رخ مى دهد و بعد از پيروزى حضرت مهدى و ورودش به قدس و فرود آمدن حضرت عيسى عليه‌السلام خواهد بود.

به نظر مى رسد كه حضرت مسيح عليه‌السلام در اين درگيرى و نبرد نقش ‍ وساطت و ميانجى گرى را بر عهده خواهد داشت ، كه درباره آن سخن خواهيم گفت ، از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده كه فرمود:

اى عوف ! پيش از رستاخيز شش حادثه را متذكر باش ... از جمله فتنه و آشوبى را كه خانه اى از عرب خالى از آن فتنه نخواهد بود، ميان شما و بنى اصفر غربيها صلحى برقرار مى گردد، سپس با شما پيمان شكنى نموده ، و با هشتاد لشكر كه هر يك متشكل از ١٢ هزار سرباز مى باشد به شما حمله ور مى شوند. ١٣ همچنين از آن حضرت روايت شده كه فرمودند:

بين شما و روميان چهار پيمان صلح بسته مى شود، كه چهارمين آنها به دست مردى از خاندان هرقل است كه چند سال دو سال دوام خواهد يافت ، در اين هنگام مردى از عبدالقيس به نام سؤ ددبن غيلان پرسيد: در آن روز پيشواى مردم كيست ؟ حضرت فرمود: مهدى از فرزندانم . ١٤ در برخى از روايات مدت پيمان نامه صلح هفت سال ذكر شده ، اما غربى ها تنها پس از دو سال عهدشكنى نموده و پيمان خود را با مسلمانان بر هم زده و با سپاهى كه متشكل از قريب به يك ميليون سرباز مى باشد با حمل ٨٠ پرچم در سواحل فلسطين و سرزمين شام ، با مسلمانان درگير مى شوند.

و در پى آن ، حضرت مهدى عليه‌السلام رهسپار فتح و آزادى اروپا و جهان غير اسلام مى گردد كه در بحث حركت ظهور آن حضرت خواهد آمد.

ديگر روايات ارتباط سفيانى با روميان و فرار هواداران وى پس از شكست او به طرف كشور روم ، و تعقيب آنان توسط ياران حضرت مهدى عليه‌السلام و بازگرداندن آنها را بيان مى كند، از امام باقر عليه‌السلام نقل شده كه فرمودند:

زمانى كه حضرت قائم عليه‌السلام قيام نمايد، سپاه خويش را به سوى بنى اميه سفيانيان گسيل دارد آنها به سوى روم بگريزند، به آنان مى گويند تا به كيش ما در نيائيد شما را راه نخواهيم داد، آنها پذيرفته و روميان آنان را وارد مى كنند و آنگاه كه ياران حضرت مهدى عليه‌السلام با روميان مواجه مى شوند، آنها تقاضاى صلح و امان مى نمايند، پيروان آن حضرت پاسخ مى دهند كه تا هم كيشان ما را آزاد نكنيد به شما امان نخواهيم داد، سپس آنها را آزاد نموده و به ياران حضرت باز مى گردانند١٥.

روايات ديگرى نشانگر اين است كه سفيانى داراى فرهنگى غربى بوده ، وى در كشور روم بسر مى برد و سپس راهى منطقه شام مى گردد و حركت خود را از آنجا آغاز مى كند، چنانكه به بيان آن خواهيم پرداخت ، در كتاب غيبت طوسى رحمه‌الله آمده است كه:

سفيانى كه سر كرده قوم است از كشور روم به حركت در آمده در حالى كه چون مسيحيان صليب به گردن دارد. ١٦ از جمله روايات ، احاديث آزادى سرزمين روم توسط حضرت مهدى عليه‌السلام و اسلام آوردن روميان بدست آن حضرت است ، البته احتمال دارد اين امر به دنبال شكستن پيمان صلح و حمله نظامى آنان به ساحل فلسطين و سرزمين شام و شكست خوردن آنها باشد، چنانكه ممكن است اين درگيرى سخت ترين نبردهاى روم با حضرت مهدى عليه‌السلام باشد كه در پى آن گرايشى در بين ملتهاى آنان نسبت به اسلام پيدا مى شود.

و در برخى از روايات ، آمده است كه:

با تكبير، هفتاد هزار تن از مسلمانان روم را فتح مى نمايند. ١٧ بعيد نيست كه سقوط اين پايتخت غربى با تظاهرات غربى ها و تكبير آنان در حالى كه حضرت مهدى عليه‌السلام و يارانش آنان را همراهى مى كنند، انجام شود.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

١الملاحم و الفتن ص ١٢٩.

٢نسخه خطى ابن حماد ص ٥٣.

٣نسخه خطى ابن حماد ص ١٢٤.

٤الملاحم و الفتن ص ١٠٨.

٥الملاحم و الفتن ص ١٠٧.

٦بحار ج ٥٢ ص ٢٧٥.

٧بشارة الاسلام ص ١٠٢.

٨روم ١ ٥.

٩محجه بحرانى ص ١٧٠.

١٠زخرف ٦١.

١١نساء ١٥٩

١٢بحار ج ٥٢ ص ٢٢٦.

١٣بشارة الاسلام ص ٢٣٥ از عقدالدرر سلمى و به گفته او بخارى آن را در صحيح خود از روايت عوف بن مالك ، آورده است .

١٤بحار ج ٥١ ص ٨٠ دوازدهمين روايت از اربعين حافظ ابى نعيم .

١٥بحار ج ٥١ ص ٨٨.

١٦غيبت طوسى ص ٢٧٨.

١٧بشارة الاسلام ص ٢٩٧.

از امام باقر عليه‌السلام روايت شده كه فرمودند:

آن گاه اهل روم بدست حضرت مهدى عليه‌السلام اسلام آورده و حضرت براى آنان مسجدى را بنا مى كند سپس با جانشين قرار دادن يكى از يارانش در آنجا، خود باز مى گردد ١ ظاهرا حضرت مسيح عليه‌السلام در دگرگونى ملتهاى غرب نقش اساسى داشته ، و اين امر در خلال دو سه سالى است كه بين امام عليه‌السلام و غربيان پيمان صلح برقرار است ، و احتمالا حضرت عيسى عليه‌السلام در اين برهه ، در غرب بسر برده و يا بيشتر حضور او در غرب خواهد بود.

# تركان و نقش آنان در دوران ظهور

به نظر ما منظور از تركها در روايات جنبش خجسته ظهور حضرت ، روس ها و اطرافيان آنان از ملتهاى اروپاى شرقى هستند، آنان گر چه از لحاظ تاريخى مسيحى اند و از ملتهاى مستعمره امپراطورى روم بشمار مى روند، تا جائى كه مدعى وراثت آنها شده ، و شاهان خود را مانند آلمانى ها و غير آنها، قيصر سزار ناميده اند ليكن آنان اولا: از قبيله هاى گوناگون منطقه شرق آسيا اروپا هستند كه در زبان روايات و تاريخ ، به قبيله ها و ملتهاى ترك ناميده شده اند، و اين نام علاوه بر تركهاى تركيه و ايران ، شامل قبيله هاى تاتار و مغول و بلغارستان و روسيه و غير آنان نيز مى گردد.

دوم اين كه : مسيحيت ، اخيرا به آنها سرايت نموده و اصالت در بين آنان رائج نبوده بلكه بصورت يك قشر سطحى در آمده ، و بدتر از وضع آنان ، در ميان ملتهاى اروپاى غربى وجود دارد، چرا كه مادى گرائى شرك آميز آنان چيره گشته ، و شايد به همين دليل است كه تسليم نظريه كمونيسم مادى گرا و الحادى شده و در برابر نفوذ آن ، مقاومت نكردند.

سوم : اينكه روايات مربوط به جنبش تركان عليه مسلمانان ، اگر چه پاره اى از آنها بر يورش تركهاى مغول و تاخت و تاز آنها به سرزمين ما در قرن هفتم هجرى منطبق مى گردد. اما برخى از آن روايات ، حركت هاى آنان را كه به حوادث ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام متصل مى گردد، و همچنين همكارى آنها با روميان عليه ما و اختلاف شان با يكديگر در همان زمان را بيان مى كند و اين ماجرا جز بر روسها منطبق نگشته ، و يا اينكه اگر قضيه به درازا كشيده شود، بر وارثان دولت آنها از اقوامى كه ريشه و تبار تركى دارند در روسيه و اروپاى شرقى ، منطبق است.

اينك نمونه هايى از رواياتى كه نقش آنان ، در آنها بيان شده است:

از آن جمله ، روايات فتنه و آشوب اخيرى است كه بدست آنها و روميان بر مسلمانان واقع مى شود، كه قبلا گذشت ، كه آنرا جز به هجوم غربيان و روسها به سرزمين هاى مسلمانان در اوايل اين قرن ، نمى توان تفسير نمود، همانكه ، پيوسته ادامه داشته تا اينكه خداوند آن را با حركت زمينه ساز حضرت مهدى عليه‌السلام در امت ، و سپس با ظهور مبارك او ارواحنا فداه بر طرف مى سازد.

و روايات مربوط به جنگ سفيانى با ترك ها نيز از جمله همين روايات است و احتمالا مراد از تركان همان روسها هستند، چه آنكه سفيانى هم پيمان روم و يهود بوده ، و در اءخبار آمده است كه حركت او در منطقه سوريه و اردن به دنبال سلطه تركان بر سوريه پديد مى آيد. و چنانچه روايت مربوط به آن صحيح باشد، مدت آن سلطه كوتاه خواهد بود، زيرا آن تسلط پس از شكست شورش علج اءصهب پديد مى آيد.

زمانى كه علج اصهب قيام نمايد، و پايتخت حكومت دچار سختى و بحران گردد، پس ازاندكى كشته خواهد شد، آنگاه اءكحل به خونخواهى وى برمى خيزد، و اينجاست كه كشور به شرك ترك نسخه بدل بازگردانده مى شود. ٢ در روايات مربوط به ظهور، اءصهب و اءبقع ، دو رهبر مخالف حركت سفيانى ياد شده اند كه سفيانى بر آن دو پيروز شده، و بر منطقه تسلط مى يابد.

و من رواياتى را كه دلالت بر جنگ سفيانى با ترك ها، در دمشق و يا حومه و اطراف آن بنمايد، نيافتم ، اما روايات بسيارى به صورت متواتر اجمالى٣ رسيده كه حاكى از درگيرى بزرگ سفيانى با آنان در قرقيسيا، واقع در مرز سوريه عراق تركيه مى باشد، اين نبرد از جنگ هاى بزرگى است كه از پيش ‍ وعده داده شده ، و انگيزه آن درگيرى و كشمكش بر سر گنجى است كه در مجراى نهر فرات و يا نزديك آن كشف مى شود.

بعلاوه ، شايد مراد از اتراك ، در اين نبرد تركهاى تركيه باشند نه روسها، ممكن است روسيه در جنگ با تركها بطور نهانى با سفيانى بوده و از او پشتيبانى مى نمايد. و به خواست خدا بزودى يادى از جنگ قرقيسيا، در ضمن حوادث كشور شام و حركت سفيانى خواهد آمد.

و از جمله ، روايات مربوط به انقلاب آذربايجان كه در رويارويى با تركان مى باشد، از امام صادق عليه‌السلام روايت شده كه فرمود:

آذربايجان براى ما لازم است ، چيزى در مقابل آن ياراى مقاومت ندارد و چون انقلاب گر ما قيام كند به سوى او بشتابيد، اگر چه رفتن با چهار دست و پا بر روى برف باشد. ٤ ممكن است از قول امام عليه‌السلام كه فرمود: ناگزير از آذربايجان بوده و چيزى در مقابل آن ايستادگى نمى كند چنين استفاده شود كه آن جنبشى است هدايت گر كه در آذربايجان و يا از ناحيه اهالى آن سامان بوجود آمده كه لازم است بعد از آن ، انتظار و درنگ نموده ، تا نشانه هاى نزديك آن آغاز گردد، و چنانكه از روايت زير فهميده مى شود ممكن است اين ماجرا در رويارويى با روسها باشد؛

دو خروج براى تركان رخ مى دهد، كه در يكى از آنها آذربايجان ويران گشته و در خروج ديگرى در جزيره سر مى زند كه عروسان حجله نشين را به وحشت مى اندازد در اين هنگام است كه خداوند متعال مسلمانان را ياورى نموده ، و قربانى بزرگ خداوند در ميان آنان وجود دارد. ٥ وقتى به تنهايى اين روايت را مورد بررسى قرار مى دهيم ، احتمالا از جمله روايات مربوط به هجوم تركان و مغول به سرزمينهاى اسلامى باشد، كه در نخستين مرحله اى كه به آذربايجان رسيده آن را ويران مى سازند، و سپس به فرات مى رسند و مسلمانان بر آنان پيروز مى گردند. كه در چشمه جالوت و غير آن ، قربانى بزرگى در بين آنان وجود دارد.

اما اگر جمع بين اين روايت ، و روايت پيشين نماييم . احتمال دارد كه منظور از تركان در آن ، روسها باشند. و نخستين خروج آنها قبل از جنگ جهانى دوم و بعد از آن و قبل از نشانه هاى نزديك ظهور و اشغال آذربايجان توسط آنان خواهد بود.

و دومين خروج به طرف جزيره است كه نام مكانى در حد فاصل بين عراق و سوريه نزديك منطقه قرقيسيا بوده ، و خروج آنان به آن منطقه بمنظور نبرد با سفيانى است . و مفهوم پيروز شدن مسلمانان در آن درگيرى پيروزى غير مستقيمى است كه با به هلاكت رسيدن دشمنان ستمگر آنان خواهد بود، و چنانكه خواهيد داشت در منطقه درگيرى قرقيسيا درفش و پرچم هدايت گرى وجود ندارد يا پرچمى كه پيروزى مسلمانان را به همراه داشته باشد و همانا بشارت دادن پيامبر و امامان عليهم‌السلام نسبت به آن ، بدين جهت است كه در اين كارزار، ستمگران با شمشيرهاى برخى از هواداران خودشان به هلاكت مى رسند.

ديگر روايات مربوط به فرود آمدن تركان در منطقه جزيره و فرات است كه احتمالا مراد از تركان روس هاست ، زيرا فرود آمدن آنها همزمان با فرود آمدن روميان در منطقه رمله فلسطين و سواحل آن مى باشد.

و قبلا اشاره كرديم كه قرقيسيا منطقه اى در نزديكى جزيره است كه به دياربكر و جزيره ربيعه موسوم است ، و مفهوم كلمه جزيره كه به طور عموم در كتب تاريخى بيان شده ، همين نقطه است ، نه جزيرة العرب و يا جزيره اى ديگر.

و اين امر منافاتى با فرود آمدن تركان مغول در جزيره و فرات در قرن هفتم هجرى ندارد، چه اينكه برخى ، آن را از جمله نشانه هاى نزديك به ظهور حضرت به حساب آورده اند، حال آنكه از نشانه هاى نزديك ظهور، فرود آمدن و سپس نبرد آنان با سفيانى در منطقه قرقيسيا خواهد بود.

به همين مناسبت ، روايات آشوب گرى تركان مغول و هجوم آنان به سرزمين هاى اسلامى در زمره روايات مربوط به حوادث و پيش آمدها و معجزات نبى اكرمصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه مسلمانان آنها را مى دانسته ، و در صدر اسلام آنها را سينه به سينه نقل مى كرده اند، سپس در زمان حمله مغولان و بعد از آن ، اين قبيل روايات زيادتر و بيشتر رائج گرديده ، در عين حال اين گونه روايات فرو نشستن آشوب آنان و پيروزى مسلمانان را خاطر نشان ساخته ، بدون آنكه در پى آن اشاره اى به ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام داشته باشد، همچنانكه در روايات مربوط به تركان كه در پى بيان آن ها هستيم ، آمده است.

و اينك نمونه هايى از روايات مربوط به حمله مغولان : از حضرت على عليه‌السلام نقل شده كه فرمود:

گويا، قومى را مى بينم كه چهره هايشان همچون سپرهاى چكش خورده جلوه گر است ، لباسهاى حرير و ديبا پوشيده و اسبهاى اصيل را يدك مى كشند، در آنجا آنچنان كشتار زياد است كه مجروحان از روى بدن كشتگان عبور مى كنند، و در آن كار زار تعداد فراريان از اسيران كمتر است.

يكى از ياران عرض كرد: اى اميرمؤ منان ! شما به علم غيب آگاهيد. حضرت خنديد و به آن مرد كه از بنى كلب بود فرمود: اى برادر كلبى اين علم غيب نيست ، بلكه اين يك نوع آگاهى است كه از صاحب دانشى رسول الله آموخته ام زيرا علم غيب تنها علم رستخيز و آنچه را كه خداوند در اين آيه بر شمرده است ، مى باشد اين خداوند است كه به زمان رستاخيز آگاهست و هم اوست كه باران را فرو فرستاده ، و از آنچه درون رحم هاست خبر دارد و هيچ كس نمى داند كه پيمانه عمرش در كجا لبريز خواهد شد... خداى سبحان است كه از آنچه درون رحم است ، پسر يا دختر، زشت يا زيبا، بخشنده يا بخيل ، نيك بخت يا بدبخت بوده و چه كسى هيزم آتش دوزخ و چه كسى در بهشت ، همنشين پيامبران است ، آگاهى دارد، بنابراين علم غيبى كه جز خدا كسى از آن آگاه نيست همين است ، و غير از آنچه كه گفته شد، علمى است كه خداوند به پيامبرش آموخته ، پيامبر مرا بر آن آگاه ساخت و در حق من دعا فرمود، تا خداوند آن را در دل من جايگزين و درونم را از آن سرشار سازد. ٦ از سلسله روايات گذشته ، روايات مربوط به جنگ حضرت مهدى عليه‌السلام با تركان مى باشد، از امام صادق عليه‌السلام روايت شده كه فرمود:

نخستين سپاهى كه حضرت مهدى تدارك مى بيند به سوى تركان گسيل مى دارد و پس از شكست آنان و به اسارت درآوردن آنها و به غنيمت گرفتن اموالشان راهى شام گرديده و آنجا را فتح مى نمايند. ٧ به اين معنى كه اين اولين لشكرى است كه حضرت آن را مجهز و اعزام مى كند و خود آن بزرگوار در آن شركت ندارد و در برخى از روايات آمده است كه اعزام سپاه حضرت مهدى عليه‌السلام توسط آن بزرگوار بعد از ورود وى به عراق و در پى چندين نبرد، جهت آزاد سازى حجاز و عراق خواهد بود.

و ممكن است مراد از تركان در اينجا ترك هاى تركيه باشد اما به احتمال قوى تر روسها هستند كه سفيانى ، در نبرد قرقيسيا با آنان كارزار مى كند و هيچيك بر ديگرى غلبه نمى يابد و چنانكه روايات مى گويد، نابودى آنان توسط حضرت مهدى عليه‌السلام بوده و سرزمين آنها بر اثر صاعقه ويران مى گردد.

دسته اى ديگر از اين احاديث ، رواياتى است كه ويرانى سرزمين تركان را در اثر صاعقه و زلزله مى داند و ممكن است منظور جنگ افزارهايى مانند موشك ها باشند كه ويران گرى آنها مانند صاعقه و يا زلزله است.

و به نظر مى رسد كه اين حادثه ، در پى نبرد آنان با حضرت مهدى عليه‌السلام بوده و ويرانى در حد بسيار گسترده اى مى باشد، آن گونه كه به نابودى و محو قدرت و شوكت آنان مى انجامد، چه اينكه پس از آن ، يادى از آنان در روايات ظهور وارد نشده ، فقط بعد از دومين خروج آنان اين عبارت آمده فلا ترك بعدها پس از آن حادثه ، ديگر ترك وجود نخواهد داشت ، از اين رو احتمال دارد كه آنان همان روسها باشند، زيرا در روايات مربوط به ظهور چنين گفته اى در مورد هيچ ملت مسلمانى نيامده است.

# يهوديان و نقش آنان در دوران ظهور

مقدمه: اگر پيرامون نقش يهوديان در آخرالزمان و عصر ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام، جز آيه هاى نخستين سوره بنى اسرائيل چيزى در اختيار ما نبود، همان كافى بود، زيرا اين آيات در عين خلاصه بودن ، وحى الهى بوده و به گونه اى رسا و گويا، شمه اى از تاريخ و سرگذشت آنها را بيان كرده و به نحو معجزه آسا و با دقت ، آينده آنها را روشن مى سازد. علاوه بر اين آيه ها و آيات ديگر، تعدادى روايات وجود دارد كه پاره اى از آنها مربوط به تفسير آيات ، و برخى ديگر پيرامون وضع يهوديان در عصر ظهور و انقلاب حضرت مهدى عليه‌السلام مى باشد، كه پس از تفسير آيات به بيان آنها مى پردازيم.

# وعده الهى نسبت به نابودى يهوديان

منزه و پاك است آنكه يك شب ، بنده اش را به سفر شبانه برد از مسجد الحرام به مسجد اقصى كه مبارك گردانيم بركت داديم پيرامونش ‍ را تا از نشانه هاى خود به او نشان دهيم بدرستى كه او شنوا و بيناست . و به موسى تورات را داده و او را هدايت گر فرزندان يعقوب بنى اسرائيل گردانيديم ، كه غير از من سرپرستى را نپذيرند. فرزندان كسى را كه با نوح حمل نموديم ، كه او بنده اى شكرگزار بود.

ما در تورات حكم در انقراض بنى اسرائيل نموديم زيرا شما بنى اسرائيل در زمين دو بار فساد نموديد و بر ديگر فخر و بزرگى بسيار خواهيد نمود.

يعنى ما در توراتى كه بر آنان فرو فرستاديم حكم قطعى به انقراض آنها كرديم شما بزودى از راه راست منحرف شده و دوباره در جامعه تبهكارى مى كنيد، چه اينكه بزودى بر ديگران فخر و برترى جوئى بسيار مى نمائيد.

وقتى كه هنگام كيفر اولين فساد فرا رسد بندگانى را از ناحيه خود كه توانمند و ستبر مى باشند جهت سركوبى شما فرستاديم ، در ميان خانه ها به جستجوى خانه به خانه پرداختند و اين وعده اى قطعى بود.

زمانيكه وقت مجازات شما بر نخستين تبهكارى خودتان رسيد بندگانى را از اطراف خود كه داراى صلابت مى باشند بسوى تان فرستاديم تا شما را گوشمالى سخت بدهند آنان ميان خانه ها به جستجوى خانه به خانه پرداختند و اين وعده اى حتمى است.

آنگاه پيروزى را براى شما، بر آنان گردانديم و شما را با ثروتها و پسران يارى نموديم و تعداد شما را بيش از آنان قرار داديم.

سپس پيروزى را براى شما بر كسانى كه آنها را عليه شما برانگيختيم برگردانديم و به شما ثروت ها و فرزندانى را عطا كرديم و شما را از ياوران بيشترى برخوردار نموديم كه به كمك شما عليه آنان بستيزند.

اگر خوبى كرديد، خوبى به خود نموده ايد و اگر بدى كرديد به خود بدى نموده ايد و هنگامى كه وعده بار دوم بيايد چهره هاى شما را ناخوش دارند و وارد مسجد اقصى گردند همانگونه كه نخستين بار داخل شدند و آنچه را كه برتر آمده نابود كنند نابود كردنى.

و آنگاه وضع شما مدتى بدين گونه ادامه داشته و چنانچه توبه نموده و بواسطه نعمتهايى كه از ثروتها و اولاد به شما بخشيديم ، نيك عمل نموديد به سود خودتان بوده و اگر به بدى و طغيان و خود بزرگ بينى پرداختيد فرجام بد آن ، مربوط به خودتان خواهد بود، اما شما بزودى نه تنها عمل نيك ننموده بلكه به اعمال بد دست مى يازيد، ما شما را مهلت مى دهيم تا زمانى كه وقت مجازات و كيفر شما بر دومين فسادتان فرا رسد، آنگاه فرستادگانى را از ناحيه خودمان كه به مراتب سخت تر از مرحله اول رفتار مى نمايند، مى فرستيم بلا و گرفتارى را كه ناخوش داريد به ارمغان شما بياورند و سپس فاتحانه وارد مسجد اقصى گرديده به همان سان كه در زمان تعقيب و جستجوى دشمن در منازل شما در مرحله اول ، وارد گرديده و برترى جويى و فساد گرائى شما را به نابودى كشاندند.

شايد پروردگار شما بر شما رحم نموده و اگر باز گرديد باز گرديم و ما دوزخ را تنگنائى براى كافران قرار داديم . ٨ شايد پروردگارتان شما را بعد از دومين كيفر با رحمت خويش ببخشايد و چنانچه بعد از كيفر دوم ، بازگشت به انحراف نموديد، ما نيز مجازات شما را از سر خواهيم گرفت و شما را در تنگناى دنيوى قرار داده و در آخرت دوزخ را زندان و حصارى بر شما قرار خواهيم داد.

نخستين نتيجه اى كه از آيات قرآن كريم استفاده مى شود اين است كه : تاريخ يهوديان بعد از موسى تا پايان زندگانى آنها بدين صورت خلاصه مى شود كه آنها در جامعه فساد نموده تا آن هنگام مجازات شان فرا رسد، و خداوند افرادى را از ناحيه خود برمى انگيزد كه بر آنان چيره خواهند شد سپس ‍ خداوند بنابر مصلحت هايى يهوديان را بر آنان پيروز مى گرداند و اموال و اولاد به آنها عطا نموده ، و طرفدارانشان را در جهان بيش از آن قوم مى گرداند، اما يهود از اين اموال و ياران بهره بردارى صحيح نمى نمايند، بلكه سوء استفاده نموده و بار دوم در روى زمين فساد به بار مى آورند، البته اين بار علاوه بر فساد، گرفتارى خوى تكبر و برترى طلبى شده و خويش را بسيار بهتر و برتر از ساير مردم مى پندارند. و زمانى كه وقت كيفرشان فرا مى رسد خداوند بار ديگر آن قوم را بر آنان چيره ساخته ، و گوشمالى را در سه مرحله سخت تر از بار اول بر آنان وارد مى سازد.

يار صفحه:

١بشارة الاسلام ص ٢٥١.

٢الزام الناصب ج ٢ ص ٢٢٤.

٣يعنى رواياتى كه با دقت در آن ، علم به صدور آن از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اهل بيت او، پيدا مى شود اگر چه در الفاظ با هم مغايرت دارند.

٤غيبت نعمانى ص ١٧٠.

٥الملاحم و الفتن ص ٣٢.

٦نهج البلاغه خطبه ١٢٨.

٧بشارة الاسلام ص ١٨٥.

٨اسراء ١ ٩.

دومين نتيجه : اين است كه ، قومى را كه خداوند بار اول بر ضد آنان بر مى انگيزد، به آسانى بر آنان چيره مى گردند، و به جستجوى خانه به خانه مى پردازند، آن گاه داخل مسجد اقصى شده و نيروهاى نظامى آنان را متلاشى مى كنند آنگاه خداوند بار دوم آنها را مى فرستد و بر خلاف غلبه يهوديان بر آنها و زيادى ياران و هوادارانشان ، ضربات شديدترى را در سه نوبت بر آنها وارد مى سازند، كه در اولين نوبت ، چهره هاى پليد آنان را آشكار و آنها را رسوا ساخته و چنانكه نخستين بار وارد مسجد اقصى شدند، فاتحانه وارد مسجد مى گردند. و سپس خوى تكبر و برترى جوئى آنان بر ملتها را، پايمال مى كنند.

سؤ ال اساسى كه مفسران مطرح مى كنند اين است كه آيا اين دو نوع فساد كه يكى همراه با برترى طلبى است پايان يافته و يا آن دو كيفر وعده داده شده بر آنان واقع شده است يا خير؟

برخى از مفسران بر اين عقيده اند كه هر دو مورد، انجام شده بدين ترتيب كه كيفر فتنه و فساد نخستين بنوخذ نصر بخت النصر و مجازات دومين مرحله فساد و تباهى به دست تيتوس رومى انجام پذيرفته است و بعضى ديگر معتقدند كه هنوز آن دو كيفر رخ نداده است.

اما نظريه درست اين است كه : اولين كيفر در برابر نخستين فساد، در صدر اسلام بدست مسلمانان انجام پذيرفته ، و آنگاه كه مسلمانان از اسلام فاصله گرفته و دور شدند خداوند يهوديان را بر آنان چيره ساخت ، و در اين مرحله نيز براى دومين بار، يهوديان در زمين ايجاد فساد و طغيان نمودند و هرگاه كه مسلمانان دوباره به اسلام روى آورند زمان كيفر دوم فرا رسيده و به دست مسلمانان انجام خواهد شد. و بر اساس همين تفسير از امامان عليهم‌السلام رواياتى رسيده ، از جمله آنكه ، آن قومى را كه خداوند در مرحله دوم عليه يهوديان برمى انگيزد، حضرت مهدى عليه‌السلام و ياران وى اند كه اهل قم مى باشند و هم آنان كه خداوند آنها را قبل از ظهور حضرت قائم عليه‌السلام برمى انگيزد، در تفسير عياشى از امام باقر عليه‌السلام روايت شده كه حضرت بعد از آن كه آيه شريفه( فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا )را قرائت نمود، فرمود:

مراد از اين آيه حضرت قائم عليه‌السلام و ياران اوست كه نيرومند و داراى صلابت مى باشند.

و نيز در تفسير نور الثقلين ، از كتاب روضه كافى از امام صادق عليه‌السلام نقل شده كه آن حضرت در تفسير آيه شريفه فوق فرمود:

خداوند قبل از خروج حضرت قائم ، قومى را برانگيزد كه دشمنى از دشمنان آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را رها ننموده ، مگر اينكه او را به هلاكت مى رسانند.

و در كتاب بحارالانوار، از امام صادق عليه‌السلام روايت شده كه وقتى اين آيه را قرائت فرمود، عرض كرديم فدايت گرديم آنها چه كسانى هستند؟ امام سه بار فرمود: آنان به خدا سوگند اهل قم ، آنان بخدا سوگند اهل قم ، آنان بخدا سوگند اهل قم مى باشند. ١ اين سه روايت از نظر مراد و مقصود يكسان و هماهنگ بوده و هيچ گونه اختلافى بين آنها وجود ندارد ، زيرا اهل قم يعنى اهل ايران ، همان ياران حضرت مهدى عليه‌السلام هستند كه خداوند آنان را براى زمينه سازى ظهور آن بزرگوار بر مى انگيزد و به طورى كه روايات دلالت دارد ، به هنگام ظهور تعدادى از اصحاب خاص ايشان در بين آنها وجود دارند . علاوه بر اينكه مقاومت يهوديان در مقابل اين مردم و مسلمانان هواداران آنان در چند نوبت انجام مى گيرد ، تا آنكه حضرت مهدى عليه‌السلام ظهور كند كه نابودى نهائى يهوديان را به رهبرى وى و بدست با كفايت او ، ارواحنا فداه خواهد بود.

و از مطالبى كه دلالت دارد بر اينكه ، دومين كيفر وعده داده شده يهوديان بدست مسلمانان انجام خواهد گرفت ، اين است كه آن قومى را كه خداوند وعده فرمود ، دوبار عليه يهوديان برمى انگيزد، يك امت بوده و صفاتى كه براى آنان ياد شده و ويژگيهاى جنگ آنان با يهوديان جز بر مسلمانان تطبيق نمى كند. زيرا پادشاهان مصر و بابل و يونان و ايران و روم و ديگران كه بر يهوديان تسلط يافتند با صفت عبادالنا بندگان ما سازگار نيستند وآنگهى طبق بيان آيات بعد از كيفر اول حادثه اى پيش نيامده كه يهوديان بر آنان چيره گردند، در حالى كه پس از مجازات اول يهوديان ، بدست ما در صدر اسلام ، آنان بر ما غلبه پيدا نمودند، و خداوند آنها را با اموال و فرزندان يارى داد، به گونه اى كه افزايش هواداران آنها در جهان بيش از طرفداران مسلمانان گشته و با پشتيبانى ابر قدرتها عليه ما قيام نمودند .و هم آنان هستند كه در زمين فساد نموده ، و بر ما و ملتهاى محروم ،برترى طلبى وفخر مى كنند و اين مجاهدان و كفرستيزان اسلام هستند كه ضربات خود را بر پيكر و چهره كريه آنها وارد مى سازند.

نيز آنچه بر اين معنى دلالت دارد و با بررسى تاريخ يهوديان بعد از حضرت موسى عليه‌السلام روشن مى گردد، اين است كه فساد در زمان گذشته ، و حال يهود تحقق يافته ، اما برترى وعده داده شده آنها تنها در زمان ما بوجود آمده است و همين غلبه آنهاست كه در پى آن دومين كيفر وعده داده شده فرا رسيده و آنها را نابود مى سازد.

و اين مطلب براى كسانى كه مختصرى تاريخ يهوديان را، كه به زودى از آن ياد خواهيم نمود، مورد مطالعه قرار دهند، اءمرى روشن است.

# وعده خداوند نسبت به تسلط و چيرگى بر يهوديان

خداوند متعال در قران كريم ميفرمايد:

پروردگار تو اعلام مى دارد ،كسانى را بر يهوديان چيره خواهد كرد كه تا روز قيامت ،آنان را مجازات و شكنجه خواهند نمود و خداست كه زود مجازات نموده و هم اوست آمرزگار و بخشنده ، و از جمله مجازات خداوند اين است كه آنان را پراكنده و گروه گروه در زمين قرار داده بعضى از آنان نيكوكار و برخى نابكارند و آنان را با خوبى و بدى آزمايش كرديم ، شايد توبه نموده و به راه حق و هدايت باز گردند. ٢ معنى اين دو آيه شريفه اين است كه : خداوند اعلان و مقدر فرموده كه بزودى كسى را بر يهوديان مسلط مى گرداند كه تا روز رستاخيز آنان را مجازات و شكنجه دهد، او خداى بسرعت مجازات نموده و هم اوست آمرزنده مهربان ، از جمله مجازاتهاى خداوند درباره يهوديان اين است كه آنها را در روى زمين پراكنده و دسته دسته مى گرداند، گروهى از آنان نيكوكار و گروهى بدكارند و آنها را به وسيله خوبى و بدى آزمايش مى كند شايد توبه نموده و هدايت گردند.

ما اجراى اين وعده الهى را در كيفر يهوديان ، در تمام دورانهاى تاريخى آنان به استثناى دوران حكومت پيامبرانى چون موسى و يوشع و داود و سليمان عليهم‌السلام مشاهده مى كنيم و خداوند اقوام و ملتهاى مختلفى را بر آنها مسلط گردانيد كه آنان را شكنجه و مجازاتى دردناك نمودند.

گاهى عنوان مى شود: آرى ، پادشاهان مصر و بابل و يونان و فارس و روم و ديگران بودند كه بر يهوديان تسلط يافته و آنان را مجازات سختى چشاندند اما مسلمانان چنان رفتارى با آنها ننموده ، بلكه تنها بر نيروهاى نظامى آنها پيروز گشتند و سپس زندگى در سايه دولت اسلامى را از آنان پذيرفتند، كه با برخوردارى از آزادى و حقوق خود در قوانين اسلامى ، جزيه بپردازند.

اما پاسخ : اينكه آنها را بدترين عذاب چشانيدند، به اين معنى نيست كه پيوسته آنها را كشته و يا آواره و زندانى نمودند، آن چنانكه بيشتر حكومتهايى كه پيش از اسلام بر آنان تسلط يافتند، اين گونه عمل كردند، بلكه به اين معنى است كه آنها از لحاظ نظامى ، سياسى ، تسليم آن حكومتى گرديدند كه خداوند بر آنان مسلط ساخت اگر چه مسلمانان در آزار و كيفر يهوديان ، از ديگران ملايم تر بودند، اما مصداق تسلط بر يهوديان ، و كيفر نمودن آنان مى باشند.

و گاهى نيز گفته مى شود: بلى تاريخ يهوديان تطبيق اين وعده خدا را بر آنها گواهى مى دهد ولى در عصر حاضر كه يك و يا حداقل نيم قرن برآنها سپرى گفته ، كسى كه آنان را مجازات و كيفر دهد بر آنان مسلط نشده ، بلكه آنان بيش از نيم قرن است يعنى از سال ١٩٣٦ م . بدترين شكنجه ها را در فلسطين و ديگر مناطق به مسلمانان روا مى دارند! اين قضيه را چگونه مى توان تحليل نمود؟

پاسخ اين است كه : اين دوره از تاريخ زندگى يهوديان جدا به حساب مى آيد، زيرا اين همان دوره بازگشت قدرت آنهاست كه خداوند در سوره اسراء به آنان وعده فرموده است ؛ سپس پيروزى شما را بر كسانى كه آنان را عليه شما برانگيختم برگردانده و به شما اموال و فرزندانى را عطا كرده ، و شما را از يارانى بيش از تعداد آنان برخوردار نموديم تا با همكارى شما بر ضد آنها بستيزند. بنابراين ، اين دوره خارج از وعده كلى تسلط بر آنهاست تا اينكه وقت كيفر و مجازات دوم بدست مسلمانان فرا رسد.

در اين زمينه روايات زيادى از امامان عليهم‌السلام رسيده كه اين وعده الهى نيز بدست مسلمانان انجام مى پذيرد، در همين خصوص صاحب مجمع البيان ، در تفسير آيه ياد شده ، اتفاق نظر مفسران را بر اين معنى بيان كرده و فرموده مراد از آن نزد تمام مفسرين ، امت پيامبر اسلام حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى باشد، و همين معنى از امام باقر عليه‌السلام نقل شده ، و على بن ابراهيم قمى ، در تفسير خود آن را از ابى الجارود، از امام باقر عليه‌السلام نقل نموده است.

وعده خداوند در فرونشاندن آتش جنگ يهوديان برگرفته از كتاب : عصر ظهور

خداى متعال در قرآن مجيد مى فرمايد:

يهوديان گفتند دست خدا بسته است ، دست آنان بسته باد، و به سبب اين گفته از رحمت خداى دور شدند. بلكه دستهاى خدا گشوده است و هر گونه بخواهد انفاق مى كند

.... آنچه كه از ناحيه پروردگار بر تو فرود آمده ، بر سركشى و كفر آنان مى افزايد و ميان آنان تا روز رستخيز، كينه و دشمنى انداختيم ، و هر وقت آتش جنگى را برافروختند، خداوند آن را خاموش گردانيد، آنان سعى در ايجاد فساد در زمين دارند و خداوند فساد كنندگان را دوست نمى دارد. ٣ اين وعده خداست ، به فرو نشاندن آتش جنگ هايى كه يهوديان برمى افروزند، خواه مستقيما خود آنان خوى جنگ افروزى داشته ، و يا اينكه ديگران را به اين عمل تحريك كنند و اين وعده الهى بدون استثناء خواهد بود، زيرا با لفظ كلما اوقدوا يعنى هر وقت آتش افروزى نماينده آمده است.

تاريخ گذشته و حال آنان گواهى مى دهد كه آنها همواره در پى آتش افروزى بسيارى از آشوب و جنگها بوده اند، اما خداوند متعال وعده خود را نسبت به مسلمانان و بشريت با عنايت خويش تحقق بخشيده ، و مكر و حيله يهود را باطل و نقشه هايشان را خنثى كرده و آتش جنگ آنان را فرونشانده است . و شايد بزرگترين آتش جنگ و آشوبى كه آنان عليه مسلمانها و جهانيان برافروخته اند، همين نبرد فعلى باشد كه جهت دامن زدن به آن ، شرق و غرب را تحريك نموده ، و خودشان در فلسطين مستقيما، و در اكثر كشورهاى جهان بطور غيرمستقيم طرف درگير مى باشند، و چيزى نمانده كه وعده خداوند با فرونشاندن اين جنگ تحقق يابد و از آيه شريفه ياد شده چنين استفاده مى شود كه دشمنى و درگيريهاى داخلى آنها، خود يكى از راه هاى لطف خداوند، براى فرونشاندن آتش جنگ آنها خواهد بود، به دليل ذكر جمله اطفاء النار بعد از طرح دشمنى و درگيريهاى داخلى در آيه شريفه ، گوئيا كه خاموش نمودن آتش افروزى آنان ، فرع بر ايجاد كينه در بين آنها مى باشد.

و ما ميان آنان تا روز قيامت دشمنى و كينه توزى افكنديم و هرگاه آتش جنگى را برافروزند، خداوند آن را فرو مى نشاند.

اين شمه اى از تاريخ آنان بود، و ما به تفسير آيه هايى كه وعده هاى سه گانه خدا درباره يهوديان را در بردارد، با اندكى شرح در كتاب الممهدون للمهدى زمينه سازان ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام پرداخته ايم.

امام برخى از روايات مربوط به نقش يهوديان در زمان ظهور، مربوط به گرد آمدن آنها در فلسطين قبل از جنگ نابود كننده آنها است كه تفسيرى براى اين آيه شريفه است:

و بعد از او به بنى اسرائيل گفتيم زمين را ساكن شويد و زمانى كه روز قيامت فرا رسيد شما را آميخته با يكديگر مى آوريم . ٤ يعنى شما را از هر ناحيه اى و يا همگى شما را گرد آورديم ، چنانكه در تفسير نورالثقلين آمده است . و از اين حديث شريف درباره آمدن آنان و كارزارشان در عكا استفاده مى شود، از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده كه فرمود:

آيا شنيده ايد نام شهرى را كه بخشى از آن درون درياست ؟ عرض كردند آرى ، فرمود: قيامت به پا نمى شود مگر آنكه هفتاد هزار تن از فرزندان اسحاق به شهر يورش مى برند. ٥ و از امير مؤمنان عليه‌السلام است كه فرمود:

در مصر منبرى را بنا نموده و دمشق را قطعا تخريب خواهم كرد و يهوديان را از شهرهاى عربى بيرون مى رانم و با همين چوب اعراب را خواهم راند، راوى اين حديث عبايه اسدى گويد: پرسيدم اى اميرمؤ منان ، شما به گونه اى خبر مى دهيد كه به يقين پس از مردن زنده خواهيد شد؟ فرمود:اى عبايه ، به روشى غير روش ما صحبت كردى . مردى از تبار من يعنى حضرت مهدى عليه‌السلام اين كارها را انجام مى دهد٦.

اين روايت دلالت دارد، كه يهوديان در بسيارى از شهرهاى عرب تسلط و يا حضور مؤ ثر دارند و ما پيرامون نبرد حضرت مهدى عليه‌السلام با سفيانى و يهوديان ، در بيان حوادث سرزمين شام ، و حوادث حركت ظهور، سخن خواهيم گفت.

و از جمله روايات ، حديث كشف معبد توسط آنهاست ، و جمله كشف هيكل معبد در شمار نشانه هاى ظهور آمده ، كه ظاهرا معبد حضرت سليمان عليه‌السلام كشف خواهد شد، از اميرمؤمنان عليه‌السلام نقل شده كه فرمودند:

ظهور آن حضرت نشانه ها و علاماتى دارد: نخست محاصره كوفه با كمين كردن و پرتاب سنگ ، و ايجاد شكاف و رخنه در زواياى كوچه هاى كوفه ، تعطيل مساجد به مدت چهل شب ، كشف معبد و به اهتزاز در آمدن پرچمهائى گرداگرد مسجد بزرگ مسجد الحرام كشنده و كشته شده هر دو در آتش اند. ٧ ولى احتمال دارد كه كشف معبد از ناحيه زمينه سازان ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام اندكى قبل از ظهور وى ، صورت پذيرد، زيرا روايت خاطرنشان نمى كند كه چه كسى آن را كشف مى نمايد همچنانكه ممكن است آن معبد، آثارى تاريخى و غير از معبد حضرت سليمان و يا در محل ديگرى غير از قدس ‍ باشد، چون عبارت و جمله كشف معبد بطور مطلق ياد شده است.

بخش هاى اول اين روايت نشان گر حالت جنگ در كوفه است كه در روايات ، از آن به عراق ياد شده ، اما در اين جا به معنى همان شهر كوفه و محاصره و سنگ باران آن و ايجاد موانع دفاعى در گوشه و زواياى خيابانهاى آن شهر مى باشد، اما پرچم هاى گوناگون در اطراف مسجدالحرام ، اشاره به درگيرى و كشمكش قبيله ها با حكومت مركزى حجاز است كه اندكى پيش از ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام پديد خواهد آمد و در اين زمينه روايات فروانى وارد شده است.

دسته ديگرى از احاديث ، رواياتى است كه افرادى را كه خداوند بعد از فساد آفرينى و برترى طلبى يهوديان برآنان مسلط مى گرداند، مشخص و معين مى كند، كه پاره اى از آنها در تفسير آيات قرآن مجيد گذشت ، و برخى ديگر درباره ايران و شخصيتهاى ايرانى در زمان ظهور است ، مانند روايت درفش هاى سياه كه به طور تواتر اجمالى وارد شده و غير آن.

درفش هايى سياه ، از خراسان خارج مى شود كه هيچ چيز قادر بر باز گرداندن آنها نيست ، تا آنكه سرانجام در قدس برافراشته مى شود.

و روايات مربوط به بيرون آوردن تورات اصلى از غار انطاكيه و كوهى در شام و در فلسطين و درياچه طبريه ، توسط حضرت مهدى عليه‌السلام و استدلال آن حضرت بر يهوديان ، بوسيله تورات نيز از جمله همين روايات است.

از پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده كه فرمود:

تورات و انجيل را از سرزمينى كه انطاكيه ناميده مى شود بيرون مى آورد. ٨ و نيز از آن بزرگوار نقل شده كه فرمودند:

صندوق مقدس را از غارى در انطاكيه و بخش هاى تورات را از كوهى در شام بيرون آورده و به وسيله آن كتاب با يهوديان به استدلال مى پردازد و سرانجام بسيارى از آنها اسلام مى آورند. ٩ هم چنين پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

صندوق مقدس از درياچه طبريه به دست وى آشكار مى شود و آن را آورده و در پيشگاه او در بيت المقدس قرار مى دهند و چون يهوديان آن را مشاهده مى نمايند، به جز اندكى بقيه آنان ايمان مى آورند. ١٠ و تابوت سكينه، صندوق مقدس همان است كه در فرموده خداى متعال آمده است:

پيامبرشان گفت : دليل و نشانه بر پادشاهى او اين است كه تابوتى به سوى شما مى آيد، كه در آن سكينه و آرامشى از ناحيه پروردگارتان وجود دارد و از آنچه را كه آل موسى و آل هارون باقى گذاشته اند، و آن تابوت بوسيله فرشتگان حمل مى شود، به راستى در آن معجزه و دليل براى شماست چنانكه مؤ من باشيد. ١١

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحة:

١بحار ج ٦٠ ص ٢١٦.

٢اعراف ١٦٧١٦٨.

٣مائده / ٦٤

٤اسراء/ ١٠٤.

٥مستدرك ج ٤ ص ٤٧٦.

٦بحار ج ٥٣ ص ٦٠.

٧بحار ج ٥٢ ص ٢٧٣.

٨بحار ج ٥١ ص ٢٥.

٩منتخب الاءثر ص ٣٠٩.

١٠الملاحم و الفتن ص ٥٧.

١١بقره / ٢٤٨.

در تفسير آيه فوق آمده است كه اين صندوق مقدس كه در آن ميراث پيامبران عليهم‌السلام وجود دارد، دليل و نشانه اى است براى بنى اسرائيل مبنى بر اينكه چه كسى شايستگى فرمانروائى را دارد، از اين رو فرشتگان آن را آورده و از ميان جمعيت بنى اسرائيل عبور داده و آنگاه در پيش روى طالوت عليه‌السلام قرار مى دهند، سپس طالوت عليه‌السلام آن را به داوود و او به سليمان و او به وصى خود آصف بن برخيا تسليم مى كند، و بنى اسرائيل بعد از وصى حضرت سليمان به علت اينكه از او فرمان بردارى ننموده و ديگرى را اطاعت مى كنند آن صندوق را از دست مى دهند.

و مراد از جمله فيسلم كثير منهم بسيارى از آنان ايمان مى آوردند و يا اسلمت الا قليلا منهم به جز اندكى از آنان بقيه ايمان آوردند ممكن است كسانى باشند كه صندوق مقدس را مى بينند و يا كسانى كه حضرت مهدى عليه‌السلام بوسيله تورات با آنان استدلال مى نمايد و يا افرادى كه آن حضرت آنان را پس از آزاد سازى فلسطين و شكست آنان در آن جا باقى مى گذارد.

در روايتى ديگر آمده كه تعداد سى هزار نفر يهودى به وى ايمان مى آورند كه اين رقم نسبت به كل جمعيت آنان اندك است.

ديگر روايات مربوط به نبردهاى زمينه سازان ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام با يهود و راجع به بيرون راندن آنان توسط آن حضرت از جزيره العرب است ، مانند روايتى كه گذشت ، و اين عمل امكان پذير نيست مگر با پيروزى بر آنها و بيرون راندن آنان از فلسطين ، همچنين روايات مربوط به نبرد بزرگ حضرت مهدى عليه‌السلام است كه طرف درگير در اين نبرد مستقيما سفيانى و پشتيبانان يهودى وى و روميان هستند و خط درگيرى در اين جنگ از انطاكيه تا عكا، يعنى در طول ساحل سوريه لبنان فلسطين كشيده شده و سپس به طبرستان و دمشق و قدس ادامه مى يابد. شكست بزرگ و وعده داده شده آنان در آنجا تحقق مى يابد بگونه اى كه سنگ و درخت بر مى آورد كه اى مسلمانان ! اين شخص كه در پناه من است يهودى مى باشد او را هلاك نما و اين مطلب در حوادث حركت ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام ارواحنا فداه خواهد آمد.

در زمره احاديث گذشته ، روايات نبرد مرج عكا است كه جزئى از جنگ بزرگ پيشين است ، اما احتمال بيشتر اين است كه آن ، جزئى از دومين نبرد حضرت مهدى عليه‌السلام با غربيها و پشتيبانان يهودى آنهاست ، كه پس از گذشت دو سه سال از آزادى فلسطين و شكست يهوديان و غربى ها به وقوع مى پيوندد. به گفته روايات ، حضرت مهدى عليه‌السلام پس از آن ، پيمان صلح و عدم تجاوزى را به مدت ٧ سال با روميان منعقد مى سازد.

به نظر مى رسد حضرت عيسى عليه‌السلام ميانجى و واسطه آن پيمان نامه باشد، اما آنان پس از دو سال پيمان شكنى نموده ، و با هشتاد لشكر كه هر يك متشكل از ١٢ هزار تن مى باشد، به كارزار بر مى خيزند و اين بزرگترين نبردى خواهد بود كه تعداد بسيارى از دشمنان خدا در آن كشته خواهند شد.

تا جائى كه اين نبرد را به حماسه بزرگ و سفره مرج عكا توصيف مى كنند، يعنى سفره اى كه درندگان زمين و پرندگان آسمان از گوشت بدن ستمگران استفاده مى كنند.

از امام صادق عليه‌السلام نقل شده كه فرمود:

شهر رم را با تكبير ٧٠ هزار مسلمان مى گشايد در حالى كه شاهد حماسه بزرگ و خوان گسترده خدا در مرج عكا خواهند بود كه ستم و ستم گران را نابود خواهند كرد. ١ از جمله روايتها، احاديث مربوط به موقعيت نظامى شهر عكا در زمان حضرت مهدى عليه‌السلام است كه آن حضرت آنجا را پايگاه دريائى براى فتح اروپا قرار خواهد داد.

در روايات آمده است كه:

آن حضرت تعداد چهار صد كشتى را در ساحل عكا تدارك ديده و با ياران خويش به سرزمين روميان روى آورده و آنجا را فتح مى نمايد. ٢ و به زودى در ضمن بيان پيشامدهاى نهضت ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام، پيرامون آن سخن خواهيم گفت.

# خلاصه تاريخ يهوديان

اين مختصر، وضع سياست كلى يهوديان را از دوران حضرت موسى عليه‌السلام تا زمان پيامبر گرامى ما حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شامل مى شود و ما آن را بر اساس كتاب قاموس كتاب مقدس از انتشارات جامعه كليساهاى خاور نزديك و كتاب تاريخ يهود از كتب آنان تاءليف مرحوم محمد عزت در وزه ، آورده ايم.

تاريخ يهوديان در اين مدت به ده دوره تقسيم مى شود:

١دوره حضرت موسى و يوشع عليها‌السلام ١٢٧٠ ق .م ١١٣٠ ق .م

٢دوره داوران ١١٣٠ ق .م ١٠٢٥ ق .م

٣دوره حضرت داود و سليمان عليها‌السلام ١٠٢٥ ق .م ٩٣١ ق .م

٤دوره تجزيه و كشمكش هاى داخلى ٩٣١ ق .م ٨٥٩ ق .م

٥دوران تسلط آشوريان ٨٥٩ ق .م ٦١١ ق .م

٦دوران سلطه بابليها ٥٩٧ ق .م ٥٣٩ ق .م

٧دوران سلطه ايرانيان ٥٣٩ ق .م ٣٣١ ق .م

٨دوران سلطه يونانيها ٣٣١ ق .م ٦٤ ق .م

٩دوران تسلط روميان ٦٤ ق .م ٦٣٨ م.

١٠ دوران تسلط اسلام ٦٣٨ م . ١٩٢٥ م.

# دوران حضرت موسى و يوشع عليها‌السلام

موسى عليه‌السلام پيامبر خدا، يك صد و بيست سال زندگى كرد، قريب به سى سال از اوان عمر شريف خود را در كاخ فرعون مصر، و نزديك به ده سال نزد شعيب پيامبر عليه‌السلام در قادش برنيع واقع در انتهاى سينا از سمت فلسطين نزديك دره عربه سپرى كرد.

تورات موجود، در كتاب خروج باب ١٢:٣٧ و كتاب عدد، باب ٣٣:٣٦ تعداد اسرائيليانى را كه همراه موسى عليه‌السلام خارج شدند، به جز فرزندانشان ششصد هزار پياده از مردان ، ياد مى كند.

برخى از پژوهشگران غربى تعداد آنان را شش هزار نفر تخمين مى زنند.

و مورخين ، احتمال بيشتر مى دهند كه خارج شدن از مصر در اوائل قرن سيزدهم قبل از ميلاد، يعنى حدود ١٢٣٠ ق .م در زمان فرعون منفتاح رخ داده است.

حضرت موسى عليه‌السلام در كوه نزديك قادش در گذشت و وصى او يوشع ين نون عليه‌السلام وى را در آنجا دفن كرد و قبرش را پنهان ساخت ، موسى عليه‌السلام انواع اذيت و آزار را از بنى اسرائيل در زمان حيات و پس از مرگش تحمل نمود. تورات آنها، درباره او و هارون عليهما‌السلام مى گويد: خدا، موسى را گفت : در اين كوه بمير همان گونه كه برادرت هارون در كوه هور جان داد. چون شما دو تن به من خيانت ورزيديد، چونكه مرا در محل آب سرزمين قادش در زمين سينا تقديس ‍ نكرديد. پس به راستى تو زمين را از مقابل آن مى نگرى اما تو بدآنجا، به سرزمينى كه من به بنى اسرائيل اعطاء كرده ام داخل نمى شوى . ٣ و مى گويد: يوشع بن نون به آنجا وارد خواهد شد. ٤ رهبرى بنى اسرائيل را پس از موسى عليه‌السلام وصى او يوشع پيامبر بر عهده گرفته و آنها را به كرانه غربى رود اردن كوچ داد و از شهر اريحا آغاز نمود، كه به اضافه آن شهر ٣١ مملكت كوچك را كه هر يك از آنها عبارت از شهر يا شهركى بوده داراى روستاهاى كشاورزى فتح نمود كه ساكنين آنجا بت پرستان كنعانى بوده اند.

آن گاه ، آن منطقه را ميان فرزندان يعقوب كه نسبت به يكديگر حسادت مى ورزيدند. تقسيم نمود و باب هاى ١٥ تا ١٩ از كتاب يوشع ، شهرها و شهركهاى منطقه را كه طبق برآورد خود ٢١٦ پارچه مى باشد، نام مى برد.

يوشع عليه‌السلام قريب سال ١١٣٠ ق .م نزديك يك صد و ده سالگى بدرود حيات گفت.

# روى كار آمدن داوران ، دوره پريشانى و سلطه فرمانروايان محلى بر آنان

رهبرى اسرائيليان پس از يوشع عليه‌السلام به داوران منتقل شد و پانزده تن از آنان به فرمانروائى رسيدند، دوران اينان داراى دو ويژگى است كه مى توانيم آن دو را پيوسته با بنى اسرائيل مشاهده نمائيم.

يكى انحراف آنان از خط پيامبران عليهم‌السلام و ديگرى مسلط گردانيدن خداوند كسانى را كه عذاب دردناكى را به آنان بچشانند، كه در قرآن از آن ياد شده است.

كتاب داوران در باب سوم و پنجم از انحراف بنى اسرائيل بعد از يوشع عليه‌السلام چنين سخن به ميان آورده است : در ميان كنعانيان و حيثى ها و اموريها و فرزيها و حيوى ها و يبوسيان ، ساكن شده و دختران آنان را همسران خود قرار داده و دختران خود را به پسران آنها داده و خدايان آنها را پرستيدند.

و در باب ٣:٨ مى گويد: نخستين كسى كه بر آنها سلطه يافت و آنها را به مدت هشت سال تحت فرمان خود در آوردرشتعام فرمانرواى آرام النهرين بود.

آن گاه بنى عمون و عمالقه بر آنها هجوم برده و بر شهر اريحا استيلاء يافتند ٥ سپس يابين فرمانرواى كنعان به مدت ١٠ سال در حاصور بر آنان تسلط يافت ٦ بعد از آن بنى عمون و فلسطينيان ١٨ سال آنان را به بردگى خود در آوردند. ٧ و پس از آن فلسطينى ها آنها را كيفر نموده و مدت چهل سال بر آنان مسلط گشتند. ٨ و فرمانروائى داوران پس از يوشع عليه‌السلام تا زمان صموئيل پيامبر عليه‌السلام ادامه يافت ، همان پيامبرى كه خداوند متعال در قرآن وى را چنين ياد نموده است:

آيا نديدى آن گروه بنى اسرائيل را كه پس از وفات موسى از پيامبر خود درخواست كردند كه فرمانروائى براى ما برانگيز تا بسركردگى او در راه خدا جهاد كنيم پيامبرشان گفت : آيا اگر جهاد بر شما فرض ‍ شود نافرمانى مى كنيد؟ گفتند: چگونه مى شود كه ما در راه خدا مبارزه نكنيم در حالى كه ما و فرزندانمان را از ديارمان بيرون رانده اند. پس چون جهاد بر آنان مقرر گرديد بجز اندكى همه روى گردانيدند و خداوند از كردار ظالمان آگاه است . ٩ تاريخ نويسان اين دوره را حدود يك قرن از ١١٣٠ ق .م تا دوران طالوت و داود عليه‌السلام ١٠٢٥ ق .م مى دانند، در حالى كه از كتاب داوران در تورات مدت اين زمان بيش از اين استفاده مى شود.

# دوره داود و سليمان عليها‌السلام

دوران طالوت شاول را بخشى از دوران داود و سليمان عليه‌السلام قرار داديم ، زيرا او گرچه پيامبر نبود اما فرمانروائى بود در خط انبياء، مورخين مدت فرمانروائى وى را پانزده سال از سال ١٠٢٥ تا ١٠١٠ قبل از ميلاد ذكر نموده اند. و پس از او داود و سليمان عليه‌السلام از سال ١٠١٠ ق .م تا ٩٣١ ق .م يعنى سال وفات حضرت سليمان فرمانروائى كردند.

به طورى كه ملاحظه مى شود مؤ لفان تورات موجود نسبت به موسى و داود و سليمان عليهم‌السلام ستم و افتراء بسيار روا داشته و تهمتهاى بزرگ اخلاقى ، سياسى و عقيدتى بر آنان بسته اند.

و بيشتر تاريخ نويسان غربى مسيحى ، نه تنها از آنان پيروى نموده بلكه مطالبى را برگفته هاى آنان افزوده اند. آنگاه طرفداران فرهنگ غرب كه نام مسلمانى بر خود نهاده اند نيز از اين دسته تبعيت نموده اند. درود و سلام خدا بر تمام پيام آوران او و ما به پيشگاه خداوند از كسانى كه نسبت به آن بزرگواران كفر ورزيده و بهتان مى زنند بيزارى مى جوئيم.

داود عليه‌السلام اسرائيليان را از ورطه بت پرستى و از سلطه بت پرستان نجات بخشيد و نفوذ دولت الهى وى به مناطق مجاور كشيده شد و با ملتهايى كه تحت فرمانروائى او در آمده بودند با حسن سلوك رفتار نمود، بگونه اى كه خداوند متعال در كتاب خود و از زبان پيامبرش حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وصف نموده ، داود عليه‌السلام خواست در محل عبادت جدش ‍ حضرت ابراهيم عليه‌السلام در قدس بر بالاى كوه مريا مسجدى بنا كند اما آنجا خرمنگاه يكى از ساكنان قدس از يبوسها به نام ارونا بود كه داود عليه‌السلام آن قطعه زمين را به پنجاه شاقل نقره از آن مرد خريد و طبق گفته تورات موجود: در آنجا مسجدى ساخته و در آن اقامه نماز كرد و در قسمتى از آن براى خداوند قربانى مى كردند. ١٠ حضرت سليمان وارث سلطنت و فرمانروائى پدر بزرگوارش داود عليه‌السلام گرديد و دولت او به همان پايه رسيد كه خداوند در قرآن و سنت رسول خود صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ياد نموده است كه وى مسجد پدرش داود و جد اعلاى خود ابراهيم را بنائى نو و با شكوه ساخته و به نام معبد سليمان عليه‌السلام معروف گشت!

دوره فرمانروايى حضرت سليمان عليه‌السلام دروه اى استثنائى در تاريخ انبياء عليهم‌السلام است كه خداوند نمونه اى از امكانات شگفت آور و متنوع را در آن آشكار ساخت ، كه اگر ملتها موجوديت سياسى خويش را به رهبرى پيامبران خدا و جانشينان آنان به پا نموده و آن امكانات را در سركشى و طغيان عليه برخى از خودشان بكار نمى گرفتند، خداوند اين نعمتها را به آنان نيز ارزانى مى داشت ، خداوند در قرآن مى فرمايد:

اگر خداوند روزى را براى مردم فراوان قرار داده بود، آنها در زمين ستم مى نمودند، اما خداوند به مقدارى كه خواهد، فرو مى فرستد، و او نسبت به بندگانش آگاه و بيناست ١١ حضرت سليمان عليه‌السلام در حالى كه بر تخت خود نشسته بود جان به جان آفرين تسليم نمود، كه مورخين وفات وى را به سال ٩٣١ ق .م ياد آور شده اند.

به مجرد وفات آن حضرت انحراف در بنى اسرائيل و تجزيه در دولت آنها پايدار گشت و خداوند كسى را بر آنان مسلط ساخت كه آنان را عذابى دردناك بچشاند.

تورات فعلى بعد از آنكه در كتاب اول فرمانروايان ، بر سليمان عليه‌السلام افتراء مى بندد كه او دست از بندگى خدا برداشته و به پرستش بتها پرداخت ، مى گويد: و به سليمان گفت : علت اين كار نزد توست و تو پيمان و واجبات مرا كه به تو سفارش نمودم پاس نداشتى من نيز كشور را از دست تو گرفته و جزء جزء مى گردانم . ١٢

# دوران تجزيه و نزاع و كشمكش داخلى

كار آنها بدآنجا رسيد كه عليه يكديگر، از نيروهاى بت پرست باقى مانده پيرامون خود و از فراعنه مصر و آشور و بابل كمك خواستند.

يهوديان پس از در گذشت حضرت سليمان عليه‌السلام در شكيم نابلس گرد آمده و اكثريت آنها با يربعام بن نباط كه از دشمنان حضرت سليمان در زمان حياتش بود و از دست آن حضرت به آغوش فرعون مصر گريخت ، بيعت نموده و با بازگشت وى يهوديان به او خوش آمد گفته و او در ساحل غربى رود اردن دولتى به نام اسرائيل تاءسيس كرد و پايخت آن را شكيم يا سامره قرار داد. و تعداد اندكى از آنان با رحبعام پسر حضرت سليمان بيعت نموده و پايتخت خود را قدس قرار دادند و اين دولت به نام يهودا معروف گرديد.

اما آصف بن برخيا وصى حضرت سليمان كه خداوند او را در قرآن با اين جمله عنده علم من الكتاب نزد او دانشى از كتاب بود وصف نموده ، از بنى اسرائيل جز نسبت دروغ به وى دادن چيز ديگرى بهره نبرد.

تورات مى گويد:

كفر و بت پرستى در ميان پيروان يربعام امر آشكارى بود و او دو گوساله از طلا ساخته يكى از آنها را در قدس و ديگرى را در دان قرار داد و در كنار هر يك قربانگاهى قرار داد و به آنها گفت : اين خدايان شماست كه از مصر شما را به سوى شكيم روانه ساخت ، بنابراين در پيشگاه آنها قربانى كنيد و به طرف اورشليم نرويد، و ملت خواسته او را پذيرفت ١٣ در كنار پرستش گوساله ، يربعام آنان را به پرستش ديگر خدايانى از جمله عشتروت خداى صيدونيها و كموش خداى موآبى ها و مكلوم خداى عمونى ها، فرمان داد١٤.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

١بشاره الاسلام ، ص ٢٩٧.

٢الزام الناصب ص ٢٢٤.

٣كتاب دوم ، باب ٣٣: ٥٠ ٥٣.

٤كتاب دوم ، باب ١: ٣٨.

٥داوران ، باب ٣:١٣.

٦داوران ، باب ٤:٢.

٧دوران ، باب ١:٨.

٨داوران ، باب ١٣:١.

٩بقره ٢٤٦.

١٠كتاب صموئيل ، اصحاح ٢٤:٢٤ و سفر اول اخبار، اصحاح ٢١:٢٢: ٢٨.

١١شورى / ٢٧.

١٢سفر اول فرمانروايان اصحاح ١١: ١ ١٣.

١٣كتاب فرمانروايان باب ١٢:٢٦ ٣٣.

١٤كتاب اخبار فرمانروايان باب ١٢:٣١ و كتاب دوم فرمانروايان باب ١١:١٣ ١٥ و باب ١٣:٩.

طبق گفته كتاب خبرهاى فرمانروايان نخستين ، بعد از سه سال كشور يهودا به همين سرنوشت گرفتار شده و به پرستش بتان پرداختند١.

شيشق فرعون مصر اين فرصت را غنيمت شمرده و در سال ٩٢٦ ق . م به منظور پشتيبانى از يربعام و پايان دادن به دولت يهودا، رحبعام پسر حضرت سليمان و طرف داران وى ، طى هجومى قدس را اشغال نمود و خزينه هاى خانه خدا و مقر فرمانروا و حتى سپرهاى زرينى را كه حضرت سليمان عليه‌السلام ساخته بود با خود برد. ٢ بنظر مى رسد شرائط فرعون مصر او را يارى نكرد تا سلطه مستمر خود يا هم پيمانش يربعام را تحميل كند.

بنابراين پس از عقب نشينى شيشق اين كشور كوچك اندكى از موجوديت خود را باز يافت . و اين نبردها با يربعام همچنان ادامه داشت ، چنانكه آرامى ها از ضعف دو دولت استفاده نموده و با هجوم به كشور يهودا پس از به اسارت در آوردن سران آنها، آنان را به سوى پايتخت خود دمشق آورده و براى آنان جزيه مقرر داشتند، و اين ماجرا در زمان فرمانروايى آرامى بن هود سال ٨٧٩ ٨٤٣ ق .م انجام پذيرفت٣.

آنگاه در زمان پادشاهى آخاب بن عومرى در سالهاى ٨٧٤ ق .م - ٨٥٣ ق .م جزيه و حمايت را بر كشور يربعام مقرر نمودند.

همچنين تورات ، نبرد فلسطينيها با اعراب در نار كوشسيين با كشور يهودا را در زمان فرمانروائى يهورام يادآور مى شود كه ، آنان قدس را اشغال نموده و بر اموال موجود در قصر فرمانروا استيلاء يافته و زنان و فرزندان وى را به اسارت در آورند٤.

و نيز مى گويد: لشكر آرامى در بيت المقدس به نبرد پرداخته و تمام سران آنجا را هلاك كرد و تمام گنجينه ها را بر گرفته و به حزائيل پادشاه آرامى ها تقديم نمود٥.

هم چنين يوآش فرمانرواى اسرائيل بر كشور يهودا يورش آورده و حصار شهر را ويران ساخت و تمام زر و سيم و ظروف موجود در خانه خدا و خزينه هاى سلطان را به يغما برد٦.

اين حالت كشمكش ميان آنان و تسلط كشورهاى مجاور بر آنان تا زمان اشغال گرى آشوريان ، ادامه داشت.

# دوره استيلاى آشوريان

سلطه آشوريها بر يهوديان ، با هجوم شلمنصر سوم فرمانرواى آشوريان از سالهاى ٨٥٩ ق .م تا ٨٢٤ ق .م به كشور آرامى ها و قلمرو اسرائيل آغاز گرديد به گونه اى كه تمام منطقه ، تحت فرمان او و فرمانروايان آشورى پس از وى در آمد.و به نظر مى رسد كه كشور يهودا، برعكس كشور اسرائيل تحت فرمان و اطاعت آشوريان بود.

زيرا به نقل تورات : فرمانرواى آنجا، آحازبن يوثام ، از فرمانرواى آشور تغلث فلاسر خواست كه او دست به حمله اى عيله كشور اسرائيل و آرامى ها بزند و او در خواست اخير وى را پذيرفته و در سال ٧٣٢ ق .م اقدام به حمله نمود. و جانشين او شلمنصر پنجم نيز كار او را دنبال كرد، اما در حين محاصره شكيم نابلس پايتخت آنجا، در گذشت و جانشين وى سرجون دوم اشغال سامره را به پايان برد و بر آن تسلط يافت و اين مملكت را بطور كامل از بين برد و از حمله عليه اسرائيل نقشه راندن كه وطن كه با يهوديان به اجرا درآورند، آشوريان را يارى داد و تغلث فلاسر يهوديان را به عنوان اسارت به سرزمين خود برد و آشوريها را جايگزين آنها نمود٧.

پس از او سلطان فقح به اتمام آن نقشه پرداخت و نيمى از نواده هاى منسى و غير او را به اسارت گرفت٨.

و سرجون دوم ، نزديك به سى هزار تن را به سوى حران و كرانه خابور و ميديا جلاى وطن داد، و آرامى ها را جايگزين آنان نمود٩.

در دوران فرمانروائى حزقيا كه ظاهرا مى كوشيد با مصريان ارتباط بر قرار نمايد، كشور يهود از اطاعت آشوريها خارج گرديد، كه سنجاريب فرمانرواى آشور بر وى خشمگين شد و قريب سال ٧٠١ ق .م براى به اطاعت در آوردن كشور يهودا، و با آخرين هجوم آشوريائى منطقه را تحت فرمان خويش در آورده و قدس را متصرف گشت ، و حزقيا تمام نقره هاى موجود در خانه خدا و خزينه هاى قصر فرمانروا را به وى تسليم كرد. ١٠ تورات فعلى علاوه بر سلاطين آشور كه گذشت ، از اسرحدون ، و آشوربانيبال آخرين فرمانرواى آنها ياد كرده و مى گويد: اين دو، اقوامى را از آشور كوچانده و در سامره اسكان دادند١١.

# دوران تسلط بابليان

نينوا پايتخت آشوريان ، در سال ٦١٢ ق . م بدست مادها و بابليان كلدانيها سقوط كرد و آنجا را بين خود تقسيم نمودند، عراق و سرزمين شام و فلسطين سهم بابليان و مشهورترين فرمانرواى آنان ، بخت النصر گرديد، كه وى براى به اطاعت در آوردن سرزمين شام و فلسطين دوبار نخست سال ٥٩٧ و سپس به سال ٥٨٦ ق .م . دست به حمله زد، در نخستين هجوم قدس ‍ را محاصره و فتح كرده و خزينه هاى قصر فرمانروا را از آن خود نمود، و شمار زيادى از يهوديان از جمله سلطان يهو يا كين و مدافعان او را به اسارت در آورد، و صدقيا عموى يهو ياكين را بر بقيه يهوديان برگماشت و اسيران را در منطقه نيبور نزديك رود خابور در بابل اسكان داد.

و حمله دوم ،در اثر كشمكش نفوذ ،ميان بخت النصر و فرعون مصر خوفرا به وجود آمد به طورى كه فرعون به تحريك فرمانروايان شام و فلسطين ، از جمله صدقيا فرمانرواى قدس پرداخته و وى راعليه بابليان ، با خود هم پيمان ساخت كه آنان نيز پذيرفته و او حمله خود را متوجه منطقه كرد، اما بخت النصر با سرعت دست به هجومى ديگر زد كه منجر به شكست مصريان و تصرف تمام منطقه گرديد، و با ويران نمودن معبد آن را به آتش ‍ كشيده و خزينه هاى آن را به غارت بردند، و با خانه هاى بزرگان يهودى نيز چنين كرده و قريب به ٥٠ هزار تن از آنان را به اسارت گرفتند، فرزندان صدقيا را پيش روى وى سر بريده و سپس چشمهايش را از حدقه بيرون آوردند و او را در بند كشيده همراه با اسيران بردند، و بدين گونه كشور يهودا را منقرض ساخت١٢.

# دوران استيلاى ايرانيان

كورش فرمانرواى ايران سرزمين بابل را اشغال كرد و در سال ٥٣٩ ق .م حكومت آن جا را منقرض ساخت و با حمله به سرزمين شام و فلسطين آنجا را فتح نمود و به اسراى بخت النصر و يهوديانى كه در بابل بسر مى بردند اجازه بازگشت به قدس را داد و گنجهاى معبد سليمان را به ايشان برگردانيد و اجازه داد كه معبد را بازسازى نموده و زربابل را بعنوان فرمانروا برآنان برگزيد١٣.

فرمانرواى يهودى دست نشانده كورش ساختن معبد را آغاز نمود، اما مردم مجاور از اين عمل به هراس افتاده و به كمبوجيه جانشين كورش شكايت بردند. وى دستور جلوگيرى از ساختن معبد را صادر كرد، آنگاه داراى اول ، به آنان اجازه ساختن داد و آنها ساختمان معبد را به سال ٥١٥ ق .م به اتمام رساندند١٤.

استيلاى ايرانيها بر يهوديان از سال ٥٣٩ ق .م تا ٣٣١ ادامه يافت و در اين مدت كورش و كمبوجيه و داريوش اول دارا و خشايارشا و اردشير معاصر عزيز پيامبر عليه‌السلام فرمانروائى كرده و پس از آنان تعدادى از سلاطين ايرانى از جمله داريوش دوم و اردشير دوم و سوم فرمانروائى نمودند، داريوش سوم آخرين فرمانرواى ايرانى بود كه بدست اسكندر مقدونى از پاى در آمد. در تورات فعلى پيرامون بيشتر اين فرمانروايان سخن به ميان آمده است.

# دوران استيلاى يونانى ها

اسكندر مقدونى به مصر و سرزمين شام و فلسطين لشكركشى كرد و آن مناطق را فتح نمود و هواداران ايرانى و قدرتهاى محلى را كه رودر روى وى ايستاده بودند در هم شكست و وارد قدس گرديد و آنجا را كاملا تحت فرمان خود در آورد، آنگاه اسكندر به فرمانروائى داريوش سوم و سپاه او در نبرد سختى كه در اردبيل شمال عراق رخ داد پايان بخشيد و با ادامه پيشروى خود، ايران و مناطق ديگر را به اشغال و تصرف خويش در آورد. و بدين گونه يهوديان به سال ٣٣١ ق .م زير سلطه يونان در آمدند.

بعد از درگذشت اسكندر، كشمكش و درگيرى ميان فرماندهان ارتش وى بر سر امپراطورى بزرگ او روى داد، و پس از نزاعى كه بيست سال به طول انجاميد، بطالسه منسوب به بطلميوس در مصر بر اكثر بخش هاى حكومت ، استيلا يافتند و سلوكيها منسوب به سلوكوس در سوريه بر قسمتهاى ديگر مسلط گرديدند.

و بدينسان ، قدس در سال ٣١٢ ق .م زير سلطه بطلميوسيان در آمد، اما انتيوكوس ، سلوكى سوم ، در سال ١٩٨ ق .م قدس را از تصرف آنان خارج نمود، سپس بطالسه بار ديگر بر قدس غلبه كردند و تا فتح روم ، سال ٦٤ ق .م در آنجا باقى ماندند.

تورات فعلى شش تن از بطالسه را به نام بطلميوس اول و دوم ... تا آخر ياد كرده است و مى گويد: نخستين فرد از آنان روز شنبه داخل اورشليم گرديد و شمارى از يهوديان را دستگير كرد و به مصر گسيل داشت١٥.

همچنين پنج تن از سلوكيها را به نام انتيوكوس اول و دوم ... تا آخر، ياد نموده است و مى گويد كه : چهارمين آنها به سال ١٧٥ تا ١٦٣ ق .م ، به قدس ‍ لشكركشى كرد و تمام اشياء گرانبهاى معبد را به غارت برد و پس از دو سال ضربه بزرگى به قدس وارد نموده و آنچه داشت به يغما برد و خانه ها و ديوارهاى آن را ويران كرد و زنان و كودكان را به اسارت در آورد و مجسمه معبود خود زفس زئوس را در معبد نصب نمود و يهوديان را به پرستش آن فرا خواند، كه بسيارى از آنها دعوت او را پذيرفتند.. در حاليكه در اثر جنبش ‍ يهوديان مكابى ، در سال ١٦٨ ق .م ، برخى از آنان به برخى از آنان به مخفى گاهها و غارها پناهنده شدند١٦.

انقلابى را كه يهوديان به آن افتخار مى كنند، شباهت زيادى به جنگ گروهها و دسته هايى دارد كه معتقدين به آئين يهود، عليه يونانيان بت پرست بر پا كردند و در زمانهاى مختلف پيروزيهاى محدودى را بدست آوردند و اين تا سلطه روميان همچنان ادامه يافت.

# دوره استيلاى روميان

بومبى ، فرمانرواى روم در سال ٦٤ ق .م با اشغال سوريه ، آن را به امپراطورى روم ملحق ساخت و در سال دوم ، قدس را به تصرف خويش در آورد و آن را تابع فرمانرواى رومى سوريه قرار داد، در انجيل متى آمده است كه : در سال ٣٩ ق .م قيصر روم ، اگوست هيروديس ادومى را به عنوان فرمانرواى يهوديان برگزيد و او بنائى نو وسيع و زيبا را بر معبد بنياد كرد و به سال ٤ ق .م در گذشت١٧.

چنانكه انجيل ها آورده اند: پسر وى هيروديس دوم ، كسى است كه از سال ٤ ق .م تا سال ٣٩ ق .م ، فرمانروائى كرد و حضرت مسيح عليه‌السلام در زمان او ديده به جهان گشود و هم او بود كه يحيى بن زكريا عليهما‌السلام را به قتل رساند و سر وى را بر طبقى زرين ، نزد سالومه يكى از عناصر بد كاره بنى اسرائيل هديه فرستاد١٨.

انجيل ها و تاريخ نويسان ، از آشفتگى ها و آشوب هايى كه در عهد نرون به سالهاى ٥٤ م ٦٨ م . در قدس و فلسطين به وقوع پيوست و ماجراهايى كه ميان يهوديان و رومى ها و ميان خود يهوديها اتفاق افتاد ياد مى كنند، كه فسبسيان قيصر روم فرزند خود تيطس را به عنوان فرمانرواى منطقه ، در سال ٧٠ م . منصوب كرد وى به قدس يورش برد و يهوديان در آنجا متحصن گشتند تا آنكه آذوقه آنان تمام شده ضعيف گرديدند، تيتوس ديوار شهر را خراب كرد و آن را به اشتغال خويش در آورد و با كشتن هزاران يهودى ، خانه هاى آنها را ويران ساخت و معبد را در هم كوبيد و به آتش كشيد و به گونه اى آن را از بين برد كه مردم جاى آن را نيافتند و زندگان باقى مانده را به روم سوق داد.

مسعودى در كتاب خود التنبيه و الاشراف مى گويد: شمار كشتگان در اين حمله از يهوديان و مسيحيان به سه هزار يعنى سه ميليون تن رسيد كه ظاهرا اين رقم مبالغه آميز است پس از اين حوادث ، روميان با يهوديها شدت عمل بيشترى نشان دادند كه اوج آن هنگامى بود كه كنستانتين و قيصرهاى بعد از وى ، آئين خود را بر پايه اعتقاد به مسيحيت نهاده و يهوديان را تحت آزار شكنجه قرار دادند، از اين رو يهوديان نسبت به جنگ خسرو پرويز كه در سال ٦٢٠ م ، در زمان پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با مردم سرزمين شام و فلسطين پيش ‍ آمد و از پيروزى او بر روميان خوشحال بودند، همچنانكه يهوديان حجاز نيز نسبت به اين نبرد شادمانى مى نمودند و پيروزى آنها را به مسلمانان آرزو مى كردند، كه اين آيه هاى شريفه نازل گشت:

الف ، لام ، ميم سوگند به اين حروف روم مغلوب گرديد. در نزديك ترين سرزمين و آنان پس از مغلوب شدنشان بزودى غالب مى گردند، در اندك سالى ، از پيش و در آينده امر از آن خداست و آنروز ايمان آورندگان شاد مى گردند به يارى خدا، و او هر كسى را كه بخواهد يارى مى كند و اوست غالب و مهربان . ١٩ به گفته مورخان ، يهوديان ، شمار زيادى از اسيران مسيحى را كه بالغ بر ٩٠ هزار تن مى شد از ايرانيان ، هنگام پيروزى آنان بر روميان خريدارى كرده و آنها را سر بريدند.

پس از چندين سال كه هراكليوس بر ايرانيان پيروز گشت ، يهوديان را مجازات نموده و هر كه را از آنان در قدس باقى مانده بود بيرون راند و اين شهر نزد نصارى بر يهوديان تحريم گشت ، از اين رو با خليفه عمربن خطاب شرط كردند كه هيچ يهودى در آن اقامت نكند و او به خواسته آنان پاسخ مثبت داد و اين مطلب را براى آنان در عهدنامه صلح نوشت٢٠ و اين امر در سال ٦٣٨ م ، يعنى سال ١٧ هجرى بود، كه قدس و فلسطين جزء دولت اسلامى محسوب گرديد و تا سال ١٣٤٣ ه ق ، ١٩٢٥ م ، يعنى تاريخ سقوط خلافت عثمانى بدست غربيان ادامه داشت.

اين مختصر از تاريخ يهوديان ، امور متعددى را بر ما روشن مى سازد كه جلمه تفسير آيات مقدس سوره اسراء و غير آن ، پيرامون يهوديان ... و نتيجه تفسير آن و مقصود از گفتار خداى سبحان كه فرمود: شما دوبار در زمين فساد مى كنيد. يعنى يك بار پيش از بعثت پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ديگر بار، بعد از آن و اين تنها تقسيم بندى مناسب ، درباره تبهكارى زياد آنهاست كه تاريخ يهود، مملو از آن مى باشد.

و مراد از اين فرموده خداوند كه : بندگانى از ناحيه خود را كه پر صلابت هستند عليه شما برانگيزيم مسلمانان مى باشند، چه اينكه خداوند در صدر اسلام ما را بر آنان مسلط ساخت و پيشينيان ما درون خانه هاى آنها به جستجو پرداخته و سپس وارد مسجد اقصى شدند و هنگامى كه ما از اسلام فاصله گرفتيم ، خداوند قدرت يهود را عليه ما به آنها باز گرداند و آنان را بوسيله اموال و فرزندان يارى رساند و از حيث جمعيت آنها را در جهان بيش از ما قرا داد، آنگاه بار دوم در نهضت زمينه ساز حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام و حركت ظهور آن بزرگوار، خداوند، ما مسلمانان را بر آنها مسلط خواهد ساخت و ما در تاريخ ، غير از مسلمانان قومى را نمى بينيم كه خداوند آنها را بر يهود چيره ساخته و سپس قدرت يهود را عليه آنها باز گردانده باشد.

اما برترى طلبى وعده داده شده يهويان بر ملتها و ساير مردم ، تنها يك بار است ، دو بار نخواهد بود و اين حسن برترى جوئى همزمان با تبهكارى دوم و يا نتيجه آن است ... و ما اين برترى طلبى را در هيچ دوره اى از تاريخ يهوديان به جز بعد از جنگ جهانى دوم نمى بينيم.

امروز يهوديان در مرحله دوم تبهكارى و برترى جوئى بزرگى بسر مى برند و ما در آغاز سلطه الهى خويش بر آنان و مرحله رسوا شدن چهره كريه آنان هستيم ... تا زمانى كه خداوند فتح و پيروزى عنايت كرده و ما قبل از ظهور امام مهدى عليه‌السلام و يا همراه آن حضرت وارد مسجد اقصى گرديم ، آن چنان كه نخستين بار نياكان ما داخل آن شدند و شيوه خود بزرگى آنها را در جهان درهم كوبيده و براندازيم.

اما اين سخن خداوند كه فرمود: اگر باز گرديد و توبه كنيد باز مى گرديم و ما جهنم را براى كافران زندان قرار داديم . دلالت دارد بر اينكه بسيارى از يهوديان بعد از نابودى اسرائيل در جهان باقى مى مانند و كسانى كه اسلام نمى آورند به دست حضرت مهدى عليه‌السلام از سرزمين هاى عربى رانده مى شوند و بنا به گفته روايات آنها دوباره دست به تبهكارى مى زنند و اين امر هنگام حركت دجال يك چشم خواهد بود، كه حضرت مهدى عليه‌السلام و مسلمانان به زندگى آنان خاتمه مى دهند و خداوند دوزخ را براى كسانى كه از آنها كشته مى شوند زندان قرار مى دهد و مسلمانان ، با بازداشت و زندانى نمودن باقيمانده آنان از حركت و تبهكارى آنها جلوگيرى مى كنند.

# اعراب و نقش آنان در دوران ظهور

روايات بسيارى درباره اعراب و اوضاع و احوال آنها و فرمانروايانشان در زمان ظهور و نهضت ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام آمده است . از جمله روايات مربوط به حكومت زمينه ساز آن حضرت در يمن كه بطور عموم ، روايات در مدح و ستايش آن وارد شده است و ما انشاء الله جداگانه آنها را يارى خواهيم كرد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

١كتاب اول اخبار فرمانروايان باب ١٤:٢١ ٢٤ و كتاب دوم باب ١١:١٣ ١٧ و باب ١٢.

٢كتاب اخبار فرمانروايان باب ١٤:٢٥ ٢٦.

٣كتاب دوم فرمانروايان ، باب ١٣:٣ ١٣.

٤كتاب دوم فرمانروايان ، باب ٢١:١٦ ١٧.

٥كتاب دوم فرمانروايان ، باب ٢٤:٣ و باب ١٢ ١٧ ١٨.

٦كتاب دوم فرمانروايان باب ١٤:١١ ١٤ و باب ٢٥:٢١٢٤.

٧كتاب دوم اخبار فرمانروايان ، باب ١٥:٢٩.

٨اخبار روزها، باب ٥:٢٩.

٩كتاب دوم فرمانروايان ، باب ١٧:٥ و ٦ و ١٨.

١٠كتاب اخبار فرمانروايان ، باب ١٨:١٣ ١٥.

١١كتاب عزرا، باب ٤:١٠.

١٢كتاب دوم فرمانروايان ، باب ٢٤: ١٧ ٢٠ و ٢٥ و كتاب دوم اخبار، باب ٣٦: ١١ ٢١ و كتاب ارميا،باب ٣٩: ١ ٤.

١٣كتاب عزرا، باب ٦:٣ ٧ و باب ١:٧ ١١.

١٤كتاب عزرا، باب ٦:١ ١٥.

١٥كتاب دانيال ، باب ١١:٥.

١٦كتاب مكابيان ، باب ١:٤١٥٣.

١٧انجيل متى ، ص ٢.

١٨انجيل مرقس ، ٦:١٦ ٢٨.

١٩روم : ١ ٥.

٢٠تاريخ طبرى : ج ٣، ص ١٠٥.

و از آن جمله ، روايات جنبش مصريان است كه از آن روايات ، مدح و تعريف آنان استفاده مى شود، بويژه رواياتى كه مى گويد، برخى از ياران امام مهدى عليه‌السلام و معاونان برگزيده آن حضرت از مصر مى باشند و نيز روايات ديگرى كه دلالت دارد مصر بعنوان منبر حضرت مهدى عليه‌السلام يعنى پايگاه انديشه و تبليغات جهان اسلام خواهد بود و رواياتى كه مربوط به ورود حضرت به مصر و ايراد سخن برفراز منبر آن مى باشد از اين رو ممكن است جنبش مصريان در شمار حركتهاى زمينه ساز ظهور وى و شركت در نهضت ظهور آن حضرت بحساب آيد، كه ذكر آن جداگانه خواهد آمد.

همچنين روايات مربوط به گروههاى موجود در عراق و مؤ منان حقيقى آنجا مى باشد كه ذكر آنان در زمره ياران حضرت مهدى عليه‌السلام خواهد آمد.

و از جمله آن احاديث ، روايات مربوط به مغربى هاست كه از ايفاى نقش ‍ متعدد نيروهاى ارتش مغرب در مصر و سوريه و اردن و عراق سخن مى گويد، نكوهش اين نيروها از اين دسته روايات استفاده مى شود و به احتمال قوى اين نيروها از سوى دشمنان اسلام ، بر ضد زمينه سازان حضرت مهدى عليه‌السلام و ضد جنبش اسلامى در سرزمين هاى عربى به كار گرفته مى شوند، كه شباهت به نيروهاى ميانجى گر بين المللى و يا نيروهاى دفاع از عربيت است كه بزودى آن را بيان خواهيم كرد.

هم چنين در منابع شيعه و اهل سنت ، رواياتى در نكوهش فرمانروايان عرب به نحو كلى آمده است كه از آن جمله اين روايت مستفيض١ است:

واى بر اعراب و يا بر طاغيان عرب از شرى كه بزودى گريبان گير آنان خواد شد.

از اميرمؤمنان عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

به خدا سوگند، مثل اينكه او را بين ركن و مقام مى بينم كه مردم با او و با كتابى نوين بيعت مى كنند، در حالى كه اين امر بر عرب سخت و دشوار است ، واى بر سركشان عرب از شرى كه بزودى دامنگير آنان خواهد شد. ٢ و در مستدرك حاكم چنين است : واى بر اعراب از شرى كه بزودى به آنها مى رسد. ٣ مراد از كتاب نوين : قرآن است كه متروك مى گردد و حضرت مهدى عليه‌السلام از نو آن را بر مى انگيزد و حيات تازه مى بخشد. از امام صادق عليه‌السلام نيز نقل شده كه فرمود:

چون قائم قيام نمايد، مردم را از نو به اسلام دعوت مى كند و آنان را به امرى كه متروك مانده است و عموم مردم از آن جدا شده و به گمراهى رفته اند راهنمائى مى كند و او از اين جهت مهدى ناميده شده است كه مردم را بسوى امرى گم شده هدايت مى كند. و قائم خوانده شده است چرا كه قيام به حق مى كند. ٤ و علت اينكه اسلام بر فرمانروايان و بسيارى از مردم سخت و ناگوار مى باشد، اين است كه آنها به دورى و جدائى از آن عادت كرده اند، از اين رو بازگشت به قرآن و اسلام راستين و بيعت با حضرت مهدى عليه‌السلام و عمل به احكام اسلام براى آنان سخت و دشوار است.

ممكن است منظور از كتاب جديد و نوين ، همين قرآن با نظم و ترتيب جديد سوره هاو آياتش باشد. و در روايت آمده است كه نسخه قرآن ياد شده با اشياء بازمانده از پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ساير پيامبران الهى عليهم‌السلام نزد حضرت مهدى عليه‌السلام محفوظ مى باشد و آن قرآن هيچ گونه اختلاف با قرآنى كه در دسترس ماست ندارد، حتى بدون زيادتى و كاستى يك حرف.

تنها تفاوت آن در ترتيب سوره ها و آيات است كه با املاء رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خط على عليه‌السلام است. مانعى ندارد كه قرآن به لحاظ هر دو معنى ترتيب سوره ها و آيات - اجراى دستورات قرآن كه فراموش شده جديد باشد.

از عبدالله بن ابى يعفور نقل شده كه گفت از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود:

واى بر گردنكشان عرب از شرى كه نزديك است آنها را فراگيرد گفتم فدايت شوم : چه تعدادى از عرب با حضرت قائم خواهند بود؟

فرمود: تعدادى اندك ، گفتم : به خدا سوگند كسانى كه اين امر را توصيف مى كنند از آنان بسيارند، فرمود: البته مردم بايد امتحان شوند و از يكديگر جدا شده و غربال شوند و افراد زيادى از غربال امتحان خارج مى گردند. ٥ و از آن جمله ، رواياتى است پيرامون اختلافات ميان اعراب در زمان ظهور كه منجر به نبرد ميان برخى از آنان مى شود. از امام باقرعليه‌السلام نقل شده كه فرمود:

حضرت قائم قيام نمى كند مگر در حالى كه ترسى شديد و فتنه و بلائى بر مردم فرارسد و قبل از آن گرفتار طاعون مى شوند، آنگاه شمشير برنده ميان اعراب حاكم مى شود و اختلاف ميان مردم و پراكندگى در دين و دگرگونى در حال آنان بوجود مى آيد و به گونه اى كه هر كسى در اثر مشاهده درنده خوئى كه در ميان برخى از مردم نسبت به بعض ديگر وجود دارد، صبح و شام آرزوى مرگ مى كند. ٦ و مانند اين ، رواياتى است كه به فاصله گرفتن اعراب از عقايد و ارزشهاى خود و ابراز راءى نمودن هر صاحب انديشه اى نسبت به انديشه خود و دعوت كردن ديگران به سوى آن ، مربوط مى شود.

و نيز از زمره همين روايات ، احاديث مربوط به اختلاف ميان عرب و عجم يعنى ايرانيان ، يا بين فرمانروايان ايران و عرب است كه اين درگيرى تا ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام همچنان ادامه مى يابد

وقتى ما، روايات مربوط به حركت زمينه سازان ، ياران درفش هاى سياه و روى آوردن نيروهاى آنها به سوى قدس و نيز حركت خصمانه سفيانى را كه مى خواهد راه بر آنها ببندد ملاحظه كنيم ، نتيجه مى گيريم كه در ميان فرمانروايان و حكام عرب ، جو عمومى بر ضد ياران درفش هاى سياه خواهد بود، مگر جنبش يمنى كه زمينه ساز حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام است و غير از حركت هاى اسلامى كه يارى رسان زمينه سازان ظهور آن حضرت و ياران خود وى مى باشند.

دسته اى ديگر از احاديث ، روايات نبرد حضرت مهدى عليه‌السلام با اعراب و نيز رواياتى پيرامون كارزار آن حضرت است با اندك باقيمانده هاى رژيم حجاز، بعد از آزاد سازى مكه مكرمه كه در نبردى شديد پس از آزادى مدينه منوره و چه بسا هنگام آزاد سازى آن انجام مى گيرد...و سپس نبردهاى متعدد آن حضرت با سفيانى در عراق و جنگ بزرگ امام عليه‌السلام با سفيانى در فلسطين مى باشد. و در برخى از آن روايات آمده است كه آن حضرت با خوارج مخالف خود در عراق مبارزه مى كند و خون هفتاد قبيله را مباح مى شمارد گفتگو پيرامون اين جريانات در حوادث عراق و سرزمين شام خواهد آمد از اين رو از امام صاق عليه‌السلام رسيده است:

وقتى كه قائم ظهور نمايد، ميان او و اعراب و قريش چيزى جز شمشير حاكم نخواهد بود. ٧ و از جمله روايات ، احاديث مربوط به فرو رفتن زمين و زمين لرزه ها در جزيرة العرب و در شام و در بغداد و بابل و بصره و پديدار شدن آتش در حجاز يا در شرق حجاز است كه سه يا هفت روز ادامه دارد و از جمله نشانه هاى ظهور بحساب مى آيند.

# سرزمين شام و جنبش سفيانى

شام و سرزمين شام و شامات ، در منابع تاريخ اسلام و حديث شامل منطقه سوريه فعلى و لبنان كه بيابان شام و كوهستان لبنان نيز ناميده مى شود و هم چنين شامل اردن و چه بسا فلسطين نيز مى گردد هر چند غالبا به تمام اين منطقه سرزمين شام و فلسطين اطلاق مى شود.. و شام همان موقع نام دمشق پايتخت سرزمين شام بود.

روايات مربوط به سرزمين شام و حوادث شخصيت هاى آن در زمان ظهور فراوان است و محور اساسى آن روايات جنبش سفيانى است كه بر سرزمين شام استيلاء يافته و آن را بطور يكپارچه تحت فرمان خود در مى آورد، لشكريان سفيانى ، نزديك ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام و نهضت ظهور وى نقش بسزايى دارند، بگونه اى كه سفيانى پس از تصفيه دشمنان خود در شام ، دست به نبرد با تركان روسها در كارزار بزرگ قرقيسيا مى زند. و آنگاه در عراق درگير نبردهايى با ايرانيان زمينه ساز حكومت حضرت مى شود، چنانكه وى در حجاز نيز نقش داشته و مى كوشد به منظور از بين بردن قيام حضرت مهدى عليه‌السلام نيروهاى خود را به يارى فرمانروائى حجاز در آورد اما معجزه وعده داده شده فرو رفتن در زمين نزديك مكه به وقوع ى پيوندد.

به طور كلى بزرگترين جنگ هاى سفيانى ، نبرد بزرگ فتح فلسطين و جنگ با حضرت مهدى عليه‌السلام است و يهوديان و رومى ها در اين نبرد، سفيانى را پشتيبانى مى كنند و غائله با شكست و كشته شدن سفيانى و پيروزى حضرت مهدى ارواحنا فداه و آزادى فلسطين توسط آن حضرت و ورودش ‍ به قدس پايان مى پذيرد... و ما اين حوادث رابا شرحى اندك ياد مى كنيم.

# حوادث شام پيش از خروج سفيانى

استخراج نوارى از حوادث جنبش سفيانى از آغاز تا پايان شكست او در نبرد آزادى قدس از احاديث مربوط به ظهور، كار نسبتا آسانى است بر عكس ، جدا نمودن حوادثى كه قبل از سفيانى است كار دشوارى مى باشد، زيرا احاديث آن ، غالبا به اختصار بيان شده و در روايات تقديم و تاءخيرى در ترتيب حوادث بكار رفته است . اما نتيجه همه آنها بدين ترتيب است:

١پديد آمدن فتنه اى فراگير همه مسلمانان و استيلاى روم و ترك يعنى غربيها و روسها برآنان.

٢بوجود آمدن فتنه ويژه اى در سرزمين شام كه باعث اختلافات و ضعف و تنگناهاى مالى در ميان آنان مى گردد.

٣كشمكش و درگيرى بين دو گروه اصلى قدرتمند، در شام.

٤پديدار شدن زلزله در دمشق كه بر اثر آن سمت غربى مسجد آن شهر و برخى نواحى آن ويران مى شود.

٥ورود نيروهاى ايرانى و غربى به سرزمين شام.

٦درگيرى سه تن از سران ، بر سر قدرت در سرزمين شام : ابقع و اصهب و سفيانى ، و چيره شدن سفيانى بر آن دو نفر و استيلاى وى بر سوريه و اردن و يكپارچگى منطقه در تحت فرمان او.

همچنين روايات ، حوادث ديگرى را پيش از حركت سفيانى بيان مى كند كه قبلا گذشت و يا در فصلهاى ويژه آن خواهد آمد، مانند درگيرى روم و ترك يعنى غربيها و روسها و روى آورى نيروهاى آنها به سوى منطقه ... و خروج انقلابگر مصرى در مصر و ورود نيروهاى غربى به مصر و شورش ‍ شيصبانى در عراق و غير آن.

اما ظاهر شدن يمنى موعود، در روايت آمده كه او همزمان با خروج سفيانى يا نزديك به ظاهر خواهد شد، اما ياران درفش هاى سياه كه ايرانيان مى باشند نخستين زمينه سازان بشمار مى روند، كه مدتى قبل از حركت سفيانى ظاهر مى شوند و نيروهاى آنان پيش از حركت وى در سرزمين شام حضور مى يابند چنانكه خواهد آمد، رهبر آنها سيد خراسانى و فرمانده نيروهايشان شعيب بن صالح كه هر دو وعده داده شده اند مى باشند ظاهر مى گردند و برخى روايات مى گويد ظاهر شدن آن دو، نزديك خروج سفيانى است و بعضى مى گويند ظاهر شدن آن دو بيش از پنج سال قبل از سفيانى خواهد بود كه بخواست خدا در جاى خود خواهد آمد.

# فتنه همگانى و فتنه سرزمين شام

روايات ، فتنه ويژه اى را در سرزمين شام ياد مى كند كه قبل از خروج سفيانى واقع خواهد شد. و اين فتنه غير از فتنه غربى و شرقى است كه مسلمانان گرفتار آن مى شوند و قبلا درباره اش سخن گفتيم . به احتمال قوى تر، فتنه ياد شده متصل به فتنه همگانى و يا ثمره آن است . كه گاهى روايات مربوط به آنها و حالات راويان درباره اين دو فتنه با هم مخلوط مى شود.

بارزترين چيزى كه در فتنه سرزمين شام وجود دارد، اختلافات و درگيرى هايى است كه سبب ضعف حكومت و عدم مقاومت شاميان در برابر دشمنان خود مى گردد تا جايى كه از اداره كشور ناتوان مى شوند. و امير مؤ منان عليه‌السلام آن را فتنه اختلاف احزاب كه در قرآن از آن ياد شده است ، مى نامد، چه اينكه درباره اين گفته خداى سبحان از آن حضرت سؤ ال شد:

طوائف مردم از پيش خود درباره مسيح اختلاف كردند واى بر اين مردم كافر هنگام آن روز بزرگ قيامت . ٨ فرمود:

از سه نشانه ، انتظار فرج داشته باشيد، پرسيدند اى اميرمؤ منان آنها كدامند؟ فرمود: اختلاف اهل شام در بين خودشان درفش هاى سياه از خراسان ، صيحه آسمانى در ماه رمضان . سؤ ال شد صيحه آسمانى در ماه رمضان چيست ؟ آيا نشنيده ايد گفته خداوند را در قرآن اگر بخواهيم از آسمان نشانه اى را بر آنها فرو فرستيم به گونه اى كه همه در برابر آن سر تسليم فرود آورند. ٩ نشانه اى كه دختر جوان را از سراپرده برون مى آورد و خفته را بيدار مى كند و بيدار را به وحشت مى اندازد. ١٠ البته دو نشانه از نشانه هاى ظهور تحقق يافته است ، يكى آنگاه كه ميان اهل شام اختلاف بوجود آمد و ديگرى زمانيكه پرچمهاى سياه از خراسان آشكار گرديد، اما اميرمؤمنان عليه‌السلام زمان شروع اختلاف اهل شام و ظاهر شدن درفش هاى سياه تا صيحه ماه رمضان را معين نفرموده است و ممكن است سالهاى درازى به طول انجامد.

و در روايت آمده است كه فرياد يا ندا و يا بانگ آسمانى در سال ظهور رخ مى دهد كه پس از آن در ماه محرم ، ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام واقع مى شود.

از پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده كه فرمود:

قبل از ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام فتنه اى پديد مى آيد كه مردم را سخت در محاصره قرار مى دهد، پس مبادا اهل شام را دشنام دهيد زيرا مؤ منان حقيقى از آن سامان هستند، بلكه ستمگران آنها را نفرين كنيد و خداوند بزودى قضا و قدرى از آسمان مى فرستد تا آنها را پراكنده سازد بگونه اى كه اگر روبهان با آنها درآويزند، بر آنان پيروز مى گردند، آنگاه خداوند حضرت مهدى عليه‌السلام را حداقل در ميان دوازده هزار و حداكثر در بين پانزده هزار تن بر مى انگيزد و نشانه آنها كلمه بميران بميران است سه گروه پرچمدار هستند كه طرفداران هفت درفش با آنان مبارزه مى كنند هيچ پرچمدارى نيست مگر اينكه طمع حكومت و رياست دارد آنگاه حضرت مهدى عليه‌السلام ظهور مى فرمايد و مهربانى و دوستى و نعمتهاى مسلمانان را به آنان باز مى گرداند. ١١ در روايتى آمده است:

خداوند كسى را بر شاميان مى فرستد كه جمعيت آنها را پراكنده مى سازد حتى اگر روبهان با آنها درگير شوند بر آنان چيره مى شوند، در اين هنگام مردى از خاندان من با سه گروه پرچمدار ظهور مى كند تا آخر حديث ١٢ و معنى كلمه ابدال كه در روايت منقول از پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده يعنى مؤ منان راستين و واقعى و شرح معنى آن در ذكر اصحاب حضرت مهدى عليه‌السلام خواهد آمد.

و در روايتى به جاى قضا و قدر سبب آمده است و معنى اينكه خداوند كسى را بر شاميان مى فرستد كه جمعيت آنها را پراكنده مى سازد يعنى مردمى را بر آنها بر مى انگيزد كه سبب تفرقه جمعيت آنها و كشمكش ‍ ميان آنها مى شود.

و جمله هاى بميران بميران و يا، اى يارى شده از ناحيه خدا، بميران شعار نظامى در ميان برخى از ياران مهدى عليه‌السلام مى باشد.

و عبارت سه گروه پرچمدار يعنى ياران حضرت مهدى عليه‌السلام سه فرقه هستند كه هواداران هفت زمامدار، جهت كارزار با حضرت مهدى عليه‌السلام و يارانش ، با يكديگر متحد مى شوند و از آن جا كه هر يك از آنها به پادشاهى و رياست طمع مى ورزد بين آنان اختلاف بوجود مى آيد، اما اين اختلاف مانع آن نيست كه فرمانده همه آنها سفيانى باشد، زيرا در اثر حملات نظامى به عراق و حجاز و شكستهاى لشكريان او حكومت وى بسرعت ضعيف مى شود و اين از چيزهايى است كه فرصت مناسبى را براى ياران طمعكار و مخالفين وى ، در رسيدن به قدرت مهيا مى سازد در حاليكه آنان درگير كارزار با حضرت مهدى عليه‌السلام مى باشند.

روايات ديگر، پيرامون محاصره اقتصادى غرب در مورد سرزمين شام و بحران ارزاق و قحطى است كه مردم بدان گرفتار مى شوند، بدون آنكه مدت آن مشخص گردد و طبيعى است كه اين بحران همراه با فتنه خارجى و داخلى است و ابزارى است در دست غرب براى تحت فشار قرار دادن مسلمانان...

برخى از روايات مى گويد: امر گرسنگى و تشنگى در سال ظهور به اوج خود مى رسد، از پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده است كه فرمود:

ديرى نمى پايد كه مردم شام ، دينار و پيمانه اى نزدشان يافت نمى شود، پرسيديم اين امر از كجاست ؟ فرمود: از جانب روميان . آنگاه اندكى سكوت كرد سپس فرمود: در آخرالزمان خليفه اى مى آيد كه به مردم اموال كمى داده و آن را به شمارش نمى آورد. ١٣ باعث اين فشار اقتصادى و مالى و مواد غذائى ، روميان يعنى غربى ها هستند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

١خبر واحدى است كه راويان آن از سه نفر تجاوز كنند.

٢بحار ج ٥٢ ص ١١.

٣مستدرك حاكم ، ج ٤، ص ٢٣٩.

٤ارشاد مفيد ص ٣٦٤.

٥بحار، ج ٥٢، ص ٢١٤.

٦بحار، ج ٥٢، ص ٢٣١.

٧بحار، ج ٥٢، ص ٣٥٥.

٨مريم ٣٧.

٩شعراء ٤.

١٠بحار، ج ٥٢، ص ٢٢٩.

١١بشارة الاسلام ص ١٨٣.

١٢نسخن خطى ابن حماد ص ٩٢.

١٣بحار، ج ٥١، ص ٩٢.

از جابر جعفى نقل شده است كه از امام باقرعليه‌السلام درباره اين گفته خداى سبحان سؤ ال كردم:

براستى ما شما را با چيزهايى هم چون ترس و گرسنگى مورد آزمايش قرار مى دهيم

حضرت فرمود: گرسنگى بر دو گونه است عام و خاص اما گرسنگى خاص ‍ در كوفه است كه خداوند آن را ويژه دشمنان آل محمد مى گرداند و آنان را هلاك مى سازد، اما گرسنگى عام در شام خواهد بود و آن ترس و گرسنگى است كه تا آن زمان هرگز بدان گرفتار نشده اند لكن ، گرسنگى ، قبل از قيام حضرت قائم و وحشت و اضطراب ، بعد از قيام آن حضرت خواهد بود. ١ از امام صادق عليه‌السلام نقل شده كه فرمود:

پيش از ظهور قائم ، بطور حتم سالى فرا مى رسد كه مردم در آن دچار قحطى گرفتار ترس شديدى از كشته شدن و كمبود اموال و جان ها و ثمرات مى گردند و اين مطلب در قرآن به روشنى ديده مى شود، آنگاه اين آيه را تلاوت فرمود:

براستى ما شما را با چيزهايى همچون ترس و گرسنگى و كاهش مال و جان و ثمر مورد آزمايش قرار مى دهيم و صبر پيشگان را بشارت بده . ٢ زمان اين فشار و تنگنا در سال ظهور طبق اين روايت ، مانع آن نيست كه اين وضع مدتى قبل از ظهور وجود داشته و سپس در سال ظهور شديدتر از گذشته بوجود آيد، آنگاه ظهور بوقوع پيوندد.

اما روايات مدت اين فتنه را در سرزمين شام ، طولانى ياد مى كند، هر وقت مى گويند تمام شد طولانى مى گردد. و از آن راه فرار مى جويند اما نمى يابند ٣ و روايات اين فتنه را با همان اوصاف فتنه غربى و شرقى توصيف مى كند كه داخل هر خانه اى از خانه هاى عربها و مسلمانان خواهد شد و اينكه هرگاه آن را از سوئى اصلاح كنند از سوى ديگر گسيخته مى شود و يا از جانب ديگر آشوب برخيزد. ٤ اينها ويژگيهاى طبيعى اين فتنه است ، ماداميكه ثمرده اى از ثمرات فتنه بزرگ خارجى باشد.. بلكه پاره اى از روايات بطور صريح آن را فتنه فلسطين مى نامد، چنانكه قبلا از نسخه خطى ابن حماد ص ٦٣ گذشت.

برخى از احاديث مدت آن را ١٢ و ١٨ سال تعيين كرده است و ممكن است اين مدت مربوط به مرحله پايانى آن باشد نه تمام مدت آن .. و ما اميدواريم اين آخرين زمان مرحله جنگ داخلى لبنان باشد.

..

از سعيد بن مسيب روايت شده كه گفت:

فتنه اى در سرزمين شام پديد مى آيد كه ابتداى آن همچون بازى كودكان است و پس از آن ديگر كارشان سامان نپذيرد و ديگر نيرويى نخواهند داشت تا آنكه ندا كننده اى از آسمان فرياد سردهد، بر شما باد، به فلانى روى آوريد و در آنحال دستى بر آيد و اشاره كند. ٥ و بانگ آسمانى ياد شده نام مهدى عليه‌السلام را مى خواند همچنين دستى كه از آسمان اشاره مى كند نيز جزء نشانه هاى ظهور آمده است.

در روايتى ديگر از پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيده است كه فرمود:

فتنه چهارم ١٨ سال طول مى كشد و بهنگام خود پايان مى پذيرد و نهر فرات از كوهى از طلا بيرون مى آيد و مردم به گونه بر آن هجوم مى آورد كه از هر نه نفر هفت نفر به هلاكت مى رسند. ٦ و بزودى گفتگو پيرامون درگيرى قرقيسيا بر سر گنج فرات خواهد آمد.

# زمين لرزه اى در دمشق و اطراف آن

روايات فراوان و روشنى درباره اين زلزله وجود دارد به گونه اى كه برخى از مكانها و خسارتهاى آن و حتى وقت آن را پيش از ورود سپاهيان غربى مشخص مى سازد. گرچه از بعضى روايات استفاده مى شود كه سپاه غرب بهنگام وقوع زلزله در دمشق بسر مى برد. همچنين احاديث ، اين زمين لرزه را الرجفة ، والخسف ، و الزلزله تكان شديد، فرو رفتن ، لرزش مى نامد، مانند روايتى كه از امام باقرعليه‌السلام از اميرمؤ منان عليه‌السلام نقل شده است . كه فرمود:

وقتى در شام دو گروه نظامى اختلاف كنند، نشانه اى از نشانه هاى الهى آشكار مى شود، پرسيدند: اى اميرمؤ منان آن نشانه چيست ؟ فرمود: زمين لرزه اى در شام رخ مى دهد كه صد هزار در اثر آن هلاك مى گردند و اين را خداوند رحمتى براى مؤ منان و عذابى براى كافران قرار مى دهد. وقتى آن هنگام فرا رسد، نظاره گر سوارانى داراى اسبهاى سفيد و درفشهاى زرد رنگ ، باشيد كه از مغرب روى مى آورند تا وارد شام مى شوند و در آن لحظات است كه فرياد و بى تابى بزرگ و مرگ سرخ فرا مى رسد. وقتى آن وضع پيش آمد پس بنگريد فرو رفتن آبادى اى از روستاهاى دمشق را كه به آن حرشا خريشا مرمرستا نسخه بدل مى گويند، در اين هنگام فرزند هند جگرخوار سفيانى از بيابان خروج كرده و بر منبر دمشق قرار مى گيرد در اين بحبوحه در انتظار ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام باشيد. ٧ و احتمال مى رود زلزله مذكور در اين روايت و روايات ديگر غير از فرو رفتن دمشق و اطراف آن باشد و ممكن است بين آن دو فرو رفتن ، مدتى طولانى يا كوتاه فاصله باشد. اما اينكه چرا آن زلزله براى مؤ منان رحمت و براى كافران عذاب خواهد بود؟ ممكن است علت آن اين باشد كه به خانه هاى كافران و پيروانشان زيان وارد مى شود، نه بر مؤ منان مستضعف ، و يا اينكه به سبب آن زلزله و يا پس از آن تغييراتى سياسى بنفع مؤ منان ، صورت مى گيرد.

و در روايات ديگر دو مكان را مشخص ساخته است كه در آنها زمين فرو مى رود بنام : حرستا و جابيه ، و به نظر مى رسد كه كلمه حرستا در اين روايت اشتباه ذكر شده است چنانكه در روايت مربوط به لشكريان غرب خواهد آمد، و ديوار غربى مسجد دمشق خراب مى شود.

منظور از عبارت اسبهاى سفيد : اسبهاى ابلق غربى هاست كه گوشهاى آنها بريده شده و وسيله سوارى آنهايند.

و مقصود از پسر جگرخوار: يعنى فرزند هند زن ابوسفيان ، زيرا سفيانى از فرزندان معاويه است چنانكه خواهد آمد و در روايتى محل خروج سفيانى از وادى يابس بيابان خشك آمده كه در منطقه حوران نزديك اذرعات درعا در مرز سوريه و اردن قرار دارد.

# ورود سپاه ايران و مغرب به سرزمين شام

روايات مربوط به ورود نيروهاى مغربى به شام روشن است كه در پى برخورد و درگيرى تند و يا جنگ ميان دو گروه مى باشد، مانند روايتى كه قبلا گذشت:

وقتى در شام دو گروه نظامى اختلاف كنند، نشانه اى از نشانه هاى الهى آشكار مى شود، پرسيدند: اى اميرمؤ منان آن نشانه چيست ؟ فرمود: زمين لرزه اى در شام رخ مى دهد كه صد هزار نفر در اثر آن هلاك مى گردند و اين را خداوند رحمتى براى مؤ منان و عذابى براى كافران قرار مى دهد. وقتى آن هنگام فرا رسد، نظاره گر سوارانى داراى اسبهايى سفيد و درفشهايى زردرنگ باشيد كه از مغرب روى مى آورند تا وارد شام مى شوند.

ابن حماد از ابوسحاب روايت كرده است كه وى در زمان هشام پسر عبدالملك گفت:

سفيانى را نمى بينيد مگر آنكه مغربيها نزد شما بيايند، پس ‍ هرگاه ديديد كه او خروج نمود و بر منبر دمشق قرار گرفت ، اندكى نمى گذرد كه اهل مغرب را مى بينى . ٨ و رواياتى اين چنين ، دلالت دارد كه معروف نزد راويان تابعين ، اين است كه ورود نيروهاى مغربى به شام قبل از خروج سفيانى خواهد بود.

و مراد از اهل مغرب و مغربى در اين روايات ، مغرب دولت اسلامى است كه در برگيرنده ليبى و تونس و الجزائر و مغرب مراكش كنونى مى باشد و منظور، نيروهاى دولتهاى غربى و يا دولت مغرب كه با آن مراكش گفته مى شود نيست ... و آنچه كه اين گفته را تاءييد مى كند اين است كه نيروهاى مغربى در برخى از روايات ، لشكر بربر و بربر ناميده شده است.

و روايت ديگر، آغاز رسيدن آن نيروها را معين مى كند كه همزمان با زمين لرزه و فرو رفتن زمين خواهد بود. ابن حماد از محمد حنفيه نقل كرده است كه فرود:

نخستين گروههاى لشكريان مغربى وارد مسجد دمشق مى شوند و در حاليكه مشغول تماشاى ديدنى هاى شگفت انگيز آن هستند، ناگهان زمين فرو رفته و بخش غربى مسجد دمشق و آبادى اى به نام حرستا فرو مى رود، در اين هنگام سفيانى خروج مى كند. ٩ اما اين نيروها براى چه مى آيند و نقش آنها چيست ؟ احتمال مى رود، جهت يارى مردم شام بر ضد دشمنان خارجى آنها، يعنى يهوديان و رومى ها و يا به منظور كمك رساندن به بعضى از طرفهاى درگير در داخل شام حضور پيدا كنند.. اما از برخى روايات بر مى آيد كه آنها براى روياروئى با نيروهاى خراسانى زمينه ساز كه داخل شام گرديده اند وارد مى شوند.. از آنجا كه هدف طرفداران درفشهاى سياه ، طبق همه روايات ، قدس مى باشد، ناگزير آمدن قواى مغربى مخالف آنها براى بازداشتن آنها از دست يافتن به هدف خود خواهد بود، بويژه با ملاحظه روايتى كه از نبرد بين آن دو گروه در قنيطره سخن مى گويد، پيداست كه قنيطره همين شهر اشغال شده كنونى سوريه مى باشد.

ابن حماد از زهرى نقل كرده است كه او گفت:

ياران درفش هاى سياه و دارندگان درفش هاى زردرنگ يعنى مغربى ها در محل قنيطره با يكديگر برخورد نموده و به كارزار مى پردازند تا اينكه وارد فلسطين مى گردند در اين هنگام سفيانى بر اهل مشرق خروج مى كند وقتى مردم مغرب زمين در اردن فرود مى آيند، سركرده آنان مى ميرد و آنها به سه گروه تبديل مى شوند: دسته اى به جايگاه خود باز مى گردند و دسته اى حج انجام مى دهند و دسته اى باقى مى مانند. سفيانى با آنها به نبرد پرداخته و آنها را شكست مى دهد و آنان به اطاعت او در مى آيند. ١٠ اين روايت مرسل١١

، از يكى از تابعين نقل شده كه دلالت دارد بر اينكه فتنه و درگيريهاى داخلى در سرزمين شام به نيروهاى ايرانى اجازه مى دهد كه براى مبارزه با يهوديان ، در منطقه ، دخالت نمايند اما روميان و يا غير روميان ، نيروهاى مغربى را جهت روياروئى با آنها تحريك مى كنند و محل اين نبرد را در قنيطره مى داند، تا اينكه ايرانيها در فلسطين حضور پيدا مى نمايند و نيروهاى مغربى را كه اندكى بعد از شكست در اردن مستقر مى شوند، منهدم مى سازند در همين زمان سركرده آنها در مغرب و يا حاكم اردن كه ميزبان نيروهاى مغربى است از دنيا مى رود و در نتيجه كارشان به ضعف مى گرايد، آنگاه سفيانى بقيه را تحت اطاعت خود در مى آورد، و بطوريكه برخى از روايات اشاره مى كند نيروهاى ايرانى پس از خروج سفيانى از شام عقب نشينى مى كنند.

ما توجه خواننده و پژوهشگر در اين زمينه را جلب مى كنيم به اينكه روايات مربوط به سپاهيان مغرب و ياران درفش هاى سياه در اين مورد و ديگر موارد، با جنبش فاطميون مغربى و جنبش درفش هاى سياه عباسيان در هم آميخته است . همچنانكه روايات مربوط به روميان با حملات صليبى و بلواى كور و كر اخير آنان آميخته شده است و راه شناخت بين حركت هاى قبل از زمان ظهور و جنبش هاى متصل به آن زمان اين است كه در روايات ، بطور صريح ، پيوند اين حادثه به خروج سفيانى و ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام آمده است ، همچنانكه در رواياتى كه ما به آن استشهاد نموديم و يا نشانه هاى ديگر مربوط به زمان ظهور و حوادث آن و جنبش نيروهاى مؤ ثر در آن نيز آمده است.

از اين رو شمار زيادى از روايات ، بين احاديث ظهور، نسبت به جنبشهاى فاطمى هاى مغربى يا عباسيان كه داراى درفش هاى سياه اند و يا حركت هاى رومى هاى صليبى و استعمارگران وجود دارد و تا روايت و يا قرينه اى بر وجود اين گونه حركتها در زمان ظهور موجود است ، صحيح نيست كه آن حديث دليلى بر نفى جنبش هاى آنان در زمان ظهوربحساب آيد.

# كشمكش بر سر قدرت بين اصهب و ابقع

از امام باقر عليه‌السلام نقل شده است كه فرمود:

در آن سال در تمام سرزمين هاى ناحيه مغرب اختلاف بسيار خواهد بود نخستين زمينى كه ويران مى شود شام است ، هواداران درفش هاى سه گانه طرفداران اصهب ، لشكريان ابقع و سپاه سفيانى ، با يكديگر اختلاف مى كنند. ١٢ بنظر مى رسد كه ابقع فرمانروا، يعنى كسى كه نقطه سياه و سفيد در چهره دارد در فرمانروائى شام از رقيبش اصهب يعنى زرد چهره سابقه دارتر است ، زيرا روايات خاطرنشان مى سازد كه قيام اصهب از خارج پايتخت يا مركز بوجود مى آيد و وى بر سر استيلاى بر آن شكست مى خورد.. در حاليكه ابقع قدرتمند اصلى و يا انقلاب گرى است كه تا اندازه اى پيروز مى شود و اصهب به رقابت با او برخاسته و از خارج پايتخت بر او حمله ور مى شود اما هيچكدام نمى توانند بر ديگرى پيروزى قطعى را بدست آورند، از اين رو سفيانى از اين فرصت استفاده نموده و از خارج پايتخت دست به يورش مى زند و هر دوى آنها را تارومار مى كند احتملا اصهب غير مسلمان است زيرا برخى از روايات او را با صفت علج كه معمولا وصف كفار است تعريف نموده است.

چنانكه بنظر مى رسد، مروانى ، كه در منابع درجه اول همچون كتاب غيبت نعمانى از او ياد شده است همان ابقع است و زمامدارى بعنوان رقيب سفيانى محسوب نمى گردد.

اما گرايش سياسى ابقع و اصهب ، از رواياتى كه آن دو را نكوهش نموده است بر مى آيد كه آنها مخالف و دشمن اسلام و طرفدار هواداران دشمنان اسلام و كفار مى باشند و از روايت بعدى استفاده مى شود كه اصهب هوادار روس تركان مى باشد.

وقتى آن كافر، اصهب قيام كند و اقامت در پايتخت يا مركز بر او دشوار شود طولى نمى كشد كه او كشته مى شود و آنگاه تركان فرمانرواى آن حكومت مى گردند. ١٣ چنانچه اين روايت صحيح باشد بواسطه ضعف ابقع كه طرفدار غرب است ، در اندك مدتى روس ها با نفوذ خود بر آنان چيره خواهند شد آنگاه غربى ها و يهوديان براى اعاده سلطه خويش بر ساير سرزمينها براى جنبش ‍ سفيانى هم پيمان خود برنامه ريزى مى كنند، كه بيان خواهيم كرد.

بنابراين ، معناى اختلاف و درگيرى دو گروه نظامى در سرزمين شام كه در روايات آمده است اختلاف دو زمامدار و نماينده روميان و تركها يعنى غربيها و روس هاست كه بين آنها درگيرى و رقابت شديدى بر سر زمامدارى منطقه بوجود مى آيد بگونه اى كه نيروهاى خود را بدآنجا گسيل داشته و منجر به جنگ مى شود. در همان روايت پيشين از امام باقرعليه‌السلام آمده است كه به جابر جعفى فرمود:

پيوسته بر جاى خود باش و دست و پاى مجنبان تا علامتهايى را كه براى تو بيان مى كنم مشاهد كنى : اختلاف در بين خاندان فلان و پيدايش ندا كننده اى كه از آسمان پيام مى دهد و اين صدا از ناحيه دمشق شنيده مى شود و مژده ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام را مى دهد و فرو رفتن آبادى اى از شام كه آن را جابيه نامند و هواداران تركها روى آورده تا در جزيره فرود آيند و خوارج روم در رمله مستقر خواهند شد در آن سال در هر نقطه اى از زمين از ناحيه غرب اختلاف و درگيرى وجود دارد نخستين سرزمينى كه نابود مى شود شام است و ميان سه لشكر اصهب و ابقع و سفيانى اختلاف ايجاد مى شود.

مراد از نزاع و اختلاف بين خاندان فلان ، چنانكه در مبحث حركت ظهور از آن آگاه خواهيد شد، اختلاف و كشمكش بين اعضاء خاندان حاكم بر حجاز قبل از ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام مى باشد.

و صدايى كه از ناحيه دمشق مى آيد همان پيام آسمانى است كه مردم تصور مى كنند از جانب شام يا غرب مى آيد. و يا اينكه براى مردم عراق اينگونه جلوه مى كند. زيرا گفتگوى آن حضرت امام باقرعليه‌السلام با جابر جعفى كوفى است و عبارت آن چنين است:

آن صدا پيام آسمانى از جانب دمشق به گوش مى رسد.

نكته قابل ملاحظه در اين روايت آوردن عبارت برادران حاميان ترك و از دين برگشتگان رومى است كه تفسير تركان را به روس ها تاءييد مى كند.

در روايتى ديگر چنين آمده است:

گروه شورش كننده اى از جانب تركان خروج مى كند و در پى آن فته روم رخ مى دهد.. ١٤ كه خروج اين دسته از خوارج را از جانب تركان بيان كرده است.

خيلى روشن است كه هر كسى در روايات مربوط به كشمكش و نزاع بين ابقع و اصهب و بر سر به قدرت رسيدن در اين برهه و نيز بين آن دو و سفيانى و حضور نيروهاى مغربى و ايرانى در سرزمين شام مطالعه كند.. در مى يابد كه تمام اين حوادث ارتباط و پيوستگى محكمى با حركت ابرقدرتها و اختلافات آنها و حكام دست نشانده آنان و ايستادگى امت در برابر آنها دارد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

١بحار، ج ٥٢، ص ٩٢.

٢بحار، ج ٥٢، ص ٢٢٩.

٣بحار، ج ٥٢، ص ٢٩٨.

٤نسخه خطى ابن حماد ص ٩ و ١٠.

٥نسخه خطى ابن حماد ص ٩٣.

٦نسخه خطى ابن حماد ص ٩٢.

٧بحار، ج ٥٢، ص ٢٥٣.

٨ابن حماد ص ٧٦.

٩نسخه خطى ابن حماد، ص ٧١.

١٠نسخه خطى ابن حماد.

١١روايتى است كه راوى آن را از معصوم عليه‌السلام نقل كرده ، اما او را بدون واسطه درك نكرده و اگر بواسطه هم بوده فراموش كرده مثل اينكه بگويد پيامبر فرمود: چنين و چنان و يا بگويد از مردى و يا از بعضى اصحاب ما نقل شده است .

١٢بحار، ٥٢، ص ٢١٢.

١٣الزام الناصب ، ج ٢ ص ٢٠٤.

١٤بحار، ج ٥٢، ص ٢٣٧.

اينك به روايتى اشاره مى كنيم كه درباره سه گروه كه در شام با يكديگر اختلاف پيدا مى كنند وارد شده است كه آن گروهها عبارتند از: لشكريان حسنى و اموى و نيروهاى قيس . و سفيانى با آمدن خود آنها را شكست مى دهد، اين روايت در بحار از امام صادق عليه‌السلام چنين روايت شده است:

اى سدير!: همواره در خانه باش ، همچون گليم فرش شده آن و آرامش گزين همچون شب و روز، پس همينكه سفيانى خروج كرد بسوى ما كوچ كن ولو با پاى پياده . گفتم : فدايت شوم آيا پيش از آن چيزى هست ؟ فرمود: بلى و با سه انگشت دست خود به شام اشاره نمود و فرمود: در شام سه درفش لشكر حسنى ، اموى و قيس جمع مى شوند در حاليكه با يكديگر اختلاف دارند، ناگاه سفيانى خروج مى كند و آنها را همچون كشتزار درو مى كند و من هرگز نظير اين را نديده ام.

قبول اين روايت مشكل است ، زيرا با روايات زيادى كه گروههاى سه گانه را تعيين مى كند و آنها را مربوط به ابقع و اصهب و سفيانى مى داند در تعارض ‍ است بعلاوه مرحوم كلينى در كافى ج ٨، ص ٢٦٤ اين روايت را فقط تا ولو با پاى پياده نقل كرده است . و احتمال مى رود اين قسمت آخر اضافه و يا تفسيرى از بعضى راويان باشد كه با اصل روايت در آميخته است ... تا آخر.

و بر فرض صحت آن ، بايد درفش حسنى با حسينى اشتباه شده باشد كه همان درفش خراسانيان و ياوران درفش هاى سياه است و چنانكه سابقا گفتيم نيروهاى آنها با قواى مغربى در شام خواهند بود و درفش اموى همان درفش اصهب است و درفش قيس همان درفش ابقع كه تعدادى از روايات ارتباط او را با مصر بيان مى كند. بلكه برخى از آن روايات نشانگر اين است كه وى حركت خود را از مصر آغاز مى كند و يا اينكه از اهالى مصر و از قبيله قيس مى باشد.. همانگونه كه رواياتى وجود دارد كه خاطر نشان مى سازد، سفيانى بر مصر حكمرانى مى كند.. و الله العالم.

همچنين روايت ديگرى است كه مى گويد:

مردى از بنى هاشم فرمانروائى مى كند و بنى اميه را به قتل مى رساند بگونه اى كه جز اندكى از آنها را باقى نمى گذارد و غير ايشان را نمى كشد، آنگاه مردى از بنى اميه خروج مى كند و در برابر هر مردى دو مرد را مى كشد به طورى كه جز زنان كسى را باقى نمى گذارد در اين هنگام حضرت مهدى عليه‌السلام ظهور مى كند. ١ اما اين روايت قلمرو حكومت اين مرد هاشمى را قبل از سفيانى است مشخص نمى سازد كه آيا حجاز است يا عراق .. و اگر روايات ، قلمرو حكومت را سرزمين شام مى داند بايد پيش از ابقع باشد، چرا كه روايات هم داستانند بر اينكه سفيانى عليه وى و اصهب قيام مى كند و آن دو را بقتل مى رساند و احاديث آن دو را از دشمنان اهل بيت و شيعيان ايشان توصيف مى كند.

# جنبش سفيانى

سفيانى از شخصيتهاى بارز در نهضت حضرت مهدى عليه‌السلام است . او دشمن سرسخت و روياروى آن حضرت مى باشد، هر چند كه امام عليه‌السلام در حقيقت با نيروهاى كافرى كه از سفيانى پشتيبانى مى كنند روبروست ، چنانكه آشنا خواهيد شد.

روايات تصريح كرده است كه خروج سفيانى از وعده هاى حتمى خداوند است ، از امام زين العابدين عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

امر قائم از سوى خداوند حتمى است و امر سفيانى نيز از جانب خداوند قطعى مى باشد و قائم ظهور نمى كند مگر پس از آمدن سفيانى ٢ روايات مربوط به سفيانى متواتر اجمالى است٣ و پاره اى از آنها متواتر لفظى است٤ و اينك ما شمه اى از چگونگى شخصيت و جنبش او را ذكر كرده سپس به ارائه اخبار آن بطور پيوسته ، آنطور كه روايات نقل كرده اند مى پردازيم

# بيوگرافى سفيانى

بين دانشمندان اسلامى اتفاق نظر است كه وجه تسميه او به سفيانى به خاطر نسبت داشتن با ابوسفيان است ، چرا كه وى از تبار ابوسفيان بشمار مى آيد، همانگونه كه فرزند زن جگرخوار نيز مى باشد به علت نسبت وى با جده اش هند زن ابوسفيان كه در جنگ احد وقتى حمزه سيدالشهداء به شهادت رسيد هند كوشيد تا جگر حمزه را از فرط كينه بدندان بكشد.

از اميرمؤ منان على عليه‌السلام نقل شده است كه فرمود:

فرزند هند جگرخوار از وادى يابس دره خشك خروج مى كند. او مردى است چهارشانه و بدقيافه ، داراى سرى بزرگ ، بر صورت او اثر آبله پيداست وقتى او را مى بينى پندارى كه يك چشم دارد، نامش ‍ عثمان و پدرش عيينه عنبسه نسخه بدل او از فرزندان ابوسفيان است وارد سرزمين قرار و معين با آرامش و آبى گوارا مى شود و بر بالاى منبر آنجا قرار مى گيرد. ٥ ميان شيعه معروف است كه او از اولاد عنبسه پسر ابوسفيان است و شايد از اين رو آن را عيينه دانسته اند كه كلمه عيينه در روايت با عنبسه اشتباه شده است . و در روايتى ديگر كه شيخ طوسى آن را روايت كرده است وى را از فرزندان عتبه پسر ابوسفيان ياد مى كند٦

. و فرزندان ابوسفيان پنج نفرند: عتبه ، معاويه ، يزيد، عنبسه و حنظله.

ولى در يكى از نامه هاى اميرمؤ منان عليه‌السلام به معاويه ، بطور صريح آمده است كه سفيانى از فرزندان معاويه است.

اى معاويه ، مردى از فرزندان تو، بدخوى و ملعون و سبك مغز و ستمكار و واژگون دل و سختگير و عصبانى است . خداوند رحمت و مهر را از قلب او برده است دائى هاى او همچون سگ خون آشام اند. گوئيا من ، هم اينك او را مى بينم اگر مى خواستم او را نام مى بردم و توصيف مى كردم كه او پسرى چند ساله است ، لشكرى به سوى مدينه گسيل مى دارد. آنها وارد مدينه مى شوند و بيش از اندازه دست به كشتار و فحشاء مى زنند در اين حال مردى پاك و پرهيزكار از آنها فرار مى كند، كسى كه زمين را از عدل و داد سرشار خواهد ساخت همانگونه كه از ظلم و ستم لبريز شده است و من نام او را مى دانم و مى دانم كه در آن روز چند سال دارد و نشانه اش چيست.

از امام باقر عليه‌السلام نقل شده است كه فرمود:

او از فرزندان خالد پسر يزيد پسر ابوسفيان است ٧ و ممكن است جدش عنبسه يا عتبه يا عيينه يا يزيد از نسل معاويه پسر ابوسفيان باشد كه در اين صورت اشتباه ، برطرف مى شود.

و مشهور نزد علماى سنت اين است كه نام وى عبدالله است و در نسخه خطى ابن حماد ص ٧٤ نامش عبدالله پسر يزيد است و نيز در روايتى از منابع ما نام او عبدالله آمده است٨ ولى همچنانكه گفتيم ، مشهور اين است كه نام او عثمان است.

# پليدى و سركشى سفيانى

راويان حديث ، در نفاق و بدسرشتى و دشمنى او با خدا و پيامبرش صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وسلم و حضرت مهدى عليه‌السلام اتفاق نظر دارند و رواياتى كه شيعه و سنى درباره شخصيت و كردار او نقل كرده اند يكسان يا تقريبا نزديك بهم است ، چنانكه از اين قبيل روايت شده است كه گفت:

سفيانى بدترين فرمانرواست ، دانشمندان و اهل فضل را مى كشد و نابود مى سازد و از آنها براى رسيدن به مقاصد خود يارى مى خواهد هركس سر باز زند او را به قتل مى رساند. ٩ و در جائى ديگر از ارطاة نقل شده است كه گفت:

سفيانى در مدت شش ماه كسانى را كه نافرمانى وى كنند مى كشد و با اره آنها را سر مى برد و در ديگها مى پزد. ١٠ و از ابن عباس ‍ روايت شده است كه گفت:

سفيانى خروج مى كند و دست به كشتار مى زند حتى شكم زنان را مى درد و اطفال را در ديگهاى بزرگ مى جوشاند. ١١ از امام باقر عليه‌السلام روايت شد است كه فرمود:

اگر سفيانى را مشاهده كنى ، در واقع پليدترين مردم را ديده اى . وى داراى رنگى بور و سرخ و كبود است ، هرگز سر به بندگى خدا فرو نياورده مكه و مدينه را نديده است مى گويد: پروردگارا انتقام من با آتش ‍ است . ١٢

# فرهنگ و گرايش سياسى سفيانى

روايات ، نشانگر اين معناست كه سفيانى فرهنگ و آموزش غربى دارد و چه بسا در همانجا نشو و نما كرده باشد. در كتاب غيبت طوسى از بشر بن غالب بصورت مرسل روايت شده است كه گفت:

سفيانى در حاليكه رهبرى گروهى را بعهده دارد مانند شخص ‍ نصرانى صليب برگردن دارد و از سرزمين روميان روى مى آورد. ١٣ در روايت كلمه منتصر آمده اما در اصل بايد متنصر باشد، چنانكه در بحار ج ٥٢ ص ٢١٧ آمده است ، يعنى ، مسلمان مسيحى شده . و جمله از سرزمين روميان مى آيد يعنى كسى كه از سرزمين روم غرب به شام مى آيد و آنگاه دست به جنبش و قيام مى زند. و نيز نشانگر اين است كه او رهبرى سياسى غربى ها و يهوديان را بر عهده دارد و با حضرت مهدى عليه‌السلام كه دشمن روم يعنى غربيهاست به نبرد مى پردازد و با تركان يا هواداران تركها كه بنظر ما روسها هستند وارد جنگ مى شود. و سفيانى پايتخت خود را در حوادث زمان ظهور و در پيشاپيش لشكركشى حضرت مهدى عليه‌السلام از دمشق به رمله فلسطين منتقل مى سازد همانجائى كه طبق روايت ، شورشيان رومى در آنجا فرود مى آيند.

بلكه به طوريكه پيداست ، بعنوان خط مقدم دفاعى بنفع يهوديان و رومى ها وارد پيكار با حضرت مهدى عليه‌السلام مى شود و روايات ، بطوريكه خواهيد دانست درباره شكست او كه به شكست يهوديان منتهى خواهد شد سخن مى گويد.

همچنين دليل ديگر برگرايش وى به غربى ها اين است كه پس از شكست و كشته شدن او باقيمانده نيروهايش به سوى غرب مى گريزند، آنگاه ياران امام مهدى عليه‌السلام آنها را بازگردانده و بقتل مى رسانند.

از ابن خليل ازدى ، روايت شده است كه گفت : از ابوجعفر امام باقر عليه‌السلام شنيدم كه درباره اين آيه شريفه وقتى آنان خشم و عذاب ما را احساس كنند از آن ديار مى گريزند فرار نكنيد و باز گرديد به سوى آنچه اسراف مى كرديد و خانه هايتان . شايد از شما سئوال شود. فرمود:

وقتى قائم قيام كند و سپاهى بسوى بنى اميه به شام گسيل دارد آنان به سوى روم غرب بگريزند روميان به آنها گويند ما شما را در سرزمين خود راه ندهيم مگر اينكه به آئين مسيحيت درآئيد، آنگاه صليب به گردن خود آويزند و روميان آنان را به سرزمين خود راه دهند وقتى ياران قائم عليه‌السلام به قصد نبرد با روميان ، روياروى آنان فرود آيند، روميان از آنها درخواست امان و صلح كنند اما ياران قائم مى گويند: امان نمى دهيم تا آنكه افرادى را كه از ما نزد شماست به ما برگردانيد سپس روميان آنها را به ياران قائم عليه‌السلام باز مى گردانند و اين است معنى فرموده خداوند: فرار نكنيد و بازگرديد به سوى آنچه اسراف مى كرديد و خانه هايتان شايد مورد سئوال واقع شويد سپس فرمود: او از آنها درباره گنجها سئوال مى كند. در حاليكه او بهتر از هر كس از آنها آگاه است آنها مى گويند واى برما كه سخت ستمكار بوديم پيوسته اين گفتار: حسرت آميز برزبانشان بود تا آن كه ما همه را طعمه شمشير مرگ و هلاكت ساختيم . ١٤ و معنى اين جمله كه هنگاميكه ياران قائم روياروى آنان قرار مى گيرند، آنها امان مى طلبند اين است كه ياران حضرت ، انبوه نيروهاى خود را در مقابل روميان گسيل داشته و آنان را تهديد مى كنند و مراد از بنى اميه در اين روايت ياران سفيانى است كه در ديگر روايات نيز بدان تصريح شده است . بنظر مى رسد كه آنها مشاوران و فرماندهان سپاه اويند كه داراى موقعيت سياسى عمده اى مى باشند از اين رو ماجراى آنان تا بدانجا كشيده مى شود كه ، حضرت مهدى عليه‌السلام و يارانش روميان را، در صورت تسليم نكردن اين افراد، تهديد به كارزار مى نمايند.

# تلاش سفيانى براى مذهبى جلوه دادن جنبش خود

با توجه به گسترش آئين اسلام و عظمت يافتن آن تا ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام و با توجه به اينكه جنبش سفيانى در برابر ياوران درفش هاى سياه و گسترش اسلام ، در حقيقت يك طرح غربى يهودى است ، پژوهشگرى كه روايات مربوط به سفيانى را بررسى نمايد، دليلها و نشانه هاى تلاش وى را براين معنى مى يابد از جمله آن خبرها عبارتى است كه در نسخه خطى ابن حماد ص ٧٥ آمده است كه سفيانى در: اثر عبادت بسيار زردرنگ بنظر مى رسد از اين عبارت چنين برمى آيد كه او خود را به ظاهر متدين نشان مى دهد و البته اين حالت طبق روايت ديگرى تنها در آغاز امر او ديده مى شود.

گاهى به جمع بين حالت تدين و نصرانى بودن او در حاليكه صليب به گردن دارد و از سرزمين غرب مى آيد، اشكال مى شود، ولى ما آنچه را كه از حالتهاى سياستمداران مزدور غرب سراغ داريم اشكال را برطرف مى سازد، حتى برخى از آنها به گونه اى با مسيحيان زندگى مى كنند كه نمى توان بين آنها فرق گذارد، آنچنان به آنان نزديك مى گردند كه صليب زرين به ساعت و يا به گردن خود مى آويزند و به هنگام انجام مراسم در كليساهاى آنها حضور مى يابند.. تا اينكه او را به جهت تظاهر به نماز و ديانت ، فرمانرواى مسلمانان گردانند تا مسلمانان را با اين ترفند كه وى از خود آنهاست فريب دهد، بلكه عبارت روايت قبل كه اهل فضل و دانش ‍ را مى كشد و نابود مى سازد و براى نيل به مقاصد خود، از آنها يارى مى خواهد و هر كس سر باز زند او را به قتل مى رساند ١٥ حاكى از اين است كه وى به شدت خواستار اين است كه به جنبش و حكومت خود رنگ اسلامى و شرعى بدهد.

از اين رو علماء را بر آن امر وارد مى سازد و شايد كلمه آنان را نابود مى سازد بجاى كلمه آنان را مى آزمايد اشتباه ذكر شده باشد.

# كينه سفيانى نسبت به اهل بيت و شيعيان

كينه توزى ، از بارزترين ويژگيهاى سفيانى است كه روايات مربوط به او از آن ياد مى كند بلكه از آن روايات چنين برمى آيد كه نقش سياسى او ايجاد فتنه مذهبى در ميان مسلمانان و تحريك تسنن عليه شيعيان تحت شعار يارى اهل سنت است ... در حاليكه وى هوادار زمامداران كفر پيشه غربى و يهوديان و مزدور آنهاست ، از امام صادق عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

ما و اولاد ابوسفيان دو خاندان هستيم كه بخاطر خدا با يكديگر دشمنى داريم .. ما گفتيم خداوند راست گفت و آنها گفتند خداوند دروغ گفت ... ابوسفيان به جنگ پيامبر برخاست و معاويه فرزند ابوسفيان به جنگ على بن ابى طالب رفت و يزيد پسر معاويه به نبرد با حسين بن على عليه‌السلام پرداخت و سفيانى به مصاف حضرت قائم عليه‌السلام برمى خيزد. ١٦ همچنين از امام باقر عليه‌السلام نقل شده است كه فرمود:

گويا من سفيانى يا رفيق او را مى بينم كه در زمينهاى سرسبز شما در كوفه اقامت گزيده و منادى اوندا مى دهد، هر كس سر يك تن از شيعيان على را بياورد هزار درهم پاداش اوست ، در اين هنگام همسايه بر همسايه حمله برده و مى گويد اين شخص از آنهاست ، گردن او را مى زند و هزار درهم جايزه مى گيرد، آگاه باشيد كه در آن روز، فرمانروائى شما بدست حرامزادگان خواهد بود ... و گويا هم اينك شخص نقابدار را مى بينم . پرسيدم : شخص نقابدار كيست ؟ فرمود: مردى است از شما كه به خواسته شما سخن مى گويد، نقاب مى پوشد، شما را گرد آورده و مى شناسد اما شما او را نمى شناسيد و مردان شما را يكايك با عيب جوئى بدنام مى كند، آگاه باشيد كه او جز زنازاده اى نيست . ١٧ البته ما در لبنان ، نمونه هايى از اين نقابدارها را كه از مزدوران يهود و فالانژها و ديگران هستند ديده ايم كه باهم به مناطق تحت نفوذ مسلمانان وارد شده و در حاليكه چهره هاى سياه خود را زير ماسكهاى سياه رنگ يا رنگهاى ديگر مخفى ساخته اند مؤ منان را شناسائى و به همدستان خود معرفى مى كنند و آنها مسلمانان انقلابى را محاصره و دستگير و زندانى مى كنند و يا به قتل مى رسانند و سفيانى از دست آموزان اين دشمنان است و نقابداران وى از نوع نقابداران اين گروه هستند.

روايت ديگرى نيز وجود دارد كه مى گويد:

سواران سفيانى به جستجوى اهل خراسان مى آيند و شيعيان آل پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در كوفه مى كشند، آنگاه اهل خراسان در جستجوى حضرت مهدى عليه‌السلام بيرون مى آيند.

و ما سياست سفيانى را در سرزمين شام ، با شيعيان در روايت مربوط به آغاز جنبش وى از وادى يابس دره خشك بيان خواهيم كرد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

١نسخه خطى ابن حماد ص ٧٥.

٢بحار ج ٥٣ ص ١٨٢.

٣تعريف متواتر اجمالى گذشت .

٤تواتر لفظى در احكام شرع فراوان است مانند نماز واجب ، شماره ركعتهاى آن ، روزه و حج و مانند آن .

٥بحار ج ٥٢ ص ٢٠٥.

٦بحار ٥٢ ص ٢١٣.

٧نسخه خطى ابن حماد ص ٧٥.

٨بحار ج ٥٢ ص ٢٠٨.

٩نسخه خطى ابن حماد ص ٧٦.

١٠نسخه خطى ابن حماد ص ٨٠.

١١نسخه خطى ابن حماد ص ٨٤.

١٢بحار ج ٥٢ ص ٣٥٤.

١٣غيبت طوسى ص ٢٧٨.

١٤بحار ج ٥٢ ص ٣٧٧.

١٥نسخه خطى ابن حماد ص ٧٦.

١٦بحار ج ٥٢ ص ١٩٠.

١٧بحار ج ٥٢ ص ٢١٥.

# درفش سرخ سفيانى

برخى از روايات اين مطلب را ياد نموده است ، مانند روايتى كه در بحار از اميرمؤ منان عليه‌السلام ضمن روايتى طولانى نقل شده است:

و آن را نشانه ها و علامتهايى است و خروج سفيانى با درفش ‍ سرخ همراه است و فرمانده آن مردى از قبيله بنى كلب است . ١ اين پرچم سرخ رمز برترى جوئى و سياست خون آشامى وى مى باشد.

آيا سفيانى يكى است يا چند تن بى ترديد سفيانى وعده داده شده كه روايات موجود در منابع شيعه و سنى بر آن دارد، يك نفر است اما در برخى از روايات همچون نسخه خطى ابن حماد و غير آن سخن از دو سفيانى به ميان آمده است ، سفيانى اول و سفيانى دوم و گاهى از بعضى روايات استفاده مى شود كه آنها سه تن هستند. اما آنكه مورد نكوهش قرار گرفته و دست به شرارت و كارهاى آنچنانى مى زند، همان سفيانى دوم است ، زيرا سفيانى اول پس از استيلا بر سرزمين شام و جنگ قرقيسيا، در جنگ عراق در برابر سپاه ايرانيان و ياران درفش هاى سياه شكست مى خورد و در اثر زخمى كه بر او وارد مى شود در راه بازگشت به شام به هلاكت مى رسد و سفيانى دوم را جانشين خود قرار مى دهد تا ماءموريت مهم او را ادامه دهد.

چنانچه اين روايات صحيح باشد، سفيانى اول ، فرمانرواى نابكارى است كه زمينه ساز سفيانى اصلى وعده داده شده است ، همچنان كه يمنى و خراسانى ها ياران درفش هاى سياه زمينه ساز نهضت حضرت مهدى عليه‌السلام مى باشند. ابن حماد گويد وليد گفت:

سفيانى روى مى آورد و به جنگ بنى هاشم و هركس از ياوران درفش هاى سه گانه و غير آنان كه با او بستيزد، مى پردازد و بر همه آنها چيره مى شود. آنگاه روانه كوفه مى شود و بنى هاشم بسوى عراق مهاجرت مى كنند، سپس سفيانى در بازگشت از كوفه در نزديكى شام به هلاكت مى رسد و مرد ديگرى از فرزندان ابوسفيان را جانشين خود مى سازد كه غلبه با اوست و بر مردم چيره مى شود.. و سفيانى مورد نظر، همين است ٢ شبيه اين روايت را در متعدد بودن سفيانى ، در صفحات ٦٠ و ٧٤ و غير آن روايت كرده است.

# آغاز جنبش سفيانى و مراحل آن

شرايط و اوضاع ترسيم شده در روايات ، جنبش سفيانى را بسيار خشن و سريع توصيف مى كند يا به تعبير سياسى امروز جنبشى دراماتيك و خونين مى باشد زيرا اوضاع جهانى و كشمكش بين ابرقدرتها به اندازه اى وخيم مى شود كه منجر به نبرد مى گردد. و وضع سرزمين شام كه فتنه فلسطين آن را بر هم مى زند همچون بهم خوردن آب در مشك و از ضعف و ناتوانى و تجزيه شدن ، گرفتار رنج و افسردگى است .. و مهمتر از آن ، از نظر غربى ها و يهوديان رسيدن نيروهاى اسلام و قواى ايرانيان به مرزهاى فلسطين و دروازه هاى قدس مى باشد، سپس نفوذ روسها در سرزمين شام و جهان اسلام افزايش مى يابد. از اين رو آنها اقدام به انتخاب زمامدارى مقتدر مى نمايند. تا بتواند منطقه پيرامون اسرائيل را براى سلطه اسرائيل كاملا زير فرمان آورد و از اين جاست كه او نقش مهم خود را كه تنها خط دفاع عربى از اسرائيل و غرب است اجرا مى كند، بلكه آنها دست او را در جنگ عراق و اشغال آن جهت جلوگيرى از خطر ايرانيان و ياران درفش هاى سياه باز مى گذارند. همچنانكه دست سفيانى را دريارى رساندن به حكومت ضعيف حجاز و براى درهم شكستن جنبش اساسى و نوينى كه نمى تواند نهضت امام مهدى عليه‌السلام در مكه مكرمه بشمار آيد باز مى گذارند.

جنبه هايى را كه روايات ، آشكارا يا به اشاره ياد مى كند، به فهميدن سرعت و شدتى كه از ويژگيهاى جنبش سفيانى مى باشد و روايات درباره آنها سخن مى گويد، كمك مى كند. از امام صادق عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

سفيانى از نشانه هاى حتمى ظهور است و خروج او از آغاز تا انجام پانزده ماه بطول مى انجامد، وى شش ماه كارزار مى كند، همينكه بر پنج شهر دست يافت نه ماه فرمانروائى مى كند بى آنكه روزى برآن افزوده شود ٣ آن پنج شهر عبارتند از: دمشق ، اردن ، حمص ، حلب و قنسرين كه مراكز فرمانروائى منطقه ، سوريه ، اردن و لبنان مى باشد. و روايات بر بودن اردن در آنها تصريح مى كند، اما لبنان كه جزئى از سرزمين شام و تابع پنج شهر بحساب مى آيد، بعيد نيست كه در قلمرو حكومت سفيانى قرار گيرد. ولى برخى از روايات ، گروههايى را از فرمانروائى سفيانى جدا مى كنند كه عبارتند از: بپاى دارندگان حق كه خداوند آنها را از شرّ خروج با او حفظ مى كند كه بيان خواهد شد و مردم لبنان از آن دسته مى باشند.

روايات زمان جنبش وى را معين مى كند و وقوع آن را در ماه رجب مى داند، از امام صادق عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

از نشانه هاى حتمى ظهور خروج سفيانى در ماه رجب است . ٤ و اين امر، يعنى خروج سفيانى شش ماه قبل از ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام خواهد بود، زيرا حضرت در شب دهم يا روز دهم محرم همان سال در مكه ظهور مى كند و تسلط سفيانى بر منطقه شام كه عبارت است از لشكركشى به عراق و سپس به حجاز، به تصور پيروزى بر ياران امام مهدى عليه‌السلام و نهضت آن حضرت مى باشد قبل از ظهور آن بزرگوار انجام مى پذيرد. بنابراين جنبش سفيانى در سه مرحله انجام مى شود، نخست : مرحله تثبيت سلطه وى در شش ماهه اول . مرحله دوم : هجوم و پيكار او در عراق و حجاز، مرحله سوم : بازگشت وى از توسعه طلبى در عراق و حجاز و دفاع در برابر تحرك سپاه حضرت مهدىعليه‌السلام ، جهت حفظ متصرفات باقيمانده اش از سرزمين شام و اسرائيل و قدس.

قابل دقت است كه ، روايات مربوط به سفيانى جنگ هاى شش ماهه اول وى را به اختصار ترسيم مى كند و اين درگيريها ابتدا جنگ هاى داخلى او با اءصهب و اءبقع و سپس با نيروهاى اسلامى و غيراسلامى مخالف خود است تا اينكه استيلاى او برسرزمين شام كامل مى گردد.

ولى با توجه به جنبش او، طبيعى است كه اين شش ماه ، سراسر پر از عمليات هاى متراكم نظامى خواهد بود وى بگونه اى سلطه خود را تحكيم مى بخشد كه بتواند نيروهاى زيادى را براى نبردهاى گسترده در نه ماه آينده تجهيز و گردآورى نمايد. و ممكن است سفيانى در كنار جنگهاى شش ماهه اول خود، علاوه بر اءبقع و اءصهب با فرمانروايان اردن و لبنان و ديگر نيروهاى مخالف درگيرى داشته باشد.

روايتى ، به شدت جنگ هاى سفيانى با ابقع و اصهب اشاره مى كند و همين جنگ ها موجب نابودى شام مى گردد. از امام باقر عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

از نشانه هاى ظهور، فرو رفتن يك آبادى به نام جابيه از روستاهاى شام و فرود آمدن تركان در جزيره و روميها در رمله است ، درگيريهاى زيادى در اين هنگام در سراسر زمين رخ مى دهد تا اينكه شام ويران مى گردد و در روايتى آمده است ، نخستين سرزمينى كه ويران مى شود شام است و علت ويران شدن آن اجتماع سه درفش نيرو در آنجاست ، نيروهاى اصهب ، لشكر ابقع و لشكر سفيانى . ٥ اما خرابى دمشق با توجه به سخن اميرمؤ منان عليه‌السلام كه فرمود: دمشق را قطعا تخريب خواهم كرد... اين عمل را مردى از خاندان من انجام مى دهد ظاهرا همان ويرانى اى است كه در نبرد بزرگ آزادسازى قدس كه توسط امام مهدى عليه‌السلام با سفيانى ، يهوديان و رومى ها اتفاق مى افتد.

اما سفيانى در نه ماهه پايانى حكومت خود، دست به نبردهاى بزرگى مى زند كه مهمترين آنها با تركان روسها؟ و هواداران آنها در قرقيسيا است ، سپس نبردهاى او در عراق با ايرانيان زمينه سازان ظهور، و يمنى كه طبق برخى از روايات با آنان مى باشد.

و ممكن است سفيانى در مدينه منوره داراى نيروهايى باشد كه در كنار نيروهاى حكومت حجاز، در برابر نبردى كه احتمالا توسط حضرت مهدى عليه‌السلام براى آزادى مدينه انجام مى پذيرد وارد پيكار شوند.

سفيانى پس از شكست در عراق و حجاز به شام و فلسطين باز مى گردد تا در بزرگترين كارزار حضرت مهدى عليه‌السلام يعنى نبرد بزرگ فتح قدس به مصاف بپردازد.

# از وادى يابس دره خشك تا دمشق

در اينكه سفيانى جنبش خود را از خارج دمشق از منطقه حوران يا درعا در مرز سوريه اردن آغاز مى كند، روايات تقريبا هم داستانند، البته روايات ، منطقه خروج وى را وادى يابس و اءسود دره خشك و سياه مى نامند.

از امير مؤ منان عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

پسر هند جگرخوار از وادى يابس دره خشك خروج مى كند و او مردى است چهارشانه ، با چهره اى ترسناك و سرى بزرگ كه در چهره اش اثر آبله پيداست به قيافه اش كه بنگرى ، يك چشم بنظر مى رسد، نامش عثمان و نام پدرش عنسبه عيينه و از فرزندان ابوسفيان است . تا اينكه به سرزمينى قرار و معين آرام و داراى آبى گوارا مى رسد، آنگاه بر منبر آن جا قرار مى گيرد. ٦ البته زمين ذات قرار معين داراى آرامش و آبى گوارا كه در قرآن آمده است به دمشق تفسير شده است.

در نسخه خطى ابن حماد از محمد بن جعفر بن على نقل شده است كه گفت:

سفيانى از فرزندان خالد پسر يزيد پسر ابوسفيان ، مردى است با سرى درشت و چهره اى آبله گون ، در چشمش نقطه اى سفيد پيداست او از ناحيه اى از شهر دمشق كه وادى يابس دره خشك ناميده مى شود با هفت نفر كه يكى از آنها درفشى پيچيده با خود دارد، خروج مى كند. ٧ و در همين نسخه آمده است كه آغاز حركت سفيانى از قريه اى در غرب شام به نام اءندرا همراه ٧ نفر مى باشد و در از ارطاة بن منذر آمده است كه گفت : مردى بدسيما و ملعون از مندرون در شرق بيسان در حاليكه برشترى سرخ سوار و تاجى برسر نهاده است ، خروج مى كند.

ابن حماد، روايات متعددى از تابعين آورده است كه آنها را به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يا اهل بيت عليه‌السلام نسبت نداده اند، اين روايات درباره سفيانى و آغاز جنبش او مطالبى بيان كرده كه به افسانه بيشتر شباهت دارد... مثل اينكه

او در عالم خواب ديده مى شود به او مى گويند برخيز و قيام كن وى سه چوب نى در دست دارد به هر كس كه آنها رابزند مرگ او حتمى است . ٨ ولى صرف نظر از روايات مبالغه آميز و بيانگر امور غير عادى ، روايات ديگرى هست كه از جنبش سريع و شديد سفيانى حكايت دارد و شدت يورش وى نزد راويان شيعه امرى شناخته شده است ، بطوريكه يكى از راويان ، درباره اينكه شيعيان هنگام خروج سفيانى چه بايد بكنند، از امام صادق عليه‌السلام سؤ ال مى كند.

از حسين بن ابى العلاء حضرمى چنين روايت شده است كه گفت:

از ابوعبدالله امام صادق عليه‌السلام پرسيدم : وقتى سفيانى خروج كند ما شيعيان چه بكنيم ؟ حضرت فرمود: مردان چهره خود را از او بپوشانند و به زن و فرزندان آسيبى نمى رسد و چون برپنج شهر، يعنى شهرهاى شام مسلط شد، شما به سوى صاحب خود حضرت مهدى عليه‌السلام كوچ كنيد. ٩ بنظر مى رسد كه سرسخت ترين سفيانى ابقع و هوادارانش مى باشند كه مراد از بنى مروان در روايت ابن حماد نيز همين ها مى باشند آنجا كه مى گويد:

او برمروانى چيره شده و او را بقتل مى رساند سپس بنى مروان را سه ماه كشتار مى كند، آنگاه روى به اهل مشرق ايرانيان مى آورد تا اين كه وارد كوفه مى شود ١٠ برخى روايات ، نشانگر اين معنى است كه شيعيان منطقه شام هنگام خروج سفيانى ، از دشمنان عمده وى شمرده نمى شوند، بلكه طرفداران اءبقع و اءصهب هستند كه دشمنان شيعه و سفيانى هر دو محسوب مى شوند، از امام باقر عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

سفيانى ، براى انتقام گرفتن از دشمنانتان به نفع شما كافى است و او براى شما از نشانه هاست با آنكه ، آن فاسق اگر خروج مى كرد شما يكى دو ماه بعد از خروج او مى مانديد و از ناحيه او به شما ضررى نمى رسيد تا آنكه جمعيت زيادى را قبل از شما بقتل برساند. بعضى از ياران از آن حضرت پرسيدند: در آن وقت وظيفه ما نسبت به زن و فرزندمان چيست ؟ امام فرمود: مردان شما خود را از او بپوشانند زيرا كه هراس و شرارت او البته برشيعيان ماست ، اما زنان ان شاالله به آنها ضررى نمى رسد. پرسيدند: مردان كجا بروند و از او به كجا بگريزند؟ امام فرمود: هر كس ‍ مى خواهد از شر آنها بگريزد به مدينه يا مكه و يا شهر ديگر برود.. ولى شما بايد به مكه روى آوريد كه آنجا محل اجتماع شماست . و اين فتنه نه ماه به مدت باردارى زن طول مى كشد و بخواست خدا بيش از آن نخواهد شد. ١١ اين روايت حاكى از اين است كه هجوم سفيانى برشيعيان ، در شام ، در ماه رمضان پس از خروج وى خواهد بود. همچنين روايات يادآور مى شوند كه سلطه او بر منطقه قدرتمندانه و مطلق است بگونه اى كه برتمام مشكلات داخلى پيروز مى گردد.

مردم شام از او اطاعت مى كنند. بجز دسته هايى از پويندگان حق كه خداوند آنها را از شرّ خروج همراه وى حفظ مى كند ١٢ برخى از راويان ، از اين روايت اينگونه مى فهمند كه شيعيان لبنان و سرزمين شام در قلمرو حكومت سفيانى قرار نمى گيرند و از او اطاعت نخواهند كرد. البته اين امر امكان پذير است و كمترين دليل بر آن ، جدا شدن گروههايى از اهل شام از گردن نهادن به فرمان اوست . چه اينكه جمعيت هاى آگاه ، از شيعيان و غير شيعيان كه از مصونيت الهى برخوردارند از مشاركت در جنبش سفيانى و عمليات نظامى وى در عراق و حجاز سرپيچى مى كنند. و بعيد نيست كه آنها داراى وضع سياسى ويژه اى باشند كه با ديگر هموطنان عادى در دولت سفيانى متفاوت باشد و آنها را تا اين اندازه مستقل ساخته باشد نظير لبنان كنونى نسبت به سوريه.

به هر حال ، وقتى سفيانى از استيلاى خود بر منطقه آسوده خاطر مى شود، عمليات مهم برون مرزى خود را آغاز مى كند، از جمله سپاه بزرگ خود را جهت رويارويى با ايرانيان زمينه ساز، آماده مى كند.

سفيانى تلاش و كوشش خود را صرفا متوجه عراق مى كند و سپاه وى وارد قرقيسيا مى شود و در آنجا به كارزار مى پردازد. ١٣

# نبرد بزرگ قرقيسيا

در روايات مربوط به سفيانى ، جنگ قرقيسيا كه در مرزهاى سوريه عراق تركيه بوقوع مى پيوندد حادثه اى خارج از روال طبيعى جنبش سفيانى و حوادث زمان ظهور بنظر مى رسد.. از اين رو هدف اصلى سفيانى از جنگ عراق سلطه يافتن برآن كشور و ايجاد مقاومت در برابر نيروهاى ايرانى و زمينه سازان ظهور حضرت ، كه از مسير عراق به سوى سوريه و قدس پيش ‍ مى روند خواهد بود. ولى در راه عراق در اثر حادثه عجيبى جنگ قرقيسيا رخ مى دهد و آن حادثه پيدا شدن گنجى در مجراى فرات و يا نزديك مجراى رود فرات است . بطوريكه عده اى از مردم براى دست يافتن به آن ، دست به تلاش مى زنند و آتش جنگ بين آنها شعله ور مى شود و بيش از صدهزارتن از آنها كشته مى شوند و هيچيك به پيروزى قطعى نمى رسند و به آن گنج دست نمى يابند. بلكه همگى از آن منصرف شده و به مسائل ديگر مشغول مى شوند.

منطقه قرقيسيا بطورى كه در معجم البلدان آمده ، شهر كوچكى است در نزديكى مدخل نهر خابور در رود فرات و امروز خرابه هاى آن نزديك شهر ديرزور سوريه قرار دارد و نزديك مرزهاى سوريه عراق است و به مرزهاى تركيه سوريه نيز نسبتا نزديك مى باشد.

با وجود پيچيدگى و ابهام برخى از جوانب نبرد قرقيسيا، همچون انگيزه ايجاد آن و طرفهاى درگير آن غير از سفيانى و پايان آن .. روايات ، وقوع آن را به صراحت و قاطعيت بيان مى كند و با اوصاف بزرگى آن را وصف مى نمايد. مانند روايت ذيل كه از امام صادق عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

همانا خداوند، در قرقيسيا سفره پر از طعامى دارد كه سروش ‍ آسمانى از آن خبر مى دهد و ندا مى كند اى پرندگان آسمان و اى درندگان زمين بشتابيد براى سير شدن از گوشت تن ستمگران ١٤ اينكه صحنه نبرد قرقيسيا به خوان و سفره الهى توصيف شده از اين جهت است كه درگيرى ستمگران با هم و ضعيف كردن نيروهاى يكديگر از تقديرات خداوند متعال است كه به شكست آنها بدست حضرت مهدى عليه‌السلام كمك مى كند. از اين رو سفيانى بعد از اين جنگ وارد عراق مى شود در حاليكه بخشى از نيروهاى خود را از دست داده است ، ايرانيان زمينه ساز، او را شكست مى دهند.. آنگاه حضرت مهدى عليه‌السلام با تركان كه پس از شكست سفيانيان در نبرد قرقيسيا طرف درگير در آن كار زار بوده اند. وارد نبرد مى شود.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

١بحار ج ٥٢ ص ٢٧٣.

٢نسخه خطى ابن حماد ص ٧٨.

٣بحار ج ٥٢ ص ٢٤٨.

٤بحار ج ٥٢ ص ٢٤٩.

٥ارشاد مفيد ص ٣٥٩.

٦بحار ج ٥٢ ص ٢٠٥.

٧ ١

\_ ١

و٢ نسخه خطى ابن حماد ص ٧٥

.

٨بحار ج ٥٢ و ٢٧٢.

٩بحار ج ٥٢ ص ٢٧٢.

١٠نسخه خطى ابن حماد ص ٧٧.

١١بحار ج ٥٢ ص ١٤١.

١٢بحار ج ٥٢ ص ٢٥٢.

١٣بحار ج ٥٢ ص ٢٣٧.

١٤بحار ج ٥٢ ص ٢٤٦.

چنانكه روايت اشاره مى كند، عرضه نبرد، بيابان خشك و بى آب و گياه است و آنها اجساد كشتگان خود را دفن نمى كنند و يا قادر به دفن آنها نيستند، از اين رو پرندگان آسمان و درندگان زمينى از گوشت لاشه هاى آنها شكم خود را سير مى كنند و اينكه سربازان كشته شده نيز ستمگرند زيرا كه آنها سربازان جباران و ستم پيشگان مى باشند. يا اينكه در ميان آنها شمار زيادى از افسران و فرماندهان ستمكار از دو طرف وجود دارد.

از امام باقر عليه‌السلام نقل شده كه فرمود:

سپس سفيانى با ابقع روبرو مى شود و با يكديگر كارزار مى كنند، سفيانى او و همراهانش و اءصهب را به قتل مى رساند. آنگاه هيچ تصميمى جز حمله به عراق ندارد سپاه خود را به قرقيسيا رسانده و در آنجا وارد نبرد مى شود، در اين درگيرى صدهزار ستمگر كشته مى شود... و سفيانى لشكرى به تعداد هفتاد هزار نفر را به سوى كوفه گسيل مى دارد. ١ برخى روايات ، تعداد كشتگان را يكصد و شصت هزار و بعضى بيش از آن ياد مى كنند، چه بسا صد هزار تن از ستمگران باشند همانگونه كه اين روايت مى گويد و بقيه از سربازان عادى و مزدوران و ساير مردم محروم باشند.

اما گنج مورد نزاع ، رواياتى چند در اين باره آمده است كه روشن ترين آنها در نسخه خطى ابن حماد از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه فرمود:

رود فرات ، از كوهى از طلا و نقره پرده برمى دارد و آن را آشكار مى سازد بر سر آن جنگ و درگيرى بوجود مى آيد بگونه ايكه از هر نه تن هفت تن كشته مى شوند. پس هرگاه شما آن را درك كرديد به آن نزديك نشويد. ٢ و نيز در همين نسخه آمده است:

فتنه چهارم هيجده سال بطول مى انجامد، سپس در آن هنگام كه بايد پايان مى پذيرد و تحقيقا نهر فرات از كوهى از طلا پرده برمى دارد و مردم براى رسيدن به آن به جان يكديگر مى افتند و از هر نه تن هفت تن كشته مى شوند.

مراد از فتنه چهارم در اين روايت ، اگر سلطه و استيلاى غرب و ديگر ملتها برمسلمانان باشد، چنانكه روايات به آن تصريح مى كند، آن فتنه طولانى خواهد بود. و اينك حدود يك قرن بر آن مى گذرد. و اگر منظور فتنه داخلى سرزمين شام باشد كه ناشى از فتنه چهارم ، يعنى فتنه فلسطين است ، كه در اين جهت ممكن است جنگ داخلى لبنان ، آغاز اين هيجده سال باشد.

و احتمال دارد آن گنج ياد شده ، معادن طلا و نقره اى باشد كه در آنجا كشف خواهد شد و مورد اختلاف بين سه دولت و حاميان آنها واقع مى گردد، يا اينكه آن گنج ، نفت و يا معادن ديگر باشد.. من شنيده ام منطقه قرقيسيا از لحاظ نفت و ديگر معادن حتى اورانيوم غنى مى باشد و عمليات حفارى و تحقيقات در آن ، در حال اجراء بوده و از نتايج مثبتى برخوردار است .. منزه است خدايى كه مقدار و مالكيت هر چيز در دست اوست.

اما طرف مقابل سفيانى در اين نبرد: از نظر اكثر روايات تركان هستند. ولى منظور از تركان در اينجا چيست ؟ آنچه به نظر مى رسد و به طبيعت امور نزديك تر است اينكه آنها سپاهيان ترك زبان هستند، چرا كه درگيرى و نزاع بر سر دارائى اى است كه نزديك مرزهاى سوريه و تركيه وجود دارد اما طرف سوم كه در عراق است درگير اوضاع داخلى خود و وجود دو دستگى در آن مى باشد، دسته اى طرفداران يمنى ها و ايرانيان زمينه ساز ظهور حضرت گروهى هواداران سفيانى مى باشند. اما قرينه هاى زيادى وجود دارد كه اين احتمال كه مراد از تركان در اينجا روسها باشد را تاءييد مى كند. بويژه رواياتى كه خاطرنشان مى سازد آنها قبل از خروج سفيانى ، در جزيره ربيعه يا ديار بكر نزديك قرقيسيا فرود مى آيند. و رواياتى كه مى گويد سفيانى با تركان به نبرد مى پردازد و سپس بدست حضرت مهدى عليه‌السلام ريشه كن مى شوند و نخستين لشكرى را كه آن حضرت براى جنگ با تركان گسيل مى دارد آنها را شكست مى دهند و ظاهرا منظور از جزيره كه در روايات متعدد ياد شده است و نيروهاى ترك زبان قبل از سفيانى در آنجا فرود مى آيند، همان منطقه اى است كه به اين اسم ناميده شده و با توجه به مطلق بودن و اضافه نشدن آن به اسم ديگر، جزيرة العرب و مانند آن نيست ، چنانكه مراد از فرود آمدن نيروهاى رومى در رمله چنانكه از روايات استفاده مى شود، همان رمله فلسطين است.

آرى از روايات گذشته مربوط به گنج و اينكه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مسلمانان را از شركت در نزاع برسر آن گنج نهى فرمود و از عبارت مردم براى رسيدن به آن به جان يكديگر مى افتند استفاده مى شود كه طرفهاى درگير برسر گنج ، مسلمانان مى باشند ولى اين مطلب مانع از آن نيست كه دولت تركيه طرف درگير نباشد و تركان روسى و يا هواداران تركان ، آن دولت را يارى نكنند، چنانكه اين تعبير درباره آنان ، در روايات فرو آمدن نيروهاى آنان در جزيره وارد شده است . اما روميان و مغربى ها كه در برخى از روايات آمده است ، از طرفهاى درگير در جنگ قرقيسيا هستند اما آن نشانه ها اندك و ضعيف است . و ممكن است ورود آنان براى كمك به سفيانى يا ديگران باشد.

اما نيروهاى اصلى و دشمنان سفيانى و هواداران و ياوران حضرت مهدى عليه‌السلام ، يمنى ها و ايرانيان هستند كه در نبرد قرقيسيا دخالت نمى كنند چرا كه آن جنگ ميان دشمنان آنها برقرار است ولى انگيزه مهمتر با توجه به ظواهر روايات ، اشتغال آنان به حوادث ظهور در حجاز و تلاش ‍ براى ارتباط و ايجاد وحدت نيروها با نيروى امام مهدى عليه‌السلام است كه آغاز نهضت ظهور آن حضرت در مكه مى باشد. البته ممكن است علت آن ، شعله ور شدن جنگ جهانى باشد كه احتمال بيشتر مى دهيم بخشى از آن در اين مرحله بوقوع بپيوندد. كه در اين باره سخن خواهيم گفت.

ابن حماد از على عليه‌السلام روايت مى كند كه حضرت فرمود:

وقتى سواران سفيانى به سوى كوفه بحركت درآيند او گروهى را در پى اهل خراسان مى فرستد در حاليكه اهل خراسان به طلب حضرت مهدى عليه‌السلام بيرون مى آيند. ٣

# اشغال عراق توسط سفيانى

به گفته روايات ، اشغال عراق براى سفيانى هدفى استراتژيك و فورى است . ولى ناگزير مى شود كه به جنگ قرقيسيا بپردازد، آنگاه پس از آن نبرد اجراى نقشه خود را ادامه دهد.

و در حمله به عراق ، طرف مخالفى جهانى و يا از دولتهاى منطقه در برابر وى وجود ندارد. حتى تركان كه سفيانى در قرقيسيا با آنها وارد نبرد مى شود هدفشان بدست آوردن ثروت و گنج قرقيسيا است و كارى به مسائل عراق ندارند.

تنها نيروى مخالف او يمنى ها و خراسانيان ، يعنى ياران حضرت مهدى عليه‌السلام مى باشند، اين امر روشنگر اين است كه جنگ سفيانى در عراق ، اساسا حركتى است بر ضد حضرت مهدى عليه‌السلام و طرفداران وى.

اما مردم عراق ، آنطور كه روايات مى گويد به دو يا سه گروه تقسيم مى شوند، پشتيبانان زمينه سازان ظهور حضرت و طرفداران سفيانى و گروه سوم كه شيصبانى رهبرى آنها را بعهده دارد. از جابر جعفى نقل شده است كه گفت : از ابوجعفر امام باقر عليه‌السلام درباره سفيانى سئوال كردم حضرت فرمود:

سفيانى خروج نمى كند مگر آنكه قبل از او شيصبانى در سرزمين عراق خروج كند او همچون جوشيدن آب از زمين مى جوشد و فرستادگان شما را بقتل مى رساند. بعد از آن در انتظار خروج سفيانى و ظهور قائم باشيد. ٤ مراد از شيصبانى در روايات اهل بيت عليه‌السلام مردى از بنى عباس و يا مردى دشمن اهل بيت عليه‌السلام است زيرا امامان عليه‌السلام بنى عباس را به بنى شيصبان تعبير مى كردند و آن نام مردى بد كردار يا گمنامى است كه دشمن خود را بطور كنايه با اين كلمه بكار برده اند و شيصبان در لغت نامى از نامهاى ابليس است . پس از آنكه قدرت در دست زمينه سازان خراسانى و طرفداران آنهاست ، شيصبانى در عراق خروج مى كند با توجه به اينكه روايات ورود آنها را به عراق در مرحله اى قبل ، بيان مى دارد.

به هر حال ، وضع داخلى عراق بگونه اى است كه با ورود نيروهاى سفيانى همآهنگ و موافق است و با هيچ گونه مقاومت مهمى برخورد نمى كند. و يمنى ها و خراسانيان سرگرم حوادث ظهور در حجاز هستند و قواى سفيانى اندكى قبل از نيروهاى آنان وارد عراق مى شوند.

از امام باقر عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

بدون شك خاندان فلان حكمرانى مى كنند و چون به فرمانروائى رسيدند اختلاف پيدا مى كنند و حكومتشان از هم مى پاشد و كارشان پراكنده مى شود، تا اينكه خراسانى و سفيانى بر آنها خروج مى كنند، يكى از مشرق و ديگرى از مغرب ، همچون ستوران در مسابقه به سوى كوفه مى شتابند. او از آنجا و ديگرى از اينجا، تا اينكه هلاكت خاندان فلان بدست اين دو خواهد بود. و اين دو نفر يكى از آنها را باقى نمى گذارند. ٥ و مراد از فرزندان فلان در اينجا ممكن است خاندان شيصبانى حاكم عراق و يا فرزندان شيصبان ديگرى باشند.

از امام صادق عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

گويا من سفيانى يا رفيق او را مى بينم كه در سرزمينهاى سرسبز شما در كوفه اقامت گزيده و منادى او بانگ مى زند كه هر كس سر شيعه على را بياورد هزار درهم جايزه دارد. در اين هنگام همسايه به همسايه حمله ور مى شود و مى گويد اين شخص از آنهاست . گردش را مى زند و هزار درهم را مى گيرد. اما در چنان روزى بر شما فرمانروائى نمى كنند مگر فرزندان زنان بدكار... و گويا من شخص نقابدارى را مى بينم ، پرسيدم : آن شخص نقابدار كيست ؟ امام فرمود: مردى از شماست كه مانند شما سخن مى گويد، نقاب بر چهره مى زند و بر شما احاطه پيدا مى كند شما را مى شناسد در حاليكه شما را نمى شناسيد او يكايك مردان شما را با عيب جوئى بدنام مى كند اما او جز فردى زنازاده نيست . ٦ و نيز در نسخه خطى ابن حماد آمده است:

سواران سفيانى همچون شب ظلمانى و سيل ويرانگر روى مى آورند به هر چيز كه برسند آنرا هلاك و نابود مى كنند تا آنكه وارد كوفه مى شوند و پيروان آل پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بقتل مى رسانند آنگاه از همه جانب به جستجوى اهل خراسان مى پردازند در حاليكه اهل خراسان به طلب مهدى برمى خيزند و او را مى خوانند و به يارى او مى شتابند. ٧ اين روايات فجايعى را كه ارتش سفيانى در جنگ عراق بويژه در حق شيعيان مرتكب مى شود به تفصيل بيان مى كند، ابن حماد به نقل از ابن مسعود گويد:

چون سفيانى از رود فرات بگذرد و به محلى بنام حاقرقوفا برسد، خداوند ايمان را از او محو گرداند، آنگاه با هفتاد هزارتن ، در حاليكه شمشيرها را به خود آويخته اند به رودى كه به آن دجيل دجله كوچك گويند روى آورد افراد ديگرى بيش از اينها وجود دارند كه برخانه زرين قصر غالب شوند. مبارزان را بكشند و شكم زنان باردار را بشكافند به گمان اينكه شايد آنها فرزند پسر داشته باشند، گروهى از زنان قريش در كنار نهر دجله از عابران و مسافران كشتى درخواست مى كنند كه آنها را با خودشان سوار نموده و نزد خويشان آنان برسانند اما آنها از كينه اى كه با بنى هاشم دارند آنها را با خود نمى برند. ٨ معناى جمله در حاليكه شمشيرهايى بخود آويخته اند اين است كه آنها با ديگر سربازان در نوع اسلحه تفاوت دارند و خانه زرين ياد شده كه بر آن غالب مى شوند بنظر مى رسد محل گنج و يا قصرى باشد كه در كنار رود دجله يا دجيل دجله كوچك قرار گرفته و منظور از زنان قريش زنهاى علويه از ذريه اهل بيت عليه‌السلام مى باشند. از اميرمؤ منان عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

ارتش سفيانى وارد كوفه مى شود و كسى را رها نمى كند مگر آنكه او را مى كشد آنچنان خوى آدمكشى دارند كه وقتى مردى از آنها به گوهر گرانبها و عظيمى برخورد نمايد به آن توجهى نمى كند. ولى اگر كودك خردسالى را ببيند او را دستگير كرده و بقتل مى رساند. ٩ روايات نام تعدادى از مكانها را بجز جاهايى كه گذشت مانند زوراء يعنى بغداد انبار، صرات ، فاروق ، و روحا كه ارتش سفيانى در آنها تمركز پيدا مى كنند. از امام صادق عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

او يكصد و سى هزارتن را به كوفه گسيل مى دارد و آنها در روحا و فاروق فرود مى آيند و شصت هزارتن از آنان از آنجا حركت مى كنند تا در كوفه محل قبر هود عليه‌السلام در نخليه فرود مى آيند. ١٠ در كتاب لوائح الانوار البهيه اثر سفارينى حنبلى درباره سفيانى آمده است:

او با تركان پيكار مى كند و بر آنها پيروز مى شود. آنگاه در زمين تبهكارى مى نمايد و وارد بغداد شده جمعى از آنان را از دم تيغ مى گذراند.

كوتاه سخن اينكه هجوم سفيانى به عراق حمله اى خشم آلود و ويرانگر است و تا حد زيادى به هدف خود در كشتار شيعيان حضرت مهدى عليه‌السلام موفق مى شود. وى با نيروى مقاوم مهمى از سوى حكومت رو برو نمى گردد حتى مقاومتى از ناحيه شيعه نيز ذكر نشده است بجز آنكه درباره مردى از عجم غير عرب آمده است كه او با گروه اندك و غير مسلح خود در برابر ارتش سفيانى مى ايستد و آنها وى را بقتل مى رسانند:

آنگاه مردى از عجم و از اهل كوفه با گروهى ضعيف خروج مى كند و فرمانده ارتش سفيانى وى را بين حيره و كوفه به قتل مى رساند. ١١ بزودى روايت ابن حماد را كه بصراحت مى گويد آنها بجز اندكى ، غير مسلح مى باشد، خواهيم آورد ولى هجوم سفيانى نمى تواند هدف دوم او را كه تثبيت سلطه در عراق است تحقق بخشد. بلكه چند هفته اى بر نيروهاى او نمى گذرد كه خبر حركت نيروهاى زمينه سازان خراسانى و يمنى كه به سوى عراق مى شتابند به آنها مى رسد دچار وحشت و هراس مى شوند و نيروهاى سفيانى در برابر آنها عقب نشينى نموده و با آنها درگير نمى شوند مگر در چند نقطه كه درگير نبردهاى پراكنده اى مى گردند و در آنها شكست مى خورند.

به احتمال قوى تر، سفيانى از اين رو نيروهاى خود را از عراق به عقب مى راند كه به آنها يا بخش عظيمى از آنها براى ايفاى نقش جديد خود در حجاز سخت احتياج دارد تا بگمان خود به نهضت و قيام حضرت مهدى عليه‌السلام در مكه پايان دهد. چه اينكه برخى روايات خاطر نشان مى سازد لشكرى را كه سفيانى براى پايان دادن به نهضت مهدى عليه‌السلام به حجاز گسيل مى دارد، از عراق و بعضى مى گويند از شام اعزام مى كند البته ممكن است بخشى از آن از شام و بخش ديگرى از عراق باشد. از امام باقر عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

سفيانى ، سپاهى را كه شمار آنان به هفتاد هزار نفر مى رسد به كوفه مى فرستد و اهل آن سامان را با كشتن و دار آويختن و اسارت گرفتن دچار مصيبت مى سازد. در اين حال ياوران درفش هاى سياه از سوى خراسان به حركت درآمده و منازل را يكى پس از ديگرى بسرعت پشت سر مى گذارند و با آنها در ميان آنها تعدادى از ياران حضرت قائم عليه‌السلام وجود دارد ١٢ در نسخه خطى ابن حماد آمده است:

سفيانى وارد كوفه مى شود و سه روز در آنجا به غارت مى پردازد شصت هزار نفر از اهالى آنجا را مى كشد سپس هيجده شب در آنجا مى ماند... آنگاه ياوران درفش هاى سياه روى مى آورند تا در كنار آب منزل مى كنند. ياران سفيانى به محض اينكه خبر فرود آنها را مى شنوند پا به فرار مى گذارند گروهى از نخلستانهاى كوفه خروج مى كنند، در حاليكه جز تعداد كمى از آنها مسلح نمى باشند و برخى از آنان اهل بصره اند.. به ياران سفيانى دست پيدا مى كنند و اسراى كوفه را از دست آنها آزاد مى سازند و ياران درفش هاى سياه افرادى را جهت بيعت نزد امام مهدى عليه‌السلام مى فرستند ١٣ روايت بعدى كه از اميرالمؤ منين است گوشه اى از اشغال عراق توسط لشكر سفيانى و سپس ورود نيروهاى زمينه ساز خراسانى و يمنى را توصيف مى كند:

او يكصدوسى هزارتن را به كوفه مى فرستد و آنها در روحاء و فاروق فرود مى آيند شصت هزار تن از آنها راهى كوفه مى گردند تا اينكه در محل قبر هود در نخليه فرود مى آيند و روز عيد به آنها هجوم مى آورند و فرمانرواى مردم شخصى ستم گر و كينه توز است كه به او كاهن و ساحر مى گويند، شخصى به عنوان فرمانده با پنج هزار كاهن از شهر بغداد به سوى آنها خروج مى كند، هفتاد هزار نفر را بر روى پل آن شهر بقتل مى رسانند به گونه اى كه مردم سه روز در اثر خون و تعفن اجساد از نزديك شدن به فرات پرهيز مى كنند و هفتاد هزار دوشيزه را كه دست و صورتشان ديده نشده به اسارت مى گيرند و آنان را در محملهايى سوار نموده به سوى جايگاهى در نجف مى برند آنگاه از كوفه صد هزار مشرك و منافق بيرون مى آيند تا وارد دمشق مى شوند و هيچ مانع جلوى آنها را نمى گيرد و آنجا همان ارم ، داراى بناهاى رفيع مى باشد.

درفش هاى بى نشانى كه از پنبه و كتان و ابريشم نيست از مشرق روى مى آورد كه بالاى چوب هاى آنها علامتى وجود دارد. مردى از اولاد آن حضرت آن درفش ها را به حركت در مى آورد، از مشرق ظاهر مى شود و بوى آن همچون مشك عنبر در مغرب استشمام مى شود ترس و وحشت يكماه پيشاپيش آنها بدل دشمنان راه مى يابد تا اينكه به خونخواهى پدران خود وارد كوفه مى شوند.

در اين حال سواران يمنى و خراسانى همچون ستوران پريشان مو و غبارآلود و تيزتك از نژاد اسبان ميان باريك بسوى كوفه مى شتابند وقتى يكى از آنان به پائين پاى خود مى نگرد مى گويد: پس از امروز خير و سعادتى در نشستن ما نيست ، بار خدايا ما توبه كننده ايم در حاليكه آنان بهترين دين داران هستند و خداوند آنان و امثال آنان از اولاد پيامبر را در كتاب گرانقدر خود چنين توصيف كرده است بدرستيكه خداوند توبه كنندگان و پاك سيرتان را دوست مى دارد مردى از اهل نجران خروج مى كند و دعوت امام را لبيك مى گويد او نخستين نصرانى است كه اجابت مى كند و معبد خود را ويران ساخته و صليبش را مى شكند و با بردگان و مردان ضعيف خروج مى كند و با درفش هاى هدايت رهسپار نخيله مى گردند.. محل گرد آمدن كليه مردم در همه زمين در فاروق خواهد بود. و در آن روز بين مشرق و مغرب سه ميليون نفر كشته مى شوند كه بعضى از آنها برخى ديگر را بقتل مى رسانند در چنين روزى تاءويل اين آيه آشكار مى شود پيوسته آن ادعاى آنها بود تا اينكه آنها را با شمشير درو شده و خموش ‍ قرار داديم . ١٤

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

١بحار ج ٥٢ ص ٢٣٧.

٢نسخه خطى ابن حماد ص ٢

.

٣نسخه خطى ابن حماد ص ٨٧.

٤بحار ج ٥٢ ص ٢٥٠.

٥بحار ج ٥٢ ص ٢٣١ ٢٣٢.

٦بحار ج ٥٢ ص ٢١٥.

٧نسخه خطى ابن حماد، ص ٨٣.

٨نسخه خطى ابن حماد ص ٨٣.

٩بحار ج ٥٢ ص ٢١٩.

١٠بحار ج ٥٢ ص ٢٧٣.

١١بحار ج ٥٢ ص ٢٣٨.

١٢بحار ج ٥٢ ص ٢٣٨.

١٣نسخه خطى ابن حماد ص ٨٤.

١٤بحار ج ٥٢ ص ٢٧٣ و ٢٧٤.

نسبت به اين روايت در نسخه ها خلل و اشتباهى وجود دارد، روايتى ديگر كه دقيق تر بنظر مى رسد در بحار از اميرمؤ منان عليه‌السلام نقل شده است كه فرمود:

اى مردم ، از من سئوال كنيد پيش از آنكه فتنه و فساد سرزمين شما را پس از مرگ و حياتش پايمال كند و سايه شوم خود را بر آن بگستراند و يا آتش از مغرب زمين در هيزم خشك و انبوه افتد و با فرياد بلند بانگ برآورد، واى بر او از انتقام جوئى و خونخواهى و مانند آن ، وقتى گردنش ‍ چرخ و روزگار طولانى شود شما مى گوئيد او مرده است ، يا هلاك شده اگر زنده است پس در كجا بسر مى برد در اين هنگام معنى اين آيه ، مصداق پيدا مى كند سپس پيروزى را براى شما برگردانديم و شما را با دارائى و فرزندان پسر يارى داديم و جمعيت شما را بيش از آنان قرار داديم ظهور آن حضرت نشانه ها و علامتهايى دارد: نخست محاصره كوفه با كمين كردن و پرتاب سنگ و ايجاد شكاف و رخنه در زواياى كوچه هاى كوفه ، با كمين كردن و پرتاب سنگ و ايجاد شكاف و رخنه در زواياى كوچه هاى كوفه ، تعطيل مساجد بمدت چهل شب ، كشف معبد و به اهتزاز در آمدن درفشهايى گرداگرد مسجد بزرگ كه شباهت به درفشهاى هدايت دارند، كشنده و كشته شده هر دو در آتش خواهند بود، كشتار زياد، مرگ سريع ، و كشته شدن نفس زكيه در نجف همراه با هفتاد تن از خوبان كه بين ركن و مقام ذبح مى شود و كشته شدن اسبغ مظفر در بتخانه با تعداد زيادى از انسانهاى شيطان صفت و خروج سفيانى با درفش سبز سرخ و صليبى زرين است ، فرمانده آن مردى از قبيله كلب است و دوازده هزار سوار، سفيانى را بسوى مكه و مدينه همراهى مى كنند فرمانده آن گروه فردى از بنى اميه است كه به او خزيمه مى گويند چشم چپ او نابيناست و در چشم ديگرش نقطه اى خون وجود دارد، تمايل به دنيا دارد، هيچ پرچمدارى از او برنمى گردد تا اينكه در مدينه فرود مى آيد، مردان و زنانى از آل پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را گرد هم مى آورد و آنها را در خانه اى در مدينه كه به آن خانه ابوالحسن اموى مى گويند زندانى مى كند، او سوارانى را در جستجوى مردى از خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرستد كه مردانى مستضعف در مكه گرد او جمع شده اند كه رئيس آنها مردى از غطفان است . تا اينكه در ميان سنگهاى پهن و سفيد در بيابان در مى آيند و در زمين فرو مى روند، هيچيك از آنها نجات پيدا نمى كند مگر يك مرد كه خداوند صورت او را به پشت مى گرداند تا آنها را بترساند و نشانه عبرتى براى آيندگان باشد در آن روز تاءويل اين آيه و اگر مى ديدى آن لحظه اى كه هراسان شدند و دستگير شدند از جايگاهى نزديك آشكار مى شود، سفيانى صد و سى هزار تن به كوفه مى فرستد و آنها در روحاء و فاروق و جايگاه مريم و عيسى عليه‌السلام در قادسيه فرود مى آيند و هشتاد هزار تن از ايشان رهسپار كوفه شده و در محل قبر هود عليه‌السلام در نخيله فرود مى آيند و در روز عيد و چراغانى به او هجوم مى آورند و رهبر مردم جبارى ستم پيشه است كه به او كاهن ساحر مى گويند از شهرى كه به آن زوراء بغداد گويند با پنج هزار كاهن خروج مى كند و بر سر پل آن شهر هفتاد هزار نفر را مى كشد بطورى كه مردم به جهت خونهاى ريخته شده و تعفن جسدها از نزديك شدن به فرات خوددارى مى كنند. دوشيزگانى را كه دست و صورت آنها بى حجاب ديده نشده از كوفه به اسارت مى گيرند و بر محملها سوار نموده به جايگاهى در نجف مى برند.

آنگاه صد هزار مشرك و منافق از كوفه خروج مى كنند و بى آنكه كسى مانع آنها شود وارد دمشق مى شوند و آن ارم داراى بناهاى رفيع مى باشد.

درفش هايى از مشرق زمين كه از پنبه و كتان و حرير نيست روى مى آورد در حاليكه بالاى چوبهاى آنها علامتهايى دارد و مردى از آل پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آنها را به پيش مى راند، روزى كه در مشرق ظاهر مى شود بوى خوش او همچون مشك عنبر در مغرب به مشام مى رسد، ترس و هراس يك ماه پيشاپيش آنها به دل دشمنان راه مى يابد.

پسران سعد، در كوفه به خونخواهى پدران خود برمى خيزند و آنها فرزندان فاسقان هستند تا اين كه سواران حسين بسان اسبان مسابقه ژوليده مو و غبار آلود و پيشانى هايى سفيد و ديدگانى اشكبار دارند بر آنان هجوم مى آورند ناگاه يكى از آنها در حالى كه اشك مى ريزند پاى خود را بزمين مى زند و مى گويد بعد از امروز ديگر خير و سعادتى در نشستن نيست ، پروردگارا ما توبه كنندگان و دلشكستگانيم و در پيشگاه ربوبى تو سر فرود مى آوريم و پيشانى بر خاك مى سائيم . آنها بزرگانى هستند كه خداوند بزرگ در قرآن مجيد آنها را چنين توصيف نموده است خداوند توبه كنندگان و پاكيزه گان را دوست مى دارد و ديگر پاك سيرتان كه از آل پيامبرند.

مردى از نجران خروج مى كند و دعوت امام را اجابت مى نمايد و او نخستين نصرانى است كه پاسخ مثبت مى دهد، معبد خود را ويران مى كند و صليب آن را مى شكند و با بردگان و مردمان ضعيف و سواران خروج مى كند و با درفش هاى هدايت رهسپار نخيله مى گردد. محل گرد آمدن تمام مردم زمين ، در فاروق است و آن جايگاه مسير حج رفتن اميرمؤ منان است كه بين برس و فرات قرار دارد، پس در آن روز بين مشرق و مغرب سه هزار يهودى و نصرانى كشته مى شوند و برخى بعض ديگر را مى كشند. در آن روز تاءويل اين آيه مصداق پيدا مى كند پيوسته آن ، ادعاى آنها بود تا اينكه آنها را همچون در ديدگان خموش قرار داديم بوسيله شمشير و زير سايه شمشير.

قسمت اول و آخر اين روايت ، يك جنگ جهانگير را خاطرنشان مى سازد كه نابودى و ويرانى آن گريبانگير غرب مى شود و در آن سه هزار هزار يعنى سه ميليون نفر كشته مى شوند و ما آن را در جاى خود بيان خواهيم كرد.

و شايد معناى ايجاد شكاف و رخنه در زواياى كوچه هاى كوفه ساختن سنگر و پناهگاه جنگ خيابانى در برابر حمله سفيانى باشد و بزودى درباره درفشهاى سه گانه پيرامون مسجدالحرام در مكه و حجاز در نهضت ظهور، با توجه به كشمكش و درگيرى براى بدست گرفتن قدرت اندكى قبل از ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام بيان خواهد شد و كشته شدن انسانى پاك سرشت در نجف با هفتاد تن و در روايتى هفتاد نفر از شايستگان بعيد نيست قابل انطباق با شهيد بزرگوار آقاى صدر قدس ‍ سره باشد زيرا او باتفاق هفتاد نفر از صالحان به شهادت رسيد. و پشت كوفه همان نجف اشرف است.

و وجود مطهر و پاكيزه اى كه اندكى قبل از ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام بين ركن و مقام به شهادت مى رسد، فرستاده آن حضرت به سوى مردم مكه است.

در اين روايت چند نام و واژه وجود دارد كه معنى و مقصود آن مشخص ‍ نيست مانند اسبغ مظفر كه در بتخانه بقتل مى رسد با بسيارى از انسانهاى شيطان صفت و مانند پسران سعد سقا و غير آن.

برخى روايات وجود دارد كه اشاره دارند، حضرت مريم و عيسى عليهما‌السلام از عراق ديدن نموده و در قادسيه منزل كرده اند و مدتى در محل مسجد براثا نزديك بغداد باقى مانده اند. والله العالم.

اما جايگاه قبر هود عليه‌السلام در نخيله معروف است در نزديكى نجف اشرف در وادى السلام مى باشد و فرمانده مردم شخص كاهن و ساحرى است ، شايد همان شيصبانى باشد كه در روايت آمده و قبل از سفيانى در عراق خروج مى كند و درفش هاى مشرق زمين ، همان درفش هاى زمينه سازان خراسانى است و منظور از مهر و علامت بر فراز درفش ها ممكن است شعار الله باشد كه آرم جمهورى اسلامى است كه امام خمينى رهبر كبير انقلاب آن را برگزيده است و فاروق در روايت دوم بايد حاشيه و تفسيرى از يكى از راويان باشد كه در متن روايت وارده شده است و ممكن نيست كه از سخنان اميرمؤ منان عليه‌السلام باشد و ممكن است محل تجمع مردم در آنجا به اين معنا باشد كه نيروهاى حضرت مهدى عليه‌السلام در آن مكان گردهم مى آيند و آنگاه جنگ جهانى ياد شده ميان غير مسلمانان بوجود مى آيد.

توجه داشته باشيد كه اين روايات اميرمؤ منان و امثال آن نياز به تحقيق در سند و الفاظ آن دارد و ظاهرا بسيارى از اين خطبه ها و روايات طولانى از نشانه هاى ظهور و نهضت آن حضرت خطبه ها و مقالاتى از راويان و علمائى است كه تعدادى از روايات رسيده از اميرمؤ منان و امامان عليهم‌السلام را در ميان آنها تنظيم نموده اند آنگاه آنها را به امامان عليه‌السلام نسبت داده اند. بنابراين ارزش علمى آن در حدى است كه سخن از راويان و علمائى است كه آگاهى و شناخت آنها از روايات بيش از ما بوده و آنان به زمان صدور روايات نزديكتر بوده اند.. و در اينجا مجال شرح آن نيست.

# پيشروى لشكر سفيانى به سوى حجاز

لشكرى كه در زمين فرو مى رود

به خواست خدا بزودى درباره نهضت ظهور مقدس حضرت مهدى عليه‌السلام سخن خواهيم گفت و نيز به بررسى كشمكش سياسى در حجاز مى پردازيم كه بنا به نقل روايات، بدنبال كشته شدن، عبدالله حاكم حجاز و اختلاف بر سر فرمانروائى بعد از او و درگيرى بين قبايل حجازى بر سر حكومت، بوجود مى آيد.. و اين كشمكشها حكومت حجاز را چنان ضعيف مى گرداند كه حضرت مهدى عليه‌السلام نهضت خويش را به آسانى در مكه آغاز و شهر را از سلطه بيدادگران آزاد و حاكميت خود را بر آنجا تثبيت مى كند.

در اين برهه وقتى حكومت حجاز، خود را از شكست دادن نهضت حضرت مهدى عليه‌السلام عاجز و ضعيف مى بيند اين حكومت و يا دولتهاى بزرگ ، سفيانى را وادار مى سازند كه دست به اين امر مهم بزند، وى نيروهاى خود را نخست به مدينه منوره و سپس به مكه مكرمه گسيل مى دارد.. در اين هنگام حضرت مهدى عليه‌السلام به مسلمانان و به جهان اعلام مى دارد كه در انتظار وقوع معجزه ايست كه به زبان پيامبر، وعده داده شده است و آن فرو رفتن سپاه سفيانى در بيابان نزديك مكه است ، پس از اين معجزه آن حضرت نهضت مقدس خويش را ادامه خواهد داد.

بلكه بعيد نيست ، ترجيح اين مطلب كه در برخى روايات آمده است . و آن اينكه فراخواندن نيروهاى سفيانى به حجاز بويژه مكه و مدينه قبل از شروع نهضت ظهور مهدى عليه‌السلام اتفاق مى افتد و سپاه سفيانى در جستجوى حضرت مهدى عليه‌السلام و يارانش وارد مدينه منوره گرديده و در آنجا به ارتكاب جناياتى دست مى زند. در اين زمان حضرت در مدينه بسر مى برد، آنگاه مانند روش موسى عليه‌السلام با اضطراب از مدينه خارج گرديده و رهسپار مكه مى شود، سپس خداوند متعال ، اجازه ظهور به آن حضرت مى دهد.

روايات در منابع شيعه و سنى ، ورود لشكر سفيانى را از ناحيه عراق و شام به مدينه منوره هجومى سخت و ويرانگر توصيف مى كند، بطوريكه وى هيچ مقاومتى در برابر خود نمى يابد. و او با ياران مهدى عليه‌السلام و شيعيان اهل بيت عليهم‌السلام در كشتار و نابودى زن و مرد بزرگ و كوچك همانگونه كه در عراق عمل كرد عمل مى كند! بلكه از روايات استفاده مى شود كه حمله سفيانى در مدينه سخت تر خواهد بود، در نسخه خطى ابن حماد از ابن شهاب نقل است كه:

سفيانى خطاب به فرماندهى كه با سواران خود وارد كوفه مى شود، بعد از آنكه آنجا را سخت پايمال مى كند، مى نويسد و او را ماءمور به حركت بسوى حجاز مى سازد، او روانه آن سامان مى شود و دست به كشتار قريش مى زند، چهار صد مرد از آنان و از ياران مهدى را مى كشد و شكمهاى زنان را مى درد و فرزندان را بقتل مى رساند و دو برادر از قريش را كشته و يك مرد و خواهرش بنام محمد و فاطمه را بر درگاه مسجد مدينه به دار مى آويزد. ١ روايات ديگرى مى گويند: اين مرد و خواهرش از عموزادگان نفس زكيه هستند كه امام مهدى عليه‌السلام وى را به مكه مى فرستد كه او را پانزده شب قبل از ظهور آن حضرت در مسجدالحرام بقتل مى رسانند. و اين دو برادر و خواهر از دست لشكريان سفيانى از عراق مى گريزند و جاسوسى كه از عراق با اين دو همراه بوده آن دو را به دشمنان معرفى مى كند.

روايت ذيل ، گوياى اين است كه سفيانى قتل عام خود را مورد بنى هاشم و شيعيان آنها در مدينه به اينگونه توجيه مى كند كه وى به انتقام كشته شدن سپاهيان او در عراق بدست نيروهاى خراسانى دست به اين عمل مى زند.

در نسخه خطى ابن حماد، از ابى قبيل نقل شده است كه گفت:

سفيانى ، سپاه خود را به مدينه مى فرستد و به آنها دستور مى دهد هر كس كه از بنى هاشم در آنجاست ، حتى زنان باردار را بكشند! و اين كشتار در برابر عملكرد شخصى هاشمى است كه با ياران خود از مشرق خروج كرده است ، سفيانى مى گويد: تمام اين بلاها و كشته شدن ياران من فقط از ناحيه بنى هاشم است . پس فرمان به كشتار آنان مى دهد بطوريكه ديگر كسى از آنها در مدينه شناخته نمى شود، آنان و حتى زنانشان سر به بيابانها و كوهها مى گذراند و به سوى مكه مى گريزند.. چند روزى دست به كشتار آنها مى زند سپس دست نگه مى دارد و هر كس از آنان يافت شود وحشت زده است تا اينكه نهضت مهدى در مكه آشكار شود و هر كس كه به آنجا آمده گرد آن حضرت جمع مى شود ٢ از امام باقر عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

سفيانى و همراهان وى ظاهر مى شوند و او هيچ غم و انديشه اى جز غلبه بر آل پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و پيروان آنها ندارد از اين رو دسته اى را به كوفه مى فرستد و آنها با گروهى از شيعيان آل پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برخورد مى كنند كه كشته و يا به دار آويخته مى شوند و سپاهى از خراسان روى مى آورد تا آن وارد حوزه دجله مى گردد و مردى ضعيف از عجم با پيروان خود خروج مى كند كه گرفتار درگيرى در نجف مى شود و سفيانى گروهى را رهسپار مدينه مى كند و آنها مردى را در آنجا بقتل مى رسانند و مهدى و منصور از آنجا مى گريزند و آل پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از كوچك و بزرگ دستگير مى شوند. كسى باقى نمى ماند مگر اينكه دستگير و زندانى مى شود، سپاه وى به جستجوى آن دو مرد مى پردازد و مهدى عليه‌السلام بنا به روش موسى عليه‌السلام نگران و با اضطراب بيرون مى آيد تا آنكه وارد مكه مى شود ٣ در بحار درباره سفيانى چنين آمده است سفيانى با سپاهى انبوه وارد مدينه مى شود و در مستدرك حاكم ج ٤ ص ٤٤٢ آمده است كه اهل مدينه پيشاپيش حمله سفيانى از شهر خارج مى شوند

چنين بنظر مى رسد كه منصور ياد شده در روايت ، كه با حضرت مهدى عليه‌السلام از مدينه خارج مى شود همان محمد نفس زكيه باشد كه از ياوران حضرت مهدى عليه‌السلام است و حضرت او را به مسجدالحرام مى فرستد تا پيام آن بزرگوار را به گوش جهانيان برساند اما او را بقتل مى رسانند و احتمال دارد يكى ديگر از ياران مهدى غير از نفس زكيه باشد.

اينها نمونه هايى از روايات نبرد سفيانى در مدينه و تبهكاريهاى وى در آنجا بود، روايات ، در مورد جاهاى ديگر حجاز كه نيروهاى سفيانى در آن وارد شوند غير از مدينه و سپس تلاش براى ورود به مكه سخنى بميان نمى آورد.. و پيداست كه مدت اشغال شهر مدينه چندان طول نمى كشد تا آنكه تمام سپاه يا بخش عمده آنرا به مكه مى فرستد كه معجزه وعده داده شده رخ مى دهد و تمام آنها در نزديكى مكه در زمين فرو مى روند. و در برخى از روايات ، باقى ماندن لشكريان سفيانى در مدينه را تنها چند روز ذكر مى كند، ولى ظاهرا مراد از آن مدت ورود سفيانى به مدينه و كارهاى ناشايست وى در آنجاست نه زمان اقامت نيروهاى سفيانى در مدينه يا نزديك آن.

روايات در مورد بزمين فرو رفتن سپاهيان سفيانى در منابع مسلمانان ، بسيار و متواتر است و شايد مشهورترين آنها در منابع اهل سنت ، روايتى باشد كه از ام سلمه روايت شده كه گفت:

پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: پناهنده اى به خانه خدا پناه مى برد آنگاه لشكرى به سوى او فرستاده مى شود تا آنكه به بيابان مدينه مى رسند و آنجا در زمين فرو مى روند ٤ صاحب كشاف در تفسير اين آيه و اگر مى ديدى آن لحظه اى را كه هراسان شدند و دستگير شدند از جايگاهى نزديك ٥ آورده است كه : از ابن عباس روايت شده كه آيه فوق در مورد فرو رفتن در بيابان بيداء نازل شده است.

و صاحب مجمع البيان مى گويد:

ابوحمزه گفت : از على بن حسين و حسن بن على عليه‌السلام شنيدم كه آن دو بزرگوار مى فرمودند: مراد از آيه ياد شده ، لشكر بيابان است كه از زير پايشان گرفتار مى شوند زمين آنها را در كام خود فرو مى برد. ٦ و از حذيفه يمانى روايت شده است:

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از فتنه اى كه بين مشرق و مغرب واقع خواهد شد ياد نموده و فرمود در حاليكه آنها گرفتار چنان فتنه اى هستند، سفيانى از وادى يا بس بيابان خشك بر آنها خروج مى كند، تا آنكه به دمشق فرود مى آيد آنگاه دو لشكر، يكى به سوى مشرق و يكى به سوى مدينه روانه مى كند تا اينكه به زمين بابل و شهر نفرين شده بغداد فرود مى آيند و بيش ‍ از سه هزار تن را مى كشند و بالغ بر يكصد زن را به زور تصاحب مى كنند، سپس از آنجا بيرون آمده به سوى شام رو مى آورند، در اين هنگام لشكر هدايت خروج كرده و به آن لشكر مى رسد و آنها را از دم تيغ مى گذراند كه يك نفر هم كه خبر مرگ بقيه را ببرد باقى نمى ماند. و آنچه از اسيران و غنيمتها كه در دست آنهاست از آنان باز پس مى گيرند و اما لشكر دوم وارد مدينه شده و سه شبانه روز به غارت و چپاول آنجا مى پردازد آنگاه بيرون آمده و به سوى مكه روانه مى گردند تا اينكه به بيابان مى رسند و خداوند در اين هنگام جبرئيل را بر مى انگيزد و مى فرمايد: جبرئيل برو و ايشان را نابود گردان ، پس جبرئيل با پاى خود ضربتى به آن زمين مى زند و زمين آنها را در خود فرو مى برد، و هيچ كس از آنها نجات نمى يابد مگر دو مرد از جهينه . ٧ از امير مؤ منان عليه‌السلام نقل شده است كه فرمود:

مهدى روى آورنده است با موهايى پيچيده و خالى كه بر گونه خود دارد، آغاز نهضت او از جانب مشرق مى باشد و چون آن امر تحقق يافت سفيانى خروج مى كند و بمدت باردارى يك زن يعنى نه ماه فرمانروائى مى كند، وى در شام خروج مى كند و اهل شام مطيع او شوند بجز قبيله هاى حق طلب موجود در آنجا كه خداوند آنها را از خروج با سفيانى حفظ مى كند.

او با لشكرى انبوه وارد مدينه مى شود تا اينكه سرانجام به بيابان مدينه مى رسد و خداوند او را در آنجا به زمين فرو مى برد. و اين است معناى فرموده خداوند بزرگ:

و اگر مى ديدى آن لحظه اى را كه هراسان شدند و دستگير شدند از جايگاهى نزديك . ٨ معناى فرموده امير مؤ منان عليه‌السلام كه روى آورنده يعنى وقتى راه مى رود مثل اينكه با تمام اندام و وجود روى مى آورد. و معناى اينكه آغاز نهضت او از خاور است يعنى آغاز امر او با دولت زمينه سازان ايرانى است و معناى وقتيكه آن امر تحقق يافت يعنى وقتى امر او آغاز يا آشكار مى شود و دولت آنها بر پا مى گردد سفيانى خروج مى كند. در اين روايت زمان خروج سفيانى تعيين نشده كه آيا بدون فاصله بعد از قيام دولت زمينه سازان حضرت مهدى عليه‌السلام خواهد بود و يا اينكه پس از سالهاى طولانى .. ولى سياق عبارت دلالت بر نوعى ترتيب و ارتباط بين دولت ايرانيان و خروج سفيانى دارد و خروج وى عملى حساب شده بر ضد ايرانيان است ، چنانكه در اوائل روايت مربوط به جنبش او صحبت كرديم.

از حنان بن سدير نقل شده است كه گفت:

از ابوعبدالله امام صادق عليه‌السلام درباره فرو رفتن بيابان سئوال كردم فرمود: اءما صهرا بر سر راه بريد كه در دوازده ميلى آن در محل ذات الجيش واقع است.

ذات الجيش منطقه اى است ميان مكه و مدينه و اءما صهرا محلى است در همان منطقه.

در نسخه خطى ابن حماد از محمدبن على امام باقر عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

بزودى پناهنده اى به مكه خواهد آمد، هفتاد هزار سرباز تحت فرمان مردى از قيس به آنجا فرستاده مى شود همينكه آنها به محل ثنيه مى رسند، آخرين فرد آنها وارد شده و اولين نفر آنان را آنجا خارج نمى شود، آنگاه جبرئيل ندا سر مى دهد بگونه اى كه اين صدا به شرق و غرب جهان مى رسد اى بيابان اى بيابان بگير آنها را كه خيرى در آنها نيست هيچكس بر هلاكت آنها آگاه نمى شود مگر چوپانى در كوهستان كه آنها را در حين هلاكت نظاره مى كند و از ماجراى آنها خبر مى دهد. پس وقتى پناهنده به كعبه داستان آنها را مى شنود بيرون مى رود. ٩

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

١نسخه خطى ابن حماد ص ٨٨.

٢نسخه خطى ابن حماد ص ٨٩.

٣بحار ج ٥٢ ص ٢٢٢.

٤مستدرك حاكم ج ٤ ص ٤٢٩ و غير آن و بحار ج ٥٢ ص ١٨٦.

٥سباء ٥١.

٦بحار ج ٥٢ ص ١٨٦.

٧بحار ج ٥٢ ص ١٨٦.

٨غيبت نعمانى ص ١٦٣ و محجه بحرانى ص ١٧٧.

٩نسخه خطى ابن حماد ص ٩٠.

و در همين كتاب از ابى قبيل نقل شده است كه گفت:

از آنها يكى باقى نمى ماند مگر يك بشارت دهنده و بيم دهنده اى ، اما بشارت دهنده نزد مهدى عليه‌السلام و يارانش مى آيد و از آنچه اتفاق افتاده خبر مى دهد و گواه صحنه ، در چهره اش پيداست ، يعنى خداوند صورت او را به پشت سر او برمى گرداند و بدين ترتيب با مشاهده برگشتن چهره او به پشت سر، سخن او را تصديق مى كنند و آگاه مى شوند كه آن قوم در زمين فرو رفته اند و دومى همانند اولى ، خداوند چهره اش را به عقب برمى گرداند، نزد سفيانى مى آيد و آنچه بر سر ياران او آمده براى وى بازگو مى كند سفيانى نيز به جهت علامتى كه در او مى بيند گفته وى را باور مى كند و آن را مطابق با واقع مى داند. و اين دو مردانى از قبيله كلب هستند. ١ در همين نسخه از حفصه نقل شده است كه گفت:

از پيامبر خدا شنيدم كه فرمود: لشكرى از جانب مغرب مى آيد و اين خانه كعبه را مى خواهد، تا آنكه به بيابان مى رسد و زمين آن را در خود فرو مى برد كسانى كه پيشاپيش آن هستند باز مى گردند تا ببينند چه بر سر آن قوم آمده است كه آنها هم به همان مصيبت گرفتار مى شوند آنگاه خداوند هر كس را بر طبق نيت او بر مى انگيزد. ٢ يعنى كسى كه مجبور به شركت در لشكر سفيانى بوده اگر چه در آخرت مانند شخص داوطلب و كسى كه با ميل و اراده خود شركت كرده نيست اما او نيز بزمين فرو مى رود.

روايتى ديگر از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده است كه فرمود:

در شگفتم از قومى كه در يك جا مى ميرند يا كشته مى شوند اما جايگاه آنها متفاوت و گوناگون است ، پرسيدند: اى رسول خدا اين چگونه است ؟ فرمود: براى اينكه در ميان آنها افراد مجبور و ناچار و بى ميل و غير موافق وجود دارد يعنى كسانى كه در يك محل و در يك زمان از دنيا مى روند خداوند به تناسب نيت ها و انگيزه هايشان در روز قيامت آنها را حساب رسى و مؤ اخذه مى كند زيرا برخى از آنها از روى كراهت و بى ميلى و ترس بجهت زن و فرزندان و مانند آن و بعضى ديگر به اجبار و پاره اى ديگر داوطلبانه و با رغبت در آن شركت مى كنند.

و در روايتى آمده است كه شمار نفرات لشكر سفيانى كه بزمين فرو مى روند دوازده هزار نفر است نه هفتاد هزار تن . و در روايتى ديگر مى گويد يك سوم آنها به زمين فرو مى روند و يك سوم ديگر چهره هايشان به پشت سر بر مى گردد و يك سوم باقيمانده سالم مى مانند. ٣ آغاز

# بازگشت و عقب نشينى سفيانى

پس از وقوع معجزه فرو رفتن در زمين ، در مورد لشكر سفيانى در راه مكه ، ستاره بخت سفيانى رو به افول مى گذارد، در حاليكه اختر سعادت حضرت مهدى عليه‌السلام رو به اوج و درخشندگى مى نهد.

روايات ، بعد از وقوع حادثه فرو رفتن لشكريان سفيانى ، نقش نظامى ديگرى را براى او در حجاز ذكر نمى كند. با توجه به اينكه اين ماجرا پايان بخش ‍ نقش او در حجاز خواهد بود. اما احتمال دارد نيروهايى براى او در مدينه باقى بماند كه با قواى حكومت خاندان فلان كار زار كند و روايات خاطرنشان مى سازد كه حضرت مهدى عليه‌السلام پس از معجزه فرو رفتن قواى دشمن ، با سپاه خود كه مشكل از چند ده هزار نفر رزمنده است براى آزاد سازى مدينه راهى آنجا شده و با دشمنان خود در آنجا درگير مى شود.

به هر حال حضرت مهدى عليه‌السلام مدينه را فتح و حجاز را آزاد و نيروهاى دشمن را منكوب مى سازد و لشكر سفيانى هر كجا كه روياروى او باشد، از حجاز تا عراق و شام ، شكست مى خورد.. روايات يك نبرد يا بيشتر را ياد مى كند كه در عراق بين لشكر سفيانى از طرفى و سپاهيان مهدى عليه‌السلام و ياران خراسانى وى از ناحيه ديگر اتفاق مى افتد.

# نبرد اهواز

پس از شكست نيروهاى سفيانى بدست زمينه سازان ايرانى و يمنى ، طبيعى است كه عراق تحت قلمرو حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام و ياران وى در مى آيد و شكست معجزه آساى مجدد سفيانى در حجاز عامل كمك كننده اى در تثبيت قدرت ياوران مهدى عليه‌السلام در عراق مى گردد. بويژه روايات خاطرنشان مى سازد كه نيروهاى زمينه سازان ، پس از شكست قواى سفيانى ، در عراق مستقر مى شوند و جهت بيعت با امام مهدى عليه‌السلام گروهى را به حجاز نزد آن حضرت مى فرستند. از امام باقر عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

ياران درفش هاى سياه كه از خراسان به سوى كوفه مى آيند در آنجا فرو مى آيند و چون مهدى عليه‌السلام ظهور مى كند گروهى را جهت بيعت بسوى او مى فرستند. ٤ همين روايت را ابن حماد در نسخه خطى خود روايت كرده:

ياران درفش هاى سياه از خراسان به كوفه روى مى آورند و چون مهدى عليه‌السلام در مكه ظهور نمايد، گروهى را جهت بيعت نزد وى مى فرستند. ٥ ولى با وجود عواملى كه ايجاب مى كند سفيانى در عراق بطور كلى شكست بخورد، رواياتى وجود دارد كه از درگير شدن نيروهاى وى در عراق سخن مى گويد و اين بار سفيانى با تنها نيروى امام مهدى عليه‌السلام درگير مى شود در حاليكه آن حضرت ، شعيب بن صالح ، فرمانده نيروهاى ايرانى را به فرماندهى كل نيروهاى خود كه بخش عظيمى از آنان ايرانى و يمنى و از ساير سرزمين هاى اسلامى مى باشند، انتخاب مى كند.

برخى از روايات تنها از نبرد دروازه استخر ياد مى كند و آن را به عنوان جنگى بزرگ بين نيروهاى سفيانى و سپاهيانى حضرت مهدى عليه‌السلام توصيف مى كند.

و استخر شهرى قديمى در جنوب ايران در منطقه اهواز است كه در صدر اسلام ، آباد بوده است و آثار آن نزديك شهر نفت خيز مسجد سليمان هنوز ديده مى شود. بلكه نقل مى كنند كه شهر استخر را حضرت سليمان پيامبر عليه‌السلام بنا نمود و در فصل زمستان در آنجا حكمرانى داشته است و گويا مسجد سليمان ، مسجدى بوده است كه حضرت سليمان عليه‌السلام آنرا ساخته است.

دو روايت وجود دارد كه محل گرد آمدن نيروهاى ايرانى را منطقه بيضاء استخر معين مى كند يعنى منطقه سفيد رنگى در شهر استخر و بنظر مى رسد كه همان بلنديهاى نزديك مسجد سليمان باشد كه به كوه سفيد معروف است . همچنين دو يا سه روايت ، خاطرنشان مى سازد كه هنگامى كه امام مهدى عليه‌السلام از مدينه منوره به عراق عزيمت مى فرمايد نخست در بيضاء استخر فرود مى آيد و ايرانيها با آن حضرت بيعت مى نمايند و به فرماندهى امام مهدى عليه‌السلام در آنجا وارد كارزارى سخت با لشكريان سفيانى شده و او را شكست مى دهند

..

در پى اين نبرد حضرت مهدى عليه‌السلام با هفت كجاوه از نور وارد عراق مى گردد كه مردم نمى دانند كه وى در كداميك از آنهاست و ما آن را در مبحث نهضت ظهور بيان خواهيم كرد.

در نسخه خطى ابن حماد از على عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود: وقتى سواران سفيانى به سوى كوفه رفتند، گروهى را در جستجوى اهل خراسان مى فرستد و در اين حال اهل خراسان به طلب مهدى بيرون مى آيند آنگاه هاشمى با درفش هاى سياه در حاليكه شعيب بن صالح در پيشاپيش آنها حركت مى كند با امام مهدى ملاقات مى كند و همچنين آن حضرت در محل دروازه استخر با ياران سفيانى برخورد مى كنند و بين آنها نبردى بزرگ رخ مى دهد. در اين هنگام درفش هاى سياه آشكار مى شود و سواران سفيانى پا به فرار مى گذارند در اين بحبوحه مردم آرزوى ديدار مهدى عليه‌السلام را داشته و او را مى جويند. ٦ معناى جمله هاشمى با او ملاقات مى كند يعنى حضرت مهدى عليه‌السلام و هاشمى خراسانى فرمانده نيروهاى ايرانى يكديگر را ملاقات مى كنند، چنانكه روايت بعدى صريحا بر آن دلالت دارد، يعنى گروههاى ايرانى در جستجوى امام مهدى عليه‌السلام بيرون مى آيند تا با او بيعت نموده و در كنار آن حضرت ، عليه دشمنان به نبرد بپردازند. از اين رو متوجه جنوب ايران نزديك مرزهاى خشكى حجاز، از ناحيه بصره مى گردند، در اين هنگام است كه فرمانده آنها هاشمى خراسانى و سپاهيان وى با حضرت ملاقات مى كنند، به اين معنى كه امام مهدى ارواحنا فداه ، پس از آزاد كردن حجاز و حركت به سمت جنوب ايران ، با آنان ملاقات مى كند، آنگاه نبرد ياد شده با نيروهاى سفيانى كه روايت اشاره مى كند به اينكه آنها وارد جنوب ايران و عراق مى شوند، بوقوع مى پيوندد.. و شايد اين بار آنها نيروهاى خود را با نيروهاى غربى از طريق خليج فارس و بصره وارد نبرد مى كنند، چنانكه خواهد آمد.

روايتى ديگر در نسخه خطى ابن حماد ص ٨٦ مى گويد:

سفيانى در جنگ خود در عراق ، لشكريانش را در سراسر جهان پخش مى كند.

و اين نكته نشانگر گستردگى و پراكندگى نيروهاى وى در عراق و مرزهاى ايران و عراق مى باشد كه فرض حضور نيروى دريائى سفيانى و هم پيمانان غربى وى را در خليج فارس تاءييد مى كند.

روايت ذيل آمدن حضرت مهدى عليه‌السلام به جنوب ايران را بيان و نيز جنگ دروازه استخر يا كوه سفيد را توصيف مى كند. ولى متاءسفانه در متن روايت ، نوعى آشفتگى وجود دارد:

سفيانى لشكريان خود را پس از ورود به كوفه و بغداد در سراسر دنيا منتشر مى سازد و از ناحيه ماوراءالنهر، از اهل خراسان ، ترس و وحشتى به او مى رسد، آنگاه سپاهيان مشرق به لشكريان سفيانى هجوم مى آورند و آنها را بقتل مى رسانند وقتى اين خبر به او مى رسد سپاهى گران به استخر مى فرستد و در اين زمان سفيانى و نيروهايش و حضرت مهدى عليه‌السلام و هاشمى در كوه سفيد برخورد مى كنند و در آنجا بين آنها كارزارى چنان بزرگ بوقوع مى پيوندد كه سواران ، خون را به ساقهاى پاى اسبان خود مى رسانند.

روايت نخستين تاءثير شگرفى را كه در اثر شكست نيروهاى سفيانى در نبرد اهواز بوجود مى آيد، ياد مى كند كه در هواداران حضرت مهدى عليه‌السلام در ميان ملتهاى مسلمان موجى بر پا مى كند بطوريكه براى پيوستن به آن حضرت و بيعت با وى دست به حركت و جنبش مى زنند.

در اين هنگام مردم آرزوى ديدار حضرت مهدى را مى كنند و او را جستجو مى نمايند

به هر حال ، روايات راجع به جنگ هاى سفيانى در عراق بعد از فرو رفتن لشكر او در منطقه حجاز، هر گونه كه باشد، آنچه كه در آن ترديدى نيست اين است كه بعد از اين حادثه ، وارد مرحله عقب نشينى و شكست مى گردد. و تمام سعى او صرف حفظ و نگهدارى قلمرو حكومت خود يعنى سرزمين شام و نيز تقويت آخرين خط دفاعى فلسطين و قدس و آمادگى در برابر حمله نيروهاى حضرت مهدى عليه‌السلام مى شود.

روايات ، در مورد جنگهاى سفيانى با حضرت مهدى عليه‌السلام و يارانش ، تنها به ذكر نبرد فتح بزرگ ، فتح مقدس و آزادى فلسطين مى پردازد كه جنگ پايانى وى خواهد بود و به شكست هم پيمانان يهودى و غربى وى مى انجامد.

# سفيانى در نبرد فتح قدس

از روايات مربوط به اين نبرد بزرگ برمى آيد كه سفيانى ، خوشبختانه با مشكلات زيادى روبرو مى شود، نخست ضعف در پايگاه مردمى او در سرزمين شام ..زيرا قدرت و موقعيت فرمانروائى او هر اندازه به نفع او باشد باز مردم خطه شام مسلمانند... و آنان معجزات و كرامات حضرت مهدى عليه‌السلام و شكست هاى ستمگر زمان خويش ، سفيانى ، و نوكرى او را به نفع دشمنان مسلمانان مشاهده مى كنند.. از اين رو موج عشق به حضرت مهدى و دوستى و گرايش به آن حضرت قوت مى گيرد و بيزارى و پراكندگى ، نسبت به سفيانى و سياستهاى وى بيشتر مى گردد.

بلكه احتمال بيشتر به عقيده من اين است كه نهضت گسترده همه جانبه و مردمى هواداران حضرت مهدى عليه‌السلام در سوريه ، اردن ، لبنان و فلسطين بر پا مى شود. زيرا روايات خاطرنشان مى سازد كه مهدى عليه‌السلام با سپاه خود بسوى سرزمين شام لشكركشى مى كند و در مرج عذراء ناحيه اى در سى كيلومترى دمشق اردو مى زند. اين امر دست كم دلالت دارد بر اينكه سفيانى از نگهدارى مرزهاى خود و از ايستادگى در برابر پيشروى سپاه حضرت مهدى عليه‌السلام عاجز است و حتى روايات مى گويد سفيانى دمشق ، پايتخت خود را تخليه مى كند و به داخل فلسطين باز مى گردد و پايتخت و يا مقرّ فرماندهى خود را در منطقه رمله جايى كه نيروهاى روميان يا شورشيان رومى در آن فرود مى آيند، انتخاب مى كند.

همچنين روايات مى گويد: كه حضرت مهدى عليه‌السلام در شروع نمودن نبرد درنگ مى كند و مدتى در حومه دمشق مى ماند تا بزرگان و مؤ منان اهل شام آنهايى كه هنوز به آن حضرت نپيوسته اند به او ملحق شوند. و سپس ‍ حضرت از سفيانى مى خواهد كه جهت گفتگو شخصا با آن بزرگوار ملاقات كند. آنگاه يكديگر را ملاقات مى كنند. وى تحت تاءثير شخصيت حضرت مهدى عليه‌السلام قرار مى گيرد و با آن حضرت بيعت مى كند و تصميم مى گيرد دست از جنگ بردارد و منطقه را تسليم امام عليه‌السلام نمايد اما نزديكان و پشتيبانان سفيانى وى را پس از آن سرزنش و نكوهش مى كنند و او را از تصميم خود منصرف مى سازند

!

اين پديده ها و رويدادهائى است كه اندكى قبل از فتح قدس و آزادى فلسطين رخ مى دهد و ما آنرا در روايات مربوط به حضرت مهدى عليه‌السلام مى خواهيم هيچگونه تفسيرى با معيارهاى طبيعى و سياسى ندارد مگر ضعف پايگاه مردمى سفيانى در سرزمين شام و وجود موج مردمى طرفدار مهدى عليه‌السلام. بلكه به گفته برخى از روايات ، بخشى از نيروهاى سفيانى با حضرت مهدى عليه‌السلام بيعت نموده و به آن حضرت مى پيوندند.

از امام باقر عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

آنگاه وى يعنى حضرت مهدى عليه‌السلام به كوفه مى آيد و در آنجا، تا هر زمان كه خدا بخواهد مى ماند تا آنكه ظهور نمايد سپس او و همراهانش به مرج عذراء مى آيند در حاليكه بسيارى از مردم به آن حضرت پيوسته اند، و در اين هنگام سفيانى در منطقه رمله بسر مى برد. تا اينكه آنها يكديگر را ملاقات مى كنند و آن روز روز شناخت مؤ منان واقعى است مردمى كه با سفيانى هستند از پيروى آل پيامبر دست مى كشند و عده اى از مردم كه با آل پيامبر هستند به سوى سفيانى مى گروند، آنها از پيروان او بوده مى روند تا به طرفداران وى بپيوندند هركس در آنروز بسوى درفش خود مى شتابد.. و آن روز روز شناخت مؤ منان واقعى و ممتاز مى باشد. ٧ و در نسخه خطى ابن حماد از على عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

وقتى سفيانى لشكرى به سوى مهدى مى فرستد در بيابان بيداء به هلاكت مى رسند و اين خبر به اهل شام مى رسد، آنها به خليفه خود مى گويند مهدى ظهور نموده است با او بيعت كن و به اطاعت وى در آى و گرنه تو را مى كشيم ، او عده اى را جهت بيعت نزد آن حضرت مى فرستد. و مهدى از سوى ديگر حركت مى كند تا در بيت المقدس فرود آيد. ٨ اين روايتى است كه اوج حركت مردمى و دوستداران حضرت مهدى عليه‌السلام و مخالفان سفيانى را نشان مى دهد و در همين نسخه آمده است:

حضرت مهدى مى گويد پسر عموى مرا نزد من آوريد تا با وى سخن گويم پس او نزد حضرت آمده و با او گفتگو مى كند وى زمام امر را به امام عليه‌السلام تسليم و با او بيعت مى كند! و چون سفيانى نزد ياران خود باز مى گردد قبيله كلب او را نادم و پشيمان مى كنند به همين جهت او برمى گردد و تقاضاى فسخ پيمان مى كند امام نيز بيعت وى را فسخ مى كند. آنگاه سفيانى لشكريان خود را براى جنگ با امام بسيج مى كند ولى امام عليه‌السلام او را شكست مى دهد و خداوند روميان را نيز بدست آن حضرت منهدم مى سازد. ٩ معنى عبارت قبيله كلب او را پشيمان مى كند يعنى او را نسبت به بيعت با حضرت مهدى عليه‌السلام پشيمان مى نمايد و كلب نام دايى هاى سفيانى و نام عشيره آنهاست .. و كسانى كه در حقيقت سفيانى را پشيمان و حكومت او را از ساقط شدن در برابر حركت مردمى طرفدار امام حفظ مى كنند و او وادار به پيكار با آن حضرت مى سازند، پشتيبانان يهودى و رومى وى مى باشند چنانكه روايات پيشين و غير آن نشانگر اين معناست و ما در مبحث نبرد فتح قدس آن را بيان خواهيم كرد.

به هر حال ، سفيانى موفق نمى شود از اين جو مردمى طرفى بربندد و از آن فرصتى كه امام مهدى عليه‌السلام به وى مى دهد استفاده كند و مسلمانان سرزمين شام هم موفق به ساقط نمودن حكومت سفيانى و ارتش او نمى شوند از اين رو وى و هم پيمانانش نيروهاى خود را براى جنگى بزرگ آماده مى كنند جنگى كه محورهاى آن به گفته روايات از عكّا تا صور از آنجا تا انطاكيه در ساحل دريا و از دمشق تا طبريه و تا داخل قدس گسترش مى يابد.

در اين هنگام غضب خداوند و خشم مهدى عليه‌السلام و سپاهيانش بر سفيانى و هم پيمانان وى فرو مى بارد، نشانه ها و معجزات الهى بدست مهدى عليه‌السلام آشكار مى شود. و سختى و تيره روزى به سفيانى و حاميان يهودى و رومى او روى مى آورد و به بدترين شكل شكست مى خورند.. و سرانجام ، سفيانى بدست يكى از سپاهيان امام مهدى عليه‌السلام دستگير مى شود و چنانكه روايات مى گويد وى را در كنار درياچه طبريه و يا در ناحيه ورودى قدس به قتل مى رسانند. بدين گونه به زندگى جنايت بار طاغوتى كه در مدت پانزده ماه دست به جناياتى زده كه ديگران در سالهاى طولانى نمى توانند مرتكب آن شوند، پايان مى دهند.

# يمن و نقش آن در دوران ظهور

روايات متعددى از اهل بيت عليهم‌السلام ، درباره انقلاب اسلامى و زمينه ساز ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام در يمن وارد شده است كه برخى از آنها صحيح السند١٠ مى باشد، كه حتمى بودن وقوع اين انقلاب را تصريح مى كند و آن را درفش هدايت و زمينه ساز قيام حضرت مهدى و يارى كننده آن حضرت توصيف مى كند.. حتى برخى از روايات انقلاب اسلامى يمن را در زمان ظهور، هدايت بخش ترين درفش ها بطور مطلق بحساب مى آورد و در وجوب يارى رساندن به آن ، همانگونه تاءكيد مى كند كه در يارى درفش ‍ مشرق ايرانى ، بلكه بيش از آن تاءكيد مى نمايد و وقت آن را همزمان با خروج سفيانى در ماه رجب يعنى چند ماه قبل از ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام و پايتخت آن را صنعا معرفى مى كند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

١نسخه خطى ابن حماد ص ٩١.

٢نسخه خطى ابن حمادص ٩٠.

٣نسخه خطى ابن حماد ص ٩٠ ٩١.

٤بحار ج ٥٢ ص ٢١٧.

٥نسخه خطى ابن حماد ص ٨٨.

٦نسخه اى خطى ابن حماد ص ٨٦.

٧بحار ج ٥٢ ص ٢٢٤.

٨نسخه خطى ابن حماد ص ٩٦.

٩نسخه خطى ابن حماد ص ٩٧.

١٠سند صحيح ، سندى است كه راوى عادل شيعه آن روايت را از مانند خودش در همه سلسله سند از امام معصوم نقل كند.

اما نام رهبر آن ، در روايات ، معروف به يمنى مى باشد و روايتى نام وى را حسن و يا حسين و از نسل زيدبن على عليهما‌السلام ياد مى كند ولى اين روايت از نظر متن و سند قابل بحث است.

اينك مهم ترين روايات مربوط به انقلاب يمنى:

از امام صادق عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

قبل از قيام قائم وقوع پنج علامت حتمى است : يمنى ، سفيانى ، صيحه آسمانى ، كشته شدن نفس زكيه و فرو رفتن در بيابان . ١ و نيز فرمود:

خروج سفيانى و يمنى و خراسانى در يك سال و يك ماه و يك روز و ترتيب آنها همچون رشته مهره ها پشت سرهم خواهد بود. پريشانى و سختى از هر سو پديد مى آيد و اى بر كسى كه با آنها مخالفت و دشمنى كند، در ميان درفش ها، هدايت كننده تر از درفش يمين وجود ندارد، چرا كه درفش حق است و شما را بسوى صاحب تان دعوت مى كند. وقتى يمنى قيام كند فروش اسلحه به مردم حرام است . و آنگاه كه خروج كند بسوى او بشتاب كه درفش او درفش هدايت است . و بر هيچ مسلمانى ، سر پيچى از او جايز نيست . و اگر كسى چنين كند از اهل آتش خواهد بود، زيرا كه او مردم را به حق و به راه مستقيم دعوت مى كند. ٢ از امام رضا عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

قبل از اين اءمر، سفيانى و مروانى و شعيب بن صالح است پس ‍ چگونه مى گويد اين و آن ٣ مجلسى ره گويد: يعنى چگونه محمد بن ابراهيم يا ديگرى كه خروج مى كند مى گويد قائم من هستم و منظور از مروانى ياد شده در روايت ، احتمال دارد كه اءبقع بوده و يا آنكه اصل او خراسانى باشد كه از سوى نسخه برادران اشتباهى رخ داده باشد.

از امام صادق عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

خروج اين سه تن ، خراسانى ، سفيانى و يمنى در يك سال و يك ماه و يك روز اتفاق مى افتد. و درفش يمنى از همه هدايت كنندتر است زيرا كه دعوت به حق مى كند. ٤ و از هشام بن حكم نقل شده است كه گفت : چون طالب حق خروج كرد به ابوعبدالله امام صادق عليه‌السلام گفته شد: آيا اميدواريد اين شخص يمنى باشد؟ حضرت فرمود: خير، يمنى دوستدار على است و اين شخص از آن حضرت بيزارى مى جويد ٥ و در همين روايت آمده است كه يمنى و سفيانى همچون دو اسب مسابقه هستند و هر يك مى كوشد كه از ديگرى سبقت جويد

.

و در پاره اى از روايات درباره حضرت مهدى عليه‌السلام وارد شده است:

او از يمن و آبادى اى به نام كرعه خروج مى كند.

بعيد نيست كه منظور از اين شخص همان يمنى باشد كه قيام خود را از اين منطقه آغاز مى كند، زيرا آنچه در روايات ثابت و متواتر است . اين است كه مهدى عليه‌السلام از مكه و مسجدالحرام قيام مى كند.

در كتاب بشارة الاسلام آمده است:

آنگاه ، فرمانروائى از صنعاء بنام حسين يا حسن ، قيام مى كند و با قيام او فتنه ها از ميان مى رود، خجسته و پاك ظاهر مى شود و در پرتو او ظلمت از بين مى رود و حق بعد از پنهان شدن ، بوسيله او آشكار مى گردد. ٦ و اينك ، بررسيهايى چند درباره انقلاب و قيام يمنى:

اما نقش آن . بطور طبيعى ، انقلاب زمينه ساز حضرت مهدى عليه‌السلام در يمن كه سهم و نقش عمده اى در مساعدت نهضت آن حضرت و يارى رساندن به انقلاب حجاز دارد.. و ياد نشدن اين نقش در روايات ، وجود آن را نفى نمى كند. بلكه ممكن است به جهت حفظ و زيان نرسيدن به آن باشد و ما بزودى در مبحث نهضت آن حضرت خواهيم گفت كه نيروى انسانى اى كه در مكه و حجاز قيام مى كند تشكيل دهنده سپاه حضرت مهدى عليه‌السلام است ، بطور عمده و اساسى از ياوران حجازى و يمنى وى خواهند بود.

اما نقش يمنى هاى زمينه ساز در عراق:

روايات مى گويد: يمنى در پى نبرد سفيانى با وى وارد عراق مى شود. نيروهاى يمنى و ايرانى جهت رويارويى با سفيانى وارد عمل مى شوند و از روايات چنين ظاهر مى شود كه نقش نيروهاى يمن در نبرد سفيانى نقش ‍ پشتيبانى از نيروهاى ايرانى است ، زيرا از لحن اءخبار چنين فهميده مى شود كه طرف درگير با سفيانى ، مردم مشرق زمين يعنى ياران خراسانى و شعيب هستند. و گويا يمنى ها پس از يارى رساندن به آنان به يمن باز مى گردند.

اما در منطقه خليج ، علاوه بر حجاز، يمنى ها نقش اساسى خواهند داشت ،گر چه روايات ، آنرا خاطرنشان نساخته اند ولى بطور طبيعى با توجه به روند حوادث ظهور و جغرافياى منطقه ، بايستى فرمانروائى يمن و حجاز و كشورهاى حوزه خليج در دست نيروهاى يمن ، پيرو حضرت مهدى عليه‌السلام قرار گيرد.

اما بحث پيرامون اينكه چرا درفش يمنى از درفش خراسانى هدايت بخش تر است ؟ در حالى كه درفش خراسانى و درفش هاى اهل مشرق بطور كلى به درفش هدايت ، توصيف شده و كشته شدگان آنها شهيد محسوب مى شوند و خداوند دين خود را بوسيله آنان يارى مى نمايد.. با آنكه تعداد نسبتا زيادى از ايرانيان وزيران و مشاوران حضرت مهدى عليه‌السلام و ياران خاص ‍ او خواهند بود، كه از جمله آنان فرمانده نيروهاى ايرانى ، شعيب بن صالح است كه امام مهدى عليه‌السلام وى را بسمت فرماندهى كل ارتش خود بر مى گزيند و با آنكه نقش ايرانيان ، در زمينه سازى قيام حضرت مهدى عليه‌السلام در تمام سطح ها، نقش وسيع و فعالى است وآنگهى آنان با قيام و فداكاريهاى خود، كه آغاز نهضت حضرت مهدى عليه‌السلام، بوسيله قيام آنان خواهد بود، برترى خاصى دارند و ما آن را در نقش آنان در دوران ظهور بيان خواهيم كرد. بنابراين چرا انقلاب يمنى و درفش وى هدايت بخش تر از ايرانيان و درفش ‍ آنهاست ؟

ممكن است دليل آن ، اين باشد كه سيستم ادارى كه يمنى در رهبرى سياسى و اداره يمن بكار مى برد صحيح تر و از لحاظ سادگى و قاطعيت به روش ادارى اسلام نزديك تر باشد. در حاليكه دولت ايرانيان از پيچيدگى و دوباره كارى و شائبه هايى بر كنار نيست ، بنابراين تقاوت بين اين دو تجربه فرمانروائى به طبيعت سادگى و قبيله اى جامعه يمن و طبيعت وراثت تمدن و تركيب جامعه ايرانى برمى گردد.

و ممكن است انقلاب يمنى از اين رو هدايت بخش تر بشمار آيد كه سياست و دستگاه اجرائى آن قاطع باشد. و نيروهاى مخلص و مطيع در اختيار داشته باشد و پيوسته رسيدگى شديد نسبت به آنها كند، البته اين همان دستورالعملى است كه اسلام به اولياء امور مى دهد كه با كارمندان و كارگزاران خود عمل نمايند چنانكه در منشور اميرمؤ منان عليه‌السلام به مالك اشتر استاندار و نماينده امام در مصر مى بينيم و همانطور كه در صفات حضرت مهدى عليه‌السلام آمده است كه نسبت به كارگزاران و كارمندان خود سختگير و نسبت به بينوايان مهربان مى باشد در حاليكه ايرانيان بر اساس چنين سياستى عمل نمى كنند، مسئول مقصر، يا خيانتكار نسبت به مصالح مسلمانان را در ملا عام ، جهت عبرت سايرين مجازات نمى كنند. زيرا مى ترسند اين عمل باعث تضعيف دولت اسلامى كه مظهر موجوديت اسلام است گردد.

و احتمال دارد، درفش يمنى از اين جهت هدايت كننده تر باشد كه در ارائه طرح جهانى اسلام رعايت عناوين ثانوى فراوان و ارزيابى ها و مفاهيم كنونى و مقررات بين المللى را نمى كند. در حاليكه انقلاب اسلامى ايران معتقد و ملزم به رعايت آنهاست.

اما آنچه بعنوان دليل اساسى ، پسنديده است اين است كه انقلاب يمنى اگر هدايت گرى بيشترى دارد به اين دليل است كه مستقيما از رهنمودهاى حضرت مهدى عليه‌السلام برخوردار مى گردد و جز لاينفك قلمرو و طرح نهضت آن حضرت شمرده مى شود، همچنين يمنى بديدار حضرتش نائل مى شود و كسب شناخت و رهنمود مى كند. مؤ يد اين امر روايات مربوط به انقلاب يمنى هاست كه رهبر انقلاب يمن يعنى شخص يمنى را مى ستايد و با اين عبارات توصيف مى نمايد: بسوى حق هدايت مى كند و شما را بسوى صاحبتان مى خواند و اينكه براى هيچ مسلمانى سرپيچى از آن جايز نيست و كسى كه چنين كند اهل آتش خواهد بود ... اما انقلاب زمينه ساز ايرانيان در روايات آن بيش از ستايش رهبران آن ، ستايش از عموم گرديده است ، مانند ياوران درفش هاى سياه و اهل مشرق و قومى از مشرق بجز، شعيب بن صالح كه با توجه به روايات ، نسبت به بقيه فرماندهان درفش هاى سياه ، امتياز و برترى ويژه اى دارد و پس از آن سيد خراسانى و سپس مردى از قم مورد ستايش قرار گرفته است.

اءخبار مؤ يد اين معناست كه انقلاب يمنى به نهضت ظهور امام عليه‌السلام نزديكتر است تا انقلاب زمينه ساز ايرانيان ، حتى اگر فرض كنيم يمنى قبل از سفيانى قيام مى كند يا آنكه يمنى ديگرى زمينه ساز يمنى وعده داده شده مى باشد. در حاليكه انقلاب ايرانيان بدست مردى از قم كه سرآغاز نهضت و قيام حضرت مهدى عليه‌السلام مى باشد كه آغاز آن از مشرق است و فاصله بين شروع انقلاب آنها و بين خراسانى و شعيب بيست يا پنچاه سال و يا آنچه خدا اراده كند، بطول مى انجامد... و آغاز چنين انقلابى بر پايه اجتهاد و فقها و نمايندگان سياسى آنان قرار دارد و از موقعيتى پاك و خالص آنگونه كه انقلاب يمنى بطور مستقيم از ناحيه امام مهدى عليه‌السلام رهنمود يافته ، بهره مند نيست.

نكته ديگر، درباره اينكه ممكن است يمنى متعدد بوده و دومى ، يمنى وعده داده شده و مورد نظر باشد. روايات گذشته خروج يمنى موعود را با صراحت همزمان با ظاهر شدن سفيانى ، يعنى سال ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام بيان كرده است . و روايات ديگرى با سند صحيح از امام صادق عليه‌السلام وجود دارد كه مى گويد:

مصرى و يمنى قبل از سفيانى قيام مى كنند. ٧ بنا به اين روايت ، بايستى اين شخص يمنى اول باشد كه زمينه ساز يمنى موعود خواهد بود، همچنانكه مردى از قم و غير او از اهل مشرق ، زمينه ساز خراسانى و شعيب كه هر دو وعده داده شده اند، خواهند بود.

اما هنگام خروج يمنى اول را تنها اين روايت ، پيش از سفيانى تعيين مى كند. البته ممكن است اندكى قبل از او و يا سالهاى طولانى باشد. والله العالم

مطلب ديگر، خبر كاسر عينه در صنعاء است كه عبيدبن زرارة آنرا از امام صادق عليه‌السلام چنين روايت نموده است ، كه گفت:

نزد ابو عبدالله امام صادق عليه‌السلام در مورد سفيانى سخن گفته شد. فرمود: او چگونه خروج مى كند در حاليكه كاسر عينه٨ در صنعاء هنوز خروج نكرده است . ٩ اين خبر از روايات قابل توجه است كه در منابع درجه اول همچون كتاب غيبت نعمانى آمده و شايد سند آن صحيح باشد و احتمال دارد مردى كه قبل از سفيانى ظاهر مى شود يمنى اول باشد كه زمينه ساز يمنى وعده داده شده است چنانكه ذكر كرديم و ممكن است چند احتمال در تفسير كاسر عينه وجود داشته باشد كه بهترين آنها مى تواند يك بيان رمزى از ناحيه امام صادق عليه‌السلام باشد كه معناى آن جز در وقت خود آشكار نمى گردد.

# مصر و حوادث آن در دوران ظهور

روايات پيشامدهايى كه پيرامون مصر وارد شده متعدد است .. نخست روايات بشارت دهنده پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به مسلمانان جهت فتح مصر بدست آنان ، تا برسد به روايات مربوط به استيلاى مغربى ها بر مصر در حوادث انقلاب فاطميان و بالاخره حوادث زمان ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام، بيان مى شود.

اما پيشامدهاى زمان ظهور با حوادث تاءسيس دولت فاطمى در منابع بيان پيشامدها در هم آميخته است . زيرا در روايات مربوط به حضرت مهدى عليه‌السلام، ورود سپاه مغربى به مصر نيز ديده مى شود.. و راه تشخيص آن ، وجود روايتى است كه دلالت بر پيوستن آن به زمان ظهور و يا پيوستن به حادثه معينى به حادثه هاى زمان ظهور حضرت ، مانند خروج سفيانى و غير آن داشته باشد.

با ملاحظه دقيق ، فقط سلسله رواياتى در دست ما مى ماند كه پيشامدهايى را در مصر عنوان كرده است بدون ترديد آن حوادث از جمله پيشامدهاى زمان ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام بوده و يا به احتمال قوى از آنهاست.

از آن جمله ، روايات مربوط به كشته شدن فرمانرواى مصر بدست مردم آن كشور است كه اين روايت بطوريكه در كتاب بشارة الاسلام ص ١٧٥ به نقل از ارشاد مفيد ديده مى شود، بعنوان يكى از نشانه هاى ظهور مهدى عليه‌السلام آمده است.

تعبير ديگرى وجود دارد كه در زمان ما زبانزد مردم است و آن اينكه مى گويد: اهل مصر سادات خود را مى كشند و استيلاى بردگان بر كشور سادات ١٠ كه آنرا بر قتل انور سادات تطبيق مى دهند كه اين اشتباه است زيرا سادات در اين روايات ، به معناى رؤ ساء است و اسم خاص نيست و فرمانرواى مصرى اى كه قتل وى از نشانه هاى ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام مى باشد در پى آن حادثه بوجود مى آيد. چنانكه اين روايت ، ورود يك سپاه يا بيشتر را به مصر خاطر نشان مى سازد و ممكن است آن سپاه غربى و يا مغربى باشد كه بزودى آنرا بيان خواهيم كرد، برخى از روايات مى گويد: كشته شدن فرمانرواى مصر همزمان با كشته شدن حاكم شام بدست مردم شام ، رخ مى دهد، همچنين در كتاب بشارة الاسلام ص ‍ ١٨٥ به نقل از كتاب القول المختصر نوشته اين حجر آمده كه گفته است : گفتار شانزدهم : قبل از وى فرمانرواى شام و حاكم مصر كشته مى شوند.

و نيز بين روايت بيانگر قتل فرمانرواى مصر با روايتى كه مى گويد مردى انقلابى از مصر، قبل از سفيانى خروج مى كند، تقريبا رابطه اى وجود دارد.

در بحارالانوار آمده است.

پيش از سفيانى ، مصرى و يمنى خروج قيام مى كنند. ١١ و اين شخص مصرى ممكن است سركرده فرماندهان ، يعنى فرمانده سپاهى باشد كه برخى روايات مى گويد او جنبشى در مصر ايجاد نموده و اعلان جنگ مى كند.

در روايتى ديگر اين مطلب ، ياد شده به اينكه وى قبل از ورود نيروهاى غربى ، مردم را بسوى آل پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دعوت مى كند.

اهل غرب به سوى مصر هجوم مى آورند همينكه وارد مى شوند، فرمانروائى سفيانى برقرار مى شود، و قبل از آن شخصى مردم را بسوى آل پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دعوت مى نمايد. ١٢ و احتمال دارد، مرد مصرى و سركرده فرماندهان و مردى كه مردم را دعوت به اهل بيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ مى نمايد سه نفر باشند نه يك شخص.

به هر حال اين روايات روى هم رفته نشانگر قيام و جنبش در مصر و انقلابى اسلامى است كه زمينه ساز ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام در آنجا مى باشد. يا حداقل بر وجود جو اسلامى قوى و نيرومندى دلالت دارد و در مصر تحول و انقلاب داخلى رخ مى دهد كه با جنگ و صلح خارجى و جهانى ارتباط دارد.

و از روايات مربوط به حوادث و پيشامدها، غلبه قبطيان بر اطراف و نواحى مصر است ، چنانكه از اميرمؤ منان عليه‌السلام درباره نشانه هاى ظهور مهدى عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

استيلا يافتن قبطيان بر اطراف مصر ١٣ و ممكن است منظور از آن ، اين باشد كه ابن حماد آن را در نسخه خطى خود از ابوذر رحمه‌الله روايت مى كند: امنيت از مصر رخت بر مى بندد. خارجه مى گويد به ابوذر گفتم : در آن هنگام كه امنيت از دست مى رود، پيشوايى نيست كه آن را فراهم آورد. گفت : خير، بلكه نظام آن از هم پاشيده مى شود ١٤ و آنچه را از كعب نيز روايت كرده اين است كه

مصر چون سرگين شتر از هم مى پاشد.

خلاصه اينكه ، قبطى هاى مصر دست به شورش و آشوب در آن شهر مى زنند و از حكومت آن سر پيچى مى كنند و برخى نواحى سلطه مى يابند، همين امر سبب پيدايش ضعف در امنيت و اقتصاد مصر مى گردد.. و بطور طبيعى اين طغيان و سركشى به تحريك دشمنان مسلمانان از خارج طراحى مى شود. چرا كه سابقه ندارد كه قبطيان در تاريخ خود دست به تحرك مهمى عليه مسلمانان زده باشند مگر اينكه بيارى قدرتى خارجى بوده چنانكه در جنگ هاى صليبى و در عصر كنونى نيز اتفاق افتاده است.

اما روايت ياد شده به وقت آن اشاره نمى كند ولى روايات ديگرى به نقل از حذيفه مى گويد:

مصر، تا خراب شدن بصره از ويرانى در امان است ١٥ و ظاهرا خراب شدن وعده داده شده بصره در زمان ظهور، بعد از قيام حكومت زمينه ساز ايرانيان يا بعد از اشغال عراق توسط سفيانى در سال ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام واقع خواهد شد.

از جمله روايات ، حديث ورود نيروهاى مغربى به مصر است كه نويسندگان ، معمولا اين نشانه را از علامتهاى ظهور مهدى عليه‌السلام شمرده اند و مراد از مغرب در اين روايت و روايات ديگر، مغرب سرزمينهاى اسلامى است كه شامل حكومت مغرب و الجزائر و ليبى و تونس مى گردد. ولى تا آنجا كه من ، روايات مربوطه را بررسى و دقت نمودم روايتى نيافتم كه بطور روشن بر آن دلالت كند، بلكه تعدادى از آنها را بر ورود نيروهاى مغربى ها بهنگام انقلاب فاطمى ها به مصر منطبق ديده ام . اما به روايتى در غيبت طوسى ص ٢٧٨ برخوردم كه از قديمترين و معتبرترين منابع است . در آنجا اهل غرب ياد شده است نه اهل مغرب و صاحب بحارالانوار و بشارة الاسلام از او نقل نموده اند. اما غير اين دو نفر، ديگران به اشتباه مغرب نقل كرده اند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

١بحار ج ٥٢ ص ٢٠٤.

٢بشارة الاسلام ص ٩٣ از غيبت نعمانى .

٣بحار ج ٥٢ ص ٢٣٣.

٤بحار ج ٥٢ ص ٢١٠.

٥بحار ج ٥٢ ص ٧٥.

٦بشارة الاسلام ، ص ١٨٧.

٧بحارج ٥٢ ص ٢١٠ بنقل از كتاب غيبت طوسى .

٨شكننده چشمش ، چشم شكسته .

٩بحارج ٥٢ ص ٢٤٥.

١٠بشارة الاسلام ص ١٧٦.

١١بحارج ٥٢ ص ٢١٠.

١٢بحارج ٥٢ ص ٢٠٨.

١٣بشارة الاسلام ص ٤٢ بنقل از مناقب ابن شهر آشوب .

١٤نسخه خطى ابن حماد ص ٧٨.

١٥بشارة الاسلام ص ٢٨ به نقل از ابن عربى در كتاب محاضرة الابرار.

و اين روايت ، هنگام ورود اهل غرب را به مصر اندكى قبل از خروج سفيانى در دمشق مشخص مى كند و آن يك فقره از روايتى طولانى از عمار ياسر رحمه‌الله است كه مى گويد:

دولت اهل بيت پيامبرتان در آخرالزمان برقرار مى شود كه داراى نشانه هايى است ... اهل غرب به سوى مصر خروج مى كنند و همين كه داخل مصر مى شوند حكومت سفيانى برقرار مى گردد.

بعيد نيست كه روايت طوسى رحمه‌الله متوفاى سال ٤٦٠ اصل و منبع روايتى باشد كه راويان بعد از او نقل كرده اند و كلمه غرب به مغرب اشتباه شده باشد.

البته ما ترجيح مى دهيم كه ورود نيروهاى غربى يا مغربى ، در پى حادثه اى است كه در مصر رخ مى دهد و موجب تحرك آن مى گردد و بنظر مى رسد كه آن نيروها ضد اسلام و مخالف مصريها هستند كه سعى مى كنند داخل مصر شوند و چنانچه موفق شوند به مصر وارد گردند نشانه خروج سفيانى در دمشق و تسلط او بر سرزمين شام خواهد بود. با توجه به اينكه سفيانى چند ماه قبل از ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام خروج مى كند، آمدن اين نيروها در سال ظهور و يا نزديك به آن مى باشد.

برخى از روايات مى گويد: سفيانى با اهل مصر درگير مى شود و وارد آنجا مى گردد و چهار ماه دست به جنايت مى زند و احتمال قوى تر آنكه اين روايت از احاديث مبالغه آميز در مورد سفيانى است . زيرا در منابع درجه يك اشاره اى به آن نشده است و بطوريكه بعضى از روايات مى گويد، آن كسى كه سفيانى او را در دمشق بقتل مى رساند اءبقع است كه اهل مصر است و يا با مصر رابطه اى دارد، والله العالم.

روايت ديگرى در اين زمينه مى گويد: مهدى عليه‌السلام مصر را منبر پايگاه تبليغى خود قرار مى دهد و اين مطلب در روايت عبايه اسدى از على عليه‌السلام چنين وارد شده است:

شنيدم اميرمؤمنان عليه‌السلام در حاليكه شكوائيه مى كرد در حال تكيه و من ايستاده بودم فرمود: در مصر منبرى بنا كنم و دمشق را ويران سازم و يهود و نصارى را از تمام شهرهاى عربى بيرون مى كنم و با اين چوب عرب ها را مى رانم . عبايه مى گويد: گفتم : بگونه اى خبر مى دهى كه گويا پس ‍ از مرگ زنده مى شوى ؟ فرمود: بعيد است اى عبايه ، به خطا رفتى ! مردى از تبار من چنين مى كند. ١ و نيز از على عليه‌السلام در مورد حضرت مهدى عليه‌السلام و يارانش چنين وارد شده است.

آنگاه مهدى و يارانش به سوى مصر رهسپار مى شوند و حضرت بر منبر آنجا بالا مى رود و مردم را مخاطب قرار داده و براى آنها سخن مى گويد: زمين در اثر عدالت شاد و خرم مى گردد و آسمان باران رحمت خود را فرو مى بارد و درختان بارور مى شوند و زمين گياهان خود را بيرون داده و چهره خويش را با گل و گياه براى اهل زمين مى آرايد حيوانات وحشى در امن و امان بسر مى برند بطوريكه در راههاى روى زمين مانند چهار پايان اهلى به چرا مى پردازند، نور دانش در دلهاى مؤ منان افكنده مى شود، بگونه اى كه هيچ مؤ منى نياز علمى ، به برادر دانشمند خود ندارد در آن روز آيه و خداوند بى نياز كند هر كدام را از گشايش خود مصداق پيدا مى كند. ٢ از اين دو روايت چنين استفاده مى شود كه مصر در حكومت جهانى اسلام ، بدست حضرت مهدى عليه‌السلام پايگاه علمى و تبليغى شناخته شده اى در جهان خواهد شد.. بويژه با توجه به عبارت در مصر منبرى بنا خواهم كرد و آنگاه بسوى مصر روانه مى شوند و او بر منبر آنجا بالا مى رود يعنى حضرت مهدى عليه‌السلام و يارانش راهى مصر مى شوند اما نه براى فتح آنجا يا تثبيت حكومت حضرت در آنجا، بلكه بدين جهت كه مصر از امام و يارانش ‍ ارواحنا فداهم استقبال مى كند از اين رو آنجا را به عنوان منبر و كرسى خطابه خويش انتخاب نموده ، چنانكه جد بزرگوارش اميرمؤ منان عليه‌السلام بدان وعده داده است و نيز براى اينكه پيام خود را از آنجا به اهل مصر و جهان متوجه نمايد. و اينكه مصر كرسى علم و پايگاه ارسال پيام آن حضرت به جهان مى باشد، هيچگونه منافاتى با سطح علمى مسلمانان ندارد كه در آن زمان بدان دست مى يابند و اين روايت بر آن دلالت دارد، زيرا دانش امرى نسبى است.

از زمره اين روايات ، اين خبر است كه حضرت مهدى عليه‌السلام در دو هرم از اهرام مصر گنجينه ها و ذخائرى از دانش و غير آن دارد، كه روايت مربوط به آن ، در منابع درجه اول ، مانند كتاب كمال الدين صدوق رحمه‌الله ص ٥ ٥٦٤ آمده است . در روايتى از احمد بن محمد شعرانى كه از فرزندان عمار ياسر رحمه‌الله مى باشد از محمدبن قاسم مصرى آمده است كه پسر احمدبن طولون ، هزار كارگر را يكسال بكار گماشت تا كاوش نموده و در هرم را بيابند، سرانجام آنان به سنگى مرمرين برخوردند كه در پشت آن عمارتى بود كه نتوانستند آن را خراب كنند، لكن كشيشى مسيحى از حبشه ، نوشته سنگ را كه بزبان يكى از فراعنه مصر بود خواند: من اهرام و برانى را ساختم و اين دو هرم را بنا كردم و گنجها و ذخائر خود را در آن به وديعت نهادم ابن طولون گفت : اين چيزى است كه هيچ كس جز قائم آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم راه و چاره آن را نمى داند، سپس آن تخته سنگ به جاى اول آن گذارده شد در اين روايت نقاط ضعفى وجود دارد كه شايد افزوده برخى راويان باشد اما در عين حال ، نقاط قوت قابل توجهى نيز در آن بچشم مى خورد. والله العالم.

و از آن جمله ، روايت اءخنس مصر است كه نويسنده كنزالعمال آنرا در كتاب برهان ص ٢٠٠ به نقل از تاريخ ابن عساكر از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت كرده است كه فرمود:

مردى از قريش بنام اءخنس و در كتاب فيض القدير مناوى ج ٤ ص ١٣١: از بنى اميه در مصر وجود دارد كه به قدرت مى رسد، آنگاه بر او پيروز مى شوند و يا قدرت از او گرفته مى شود و به روم مى گريزد و روميان را به اسكندريه مى آورد و در آنجا با مسلمانان به نبرد مى پردازد و اين نخستين حادثه است و منظور از حادثه ها، حوادث ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام و مراد از بنى اميه ، خط و مشى آنها مى باشد.

# سرزمين اسلامى مغرب و حوادث دوران ظهور

ذكر مغربى ها در ضمن روايات متعدد زمان ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام آمده است . اما همانگونه كه بيان شد، با روايات جنبش فاطميان كه مسلمانان روايات آن را قبل از وقوع آن نقل مى كنند، مخلوط گرديده است . و از جمله روايات مربوط به حوادث و دلائل نبوت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بشمار مى رود.

ولى برخى از روايات درباره جنبش مغربى ها در زمان ظهور حضرت ، صراحت دارد و هيچگونه رابطه اى با جنبش فاطمى ها ندارد. حتى شواهدى در آن و در غير آن در دست است مبنى بر اينكه اين جنبش در زمان ظهور امام مهدى عليه‌السلام اتفاق مى افتد.. از بارزترين آنها، روايات ورود ارتش مغربى به سوريه و اردن است كه اندكى قبل از حركت سفيانى واقع مى شود، چه اينكه در جاى خود به آن اشاره كرديم.

احاديث ، براى نيروهاى مغربى ، يا اهل مغرب ، يا سوارانى از مغرب يا مغربى و يا درفش هاى زرد رنگ ، در سراسر سرزمين شام و نبرد قرقيسيا در مرزهاى عراق و تركيه و كشور عراق ، نقش هايى را ياد مى كند...مانند روايتى كه ابن حماد آن را در نسخه خطى خود آورده است:

وقتى درفش هاى زرد و سياه در دل شام با يكديگر برخورد مى كنند. واى بر ساكنان آنجا، از سپاه شكست خورده ، پس واى بر شام از سپاه غالب و واى بر آنها از مرد بد سيماى ملعون ٣ مرد بد سيماى ملعون از صفت هاى ويژه سفيانى است . و در همين نسخه آمده است:

ياران درفش هاى سياه و طرفداران درفش هاى زرد در شهر قنيطره با يكديگر برخورد مى كنند و به جنگ و كشتار مى پردازند تا اينكه وارد فلسطين مى گردند، در اين هنگام سفيانى بر اهل مشرق خروج مى كند و چون نيروهاى مغرب در اردن فرود مى آيند، فرمانده آنها از دنيا مى رود و آنها به صورت سه فرقه از يكديگر جدا مى شوند، دسته اى به همان جا كه آمده اند بر مى گردند و دسته اى باقى مى مانند و سفيانى با آنها به نبرد پرداخته و آنها را شكست مى دهد و آنان را به اطاعت وى در مى آيند ٤ و در همين نسخه آمده است:

همانا فرمانده مغربيان و بنى مروان و قضاعه در مركز شام جهت روياروئى با طرفداران درفش هاى سياه ، دست اتحاد به يكديگر مى دهند ٥ آنچه از مجموع روايات مربوط به تحركات نيروهاى مغربى در زمان ظهور بدست مى آيد اين است كه حركت آنها بسيار شبيه به نيروهاى بازدارنده عربى و يا جهانى است كه عليه قيام و انقلاب زمينه سازان ظهور حضرت ، بكار گرفته مى شوند. آنها در سرزمين شام با درفش هاى مشرق يعنى ايرانيان زمينه ساز وارد جنگ مى شوند و در برابر آنها شكست مى خورند و به سوى اردن عقب نشينى مى كنند چنانكه در حوادث شام در اين باب سخن گفتيم و به گفته برخى روايات آنها در عراق نيز نقش خواهند داشت.

اما روايات مربوط به شركت نيروهاى مغربى در نبرد قرقيسيا، در عين خلاصه بودن ، هيچگونه دلالتى بر نقش آنان به سود و مصلحت اسلام ندارد، چه آنها را طرفدار تركان در برابر سفيانى و چه هوادار سفيانى تصور كنيم ، زيرا تمام طرفهاى درگير در نبرد قرقيسيا مورد نكوهش واقع شده و ستمگر توصيف گرديده اند.

فقط نقش اين نيروها بر فرض صحت آن ، در مصر باقى مى ماند و دليلى در دست نيست كه نقش آنها به مصلحت اسلام و ملت مصر باشد، بلكه بهتر است بگوئيم مهمترين نقش آنها هنگامى كه دولت مصر از منع عمليات ايثار گرانه و قيام ملت و ارتش مصر عليه يهود عاجز مى شود، حفظ مرزهاى اسرائيل خواهد بود. يا آنكه نقش عمده آنها پاسدارى از قبطيان در برابر عكس العمل و واكنش مسلمانان در برابر حركت هاى ياد شده آنهاست و يا بعنوان نيروهاى بازدارنده عرب شمرده مى شوند كه حكومت مصر در برخى از مراحل ضعف و ناتوانى خود و تشويش و نگرانى ياد شده نيروهاى مسلح خويش در برابر اوج گيرى حركت اسلامى طرفدار حضرت مهدى عليه‌السلام، آنها را فرا مى خواند... والله اعلم.

# عراق و نقش آن در دوران ظهور

پيرامون اوضاع و حوادث عراق ، در دوران ظهور، روايات زيادى وارد شده است ، از آن روايات چنين برمى آيد كه عراق ، ميدان كشمكشى آرام نشدنى ميان نيروهاى متعدد مى باشد. و اين كشور در حقيقت چهار مرحله را پشت سر مى گذارد:

مرحله اول:

روزگار قبل از ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام است كه ستمكاران مدت طولانى به عراق مسلط مى باشند، در آن سامان ، كشتار و ترس و وحشتى فراگير پيش ‍ مى آيد كه مردم آرامش خود را از دست مى دهند. تا زمانى كه آن كشور را زمينه سازان ظهور، ياران درفش هاى سياه آزاد مى كنند.

مرحله دوم:

برپائى نظام اسلامى در آن كشور و وجود كشمكش براى نفوذ در آن ، بين جناح طرفدار خراسانيهاى زمينه ساز و جناح طرفدار سفيانى فرمانرواى شامات.

مرحله سوم:

اشغال عراق توسط سفيانى و آزار و اذيت مردم بوسيله او و سپس ورود سپاهيان يمنى ها و ايرانيان زمينه ساز ظهور به اين كشور، كه نيروهاى سفيانى را شكست داده و آنان را از عراق بيرون مى رانند.

مرحله چهارم:

آزاد شدن عراق توسط امام مهدى عليه‌السلام و پاك نمودن آن از لوث وجود سفيانيان و گروهكهاى شورشى و غير آنان و قرار دادن آنجا بعنوان محل استقرار و مركز فرمانروائى ، توسط آن حضرت.

روايات ديگرى نيز پيرامون حوادثى كه در خلال اين چهار مرحله بوجود مى آيد وارد شده است مانند: خروج شيصبانى كه از جمله مخالفين حضرت مهدى عليه‌السلام قبل از سفيانى است . و بشهادت رسيدن نفس زكيه همراه با هفتاد تن ديگر از صلحا در پشت كوفه نجف و خروج عوف سلمى از جزيره و يا تكريت و ممنوعيت عراقيها از رفتن به حج به مدت سه سال و فرو رفتن شهر بصره و خراب شدن آن اندكى پيش از ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام و فرو رفتنى ديگر در بغداد و حله و ورود نيروهاى مغربى يا غربى به عراق و قيام فردى نيكوكار و شايسته با گروهى اندك جهت روياروى با لشكر سفيانى و شورش گروهكهايى از خوارج شيعه و سنى بر ضد آن حضرت كه شايد خطرناك ترين گروه شورشى گروه رميله دسكره باشد كه منطقه اى است نزديك شهربان در استان ديالى٦، در عراق. و اينك مقدارى به توضيح اين مراحل مى پردازيم:

مرحله اول و دوم

روشن ترين مطلبى كه در روايات اين مرحله بچشم مى خورد، گرفتارى شديدى از ناحيه فرمانروايان ستمگر كشور عراق نسبت به مردم آن كشور و اختلاف اين فرمانروايان با ايرانيان ، ياران درفش هاى سياه خواهد بود، از جابربن عبدالله انصارى رحمه‌الله نقل شده كه گفت:

نزديك است كه به مردم عراق ، پيمانه اى غله و درهمى نرسد، گفتم از چه ناحيه اى ؟ فرمود: از ناحيه عجم كه مانع اين امر مى شوند ٧ بنابراين ، معنا اين مى شود كه مواد غذايى و كمكهاى مالى بواسطه جنگى كه ايرانيان با آنها دارند به آنان نمى رسد. و اين همان بحران اقتصادى و گرسنگى و ترسى است كه روايت جابر جعفى در خصوص آن وارد شده است كه گفت:

از امام باقر عليه‌السلام درباره آيه شريفه( وَلَنَبْلُوَنَّكُم بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ )سؤ ال كردم ، حضرت فرمود: اى جابر ترس و قحطى دو جنبه خصوصى و عمومى دارد، اما قحطى خاص در شهر كوفه است . كه خداوند سبحان آن را ويژه دشمنان آل پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قرار داده است و بدينوسيله آنان را هلاك مى گرداند و اما آنچه را كه جنبه عمومى دارد قحطى و وحشتى است كه در شام به آنان مى رسد كه مانند آن را هرگز به ياد نداشته اند، زمان اين قحطى پيش از قيام حضرت قائم و فرا رسيدن وحشت و ترس بعد از قيام آن حضرت خواهد بود ٨ البته پيرامون مسئله قحطى كه در روايت آمده مخصوص دشمنان اهل بيت عليه‌السلام باشد دليلى را نيافتم ، مگر اينكه بصورت بحرانى ، اقتصادى باشد كه حكومت ستمگران در عراق گرفتار آن بوده و از آن سخت رنج مى برند.

وحشت و ترسى كه بعد از ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام سرزمين شام را فرا مى گيرد، منافاتى با وجود آن قبل از ظهور آن بزرگوار ندارد و روايت بعدى صراحت دارد كه اين اظطراب و وحشت پيش از ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام فزونى مى يابد. از امام باقر عليه‌السلام روايت شده كه فرمود:

پيش از قيام قائم ، مردم در اثر گناهانشان بوسيله آتشى كه از آسمان بر آنها آشكار مى شود، در عذاب بوده و رنج مى برند و نشانه سرخ فامى كه آسمان را مى پوشاند و فرو رفتن زمين در بغداد و بصره و خون هايى كه در آنجا ريخته مى شود و خانه هايى كه خراب مى گردد و هلاكتى كه در بين اهالى آن سامان بوجود مى آيد و وجود چنان اضطرابى كه اهل عراق را فرا مى گيرد بگونه اى كه موجب سلب آرامش آنها مى گردد. ٩ البته لازم نيست اين علامات و نشانه ها، بگونه اى كه در روايت آمده بطور زنجيره اى و پشت سر هم محقق شود، بلكه اضطراب و وحشت و فرو رفتن ، زمين ، پيش از نشانه هاى آسمانى خواهد بود و ظاهرا مراد از آتش و سرخى آن ، نشانه الهى مى باشد نه مثلا، آتش انفجارها.

روايت بعدى كه از اميرالمؤ منين عليه‌السلام نقل مى شود، برخى از حوادث و پيشامدهايى را كه در عراق و در زمان حاكميت ستمكاران پيش از سفيانى و قبل از ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام واقع مى شود، بيان مى نمايد، از انس بن مالك نقل شده است كه گفت:

زمانى كه اميرمؤ منان على بن الى طالب عليه‌السلام از جنگ نهروان برمى گشت در منطقه اى به نام براثا فرود آمد در آن منطقه ، راهبى بنام حباب در صومعه خويش بسر مى برد، همينكه هياهوى لشكريان را شنيد، از جايگاه ويژه خود به بيرون نگريست و نظاره گر سپاهيان اميرمؤ منان شد وى با مشاهده اين وضع سراسيمه بيرون آمده و سؤ ال كرد اين شخص كيست ؟ و فرمانده اين لشكر چه كسى است ؟ گفتند: اميرمؤ منان عليه‌السلام است كه از جنگ نهروان بر مى گردد حباب با شتاب خود را به حضرت رسانده و در حضور وى ايستاد و آغاز سخن نمود و عرضه داشت ، درود بر تو اى پيشواى راستين مؤ منان ! كه بحق اميرالمؤ منان هستى . حضرت فرمود: چگونه دانستى كه من اميرالمؤ منان راستين و بر حق هستم ؟ عرض كرد: چگونه نام مرا مى دانى ؟! حضرت فرمود: حبيب من پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرا آموخت در اين لحظات بود كه حباب به آن حضرت عرض كرد: دستت را بده من شهادت مى دهم كه خدايى جز خداى يكتا نيست و محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسول و فرستاده اوست و تو على بن ابى طالب وصى و جانشين او هستى ، اميرالمؤ منان عليه‌السلام از وى سؤ ال فرمود: كجا زندگى مى كنى ؟ گفت در صومعه خويش حضرت بدو فرمود: از امروز به بعد در آن سكونت مكن ، اما در اينجا مسجدى بنا بگذار و آن را به نام بانى و صاحب اين منطقه نامگذارى كن ، بدين ترتيب مسجدى را در آنجا بنا نمود و به نام بانى آن براثا نام گذارى كرد سپس ‍ حضرت فرمود: اى حبا از كجا آب مى نوشى ؟ عرض كرد: همين جا از دجله ، فرمود: چرا چشمه و چاهى حفر نمى كنى ؟، عرض كرد: اى اميرالمؤ منان هر وقت به حفر چاه مبادرت نموديم آب آن شور غيرگوارا بود، حضرت اشاره فرمودند: در اينجا چاهى بكن و او حفر كرد تا به سنگى سخت برخوردند كه قادر بر از جاى كندن آن نبودند، آن حضرت سنگ را از جاى بركنده كه از آن چشمه آبى جوشيد كه شيرين تر از عسل و لذيذتر از كره بود. حضرت به او فرمود: اى حباب آب آشاميدنى تو از اين چشمه است ، اما بزودى در مجاورت اين مسجد تو، شهرى بنا خواهد شد، كه ستمگران در آن افزون و بلا و مصيبتهاى بزرگى بوجود خواهد آمد تا جائيكه در هر شب جمعه هفتاد هزار عمل منافى عفت انجام مى شود وقتى كه بلا و گرفتارى ها به آنان رو مى آورد به مسجد تو هجوم مى آورند و آن را منهدم مى سازند آنگاه تو آن را مجددا بنا كن بنا كردنى دوباره بنا نما كه آن جز كافر منهدم نمى كند، آنگاه آنجا را خانه اى بنا كن ، زمانيكه دست به چنين عملى يازيدند، مدت سه سال از رفتن به حج منع مى گردند، محصولات كشاورزى آنان دستخوش حريق مى گردد و خداوند سبحان مردى از كوه نشينان را بر آنان مسلط مى گرداند وارد هر شهرى كه مى شود آن را نابود مى كند و اهالى آنجا را به هلاكت مى رساند و ديگر بار نيز به سوى آنان باز مى گردد و پس از آن دچار ٣ سال قحطى و گرانى طاقت فرسائى مى گردد بار ديگر نيز آنها را رها نمى كند و بر مى گردد، بعد از آن وارد كوفه مى شود و هر چه سرپا باشد چه درخت و عمارت و چه انسان همه را با خشم از بين مى برد و مردم آن جا را قتل عام مى كند همه اين حوادث زمانى است كه بصره آباد گردد و در آن مسجد جامعى بنا شود كه در اين هنگام زمان نابودى بصره خواهد بود سپس داخل شهرى مى شود بنام واسط كه توسط حجاج بنا شده است در اين شهر نيز مانند ساير جاها عمل خواهد نمود و بعد از آن متوجه بغداد مى شود و با عفو و گذشت وارد آن شهر مى گردد پس ‍ از آن مردم به شهر كوفه پناه مى برند، منطقه اى از كوفه نيست كه ماجرا بر آن پوشيده باشد، آنگاه اين مرد با شخصى كه وى را وارد بغداد نموده است جهت نبش قبر من از شهر خارج خواهند شد كه سفيانى با آنها روبرو شده و پس از شكستى سخت آنان را بقتل مى رساند و سپاهى را به سوى كوفه گسيل مى دارد كه عده اى از اهالى آنجا را به بردگى مى گيرند، در اين هنگام مردى از كوفه رسيده و آنان را در حصارى ، جاى و پناه مى دهد كه هر كسى بدان مكان پناه آورد مصون مى ماند. لشكريان سفيانى وارد شهر كوفه گشته هر كس را كه بخوانند مى كشند، بگونه اى كه اگر شخصى از اين لشكريان از كنار قطعه گوهرى بزرگ كه روى زمين افتاده باشد، بگذرد، متعرض آن نخواهد شد، اما اگر كودك خردسالى را ببينند دنبال نموده و او را مى كشند، اى حباب در اين هنگام بعد از اين ماجراها، چه دور است ! بايد در انتظار مسائل بزرگ و مهم و فتنه و آشوبهايى مانند پاره شب تاريك بود، اين حباب آنچه به تو مى گويم بخاطر بسپار ١٠

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

١بحارج ٥٣ ص ٦٠.

٢بشارة الاسلام ص ٧١.

٣نسخه خطى ابن حماد ص ٧٣.

٤نسخه خطى ابن حماد ص ٧١.

٥نسخه خطى ابن حماد ص ٧٠.

٦بحار ج ٥١ ص ٩٢

٧بحار ج ٥١ ص ٩٢.

٨بحار ج ٥٢ ص ٢٢٢.

٩بحار ج ٥٢ ص ٢٢٢.

١٠بحار ج ٥٢ ص ٢١٧ ٢١٩.

البته در عبارتهاى اين روايت مقدارى آشفتگى بنظر مى رسد و مرحوم مجلسى هم بعد از نقل اين روايت فرموده است : بدانكه نسخه روايت مخدوش است و من خبر را آنطور كه يافتم نقل نمودم از اين رو سند و متن اين روايت قابل بحث و مناقشه است ، اما بهر حال پيرامون صحت اين حديث هر چه گفته شود، اين خبر حاكى از وجود دشواريهايى است كه اهل عراق از نظامهاى جابر حاكم برخود و جور و ستم آنان تحمل نموده و رنج مى برند كه در روايات ديگرى كه سند بعضى از آنها صحيح است نيز قريب به چنين مضمونى آمده است برخى از حوادث و پيشامدهايى كه در روايات آمده است ، بوقوع پيوسته و يا زمان آن گذشته است مانند خراب شدن مسجد براثا و كثرت فساد و تباهى در بغداد و يا تسلط يافتن و بدست گرفتن قدرت ، توسط فرماندهان نظامى به بغداد از مراكز كوه نشين كردستان و يا ايران و غير آن .... و برخى ديگر از اين نوع حوادث ، مانند جريان سفيانى و حوادث مربوط به او هنوز بوقوع نپيوسته است.

مرحوم شيخ مفيد فرموده : نشانه هاى قيام حضرت قائم عليه‌السلام و حوادثى كه قبل از قيام آن بزرگوار بوجود مى آيد در روايات آمده است از جمله خروج سفيانى و كشته شدن حسنى و اختلاف بنى عباس در زمينه پست و مقامهاى دنيوى و خورشيد گرفتگى در نيمه ماه رمضان و گرفتن ماه در اواخر آن ماه برخلاف معمول و فرورفتن زمين در بيابان بيداء و فرو رفتنى ديگر در مشرق و مغرب و متوقف شدن خورشيد از ظهر تا نزديك عصر و طلوغ آن از مغرب و كشته شدن نفس زكيه در پشت كوفه نجف همراه هفتاد تن ديگر از صلحاء و ذبح شدن مردى از بنى هاشم در كنار كعبه بين ركن و مقام و خراب شدن ديوار مسجد كوفه و روى آوردن درفش هاى سياه از ناحيه خراسان و خروج يمنى و ظاهر شدن مغربى در مصر و بتصرف در آمدن شامات توسط وى و فرود آمدن تركان در جزيره و فرود آمدن روميان در رمله و طلوع نمودن ستاره اى از مشرق كه مانند ماه نورافشانى كرده و سپس به گونه اى خم مى شود كه دو طرف آن به يكديگر نزديك مى شود و هاله سرخى كه در آسمان آشكار و سپس در تمام نقاط آن پخش مى گردد و آتشى كه از طرف مشرق به طرف آسمان بلند شده و سه يا هفت روز در هوا باقى مى ماند و عنان گسستن عرب ها و به تصرف در آوردن سرزمينهاى خود و خارج نمودن آن از تحت سلطه عجم و كشتن اهل مصر فرمانرواى خويش را و خراب شدن شام و وجود اختلاف بين طرفداران درفش هاى سه گانه در شام و ورود درفش هاى قيس و اعراب به مصر و درفش هاى كنده به شهر خراسان و ورود سوارانى از غرب كه در نزديكى كوفه مستقر مى شوند و روى آوردن درفش هاى سياه از مشرق به همين ناحيه و ايجاد شكافى در فرات بگونه اى كه آب كوچه هاى شهر كوفه را فرا خواهد گرفت و خروج شصت نفر كه هر كدام به دروغ ، ادعاى نبوت مى كنند.

هم چنين خروج دوازده نفر ديگر از اولاد ابوطالب كه هر يك ادعاى امامت مى نمايند و سوزاندن مرد با عظمتى از بنى عباس را بين جلولاء١ و خانقين و ايجاد پلى كه از كرخ به شهر سلام وصل مى شود و برخاستن بادى سياه در آن منطقه كه در اوائل صبح آن روز بوقوع مى پيوندند و زلزله اى كه در اثر آن بخش بزرگى از منطقه فرو مى رود و ترس و وحشت فزاينده اى كه اهل عراق و بغداد را فرا مى گيرد و بوجود آمدن مرگ دسته جمعى در بين آنان و كمبود و كاستى در اموال و جانها و محصولات ، و ظاهر شدن گاه و بيگاه ملخ ‌ها كه به كشتزارها رو آورده و در نتيجه كمبود محصولات كشاورزى و اختلاف دو گروه از عجم كه باعث خونريزى بسيارى در بين آنان خواهد شد و نافرمانى بردگان از صاحبان خود و كشتن اربابان خويش و مسخ شدن عده اى از بدعت گذاران به صورت ميمون و خوك و چيره شدن بردگان بر ممالك اربابان و صيحه آسمانى كه همه اهل زمين و هر كس به لغت خود آن را مى شنود و تصوير صورت و سينه اى كه در قرص خورشيد براى مردم ظاهر مى شود و زنده شدن مردگانى كه جهت برگشت به دنيا، صورت مى گيرد كه يكديگر را شناخته و ملاقات مى نمايند.

تمام آنچه كه گفته شد با باريدن بيست و چهار باران پشت سرهم خاتمه مى يابد كه زمين مرده بواسطه اين بارانها زنده و بركاتش هويدا مى گردد و بعد از اين ماجرا هر ناراحتى و مرض جسمى از پويندگان حق و پيروان راستين حضرت مهدى عليه‌السلام رخت بر مى بندد و طبق گفته روايات در اين بحبوحه است كه ياران آن حضرت از ماجراى ظهور آن بزرگوار از شهر مكه ، آگاه شده و جهت يارى وى متوجه آن حضرت مى شوند.

برخى از اين حوادث كه ذكر شد حتمى و برخى ديگر داراى شرائطى است و خداى سبحان به چگونگى آنها آگاه تر است و ما اين حوادث را به گونه اى كه در كتب تاريخ و روايات بوده ذكر نموديم و از خداى بزرگ يارى مى طلبيم . ٢ آنچه را كه مرحوم شيخ مفيد ذكر فرموده ، خلاصه اى از نشانه ها و علامات دور و نزديك ظهور است و مقصود او در اتفاق افتادن اين حوادث پشت سرهم بطور زنجيره اى به نحويكه برشمرده اند نيست ، چون برخى از اين پيشامدها مانند كشته شدن نفس زكيه و سر بريدن مرد هاشمى بين ركن و مقام ، فاصله اى بيش از دو هفته با ظهور حضرت ندارد بلكه در حقيقت جزئى از نهضت ظهور آن بزرگوار است ، چه اينكه وى فرستاده حضرت مهدى عليه‌السلام مى باشد بعضى ديگر از نشانه ها قرنهاى زيادى با ظهور حضرت فاصله دارد مانند اختلاف بنى عباس بين خودشان و ظاهر شدن مغربى و بتصرف در آوردن شامات در حركت و جنبش فاطميان.

و مراد مرحوم مفيد از حتمى بودن برخى حوادث و پيشامدهاى شمرده شده و مشروط بودن دسته اى ديگر از آنها اين است كه بخشى از اين نشانه ها حتما بوقوع مى پيوندد، همچنانكه در خصوص بعضى از اين علامات ، در اخبار، تصريح به حتمى بودن آنها شده است مانند سفيانى و يمنى و كشته شدن نفس زكيه و صيحه آسمانى و فرو رفتن لشكر سفيانى و غير آن ....و بخش ديگرى از اين حوادث مشروط به پيشامدهاى ديگرى در علم خداى سبحان و تقدير اوست زيرا كه هم اوست كه به گذشته و آينده و نسبت به اين حوادث و غير آن ، داناست.

ظاهرا منظور از حسنى ، نفس زكيه در مكه است و يا جوانى كه نزديك ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام در شهر مدينه به دست لشكريان سفيانى كشته خواهد شد گرچه احتمال دارد او سيدى حسنى و رهبر حركت اسلامى عراق باشد چه اينكه در برخى روايات هم عبارت و تحرك الحسنى وارد شده است.

اما كشته شدن نفس زكيه همراه هفتاد تن از صلحاء، بعيد نيست كه بر شهيد عالي مقام آية الله سيد محمد باقر صد قدس سره و گروهى از علماى برجسته و مؤ منينى كه با ايشان به شهادت رسيده اند و تعداد آنان به هفتاد نفر مى رسد، منطبق شود. و مقصود از پشت كوفه كه در عبارت حديث آمده نجف مى باشد كه در روايات نيز با عنوان نجف كوفه يعنى ارتفاعات و كوههاى آن شهر ناميده شده است و از اين رو آن را غرى و يا غريين مى نامند كه اين نام دو ستون يادبودى است كه نعمان بن منذر پادشاه حيره در آنجا بنا نموده و آنها را با رنگ سفيد نقاشى نموده اند. البته به شهادت رسيدن آنها لازم نيست كه دقيقا در پشت كوفه اتفاق بيفتد و شايد اصل جمله و كشته شدن نفس زكيه در پشت كوفه يعنى او نفس زكيه از اهالى نجف و ساكن آنجاست ، اما هفتاد نفرى كه با وى بشهادت مى رسند نه حديث مربوط به آنان و نه كلام مرحوم شيخ مفيد دلالت ندارد كه آنان نيز اهل نجف باشند، بلكه آنها به همراه نفس زكيه كه او اهل نجف است به شهادت مى رسند.

روايات ديگرى كه پيرامون سواران مغربى كه در نزديكى كوفه مستقر مى شوند وارد شده ، بيانگر اين معناست كه اين ماجرا در زمان سفيانى و يا نزديك آن واقع خواهد شد.

اما آنچه كه در كلام مرحوم شيخ مفيد و وارد شدن سوارانى از ناحيه غرب كه تا در نزديكى كوفه مستقر شوند قابل توجه مى باشد اين است كه خود اين كلام راهگشاى دقت و امعان نظر در روايت است كه آيا لفظ روايت غرب است يا مغرب و بيانگر اين احتمال است كه آنها نيروهاى غربى هستند كه جهت يارى نمودن سفيانى و روياروئى با ياوران درفش هاى سياه وارد عراق شده و يا قبل از سفيانى در آنجا بسر مى برند بلكه شايسته است در رواياتى كه نام لشكر مغرب و اهل مغرب آمده است تحقيق و بررسى شود چه اينكه با مراجعه به نسخه هاى خطى كتب حديث كلمه اصلى همان لشكر غرب و اهل غرب است و مراد از درفش هاى مشرق زمين درفش هاى سپاه خراسانيان است كه در معيت نيروهاى يمنى جهت مقابله و سركوبى نيروهاى سفيانى كه بدآنجا لشكركشى نموده وارد عراق مى شوند.

امام شكافته شدن نهر فرات و جارى شدن آن در شهر كوفه در همان سال ظهور اتفاق مى افتد آنگونه كه در احاديث و از جمله در روايتى از امام صادق عليه‌السلام وارد شده كه حضرت فرمودند: سال فتح و پيروزى فرات شكافته مى شود به گونه اى كه آب وارد كوچه هاى شهر كوفه مى گردد ٣ از طرفى گواهى كلام مرحوم شيخ مفيد بر اين معنا كه اين نشانه ها و علامات در اصول روايات ثابت شده است ارزش و اهميت والايى را به اين دسته از روايات مى بخشد، بلكه مى توان گفت آنچه را كه او صحيح بداند در صحت آن شكى نيست به دليل دقت و مقام برجسته او و اينكه نسبت به منابع روايات دوران تابعين و امامان عليه‌السلام نزديكتر بوده است ، چه اينكه آن بزرگوار در سال ٤١٣ هجرى رحلت نموده است.

اما رواياتى كه دلالت بر بپا شدن نظام اسلامى در عراق قبل از سفيانى دارد، عمده آنها رواياتى است كه دال بر پيروزى ايرانيان مهياگر مقدمات ظهور در نبرد آنان با فرمانروايان ستم پيشه عراق مى باشد، مانند روايتى كه از امام باقر عليه‌السلام نقل شده كه فرمود:

گوئيا مى بينم گروهى از مشرق زمين خروج نموده حق خود را از مخالفان مى جويند اما حقوق آنان را اداء نمى كنند ديگر بار طلب حق مى نمايند باز هم حقوقشان استيفاء نمى شود كه در اين مرحله شمشير بر دوش نهاده و مقاوم مى ايستند با مشاهده اين وضع از ناحيه مخالفين خواسته هاى قبلى آنان در آستانه عمل قرار مى گيرد كه اين بار خودشان نمى پذيرند تا قيام نمايند و آنان درفش هدايت را جز به صاحب شما نمى سپارند، كشته هاى آنان شهيدند و اگر من آن زمان را درك مى كردم خويش را براى يارى صاحب آن امر نگه مى داشتم ٤ همچنين اين روايت كه:

درفش هايى سياه از خراسان برون مى آيد كه هيچ چيز قادر بر شكست و برگرداندن آنها نيست تا اينكه در بيت المقدس به اهتزاز در آيند ٥ و روايت مستفيضى٦ كه از طريق شيعه و سنى و بعضى صاحبان صحاح از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است كه فرمود:

مردمى از مشرق زمين خروج مى نمايند كه مقدمات حكومت و سلطنت حضرت مهدى عليه‌السلام را فراهم مى نمايند ٧ بهر حال اين روايت و امثال آن اگر چه صريحا دلالت بر بپا شدن حكومت اسلامى در عراق قبل از ظهور حضرت ندارد امام بر پيروزى دو مرحله اى ايرانيان چنانكه در جاى خودش خواهيم گفت ، دلالت دارد آنچه بهتر بنظر مى رسد اين است كه هدف ايرانيان در به سقوط كشاندن حكومت جباران در عراق و ايجاد حكومت اسلامى در آنجا تحقق مى يابد.

در روايات متفرقه ديگرى نيز قضيه ورود ايرانيان به عراق و شهرهاى بزرگ آن از طريق خانقين و بصره و منع حكومت ستمگران در آنجا آمده است اما آن روايات يا مرسله٨ است و يا سند آنها ضعيف٩ است مانند روايت براثا كه قبلا گذشت و روايت خطبة البيان كه مى گويد:

آگاه باشيد واى بر بغداد از اهل رى از مرگ و مير و كشتار و ترس و وحشتى كه اهل عراق را فرا مى گيرد زمانى كه شمشير در بين آنان گذارده شود آن قدر كه اراده خداست كشته مى شود.. و در اين هنگام عجم بر عرب خروج نموده و بصره را بتصرف خود در مى آورند ١٠ هم چنين روايت ميرلوحى از امام صادق عليه‌السلام نيز ارتباط با روايت قبلى دارد كه فرمود:

سپس بين سران ارتش عرب و عجم دشمنى و اختلاف پيش ‍ مى آيد و اين اختلافات همچنان ادامه داشته تا امارت و فرمانروائى به مردى از ذريه ابوسفيان مى رسد ١١ روايت تحرك الحسنى نيز وارد شده كه با شواهد و قرينه ها چنين از آن استفاده مى شود كه وى در عراق بسر برده و بعد از به حكومت رسيدن كشته خواهد شد.

در مقابل رواياتى كه از آنها بر پائى حكومت اسلامى استفاده مى شود دسته ديگرى از روايات است كه از آنها بر مى آيد حكومت ستمگران در عراق همچنان تا ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام ادامه خواهد داشت زيرا از امام صادق عليه‌السلام نقل شده كه فرمودند:

زمانى كه ديوار عقب مسجد كوفه كه به خانه عبدالله بن مسعود مى رسد خراب مى شود آن زمان پايان سلطنت خاندان فلان است كه بعد از آن حضرت قائم عليه‌السلام ظهور مى فرمايد ١٢ و روايتى كه در كتاب غيبت طوسى آمده است خراب كننده ديوار آن را ترميم نمى كند ١٣ به اين معناست كه كسى كه ديوار مسجد را خراب نموده است يا كشته مى شود و يا قبل از اينكه به نوسازى و مرمت آن بپردازد از آنجا مى رود البته جريان تخريب ديوار مسجد صرفا جنبه نظامى داشته كه فرمانرواى آن شهر براى سركوبى حركت معارضى كه مخالفان مبارز، به مسجد پناه برده و متحصن مى شوند، آن را تخريب مى كند.

گاهى همين معنا از روايت مربوط به كشتار وحشيانه اى كه در كنار مسجد كوفه اتفاق مى افتد نيز استفاده مى شود كه ابوبصير آن را از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده كه حضرت فرمود:

براى فرزندان فلان كنار مسجد شما يعنى مسجد كوفه در روزى معين معركه اى رخ مى دهد كه در آن درگيرى ، از دروازه فيل تا اصحاب صابون محله اى در كوفه چهار هزار نفر كشته خواهد شد ١٤ و در روايتى ديگر آمده است كه:

ملك و سلطنت آنان از بين نخواهد رفت تا مردم را روز جمعه در كوفه قتل عام نمايند گوئيا حد فاصل بين مسجد و اصحاب صابون سرهايى را مى بينم كه از بدن جدا مى شود ١٥ همچنانكه قريب به همين مضمون از رواياتى كه در خصوص لشكركشى سفيانى به عراق وارد شده است نيز استفاده مى شود كه در برخى از آنها اشاره شده به اينكه سفيانى با حكومت ضعيفى كه غير اسلامى بلكه مخالف اسلام و دشمن امام مهدى عليه‌السلام مى باشد مبارزه مى كند، چنانكه در روايتى هم كه از بحار در زمينه حركت سفيانى نقل كرديم آمده است:

و فرمانرواى مردم در آن روز جبار و ستمگرى لجوج است كه كاهن و جادوگر ناميده مى شود ١٦ اما بر فرض صحت اين روايات چنين اخبارى با احاديث اولى كه دال بر پياده شدن حكومت اسلامى در عراق قبل از ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام بود منافاتى ندارد زيرا اين روايات از مرحله اى سخن مى گويد كه پيوند آن به ظهور آن حضرت معلوم نبوده و يا مرحله بسيار كوتاهى است كه متصل به ظهور ايشان است ، به هر ترتيب بعد از پيروزى زمينه سازان ظهور حكومت و نظام اسلامى ايجاد مى شود و تا زمانيكه اراده خداوند تعلق بگيرد ادامه خواهد داشت ، سپس در اثر انحراف از آن در همان سال ظهور و يا اندكى قبل از ظهور حكومت به كام جباران گشته و ديگر بار چيره مى شوند و الله العالم.

# حسنى و شيصبانى و عوف سلمى

در تعدادى از روايات سخن از حسنى به ميان آمده است كه اشاره دارد، وى حركتى را در عراق آغاز مى نمايد اما اين روايات نياز به دقت بيشتر دارد چرا كه اين احاديث نام سه نفر، حسنى مدينه ، حسنى مكه و حسنى عراق را بيان مى كند، همچنين حسينى خراسانى كه در منابع حديث اهل سنت و برخى منابع خبرى شيعه حسنى ناميده شده است و هم اوست كه در سال ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام با سپاهيانش وارد عراق مى گردد بنابراين احتمال دارد مراد از روايات مربوط به جنبش حسنى در عراق ، همين قيام و حركتش باشد و احتمال اينكه حسنى ديگرى قبل از او باشد نيز وجود دارد.

امام شيصبانى ، در مورد اين شخص روايتى از كتاب غيبت نعمانى كه از منابع درجه اول حديث مى باشد از جابربن يزيد جعفى نقل شده است كه گفت : از امام باقر عليه‌السلام در مورد سفيانى سؤ ال كردم حضرت فرمود:

دسترسى به سفيانى پيدا نمى كنيد تا اينكه قبل از او شيصبانى در سرزمين عراق مانند آبى كه از زمين بجوشد، ناگهان ظاهر مى شود و خروج مى نمايد، او نمايندگان شما را بقتل مى رساند و بعد از ماجرا در انتظار سفيانى باشيد كه حضرت قائم نيز خروج مى كند ١٧ گر چه من روايت ديگرى را پيرامون وى نيافتم اما همين روايت داراى چند نكته درباره اين شخص مى باشد از آن جمله:

الف او به شيصبانى توصيف شده است كه نسبت به شيصبان دارد و آن صفتى كه امامان عليه‌السلام از آن تعبير به طاغوتها و اشرار مى نمايند، بگونه اى كه در شرح قاموس زبيرى آمده است ، شيصبان در اصل نام ابليس ‍ و مورچه نر مى باشد.

به اينكه او قبل از سفيانى خروج مى كند، از روايت چنين برداشت مى شود كه بين او و سفيانى فاصله چندانى نيست و يا اينكه بلافاصله بعد از او سفيانى خروج خواهد كرد، بدليل مفاد كلام امام باقر عليه‌السلام كه فرمود: بعد از او منتظر سفيانى باشيد

ج محل خروج وى عراق است كه به آن زمين كوفان نيز گفته مى شود و يا اينكه در خود شهر كوفه است به هر حال خروج و يا انقلاب و يا حكومت او ناگهانى و غير منتظره است مانند آب كه از زمين مى جوشد او انسانى است طغيانگر و خونريز كه مؤ منان را به قتل مى رساند و ظاهرا معناى جمله و نمايندگان شما را مى كشد در كلام امام باقر عليه‌السلام اين است كه مؤ منين عالى رتبه اى را كه معمولا پيشاپيش و در صدر هيئت نمايندگى حضور دارند به شهادت مى رساند. چه اينكه گفته مى شود و فد قبيله نمايندگان قبيله و يا و فد مدينه - نمايندگان شهر بمعانى صاحبان جاه و مقام و شخصيتهاى آنان است البته احتمال هم دارد معنا اين گونه باشد كه هيئتهايى را كه قصد زيارت بيت الله الحرام و امثال آن را دارند، به قتل مى رساند.

ما در حركت و جنبش سفيانى و لشكركشى وى به عراق ترجيح داديم ، كه حاكميت شيصبانى در عراق پيش از خروج سفيانى و بعد از برقرارى حكومت مهيا گران مقدمات ظهور و پيروانشان خواهد بود البته از ديدگاه برخى چنين شخصى با اين اوصاف بر صدام حاكم فعلى عراق انطباق دارد. چون همه اين صفات در او وجود دارد، بنابراين اگر سفيانى بعد از او در شام خروج نمايد مى توان ادعا كرد كه صدام همان شيصبانى عراق است كه در روايت وارد شده است.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

١نام منطقه اى است در عراق . و خانقين شهر مرزى فعلى عراق .

٢ارشاد مفيد ص ٣٣٦ و بحار ج ٥٢ ص ٢١٩ ٢٢١.

٣بحار ٥٢ ص ٢١٧.

٤بحار ج ٥٢ ص ٤٣.

٥ملاحم و فتن ص ٤٣.

٦مستفيض خبر واحدى است كه راويان آن از سه نفر تجاوز كند.

٧بحار ج ٥١ ص ٨٧.

٨روايت مرسله از جهت جعل بحال شخصى كه در سلسله سند نامش حذف شده حجيت ندارد.

٩روايت ضعيف

١٠روايت ضعيف آن است كه در سلسله راويان آن احتمال فسق در يك راوى و يا جه بحال وى و وضع و جعل نمودنش مورد شبهه باشد.

١١الزام الناصب ج ٢ ص ١٩١

١٢ارشاد مفيد ص ٣٦٠ .

١٣غيبت طوسى ص ٢٧١.

١٤ارشاد ص ٣٦٠.

١٥غيبت طوسى ص ٢٧٢.

١٦بحارج ٥٢ ص ٢٧٣.

١٧بحار ج ٥٢ ص ٢٥٠ به نقل از غيبت نعمانى .

اما عوف سلمى در مورد اين شخص نيز روايتى در كتاب غيبت طوسى كه آن هم از منابع درجه اول حديث بشمار مى رود وارد شده است . حذلم بن بشير از امام زين العابدين عليه‌السلام نقل كرده كه گفت:

به على بن الحسين عليه‌السلام عرض كردم ، كيفيت خروج حضرت مهدى عليه‌السلام را برايم توصيف نموده و دلائل و نشانه هاى ظهورش را به من بشناسان حضرت فرمود: قبل از ظهور او مردى بنام عوف سلمى در سرزمين جزيره خروج مى نمايد كه جايگاه او تكريت و محل قتل وى مسجد دمشق مى باشد و بعد از آن شعيب بن صالح از سمرقند خروج مى كند و آنگاه سفيانى ملعون كه از ذريه عتبه پسر ابوسفيان است از منطقه وادى يابس بيابان خشك خروج مى نمايد كه در هنگام خروج او حضرت مهدى عليه‌السلام مخفى است و پس از آن خروج مى نمايد ١ البته پيرامون اين شخص عوف روايت ديگرى را نيافتم . اما آنچه كه در متن همين روايت درباره شعيب بن صالح آمده كه وى اهل سمرقند است مخالف با مطالبى است كه در مصادر روايتى شيعه مشهور است كه او از اهالى رى مى باشد، مگر اينكه بگوئيم وى اصالة اهل سمرقند است و همچنين كيفيت خروج ايشان قبل از سفيانى را كه در جاى خودش ذكر نموديم.

ظاهرا عوف سلمى عليه حكومت سوريه قيام مى كند نه عراق و مدت كوتاهى قبل از سفيانى بسر مى برد. امام جزيره كه مركز جنبش و قيام اوست نام منطقه اى است در مرز عراق و سوريه و هرگاه لفظ جزيره بدون اضافه ذكر شود همين معنا از آن استفاده مى شود آنگونه كه در كتب تاريخ و حديث نيز چنين آمده است البته اين جزيره به نام جزيره ربيعه و جزيره ديار بكر نيز ناميده مى شود بنابراين از لفظ جزيره نمى توان جزيرة العرب و يا جزيره ديگرى را لحاظ نمود مگر در صورت اضافه شدن اين كلمه و ظاهرا معناى جمله و جايگاه وى تكريت است اين است كه جايگاه او قبل از قيام و حركتش و همچنين بعد از شكست او و فرارش شهر تكريت خواهد بود كه امروزه يكى از شهرهاى معروف عراق است و آنچه كه اين مطلب را تاءييد مى كند اين است كه تكريت نزديك منطقه حركت او يعنى جزيره واقع شده است . و عبارات ديگرى كه در برخى از نسخه ها جايگاه وى بكريت و يا بكويت آمده است در اثر اشتباه نسخه هاست كه بجاى تكريت نقل شده است و مؤ يد اين معنى اين است كه در بحار و غيبت طوسى فقط تكريت آمده است روايت اشاره به اين معنا دارد كه او عوف سلمى در مسجد دمشق كشته مى شود يعنى در آنجا بوسيله ترور بقتل مى رسد و يا اينكه در آن محل دستگير و كشته مى شود بنابراين قضيه خروج او از جمله حوادث و پيشامدهاى سرزمين شام است كه با حوادث عراق نيز بى ارتباط نيست.

# مرحله سوم لشكركشى سفيانى و خراب شدن بصره

رواياتى كه در اين زمينه وارد شده است چگونگى لشكركشى سفيانى به عراق و اشغال آن كشور توسط او و آزار و اذيت مردم آن سامان مخصوصا پيروان حضرت مهدى عليه‌السلام و اهل بيت عليه‌السلام را بوسيله وى توصيف مى كند كه در بخش جنبش سفيانى از آن ياد كرديم لكن از مجموعه روايات چنين استفاده مى شود كه حكومت وقت عراق در آن زمان به اندازه اى ضعيف و ناتوان است كه نه با قواى نظامى و نه با تكيه بر نيروى مردمى قادر بر دفع هجوم سفيانى نيست و پس از آن جلوگيرى نيروهاى يمنى و ايرانى كه جهت روياروئى با لشكريان سفيانى وارد عراق مى گردند نيز عاجز مى باشد چنانكه احتمال دارد علت ورود نيروهاى سفيانى به عراق دعوت نمودن حكومت ضعيف آن كشور باشد و اينكه روايات از نبردى كه لشكريان سفيانى در دجيل٢ و بغداد و جاهاى ديگر درگير آن مى شوند ياد كرده است ، منظور جنگ و درگيرى و يا با گروهكهاى شورشى عليه خود مى باشد.

چه اينكه مفهوم روايات اين است كه نيروهاى ايران و يمنى از پشتيبانى مردمى ملت عراق برخوردارند و مردم مستضعف آن سامان با شادمانى اين نيروها را جهت تعقيب و سركوبى قواى سفيانى مساعدت و يارى مى نمايند.

اما روايات مربوط به خراب شدن بصره سه دسته است : الف خراب شدن آن بواسطه غرق در آب . ب بواسطه جنبش و انقلاب زنگيان سياه پوستان ج در اثر فرو رفتن زمين و غرق شدن هر دو. و مضمون بيشتر كلمات اميرمؤ منان عليه‌السلام كه در خطبه هاى نهج البلاغه و غير آن وارد شده است مراد دو خرابى اولى است كه در زمان عباسيان بوقوع پيوسته است همچنانكه همه مورخان آن را ذكر كرده اند و مقصود بخشى ديگر از فرمايشات آن حضرت ، خرابى نوع سوم بواسطه فرو رفتن زمين است كه از جمله علامتها و نشانه هاى ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام خواهد بود.

حضرت على عليه‌السلام در يكى از خطبه هاى نهج البلاغه خطاب به اهل بصره مى فرمايد:

شما لشكريان آن زن عايشه هستيد و طرفداران آن حيوان شتر عايشه وقتى آن حيوان فرياد زد اجابت كرديد و زمانى كه پى شد گريختيد. زود رنجيده خاطر مى شويد و عهد و پيمان شما نقض عهد و پيمان شكنى است ، آئين شما نفاق است و آب آشاميدنى تان بسيار تلخ و غير قابل استفاده كسى كه در بين شما مسكن گزيند در گرو گناهانش گرفتار آمده و آنكس كه شما را ترك گويد رحمت خدا شامل حال وى شده است گوئيا مى بينم مسجد شما را مسجد بصره مانند سينه كشتى بر آب نشسته خداوند عذاب را از بالا و پائين آن فرو فرستاده است و هر آنكس كه درون آن باشد غرق خواهد شد. ٣ ابن ابى الحديد پيرامون كلمات حضرت در اين خطبه گفته است : اينكه اميرالمؤ منين عليه‌السلام از غرق شدن بصره خبر داده كه غير از مسجد جامع آن همه را آب فرا مى گيرد ديدم كسانى را كه معتقدند آنچه در كتابهاى حوادث آينده بچشم مى خورد دلالت بر اين معنى دارد كه شهر بصره و اهل آن بوسيله آب تيره اى كه از زمين مى جوشد هلاك شده و غرق مى گردد تنها مسجد آن شهر از غرق شدن مصون مى ماند. و آنچه صحيح بنظر مى رسد اين است كه هر چه را به آن خبر داده شده است بوقوع پيوسته زيرا شهر بصره دو بار يكى در زمان خليفه عباسى قائم بامر الله بطور كامل غرق شده است به جز بخشى از مسجد جامع آن كه شبيه سينه پرنده روى آب هويدا بوده چيزى باقى نمانده است همانطور كه اميرمؤ منان عليه‌السلام كيفيت آن را خبر داده است كه آب از درياى فارس از ناحيه اى كه امروزه معروف به جزيره فارسى است و از ناحيه كوه معروفى بنام كوه سنام آن را فرا گرفت كه خانه شهر و هر كس كه در آنها بسر مى برد غرق شد و جمعيت انبوهى از اهل آنجا هلاك شدند و يكى از اين دو حادثه غرق ، نزد اهل بصره معروف است كه آن را از پيشينيان خود نقل مى كنند.

اما حادثه آن خرابى كه بواسطه انقلاب زنگيان اتفاق افتاده است در نيمه قرن چهارم در زمان عباسيان بود. اميرمؤ منان عليه‌السلام مكرر از آن خبر داده ، از جمله خطبه اى كه حضرت در آن فرموده:

اى احنف گوئيا وى را مى بينم با لشكرى راه مى افتد كه نه داراى غبار است و نه همهمه جنگاوران و نه صداى چكاچك افسار مركب ها و نه صداى شيهه اسبان با گامهايى شبيه گام شتر مرغ زمين را شيار مى نمايند ٤ مرحوم سيد رضى بيان داشته است كه آن حضرت با اين عبارات به فرمانده زنگيان اشاره فرموده است . سپس حضرت ادامه داد: واى بر راههاى آباد شما و بر خانه هاى زيبايتان كه بالكن هايى چون بالهاى كركس و پيشانى هايى چون خرطوم فيل دارند از طرف كسانى كه بر كشته هايشان زارى نمى شود و غايبشان مفقود نيستند

اما انقلاب زنگيان به رهبرى قرمطى در كتب تاريخ مشهور است و هر وضعيتى را كه اميرمؤ منان عليه‌السلام براى آنان ذكر فرموده است بطور دقيق بر آنها منطبق است و اين انقلاب و نهضت در حقيقت عكس العمل ظلم و ستم و خوشگذرانى و بيدادگرى با بردگان و مستضعفان است . از اين رو لشكريان او همه از بردگان سياهى مى باشند كه پياده بوده و مركبى را در اختيار نداشتند.

اما حادثه خرابى بصره كه از نشانه هاى ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام است در بسيارى از روايات وارد شده است كه بصره از جمله شهرهاى مؤ تفكه زيرور و شده است كه در قرآن مجيد آمده است يعنى شهرهايى كه با فرو رفتن در زمين در اثر عذاب الهى دگرگون شده است كه از جمله آنان شهر بصره است كه سه مرحله زيرور و شده و مرحله چهارم هنوز واقع نشده است.

در شرح نهج البلاغه ابن ميثم بحرانى آمده است كه گفت:

زمانى كه اميرمؤ منان عليه‌السلام از جنگ جمل فارغ شد، منادى را اءمر كرد كه اعلام دارد مردم از فردا به مدت سه روز در نمازها حاضر شوند و هيچكس بدون عذر حق سرپيچى و تخلف از آن را ندارد و كارى نكنيد كه با شما برخورد شود! چون روز معين فرا رسيد مردم اجتماع نمودند آنگاه حضرت در آن مكان حضور يافت و نماز صبح را در مسجد جامع با مردم به جماعت گذارد بعد از پايان نماز، حضرت ايستاد و در حالى كه پشت به قبله به ديوار سمت راست مصلا تكيه زده بود مردم را مخاطب قرار داد بعد از حمد و ستايش خدا، آنطور كه شايسته مقام اوست و درود بر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و طلب آمرزش براى مردان و زنان مؤ من و مسلمان چنين آغاز سخن فرمود: اى مردم بصره اى اهالى شهرى كه تاكنون سه مرحله اهل خود را به كام مرگ فرستاده است خداوند متعال مرحله چهارم را نيز محقق ساخته و كامل مى نمايد اى لشكريان زن عائشه و اى طرفداران آن مركب شتر عائشه كه چون فرياد زد اجابت كرديد و زمانى كه پى شد شكست خورديد و گريختيد زود مى رنجيد، آئين شما نفاق است و آب آشاميدنى تان تلخ و غير قابل استفاده خاك شهر شما بدبوترين خاكهاى شهرههاى خداست و دورترين آنها از رحمت خداوندى در اين شهر نسبت شر و بدى نه دهم است يعنى از هر ده نفر نه نفر تبهكار و شرور هستند كسى كه در آن شهر بماند در اثر گناه اوست و آنكس كه از آن خارج شود رحمت خداى وى را شامل شده است گوئيا مى بينم شهر شما را بصره آب پوشانده است به گونه اى كه غير از كنگره هاى مسجد كه مانند سينه پرنده اى در وسط دريا آشكار است چيز ديگرى ديده نمى شود در اين هنگام احنف بن قيس ايستاد و عرض كرد: اى اميرمؤ منان ، اينها چه زمانى اتفاق مى افتد؟ حضرت فرمود: اى ابابحر،تو آن زمان را هرگز درك نخواهى كرد، فاصله بين تو و آن زمان قرن هاست لكن بايد حاضرين شما به غائبين و آنها نيز به برادران دينى خود برسانند زيرا زمانى كه ديدند نيزارهاى آن تبديل به خانه ها و آسمان خراشها شده است ، پس فرار، فرار كه در آن روز ديگر بصره اى براى شما باقى نخواهد ماند.

حضرت متوجه سمت راست خود شد و فرمود: چقدر فاصله بين شما و ابله است ؟ منذربن جارود عرض كرد: پدر و مادرم فداى تو باد چهار فرسخ . حضرت بدو فرمود: راست گفتى . به خدايى كه پيامبر اسلام حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به پيامبرى بر انگيخت و او را به مقام نبوت ، كرامت بخشيد و رسالت را مخصوص وى گردانيد و مرغ روحش را شتابان در بهشت جاودان جايگزين فرمود، از آن بزرگوار شنيدم اين گونه كه شما هم اكنون از من مى شنويد كه فرمود: اى على آيا مى دانى فاصله بين مكانى كه بصره نام دارد و بين منطقه اى كه آن را ابله مى نامند چهار فرسخ است و به زودى اين منطقه محل استقرار خراج گيران خواهد شد در آن مكان هفتاد هزار نفر از امت من شهيد خواهند شد كه به منزله شهداى جنگ بدر مى باشند.

منذر عرض كرد: اى اميرمؤ منان عليه‌السلام پدر و مادرم به قربانت چه كسى آنان را مى كشد؟ حضرت فرمود: آنان بوسيله برادرانى كه مانند شياطين سياه چهره و بدبو هستند كشته مى شوند حرص و طمع آنان زياد است اما در غارتها سود اندكى دارند خوش بحال كسى كه به دست اينان كشته شود براى مبارزه با آنان گروهى پيشقدم مى شوند كه نزد مستكبرين آن زمان خوار هستند در زمين ناشناس و در آسمان معروفند، آسمان و زمين و آنچه در آنهاست بر آن مى گريند، سپس چشمان حضرت پر از اشك گرديد و فرمود: واى بر تو اى بصره از لشكرى كه نه صدا دارد و نه گرد و غبار.

منذر ديگر بار عرضه داشت : آنچه فرموديد كه از ناحيه غرق براى آنان اهل بصره پيش مى آيد كدام است ؟ حضرت فرمود: اين لفظ واى داراى دو درب است يكى در رحمت و ديگرى در عذاب ، آرى اى پسر جارود خونخواهانى بزرگ كه گروهى از آنان بعض ديگر را بقتل مى رسانند و از آن جمله فتنه و آشوبى است كه تخريب خانه ها و شهرها و غارت اموال را به دنبال خواهد داشت و اسارت زنانى كه با وضع بسيار بدى سر بريده مى شوند اى واى . كه تا چه اندازه سرگذشت آنان عجيب است!

و از جمله آن نشانه ها، دجال بزرگ يك چشم است كه چشم راست او ناپيدا است و در چشم ديگرش چيزى مانند گوشت جويده شده ديده مى شود كه آميخته بخون است ، چشم وى مانند دانه انگورى كه روى آب در گردش ‍ باشد از حدقه بيرون آمده است ، گروهى از مردم بصره كه تعدادشان به اندازه شهداى ابله مى رسد و انجيل ها حمايل دارند از او پيروى مى كنند در آن زمان عده اى كشته مى شوند و عده اى فرار مى كنند و پس از آن ، لرزش ‍ زمين به اطراف پرتاب شدن ، فرو رفتن ، و به صورت ديگر در آمدن قيافه هاست ، آنگاه گرسنگى در اثر قحطى و بعد از آن مرگ سرخ يعنى غرق شدن مى باشد.

اى منذر: شهر بصره در كتب آسمانى ، داراى سه نام ديگر غير از بصره است كه جز دانشمندان و علماء آنها را كسى نمى داند از آن جمله ، خريبه ، تدمر و مؤ تفكه است ، تا اينكه فرمود:

اى اهل بصره ، خداوند از ميان همه شهرهاى مسلمانان ، برترين مرتبه شرف و كرامت را در شما قرار داد و شما را بر ديگران زيادتى بخشيد، از ناحيه قبله بر ديگران برترى داريد، چه اينكه قبله شما روبروى مقام ابراهيم مى باشد و آن جايى است كه امام جماعت در مكه مى ايستد، قاريان قرآن شما بهترين قاريانند و پرهيزكاران شما، پارساترين مردم ، عبادت كنندگان شما بهترين عبادت كنندگان و تجار شما بهترين تاجران و راستگوترين آنها در معامله و تجارت هستند، صدقه دهندگان شما از اين جهت گرامى ترين مردم هستند، و ثروتمندان شما، بخشنده ترين و متواضع ترين انسانهايند افراد شايسته شما از حيث خلق نيكو از همه بالا ترند و شما بهترين پناه دهندگان مردميد و نسبت به آنچه را كه مربوط به شما نيست به زحمت نمى اندازيد، رغبت شما به شركت در نماز جماعت بيش از ديگران است ، ميوه هاى شما بهترين ميوه ها و اموال شما بيشترين اموال و فرزندان شما هوشيارترين فرزندان و زنهاى شما عفيف ترين و شوهردارترين زنان است . خداوند سبحان آب را در اختيارتان قرار داده تا صبح و عصر براى معيشت خود، از آن استفاده كنيد و دريا را سبب افزايش اموال شما قرار داده است و چنانچه اهل صبر و استقامت باشيد درخت طوبى جايگاه و سايه بان شماست ، الا اينكه اراده خداوند چنين تعلق گرفته و قضاء او جارى خواهى بود و هيچكس خلاف حكمت او نمى تواند كارى انجام دهد. و هم اوست كه بسرعت بندگانش را محاسبه مى نمايد خداى سبحان مى فرمايد: هيچ منطقه اى نيست مگر اينكه قبل از قيامت اهل آن را هلاك و يا عذاب مى كنيم . و اين حقيقت ، در قرآن نوشته شده است .. ٥ تا اينكه فرمود:

يكى از روزها پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مطلبى را به من فرمود و كسى غير از من با آن حضرت نبود فرمود: كه جبرئيل روح الامين مرا بر شانه راستش حمل نمود تا زمين و آنچه را كه بر روى آن وجود دارد ببينم كليدهاى آن را به من سپرد و به آنچه كه در زمين بود و تا روز قيامت خواهد بود مرا آگاه نمود، آشنايى و آگاهى اين امر برايم دشوار نبود، همانطورى كه بر پدرم آدم سخت نيامد همه نامها را به وى آموخت اما ملائكه آنها را ندانستند. آنگاه من در كنار دريا شهرى را مشاهده نمودم كه بصره ناميده مى شد، آن شهر دورترين قسمت زمين نسبت به آسمان بود و نزديكترين شهرها به آب ، آن سرزمين از ساير جاها زودتر خراب مى گردد و داراى نامرغوب ترين خاك و شديدترين عذابها خواهد بود كه در قرون گذشته چندين بار به زمين فرو رفته و ديگر بار نيز چنين خواهد شد، اى اهل بصره : و اى روستاهاى اطراف ! آن روزى كه آب آنجا را فرا مى گيرد بر شما، از نظر بلا و مصيبت روز بس بزرگى خواهد بود من محل فوران و جوشش ‍ آب در شهر شما بصره را مى دانم و قبل از آن حوادثى بزرگ و غير منتظره به شما روى مى آورد كه از ديدگان شما پنهان است لكن ما به آن آگاهيم ، كسى كه نزديك غرق شدن آن شهر، آن را ترك گويد رحمت خداى او را شامل شده است و كسى كه در آن بدون توجه باقى بماند در گرو گناه خويش است و خداوند نسبت به بندگانش ستم نمى كند ٦ ما بر اين حديث فقره اى از كتاب نهج السعادة در مستدرك نهج البلاغه افزوديم و فقره ديگرى از اين خطبه ، از كتاب عيون اخبارالرضا نوشته ابن قتيبه از حسن بصرى روايت شده كه در آن آمده است:

جز آنكه از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه مى فرمود زمينى فتح خواهد شد كه بصره ناميده مى شود از حيث قبله به اثبات ترين قسمت زمين هاست قاريان آن شهر از بهترين قاريان ، و عبادت كنندگان آن بهترين عابدان و دانشمندان و علماء آن ديار داناترين انديشمندان و صدقه دهندگان و تجار آن بزرگترين تاجران مى باشند، از اين شهر تا منطقه اى كه ابله نام دارد چهار فرسخ فاصله است در آستان مسجد جامع اين شهر، تعداد چهل هزار نفر به شهادت مى رسند كه شهيد آنان مانند شهيدى است كه با من در جنگ بدر حضور داشته است

آنچه از منابع تاريخى استفاده مى شود اين است كه خطبه اميرمؤ منان عليه‌السلام در بصره و سخنان آن حضرت در آن از حوادث و پيشامدها، حتمى و مشهور بوده است لكن روايات مربوط به آن در طولانى و كوتاه بودن و از حيث مضمون اندكى با هم اختلاف دارند.

دو روايتى كه نقل كرديم به تنهائى خراب شدن بصره را بواسطه غرق شدن بعد از فرو رفتن بيان مى كند و اين جريانى است كه در دو مرحله غرق قبلى و يا در انقلاب زنگيان اتفاق نيفتاده است و ظاهرا اين همان فرو رفتنى است كه در روايات ديگرى از امامان عليه‌السلام به عنوان يكى از نشانه هاى ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام ذكر شده است و يا فرو رفتنى است كه احتمالا در زمان نبرد ياران درفش هاى سياه با فرمانروايان ستمكار عراق قبل از به اشغال در آمدن آن توسط سفيانى و يا بعد از اشغال آن صورت مى گيرد و چنانكه تنها اين دو روايت در زمينه بيان تعداد شهداى بصره كه هفتاد و يا چهل هزار تن مى باشند و در مقام و مرتبه شهداى بدر بودن آنان و گريستن اميرمؤ منان عليه‌السلام سخن مى گويد در روايتى ديگر گريه نمودن پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر آنان نيز وارد شده است روايت اول محل شهادت آنان را بين بصره و ابله ذكر نموده است كه امروزه محله اى است در بصره كه نزديك ايستگاه قطار واقع شده است در حالى كه روايت ابن قتيبه شهادت آنان را كنار مسجد جامع كه ظاهرا مراد از آن مسجد بصره است بيان كرده است.

بنابراين ناگزير بايد جريان شهادت آنان قبل از ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام باشد زيرا بعد از ظهور آن بزرگوار هيچ ستمگر و ظالمى وجود ندارد تا اينكه شهداء در پيشگاه آن مستكبران ذليل و خوار باشند چنانكه از روايت ، چنين برداشت مى شد، لكن اشاره اى به تعيين زمان آنها نشده است همچنين روايت به روشنى بيان ننموده كه آنها به دست چه كسانى كشته مى شوند و شايد كلمه برادران حاميان اشتباها بجاى كلمه ديگر نوشته شده باشد.

و دجال ، كه نام او ذكر شده است ، بعد از آنان خواهد آمد و داراى طرفدارانى بالغ بر هفتاد هزار تن از نصارى پيروان انجيل ها مى باشند. بعيد نيست كه او غير از دجال موعودى باشد كه بعد از ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام ظاهر مى شود. به دليل اينكه روايت ابن قتيبه به بيان شهداى ابله اكتفاء نموده و نامى از دجال به ميان نياورده است و از طرفى ابن ميثم منبع اين روايت را متذكر نشده است كه اين خود نياز به تحقيق و بررسى بيشتر دارد. و الله العالم.

در تفسير نورالثقلين ، در تفسير اين آيه شريفه و جاء فرعون و من قبله والمؤ تفكات بالخاطئه و آمد فرعون و كسانى كه قبل از او بودند و شهرهاى زيرورو شده در اثر گناه ٧ آمده است كه مراد از زيرور و شده ها، شهر بصره است ، همچنين در تفسير آيه شريفه و زيرورو شده ها را فرو اءفكند ٨ از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است كه فرمود: مراد اهل بصره است و هم آن شهر است كه زيرورو شده است و نيز در تفسير فرموده خداى سبحان كه فرمود: و پيروان ابراهيم و اصحاب مدين شهر پيروان حضرت شعيب و شهرهاى زيرورو شده ٩ از حضرت صادق عليه‌السلام وارد شده است كه فرمودند: آنان قوم لوط اند كه شهرشان زيرورو و دگرگون شده است.

و در همين تفسير مطلبى به نقل از كتاب من لايحضره الفقيه از جويرية بن مسهر عبدى آمده است كه گفت:

با اميرمؤ منان عليه‌السلام از جنگ با خوارج بر مى گشتيم ، وقت نماز عصر بود كه به سرزمين بابل رسيديم ، حضرت با مردم ، در آن منطقه فرود آمد، سپس امام رو به مردم ، فرمود: اى مردم اين زمين ملعون است و در طول زمان سه مرتبه گرفتار عذاب الهى شده است در روايتى ديگر دو مرتبه و در انتظار سومين مرحله آن مى باشد و اين سرزمين يكى از مناطق زيرورو شده است

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

١بحارج ٥٢ ص ٢١٣ به نقل از غيبت طوسى .

٢نهر كوچكى كه از دلجه جدا شده است .

٣نهج البلاغه خطبه ١٣.

٤نهج البلاغه خطبه ١٢٨

٥اسراء آيه ١٠.

٦بحارج ٦٠ ص ٢٢٤ ٢٢٦ و نهج البلاغه ص ٣٢٥.

٧حاقه ٩.

٨نجم ٥٣.

٩توبه ٧٠.

# آزاد شدن عراق به دست حضرت مهدىعليه‌السلام

در زمينه ورود حضرت مهدى عليه‌السلام به عراق و آزاد ساختن آن از باقيمانده نيروهاى سفيانى و گروهكهاى متعدد خوارج و پذيرفتن آن كشور به عنوان پايگاه دولت و مركز حكومت خويش ، روايات فراوانى وجود دارد.

و در خصوص زمان دقيق ورود حضرت به عراق مطلبى را نيافتم ، اما در بحث حركت ظهور آن حضرت خواهد آمد كه چند ماه بعد از ظهور و پس از آزادى سازى حجاز و درگيرى سخت ياران او در منطقه بيضاء استخر كوه سفيد در نزديكى اهواز با نيروهاى مخالف ، به شكست فاحش قواى سفيانى خواهد انجاميد، سپس آن حضرت از طريق هوا با يك اسكادران هواپيما، وارد عراق مى شود، چه اينكه از كلام امام باقر عليه‌السلام در تفسير آيه شريفه اى جماعت جنيان و انسانها اگر قادر به عبور هستيد، از اطراف و نواحى آسمان و زمين پس بگذريد، كه نمى توانيد بگذريد مگر با قدرت و تسلط الهى ١ چنين استفاده مى شود كه فرمود: قائم در روز لرزش زمين با هفت كجاوه از نور فرود مى آيد به گونه اى كه هيچكس متوجه نمى شود كه حضرت در كدام يك از آنهاست ، تا اينكه در شهر كوفه فرود مى آيد

اگر اين روايت صحيح باشد علاوه بر جنبه اعجاز، بر اين مطلب دلالت دارد كه شرائط امنيتى براى حفظ وجود مبارك آن حضرت ، اقتضاى چنين احتياطى را دارد و با وجودى كه اوضاع كينه توزانه جهانى ، عليه آن بزرگوار است رد عين حال صحنه داخلى كشور عراق آن طور كه بايد پاكسازى نشده است و از مفاد كلمه فرود مى آيد و جمله بعدى تا اينكه در كوفه فرود مى آيد چنين استفاده مى شود كه آن حضرت مستقيما وارد كوفه و يا نجف نمى شود بلكه طبق دلالت برخى روايات ابتداء در مركز حكومت پايتخت و يا در پايگاه نظامى و يا در كربلا فرود خواهد آمد.

روايات ، بخش عظيمى از فعاليتها و معجزات آن حضرت را در عراق بيان مى كند كه در مبحث حركت ظهور به بيان آن خواهيم پرداخت و در اينجا بعضى موارد را كه متعلق به اوضاع عمومى كشور عراق است ذكر مى كنيم كه مهم ترين آنها هموار نمودن اوضاع داخلى و متلاشى نمودن عده بسيارى از مخالفان است زيرا روايات ، چنين مى گويد: زمانى كه حضرت وارد شهر كوفه يعنى عراق مى شود، درگير و كشمكش بين سه جناح وجود دارد كه ظاهرا جناح اول طرفداران آن حضرت و گروه دوم پيروان سفيانى و دسته سوم وابسته به شورشيان است ، عمروبن شمر به نقل از امام باقر عليه‌السلام مى گويد: امام عليه‌السلام حضرت مهدى عليه‌السلام را ياد كرد، آنگاه فرمود:

وارد كوفه مى شود در حالى كه سه جناح داراى درفش ها، شهر را آشفته نموده اند و پس از آن زمينه براى ورود حضرت مهيا و شهر كاملا آمده پذيرش اوست آن حضرت وارد شده و با قرار گرفتن بر فراز منبر، آغاز سخن مى كند، بنحوى كه مردم از شدت گريه متوجه گفتار وى نمى شوند. ٢ در اين حديث شريف و مشابه آن ، كلمه كوفه تعبير از عراق است ، بنابراين وجود سه گروه پرچمدار در عراق ، با رواياتى كه بر تسلط نظامى ايرانيان بعد از شكست سفيانى در آن كشور دارد، منافاتى ندارد. مانند حديث بعدى كه اين روايت در منابع روائى شيعه و سنى به نحو مستفيض ، از اميرمؤ منان عليه‌السلام و از امام باقر عليه‌السلام نقل شده است كه فرمود

درفش هاى سياهى كه از خراسان خارج مى شود در كوفه فرود مى آيد و زمانى كه مهدى عليه‌السلام ظاهر شد جهت بيعت مجدد، حضور آن بزرگوار شرفياب مى شود ٣ بنابراين برترى نظامى در عراق به دست نيروهاى ايرانى زمينه سازان ظهور مى باشد، لكن اوضاع داخلى و مردمى آن كشور چنانكه گفتيم دستخوش ‍ كشمكش هاى سه جناح موجود در آنجا خواهد بود.

از رواياتى كه در مورد نابودى گروهكهاى معاند و دسته جات شورشى توسط آن حضرت وارد شده است ، استفاده مى شود كه حركتهاى مخالف آن حضرت ، بسيار است خواه از جمعيت خوارج و يا طرفداران سفيانى و غير آنان.

آن بزرگوار، جهت اجراى عهد و پيمانى كه از جدش رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دارد، سياست شدت عمل و كشتن هر كس را كه در مقابل وى مقاومت كند، اعمال مى نمايد، از امام باقر عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

برخورد و روش رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در ميان امتش ملايم بوده و با مردم با الفت رفتار مى نمود، اما مشى قائم كشتار مخالفين و بدخواهان است ، اين ماءموريت بوسيله نوشته اى كه از پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به همراه دارد به او سپرده شده است كه از اين طريق به پيش برود و از كسى طلب تو به ننمايد واى بر كسى كه مخالفت امر وى كند ٤ نوشته اى كه با آن حضرت است ، عهدنامه اى است به املاء جدش پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و بخط حضرت على عليه‌السلام كه در آن چنين آمده است:

آنان را بقتل برسان و باز هم بكش و طلب توبه از كسى مكن

از امام باقر عليه‌السلام منقول است كه فرمود:

قائم عليه‌السلام با ماءموريت جديد و قضاوت جديد، قيام مى كند، با اعراب بشدت برخورد مى نمايد و كارش چيزى جز شمشير نيست او از اءحدى طلب توبه نمى كند و در راه خدا از سرزنش هيچ ملامت گرى باك ندارد ٥ امر جديد، كه در عبارت حديث آمده است مراد از آن اسلام است كه توسط ستمگران محو گرديده است و مسلمانان از آن فاصله گرفته اند، اسلام و قرآن بوسيله آن حضرت ، ديگر بار حيات خود را باز مى يابد و اين مسئله براى اعرابى كه از حاكمان سركش خود اطاعت نموده اند، دشوار مى آيد، لذا با آن حضرت به دشمنى و ستيز بر مى خيزند.

از امام صادق عليه‌السلام نقل شده كه فرمود:

قائم عليه‌السلام در جريان نبرد خود با مسائلى روبرو خواهد شد كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با آن مواجه نشده است چون زمانى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در بين مردم مبعوث گرديد، آنان سنگ و چوب تراشيده بت را مى پرستيدند اما در زمان حضرت قائم ، مردم بر او مى شورند و كتاب خدا را براى آن حضرت تاءويل و تفسير مى كنند و به همين جهت با او مى جنگند ٦ و ديديم كه چگونه فرمانروايان و علماء و دانشمندان سوء و دربارى آنان ، آيات خدا را در رابطه با دشمنى با حكومت زمينه سازان ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام تاويل و تفسير نمودند و به مبارزه با آن برخاستند.

به گفته برخى روايات ، حمله شديد حضرت مهدى عليه‌السلام شامل منافقين ، كسانى كه در پوشش اسلام خود را مخفى نگه مى دارند و چه بسا بعضى از آنان خود را در بين اطرافيان آن حضرت جازده باشند نيز، مى شود، زيرا آن بزرگوار با نور و حكمتى كه خداى سبحان در قلب او جايگزين كرده است آنان را شناسائى مى كند. از امام صادق عليه‌السلام روايت شده كه فرمود:

زمانى كه آن مرد بالاى سر قائم مى ايستد و او را امر و نهى مى كند، حضرت مى گويد او را برگردانيد پس او را بر مى گردانند، آنگاه حضرت امر به زدن گردن او مى نمايد و در شرق و غرب جهان چيزى باقى نمى ماند مگر اينكه از آن بزرگوار ترس و وحشت بدل دارد ٧ برخى از روايات چنين دلالت دارد كه گاهى كار نابودى دشمنان بجائى مى رسد كه گروه مخالف را، بطور كامل نابود مى كند. از امام باقر عليه‌السلام نقل شده كه فرمود:

زمانى قائم قيام مى كند به طرف كوفه حركت مى كند، جمعيتى حدود دوازده هزار نفر كه بتريه ناميده مى شوند از شهر خارج شده و سر راه را بر آن حضرت مى گيرند و بدو مى گويند از همان راه كه آمده اى بر گرد، ما را نيازى به اولاد فاطمه نيست ، سپس حضرت شمشير در بين آنان گذاشته و يك نفر از آنان را زنده نمى گذارد، آنگاه وارد كوفه مى شود و همه منافقين شكاك و جنگجويان آنجا را از دم تيغ مى گذراند تا موجبات رضايت حضرت حق را فراهم نمايد ٨ در روايت بعدى نيز آمده است : كه آن حضرت هفتاد نفر از علماء و دانشمندان سوء را كه عامل گمراهى و فتنه و آشوب و اختلاف در ميان شيعه هستند به قتل مى رساند، از مالك بن ضمره نقل شده كه گفت . اميرمؤ منان عليه‌السلام فرمود:

اى مالك بن ضمره ، چگونه خواهى بود زمانى كه ، شيعيان اين چنين با يكديگر اختلاف داشته باشند؟ آنگاه حضرت انگشتان مبارك خود را بطور مشبك داخل يكديگر نمود، عرض كردم : اى اميرمؤ منان در آن هنگام چه مسئله خيرى بوجود خواهد آمد؟ حضرت فرمود: تمام خير در آن هنگام است ، اى مالك : در آن زمان قائم ما قيام مى كند و تعداد هفتاد مرد را، كه به خدا و رسول خدا دروغ گفته اند پيش كشيده و آنان را به قتل مى رساند، سپس خداوند همه را به يكپارچگى و وحدت مى رساند ٩ چنانكه روايت بعدى ، بر بقاى نيروهاى سفيانى در كشور عراق با وجود نشانه فرو رفتن لشكريانش در منطقه حجاز و شكست او در عراق دلالت دارد، از امام زين العابدين عليه‌السلام نقل شده است كه فرمود:

سپس حركت مى نمايد، يعنى حضرت مهدى تا اينكه به قادسيه مى رسد، در حالى كه مردم در كوفه اجتماع نموده و با سفيانى بيعت كرده اند ١٠ و از امام صادق عليه‌السلام روايت شده كه فرمود:

سپس متوجه كوفه مى شود و در آنجا فرود مى آيد، و خون هفتاد قبيله از قبايل عرب را مباح مى شمارد ١١ يعنى خون كسانى را كه از اين قبايل به دشمنان و خروج كنندگان بر آن حضرت پيوسته اند هر مى داند.

ابن ابى يعفور از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده ، كه حضرت بدو فرمود:

وى اولين قائمى است از ما اهل بيت كه قيام مى كند با شما سخنى مى گويد كه تحمل آن را نداريد و در رميله دسكره بر او خروج مى كنيد و با او مى جنگيد او نيز با شما مى ستيزد و همه شما را به قتل مى رساند و اين آخرين گروه خروج كننده است ١٢ و از امام باقر عليه‌السلام نقل شده است كه فرمود:

وقتى كه صاحب اين امر، به بعضى از احكام و سنت حكم كند و سخن بگويد گروهى از مسجد بيرون آمده و آهنگ خروج بر او را دارند، وى به يارانش دستور مى دهد حركت كنيد و آنها به جنبش در آمده و خود را در محله تمارين خرما فروشان در كوفه به آنان مى رسانند و آنها را به اسارت خويش در مى آورند آنگاه به امر آن حضرت آنان را سر مى برند و اين آخرين گروهى است كه بر قائم آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خروج مى نمايد ١٣ با جمع بين اين دو روايت ، به اين نتيجه مى رسيم كه خوارج رميله دسكره آخرين گروه مسلحى است كه خروج مى كند و خوارج مسجد كوفه آخرين دسته اى است كه سعى در خروج عليه آن حضرت را دارد و روايات دلالت دارد كه خوارج رميله دسكره خطرناكترين گروه شورشى بر حضرت مهدى عليه‌السلام هستند كه فرمانده آنها بسان فرعون و ابليس است.

از ابوبصير نقل شده كه گفت:

سپس توقف كوتاهى مى نمايد، تا اينكه در رميله دسكره شورشيانى از غير عرب بر او خروج مى كنند كه تعداد آنها ده هزار نفر و شعارشان ، اى عثمان اى عثمان است . آنگاه حضرت مردى از عجم را فرا خوانده و شمشيرش را بدو مى سپارد و او آهنگ آن جماعت نموده و همه آنها را به قتل مى رساند به گونه اى كه يك تن هم باقى نمى گذارد ١٤ روايت قبلى ، رميله دسكره را به عوان دسكره پادشاه كاخ محل عيش و نوش پادشاهان مشخص نموده است و در كتاب معجم البلدان ، آمده است كه آن قريه است نزديك شهر ابان از روستاهاى به عقوبه در استان ديالى در عراق.

اما اينكه اين افراد، در روايت ، بنام خوارج غير عرب ذكر شده اند، بدين جهت است كه آنان عرب نيستند و يا اينكه فرمانده آنان از غير عرب خواهد بود.

برخى ديگر از روايات ، نوع ديگرى از عمليات پاكسازى بزرگ را چنين بيان مى كند كه آن حضرت دوازده هزار نفر از سپاهيان عرب و غير عرب خود را طلبيده ، به همه آنان كه نوع لباس ويژه مى پوشاند و سپس آنان را امر به ورود به شهر مى كند تا اينكه هر كس را كه داراى آن نوع لباس نباشد به قتل برسانند، و آنان امرى وى را اطاعت مى كنند.

به نظر مى رسد كه چنين شهرى بايد پر از كافران و منافقان مخالف آن حضرت باشد كه چنين امر به كشتار مردان آن مى نمايد و يا اينكه به گونه اى ديگر، قبلا افراد مؤ منى را كه در شهر وجود دارند مطلع مى سازد كه به هنگام هجوم و حمله از خانه هاى خود خارج نشوند و يا اينكه براى مصون ماندن آنان ، از همان نوع لباس ويژه سپاهيان خود، برايشان مى فرستد.

البته چنين پاكسازيهاى وسيع ، موجى از وحشت و رعب و ترديد را در عراق و ساير جهان ايجاد مى كند، زيرا در بعضى از روايات آمده است كه برخى از مردم زمانى كه اين كشتار و خونريزى زياد آن حضرت را نسبت به دشمنانش ‍ مى بينند با خود مى گويند اين شخص از ذريه فاطمه عليهما‌السلام نيست ، اگر بود بر مردم ترحم مى كرد بلكه در حديث است كه بعضى از اصحاب خاص آن حضرت در اثر مشاهده كشتار وسيع مخالفين توسط آن حضرت ، دچار شك و تردید مى شوند تا جائى كه يكى از آنان كه مشاعر و اعصاب خود را از دست داده است ، نسبت به آن حضرت زبان اعتراض مى گشايد. از امام صادق عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

قائم عليه‌السلام روى مى آورد تا به بازار مى رسد، مردى از ذريه پدرش به او مى گويد: شما مردم را مانند رمه گوسفندان مى ترسانيد. آيا عهدنامه اى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دارى و يا چيز ديگر؟ فرمود: در ميان مردم كسى از آن مرد نيرومندتر وجود ندارد، در اين لحظه مردى از عجم بر آن شخص بانگ مى زند كه ساكت شو والا گردنت را مى زنم كه در اين هنگام قائم عليه‌السلام پيمان نامه اى را از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بيرون مى آورد ١٥ و معناى جمله از ذريه پدر بزرگوار اوست يعنى آن مرد معترض ، نسبش ‍ علوى است و معناى جمله تا اينكه به بازار مى رسد اين است كه به محله اى مى رسد كه نام آن سوق بازار است و احتمال دارد كه مراد اين باشد كه آن حضرت با كشتار مخالفين به بعضى از اهل بازار نيز خواهد رسيد. در روايت ديگرى آمده است كه مردى آن شخص معترض را امر به سكوت مى كند ايرانى مى باشد و هم اوست كه مسئوليت بيعت گرفتن از مردم براى حضرت مهدى عليه‌السلام را به عهده دارد. از امام باقر عليه‌السلام نقل شده كه فرمود:

زمانيكه او به ثعلبيه١٦ مى رسد، شخصى از ذريه پدرش كه از همه نيرومندتر و شجاعتر است ، غير از صاحب اين امر، وى در مقابل حضرت ايستاده و مى گويد فلان : اين چه كارى است كه تو انجام مى دهى ؟ مرد ايرانى كه مسئول بيعت گرفتن است ، فرياد مى زند بخدا قسم ساكت شو و الا گردنت را مى زنم ! آنگاه حضرت قائم عليه‌السلام بدو مى گويد فلانى ساكت باش : آرى بخدا سوگند، عهد و پيمان از رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همراه دارم ، سپس دستور به آوردن عيبة و يا زنفليجه١٧ مى دهد و عهدنامه رسول خدا را براى وى مى خواند، در آن هنگام شخص اعتراض كننده عرضه مى دارد جانم بقربانت : سر مباركت را بياور تا ببوسم حضرت اجابت مى كند و او بين دو چشم آن بزرگوار را مى بوسد و سپس عرضه مى كند فدايت شوم : از ما بيعت جديد بگير و حضرت با آنان تجديد بيعت مى كند ١٨ با اين بيان كوتاه ، در مورد كسانى كه حضرت مهدى عليه‌السلام آنان را به قتل مى رساند ظاهر مى شود كه آنها گروههاى بسيارى از شيعه و سنى و از طرفداران سفیانى و مخالفين وى از قبيل علماء سوء و گروهكها و احزاب و بعضى اقشار مردم مى باشند و طبيعى است كه در بين آنان گروههاى مزدور غربى و شرقى نيز وجود دارد.

اما بعد از اين همه ماجراها، كشور عراق در سايه حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام نفس راحتى مى كشد و در مركز جهانى اش بعنوان پايتخت فرمانروائى آن حضرت ، وارد حيات جديدى مى شود و قبله گاه دل و ديده مسلمانان جهان و مقصد فرستادگان برجسته آنان خواهد بود.

در آن زمان ، كوفه و سهله و حيره و نجف و كربلا محله هاى يك شهر را تشكيل مى دهند كه نام آن در دل و بر زبان ملت هاى جهان قرار دارد، مردم از دورترين نقاط جهان در شب جمعه آهنگ آن ديار مى كنند تا هر چه زودتر جهت اقامه نماز جمعه به امامت حضرت مهدى عليه‌السلام در مسجد جهانى وى كه داراى يك هزار در مى باشد خود را به آنجا برسانند و با اين همه در بين ميليون ها نفر كه آهنگ آنجا نموده اند، پيدا نمودن جاى يك نفر در صف جماعت ميسر نخواهد بود... از امام صادق عليه‌السلام منقول است كه فرمود:

محل زمامدارى او كوفه ، و مجلس قضاوت او مسجد جامع آن شهر و بيت المال و محل تقسيم غنيمت هاى مسلمانان ، مسجد سهله و جايگاه استراحت و خلوت گاه او با خالق خويش در تپه هاى سفيد غريين١٩ مى باشد، بخدا سوگند هيچ مؤ منى باقى نمى ماند مگر اينكه در آنجا و اطراف آنجا بسر مى برد و در روايتى ديگر و يا به آنسوى مى آيند و در روايت بعدى ، بسوى آن مى شتابند كه همين عبارت صحيح تر است . مساحت شهر كوفه به چهل و پنج ميل مى رسد و آسمان خراشهاى آن شهر از عمارتهاى كربلا برتر مى شود و خداوند سبحان ، كربلا را پناهگاه و جايگاه رفت و آمد ملائكه و مؤ منان قرار مى دهد كه موقعيتى بس مهم خواهد داشت . ٢٠ مجلس قضاوت او يعنى محل مراجعات مردم و قضاوت بين آنان در مسجد فعلى كوفه . و يا مسجد جمعه بزرگى كه آن حضرت بنا مى نمايد و خلوتگاه او تپه هاى سفيد يعنى محل اعتكاف وى براى عبادت در مجاورت تپه هاى سفيدى كه نزديك نجف قرار دارد، مى باشد و مساحت چهل و پنچ ميلى كوفه ، يعنى مساحت كوفه و يا طول آن به حدود يكصد كيلومتر مى رسد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

١رحمن ٣٢.

٢ارشاد مفيد ص ٣٦٢.

٣بحارج ٥٢ ص ٢١٧.

٤بحارج ٥٢ ص ٣٥٣.

٥بحارج ٥٢ ص ٣٥٤.

٦بحارج ٥٢ ص ٣٦٣

٧بحارج ٥٢ ص ٣٥٥.

٨بحارج ٥٢ص ٣٣٨.

٩بحارج ٥٢ ص ١١٥.

١٠بحارج ٥٢ ص ٣٨٧.

١١غيبت طوسى ص ٢٨٤.

١٢بحارج ٥٢ ص ٣٧٥.

١٣بحارج ٥٢ ص ٣٤٥.

١٤بحارج ٥٢ ص ٣٣٣.

١٥و معناى جمله از ذريه پدر بزرگوار اوست يعنى آن مرد معترض نسبش علوى است و معناى جمله تا اينكه به بازار مى رسد اين است كه به محله اى مى رسد كه نام آن سوق

١٦مكانى است در عراق از سمت حجاز.

١٧نام صندوقچه مخصوصى است .

١٨بحار ج ٥٢ ص ٣٤٣.

١٩معناى آن قبلا گذشت .

٢٠بحار ج ٥٣ ص ١١ ١٢.

از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است كه فرمود:

در پشت كوفه نجف مسجدى بنا مى نهد با هزار در، آن مسجد به خانه هاى كوفه در كنار دو نهر كربلا و حيره متصل مى گردد، بگونه ای كه اگر مردى بر اءستر تندرو خود سوار شده و آهنگ نماز جمعه نمايد، آن را درك نخواهد كرد ١ يعنى هر چند با آن مركب تندرو و بسرعت حركت نمايد نماز جمعه را درك نمى كند، زيرا جاى خالى و محلى براى اقامه نماز نمى يابد البته روايات در مورد پيشرفت هاى معنوى و مادى در عراق ، مركز حكومت آن بزرگوار، فراوان است كه در اينجا مجال ذكر آنها نيست.

به هر حال آن حضرت با پاكسازى عراق ضميمه نمودن آن به قلمرو حكومت خويش و مركزيت بخشيدن به آن ، دامنه فرمانروائى و حكومت وى شامل يمن ، حجاز، ايران و عراق به اضافه كشورهاى خليج خواهد شد و بدين ترتيب حضرت مهدى عليه‌السلام با خاطرى آسوده از اوضاع داخلى ، به جنگ با دشمنان خارجى خود مى پردازد. كه ابتدا با تركان روس ها درگير شده و لشكرى را به آنجا گسيل مى دارد و آنها را شكست مى دهد، سپس خود آن حضرت در راءس سپاهى آهنگ شام مى شود و در منطقه اى به نام مرج عذراء٢ نزديك دمشق فرود مى آيد و مهياى نبردى بزرگ با سفيانى و يهود و روميان براى آزادسازى قدس مى گردد، چنانكه در مبحث حوادث و پيشامدهاى نهضت ظهور آن حضرت به آن اشاره خواهيم كرد.

# جنگ جهانى در دوران ظهور

روايات بسيار در حد تواتر اجمالى٣ بر وقوع جنگ جهانى ، نزديك ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام دلالت دارد، و بعيد است كه بتوان آن را بر دو جنگ جهانى اول و دوم گذشته كه در عصر ما اتفاق افتاده است تطبيق نمود، زيرا صفاتى كه براى اين جنگ در روايات ذكر شده است با اوصاف آن دو جنگ تفاوت دارد، مخصوصا در تعداد قربانيان اين جنگ و زمانش ‍ كه نزديك به ظهور حضرت عليه‌السلام خواهد بود، بلكه از برخى از روايات استفاده مى شود كه اين نبرد، در همان سال ظهور و يا بعد از آغاز نهضت مقدس آن بزرگوار، بوقوع مى پيوندد.

و اينك نمونه هايى از اين روايات:

از امير مؤ منان عليه‌السلام منقول است كه فرمود:

نزديك زمان قائم عليه‌السلام دو نوع مرگ وجود دارد مرگ سرخ و مرگ سفيد و ملخ ‌هايى كه برنگ خون بوده و گاه و بيگاه آشكار مى شوند اما مرگ سرخ يعنى شمشير و مرگ سفيد طاعون است ٤ عبارت نزديك زمان قائم دلالت دارد كه اين جنگ و مرگ سرخ خيلى نزديك به ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام اتفاق مى افتد، اما روايت ، محل وقوع آن را تعيين نكرده است و از امام باقر عليه‌السلام روايت شده كه فرمود:

قائم قيام نمى كند مگر در پى ترس و وحشت و زلزله ها و فتنه و آشوب و بلاهايى كه مردم گرفتار آن شوند كه پيش از آن گرفتار طاعون و بعد از آن ، جنگ و خونريزى بين اعراب و ايجاد اختلاف بين مردم و پراكندگى در دين شان و دگرگونى احوال آنان ، بگونه ايكه كه در اثر مشاهده بجان هم افتادن مردم و يكديگر را خوردن ، هر كس در صبح و شام ، آرزوى مرگ مى نمايد ٥ اين مطلب دلالت دارد كه مرض طاعون قبل از ترس شديدى كه عبارت از همان درگيرى و جنگ عمومى است ، خواهد بود. اما با فرض اينكه مطمئن باشيم شخص راوى تقديم و تاءخيرى در عبارت انجام نداده باشد، مشكل است كه وقوع حوادث را زنجيره اى و پشت سر هم بدانيم چون جمله و جنگ و خونريزى بين اعراب كه با كلمه ثم عطف شده است چنانچه بر جمله معترضه و طاعونى قبل از آن عطف شود صحيح است ، بنابراين اختلاف بين اعراب ، بعد از وجود طاعون مى باشد همچنين عطف آن بر جمله و بلائى كه مردم گرفتار آن مى شوند نيز صحيح است كه در اين صورت ايجاد اختلاف ، قبل از طاعون است ... بعلاوه در اين پيشامدها اجمال است ... البته از اين مطلب ، فهميده مى شود كه براى عرب ها و مردم ، دوره اى سخت از لحاظ ايمنى و سياسى و اقتصادى خواهد بود. و ممكن است مراد از سال گرسنگى و قحطى كه در روايت بعدى از امام صادق عليه‌السلام نقل مى شود همين سال باشد، آنجا كه فرمود:

ناگزير قبل از قيام قائم ، سالى خواهد بود كه مردم در آن ، از گرسنگى رنج مى برند و ترس و وحشتى سخت در اثر كشتار آنان را فرا مى گيرد ٦ روايت بعدى دلالت دارد كه شدت نبرد و حالت جنگ تا زمان صيحه آسمانى كه در ماه رمضان نزديك ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام مى باشد ادامه خواهد يافت . از امام باقر عليه‌السلام نقل شده كه فرمود:

اهل شرق و غرب با يكديگر اختلاف پيدا مى كنند، آرى و اهل قبيله نيز مسلمانان و مردم با ترس و وحشت طاقت فرسائى روبرو خواهند شد و به همان حال بسر برده تا زمانى كه منادى از آسمان ندا دهد... زمانى كه بانگ زد پس كوچ كنيد، كوچ ٧ اين روايت نيز دلالت دارد كه خسارتهاى اين جنگ به طور اساسى بر ملتهاى غيرمسلمان وارد مى شود و جمله اهل شرق و غرب و آرى اهل قبيله با هم اختلاف پيدا مى كنند عبارت دقيقى است كه حاكى از اختلاف مسلمانها، بعد از اختلاف شرق و غرب است كه به نظر مى رسد اين اختلاف نتيجه و يا تابع اختلافات شرق و غرب است ، البته اين امر در جنگ جهانى آينده طبيعى است ، زيرا اهداف آن جنگ ، مراكز حكومت كشورهاى بزرگ و پايگاههاى نظامى آنان بوده و بطور غيرمستقيم به مسلمانان نيز سرايت مى كند همچنانكه برخى از روايات ، نيز به اين مطلب تصريح نموده است . از ابوبصير نقل شده كه گفت از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود:

اين امر نخواهد بود تا دو سوم مردم از بين بروند. سؤ ال كرديم دو سوم مردم از بين رفتند پس چه كسى باقى مى ماند؟ حضرت فرمود: آيا دوست نداريد كه در يك سوم باقى مانده باشيد؟ ٨ و شايد خطبه امير مؤ منان ، پيش از متن ديگر، وقت و عامل اين جنگ را مشخص مى سازد، خطبه اى كه آن حضرت تعدادى از نشانه هاى ظهور مهدى عليه‌السلام و برخى حوادث حركت او را در آن ذكر مى كند. و در آن خطبه شريفه دو فقره است كه ارتباط با جنگ جهانى دارد كه حضرت فرمود:

آگاه باشيد اى مردم : از من بپرسيد پيش از آنكه فتنه و فساد مانند شترى كه در اثر رم كردن ، مهارش زير سم او قرار گيرد و بر ترس و اضطرابش افزوده شود، سرزمين شما را پايمال نمايد و يا اينكه در مغرب زمين آتش جنگ بزرگى را با موادى قابل اشتعال دامن مى زند، در حالى كه با فرياد بلند بانگ مى زند واى بر او از انتقامجويى و خونخواهى و مانند آن ... آنگاه مردى از اهل نجران خارج شده و امام عليه‌السلام را اجابت مى كند او اولين مرد نصرانى است كه دعوت آن حضرت را لبيك مى گويد، صومعه خود را خراب مى كند و صليبش را مى شكند و به اتفاق عجم ها و مردم مستضعف ، سوار بر مركب و با درفش هاى هدايت بطرف نخيله ٩ حركت مى كنند. محل تجمع مردم از همه جاى روى زمين ، در منطقه اى به نام فاروق قرار دارد و آن منطقه اى است كه در سر راه حج رفتن امير مؤ منان عليه‌السلام بين برس و فرات واقع شده است . در آن روز تعداد سه هزار هزار يهودى و نصرانى كشته خواهند شد كه بعضى از آنها برخى ديگر را به قتل مى رسانند واقعه آن روز تاءويل اين آيه شريفه است : پيوسته اين ندايشان بود تا اينكه آنان را با شمشير و يا زير شمشير درو كرديم . ١٠ اما اين جمله امام عليه‌السلام كه قبل از اينكه با پايش فتنه اى در شرق ايجاد كند دلالت دارد كه آغاز اين جنگ ، از شرق يعنى از روسيه خواهد بود و يا حاكى از مشاجره و درگيرى در منطقه شرق مى باشد و بزودى در مبحث حركت ظهور آن حضرت ، روايتى از امام باقر عليه‌السلام خواهد آمد كه خلاء و بحران سياسى وعده داده شده در حجاز سبب بوجود آمدن اين كشمكش ‍ بين شرق و غرب خواهد شد.

و عبارت و يا آتش جنگ بزرگى را با مواد قابل اشتعال ، در غرب مى افزود دلالت دارد كه مركز اصلى نابودى ، كشورهاى غربى است و مراد از كثرت مواد قابل اشتعال آن ، پايگاههاى نظامى و پايتخت هاى و مراكز مهم آن كشورهاست و ظاهرا معناى كلام حضرت كه فرمود: محل تجمع مردم روى زمين فاروق است اين است كه مردم در آن روز از گوشه و كنار جهان جهت پيوستن به حضرت مهدى عليه‌السلام گرد هم جمع مى شوند و مقر و پايگاه او بين كوفه و حله است ، چه اينكه راهب نجرانى با نمايندگانى از مستضعفين ، از همان ناحيه بحضور ايشان مى رسند و به نظر مى رسد كه عبارت و آنجا منطقه سر راه و مسير حج امير مؤ منان عليه‌السلام بين برس و فرات است حاشيه اى از خود راوى و يا نسخه بردار است كه داخل در اصل عبارت شده است و شايد معناى المحجة كه در عبارت آمده است محل اجتماع كاروانهاى حج ، در زمان امير مؤمنان عليه‌السلام و يا نام محلى باشد كه در آنجا درفش هاى هيئت ها و نمايندگان ، براى ورود به اردوگاه وى و يا ملاقات با آن حضرت اجتماع مى كنند.

و عبارت در آن روز بين شرق و غرب سه هزار هزار كشته مى شوند يعنى سه ميليون نفر و اينكه كلمه هزار را بين پرانتز گذارديم بدين جهت است كه آن كلمه ، در روايت ديگرى در بحار ج ٥٢ ص ٢٧٤ وارد شده بود، و شايد هم آن كلمه از روايت افتاده باشد، البته اين بدين معنى نيست كه قربانيان جنگ جهانى سه ميليون نفر خواهد بود، بلكه اين تعداد، كشته هاى آن روز و يا مقطع ديگرى خواهد بود و اين يك مرحله از مراحل جنگ و آخرين آنهاست و قبلا ذكر شد كه مجموع خسارتهاى جانى جنگ و مرض ‍ طاعون كه قبل از آن جنگ ، شيوع پيدا مى كند به دو سوم ساكنان جهان بالغ مى گردد. و در روايتى ديگر پنج هفتم جمعيت جهان ، چنانكه از امام صادق عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

پيشاپيش قائم دو نوع مرگ وجود دارد يكى مرگ سرخ و ديگرى مرگ سفيد، تا از هر هفت نفر ٥ نفر از بين بروند ١١ و در برخى از روايات ، نه دهم مردم آمده ...، البته گاهى اختلاف روايات ، بعلت تفاوت منطقه ها و يا علل ديگرى است اما به هر حال خسارتهاى مسلمانان در اين جنگ ، اندك بوده و يا قابل ذكر نبوده است.

خلاصه كلام اينكه:

روايات شريفه دلالت دارند كه ترس و وحشت ، اندكى قبل از ظهور و يا در سال ظهور آن حضرت ، جهان را فرا مى گيرد و خسارتهاى سنگين و خورد كننده اى بر مردم و بطور كلى بر غير مسلمانها وارد خواهد شد و اين را مى توان به جنگ عمومى و وسائل پيشرفته و نابود كننده آن ، كه باعث ترس ‍ و وحشت همه مردم مى شود، تاءويل و تفسير نمود، چون اگر روش اين جنگ به نحو كلاسيك بود، رعب و وحشت آن به اين اندازه كه روايات توصيف كرده اند فراگير نبود و يا دست كم يك قسمت و يا منطقه هاى بيشترى وجود داشت كه مشمول اين ترس و وحشت و قتل و كشتار نمى گرديد.

اما روايات و قرينه هايى وجود دارد كه تفسير آن را به موجى از جنگ هاى منطقه اى ترجيح مى دهد، مخصوصا با تعبيرى كه از امام باقر عليه‌السلام در مورد ظهور وارد شده است كه فرمود: و جنگها در زمين زياد مى شود و اين تصريح مى كند كه آنها جنگ هاى متعددى در همان سال هستند، بنابراين جمع بين اين روايت و روايتهايى كه بيانگر اختلاف و جنگ بين اهل شرق و غرب مى باشد، اين است كه اين نبردها بصورت جنگهاى منطقه اى بين آنان ايجاد مى شود و جنبه ويرانگرى آن متمركز در غرب مى باشد.

اما زمان اين جنگ ، آنچه كه از روايات استفاده مى شود آن است كه زمان آن بسيار نزديك به ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام مثلا در همان سال ظهور خواهد بود... و اگر بخواهيم بين روايتى كه اين جنگ و صفات آن را بيان كرده است جمع كنيم بهتر است بگوئيم جنگ ، طى چند مرحله خواهد شد، زيرا اين جنگ اندكى قبل از ظهور حضرت آغاز، و سپس بقيه مراحل آن بعد از نهضت آن بزرگوار خواهد بود. و آزادسازى حجاز بدست آن حضرت ، در اثناء آن جنگ مى باشد، سپس آن جنگ بعد از فتح عراق پايان مى پذيرد. و نبرد حضرت با روس ها و يا با بقاياى آنها بعد از جنگ جهانى خواهد بود، زيرا در روايت آمده بود كه نخستين نيرويى را كه حضرت تدارك مى بيند به نبرد با تركان روسها اعزام نموده و آنها را نابود مى كند.

اما اگر رواياتى را كه در مورد اين جنگ وارد شده است به جنگ هسته اى گسترده اى تفسير كنيم و به آنچه كه امروزه رسانه ها درباره چنين جنگى ، قلمفرسائى مى كنند توجه كنيم ، بايد بگوييم كه مدت اين جنگ بسيار كوتاه و آن طور كه مى گويند شايد بيش از يكماه به طول نيانجامد. والله العالم.

# ايرانيان و نقش آنان در دوران ظهورمقدمه:

قبل از پيروزى انقلاب اسلامى ايران ، كشور ايران در تصوّر غربيها پايگاهى حياتى ، آنهم در مرز شوروى و در قلب جهان اسلام به حساب مى آمد و از ديدگاه مسلمانها كشورى اسلامى و اصيل به شمار مى رفت كه شاه سرسپرده غرب و هم پيمان اسرائيل بر آن حكومت مى كرد و براى خودش ‍ خدمتى به اربابانش ، كشورش را دربست در اختيار و خدمت آنان قرار داده بود.

علاوه بر آنچه كه در تصوير ديگران بود، در ذهن يك فرد شيعه مانند من ، كشورى بود كه در آن مرقد مطهر امام رضا عليه‌السلام و حوزه علميه قم وجود داشت و كشورى داراى تاريخى اصيل و ريشه دار در تشيع و علماء و انديشمندان شيعه و تاءليفات گرانبها، زمانيكه به روايات وارده در خصوص ‍ مدح و ستايش ايرانيان برمى خوريم و آنها را بررسى مى كنيم . به يكديگر مى گوئيم : اين روايات مانند روايتهايى است كه مدح و ستايش و يا مذمّت اهل يمن ، و يا بنى خزاعه را مى نمايد. از اين رو هر روايتى كه مدح و ستايش ‍ و يا مذمّت گروهها و قبيله ها و بعضى كشورها را دربردارد، نمى تواند بدون اشكال باشد. گرچه اين روايات صحيح و درست مى باشند، اما مربوط به تاريخ گذشته و احوال مختلف ملتهاى صدر اسلام و قرنهاى اوليه آن است.

اين طرز فكر رائج بين ما بود كه ، امت اسلامى در حالتى جاهلانه و فرمانبردار سلطه كفر جهانى و نوكران اوست ، در بين ملتها هيچيك بر ديگرى برترى ندارد، و چه بسا همين ايرانيان مورد بحث ، بدتر از ساير ملتها بوده اند، بدليل اينكه آنان طرفداران تمدنى كفرآميز و برترى جوئى هاى ملى و نژادى بوده اند كه سرسپردگانى چون شاه و اربابان غربى اش براى ايجاد چنين تز و طرز فكرى و تربيت مردم ايران ، بر همين روش پافشارى مى كردند.

...

تا اينكه پيروزى انقلاب اسلامى در ايران ، مسلمانان را در سطح جهان غافلگير كرد و قلبهاى غمگين آنان را چنان از خوشحالى و شادى سرشار نمود كه در قرن هاى گذشته بى سابقه بود، بلكه بالاتر، آنان تصور چنين پيروزى را نداشتند. اين سرور و خوشحالى همه كشورها و ملتهاى مسلمان را در برگرفت ، از جمله مظاهر خوشحالى مردم ، اين بود كه همه جا صحبت از فضل و برترى ايرانيان و طرفداران سلمان فارسى بود، به طور مثال ، يكى از صدها عنوانى كه غرب و شرق جهان اسلام منتشر و پخش شد، عنوان و تيتر مجله تونسى شناخت بود كه در آن آمده بود: پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ايرانيان را جهت رهبرى امت اسلامى برمى گزيند اين نوشته ها، خاطرات ما را درباره ايرانيان تجديد كرد و دريافتيم رواياتى كه از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره آنان وارد شده است تنها مربوط به تاريخ گذشته آنها نبوده ، بلكه ارتباط به آينده نيز دارد

...

ما با مراجعه به منابع حديث و تفسير و بررسى روايات مربوط به ايرانيان ، به اين نتيجه رسيديم كه اين روايات و اءخبار بيش از آنكه مربوط به گذشته باشد، مربوط به آينده است و جالب اينكه اينگونه روايات در منابع حديث اهل سنت بيشتر از شيعه وجود دارد.

چه مى توان كرد، زمانيكه در روايات مربوط به حضرت مهدى عليه‌السلام و زمينه سازى حكومت آن بزرگوار، ايرانيان و يمنى ها داراى سهم بسزائى بوده و كسانى هستند كه به مقام ايجاد زمينه مناسب براى ظهور آن حضرت و شركت در نهضت وى نائل مى شوند.. و همچنين افراد شايسته اى از مصر و مؤ منانى حقيقى از شام و گروههايى از عراق ... نيز اين فيض بهره مند مى شوند و همينطور ساير دوستداران آن حضرت كه در گوشه و كنار جهان اسلام پراكنده هستند، از اين موهبت برخوردار مى شوند، بلكه آنان از ياران ويژه و وزراء و مشاورين آن حضرت ارواحنافداه مى باشند.

ما اينك ، رواياتى را كه پيرامون ايرانيان به طور عموم وارد شده است مورد بررسى قرار داده ، و سپس به نقش آن در زمان ظهور مى پردازيم.

# آيات و اخبار در ستايش ايرانيان

رواياتى كه درباره ايرانيان و پيرامون آياتى كه تفسير به ايرانيان شده وارد شده است ، تحت اين نه عنوان آمده است : الف طرفداران سلمان فارسى . ب اهل مشرق زمين . ج اهل خراسان . د ياران درفش هاى سياه . ه فارسيان . و سرخ رويان . ز فرزندان سرخ رويان . ح اهل قم . ط اهل طالقان البته خواهيد ديد كه كه غالبا مراد از اين عناوين يكى است ، اخبار ديگرى نيز وجود دارد كه با عبارت ديگرى از آنان ياد كرده است.

در تفسير قول خداى سبحان :( وَإِن تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُم)

خداى عزوجل فرمود:

اينك شما كسانى هستيد كه فرا خوانده مى شويد تا در راه خدا انفاق كنيد، برخى از شما در انفاق بخل مى ورزد و كسى كه بخل كند به خويش بخل مى كند و خداوند بى نياز است و شما نيازمنديد و اگر روگردان شويد خداوند گروهى را غير از شما جايگزينتان مى نمايد و آنان مثل شما نيستند ١٢ صاحب كشاف نقل كرده كه از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره كلمه قوم كه در آيه شريفه آمده است سئوال شد. سلمان فارسى نزديك پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته بود آن حضرت با دست مبارك خود به ران پاى سلمان زد و فرمود:

به خدايى كه جان من در دست قدرت اوست ، اگر ايمان به كهكشانها بستگى داشته باشد مردانى از فارس به آن دست مى يابند ١٣ به نقل صاحب مجمع البيان از امام باقر عليه‌السلام روايت شده كه فرمود:

اى اعراب ، اگر روى برگردانيد، خداوند گروه ديگرى را جايگزين شما مى گرداند، يعنى ايرانيان

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

١غيبت طوسى ص ٢٨٠.

٢منطقه اى است در ٣٥ كيلومترى دمشق كه مدفن صحابى جليل القدر حضرت على عليه‌السلام حجر بن عدى مى باشد.

٣يعنى بطرق گوناگون از عده اى از صحابه نقل شده كه علم به صدور آن از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حاصل مى شود.

٤ارشاد مفيد ص ٤٠٥ و غيبت طوسى ص ٢٧٧.

٥كمال الدين صدوق صى ٤٣٤.

٦بحار ج ٥٢ ص ٢٢٩.

٧بحار ج ٥٢ ص ٢٣٥.

٨بحار ج ٥٢ ص ١١٣.

٩منطقه اى است نزديك كوفه .

١٠بحار ج ٥٣ ص ٨٢ و ٨٤.

١١بحار ج ٥٢ ص ٢٠٧.

١٢سوره محمد آيه ٣٨.

١٣كشاف ج ٤ ص ٣٣١.

و صاحب الميزان آورده كه ذرّالمنثور، روايتى را عبدالرزاق و عبدبن حميد و ترمذى و ابن جرير و ابن ابى حاتم و طبرانى در كتاب اءوسط و و بيهقى در كتاب دلائل .. از ابوهريره نقل كرده است كه وى گفت : پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين آيه را( هَا أَنتُمْ هَـٰؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّـهِ فَمِنكُم مَّن يَبْخَلُ وَمَن يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلُ عَن نَّفْسِهِوَاللَّـهُ الْغَنِيُّ وَأَنتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِن تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُم )قرائت فرمود، عرض كردند: يا رسول اللّه ! اينها چه كسانى هستند كه اگر ما روى گردان شويم جايگزين ما مى شوند؟ پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با دست مبارك به شانه سلمان فارس زد و سپس فرمود:

او و طرفداران او، بخدايى كه جانم در دست قدرت اوست اگر ايمان بستگى به كهكشانها داشته باشد مردانى از فارس ايرانيان به آن دست مى يابند ١ مانند اين روايت به طرق ديگرى از ابوهريره و همچنين از ابن مردويه از جابربن عبداللّه نقل شده است.

در اين روايت دو معنا كه همه بر آن اتفاق دارند، وجود دارد كه عبارتند از: اينكه ايرانيان فرس خط و جناح دومى بعد از اعراب ، براى به دوش ‍ كشيدن پرچم اسلام مى باشند. بدليل اينكه ، آنان به ايمان درست مى يابند هر چند از آنان دور و دسترسى به آن دشوار باشد.

چنانكه در همين روايت سه مطلب قابل بحث است:

اولا: اينكه خداوند متعال اعراب را تهديد به جايگزينى فرس ايرانيان نموده است ، آيا مخصوص زمان نزول آيه در زمان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و يا اينكه مربوط به همه نسلهاست ، بگونه اى كه داراى اين معنى باشد: اگر شما اعراب روى گردان از اسلام شويد در هر نسلى كه باشد فرس را جايگزين شما مى گرداند؟

ظاهر معنى اين است كه به حكم قاعده مورد، مخصص نمى باشد اين نكته در همه نسلهاى بعدى نيز استمرار دارد و آيات مباركه قرآن در هر طبقه و نسلى ، نقش خورشيد و ماه را دارند يعنى در نورافشانى يكسان اند چه اينكه اين مطلب در روايات آمده و مفسران نيز بر آن اتفاق نظر دارند.

ثانيا: حديث شريف مى گويد مردانى از فارس به ايمان دست خواهند يافت نه همه آنان ، بديهى است كه اين خود، ستايشى است نسبت به افراد نابغه اى از بين آنها نه جميع آنها

اما ظاهر آيه شريف و روايت اين است كه هر دو، به طور عام ستايش از فرس مى نمايند، چون در ميان آنان كسانى هستند كه به درجه دستيابى به ايمان و يا علم مى رسند. بويژه با ملاحظه اينكه صحبت از گروهى است كه بعد از اعراب حامل آئين اسلام هستند. بنابراين مدح و ستايشى كه براى آنان به شمار آمده بدين جهت است كه آنها زمينه مناسبى براى به وجود آمدن نوابغ خود مى باشند و از آنان اطاعت و پيروى مى كنند.

ثالثا: آيا تاكنون روى گردانى اعراب از اسلام و جايگزين شدن فرس بجاى آنان صورت گرفته است يا خبر؟

جواب : بر اهل دانش و علم ، پوشيده نيست كه مسلمانان امروز، اعم از عرب و غيرعرب از اسلام واقعى اعراض نموده روى گردان شده اند. بدين ترتيب متاءسفانه فعل شرط، در آيه شريفه ان تتولوا اگر روى گردان شويد تحقق يافته و تنها جواب شرط، يعنى جايگزين شدن فرس به جاى آنان باقى مانده است ، در اين زمينه هم با دقتى منصفانه مى توان گفت كه وعده الهى ، در آستانه تحقق است.

بلكه ، روايت بعدى كه در تفسير نورالثقلين آمده است دلالت دارد كه اين جايگزينى ، در زمان بنى اميه حاصل شده است ، چون زمانى كه عربها متوجه مراكز و مناصب و مال اندوزى شدند، فرس ايرانيان به كسب علوم اسلامى روى آورده و از آنان سبقت گرفتند از امام صادق عليه‌السلام منقول است كه فرمود: قد واللّه ابدل خيرا منهم ، الموالى سوگند بخدا كه بهتر از آن را جايگزين فرمود، يعنى عجم را گر چه تعبير به موالى در آن روز شامل غير فرس ايرانيان يعنى تركان و رومى ها كه اسلام آورده بودند نيز مى شده است اما آنچه مسلم است فرس به عنوان مراكز ثقل ، اكثريت آنان را تشكيل مى داده اند. بويژه با توجه به شناخت امام صادق عليه‌السلام نسبت به تفسيرى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از آيه شريفه درباره فرس فرموده است.

در تفسير گفته خداى سبحان : و آخرين منهم لما يلحقوابهم خداى عزوجلّ فرمود:

اوست آنكه برانگيخت در بين درس نخوانده ها رسولى را از خودشان كه آيات خدا را بر آنان مى خواند و آنان را پاك مى سازد و كتاب و حكمت شان مى آموزد اگر چه قبلا در گمراهى آشكارى بودند و افراد ديگرى از ايشان كه به آنان نپيوسته اند و اوست خداى عزيز و حكيم ٢ مسلم ، در صحيح خود از ابوهريره روايت كرده كه گفت : ما حضور پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوديم كه سوره مباركه جمعه نازل شد و حضرت آن را تلاوت فرمود تا رسيد به آيه (وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ) مردى از او سؤ ال كرد، يا رسول اللّه : اينان چه كسانى هستند كه هنوز به ما نپيوسته اند؟ حضرت پاسخ نفرمود: ابوهريره گفت : سلمان فارسى نيز در بين ما بود پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دست مباركشان را بر سلمان نهاد و فرمود: بخدايى كه جانم در دست قدرت اوست اگر ايمان بستگى به كهكشانها داشته باشد مردانى از اينها طرفداران سلمان به آن دست خواهند يافت .

در تفسير على بن ابراهيم ، ذيل آيه( وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ )آمده است كه:

و افراد ديگرى كه به آنها نپيوسته اند يعنى كسانى كه بعد از آنان اسلام آورده اند. و صاحب مجمع البيان آورده آنان همه افراد بعد از اصحاب هستند تا روز قيامت ، سپس گفته است كه آنان عجم ها و كسانى كه به لغت عربى حرف نمى زنند مى باشند چون پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به سوى هر كسى كه وى را مشاهده كرده و كسانى كه بعدا مى آيند، اعم از عرب و عجم برانگيخته و مبعوث شده است به نقل از سعيد بن جبير و نيز از امام باقر عليه‌السلام.

مطلق بودن كلمه و آخرين منهم اقتضا دارد كه شامل همه طبقات و نسلهاى بعدى از زمان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از عرب و غيرعرب مى شود، اما با مقايسه كلمه امّييّن و آخرين بهتر است كه بگوئيم مراد از امّييّن اعراب و از آخرين افرادى از غيرعرب كه اسلام مى آورند باشد، چنانكه بعضى روايات اهل بيت عليهم‌السلام گوياى اين مطلب است و صاحب كشاف نيز همين مبنا را پذيرفته است.

بنابراين ، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه آيه شريفه را به فرس تفسير نموده است ، در حقيقت منطبق بر مصداق مهمى براى كلمه آخرين و يا مهم ترين مصداق ، از بين مصاديق آن مى باشد، گرچه صرف تطبيق ، باعث فضل و برترى بيشتر نمى گردد، اما چون پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آنان را ستوده به اينكه آنان به ايمان و علم و يا اسلام هر چند دور و مشكل باشند نائل خواهند شد و از طرفى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در تفسير هر دو آيه عمدا، عين گفته خود را تكرار مى كنند و زدن آن حضرت بر شانه سلمان فارسى ، دليل روشنى بر اين مدعى است.

در تفسير كلام خداى بزرگ : بعثنا عليكم عبادا لنا اولى بأس شديد به بنى اسرائيل اعلام نموديم در كتاب ، تورات كه دو بار در زمين فساد و سركشى بزرگى خواهيد كرد، پس چون وعده يكى از آنها فساد برسد. بندگانى از خود را كه داراى قوت و نيرومندى شگرفى هستند به طرف شما مى فرستيم تا در همه جا جستجو كنند و اين وعده اى انجام شده است ، سپس پيروزى را مجددا براى شما برگردانيم و شما را با اموال و فرزندان يارى كنيم و شما را از آنان دشمنانتان بيشتر و قوى تر گردانيديم . اگر نيكى نموديد، براى خودتان و اگر بدى نموديد گريبانگير خودتان مى شود و زمانيكه ديگر وعده آن فساد آيد رويهاى شما را بد جلوه دهند تا اينكه داخل مسجد شوند همانگونه كه نخستين مرتبه وارد شوند و تا اينكه نابود و تباه كنند آنچه را كه بر آن غلبه يافتند تباه كردنى ٣ در تفسير نورالثقلين از روضه كافى پيرامون تفسير آيه شريفه( فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا )از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است كه فرمود:

آنان كسانى هستند كه خداوند تبارك و تعالى قبل از ظهور قائم عليه‌السلام آنها را برنمى انگيزد و آنان دشمنى از آل پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را فرا نمى خوانند مگر اينكه او را به قتل مى رسانند

و عياشى در تفسير خود از امام باقر عليه‌السلام روايت كرده كه حضرت آيه شريفه

(فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا )

را قرائت مى كردند، سپس فرمودند: او قائم عليه‌السلام و ياران اويند كه داراى قوت و نيروى زياد مى باشند.

و در بحارالانوار از امام صادق عليه‌السلام منقول است كه : حضرت آيه شريفه فوق را قرائت كردند... عرض كرديم فدايت شويم اينها چه كسانى هستند؟ سپس حضرت ٣ مرتبه فرمودند: بخدا سوگند آنان اهل قم هستند، به خدا سوگند آنان اهل قم هستند، بخدا قسم آنان اهل قم هستند ٤ اما رواياتى كه از طريق شيعه و سنى در ستايش ايرانيان و نقش آنان در بدوش كشيدن درفش هدايت اسلام وارد شده ، بسيار است ، از آن جمله:

روايت مربوط به مبارزه با اعراب ، براى بازگشت به اسلام

ابن ابى الحديد معتزلى در شرح نهج البلاغه نقل كرده است كه:

روزى اشعث بن قيس نزد امير مؤ منان عليه‌السلام آمد و از ميان صفوف جماعت گذشت تا خود را به نزديكى حضرت رساند، بعد رو به آن بزرگوار كرده و گفت : اى اميرمؤ منان اين سرخ رويان ايرانيان كه اطراف شما را گرفته و نزديك شما نشسته اند بر ما چيره شده اند. در اين لحظه كه حضرت كاملا سكوت فرموده و سرش را بزير افكنده و با پاى خود آرام به منبر مى كوبيد يعنى اشعث چه گفتى ناگهان صعصعة بن صوحان كه يكى از ياران باوفاى حضرت بود گفت : ما را با اشعث چكار! امروز اميرمؤ منان عليه‌السلام درباره اعراب مطلبى را مى فرمايد كه هميشه بر سر زبانها خواهد ماند و فراموش نمى گردد، سپس حضرت پس از درنگى اندك ، سر را بالا گرفته و فرمود: كداميك از اين شكم پرستان بى شخصيت مرا معذور مى دارد و حكم به انصاف مى كند، كه برخى از آنها مانند الاغ در رختخواب خود مى غلطد و ديگران را از پند آموختن محروم مى سازد! آيا مرا اءمر مى كنى آنان ايرانيان را طرد كنم ، هرگز طرد نخواهم كرد. چون در اين صورت از زمره جاهلان خواهم بود اما سوگند به خدايى كه دانه را شكافت و بندگانش را آفريد حتما شما را براى برگشت مجدد به آئين تان سركوب مى كنند همانگونه كه شما آنان ايرانيان را در آغاز، براى پذيرش آن آئين سركوب نموديد ٥ اشعث بن قيس رئيس قبيله بزرگ كنده و از سران منافقين و از جمله كسانى بوده كه در قتل اميرمؤ منان عليه‌السلام شركت داشت و دختر او جعده نيز همسر امام مجتبى عليه‌السلام بود كه آن حضرت را به وسيله زهر مسموم نمود و پسرش ‍ محمد بن اشعث از جمله افرادى بوده كه در به شهادت رساندن سيدالشهداء حضرت حسين بن على عليه‌السلام سهيم بوده است.

به گفته روايت ، اشعث در صف آخر نمازگزاران آنگونه كه آداب مسلمانهاست ننشست ، بلكه صف ها را شكافت و گردنهاى نمازگزاران را اين طرف و آن طرف زد تا در صف اول نماز بگزارد، همينكه به قسمت جلو رسيد گروه انبوهى از ايرانيان را ديد كه اطراف منبر امير مؤ منان عليه‌السلام گرد آمده اند. اشعث با قطع كردن خطبه و سخنرانى حضرت ، با صداى بلند، آن بزرگوار را مخاطب ساخت : اى اميرمؤ منان اين سرخ رويان بر ما چيره شده اند، البته سرّ اينكه تعبير به سرخ رويان كرده اين است كه عرب رنگ سبز را اگر زياد باشد سياه مى گويند به همين جهت در اثر سرسبزى و بسيارى نخل خرما در عراق ، آن كشور را ارض سواد يعنى سرزمين سياه مى نامند. از اين رو از سفيد نيز تعبير به سرخ مى كنند. بدين جهت عجم ايرانيان را چون سفيد پوست هستند، سرخ رويان و يا فرزندان سرخ رويان مى گويند.

اما اينكه اميرمؤ منان عليه‌السلام مكرر با پاى مباركش به منبر زد، با اين كار به اشعث مى فرمود: چه مى گويى ؟ و بعد از آن ، امام عليه‌السلام سكوت فرمود و به فكر جواب وى برآمد.

اما صعصعة بن صوحان عبدى كه از ياران برگزيده آن حضرت بود. اهميت قضيه را درك كرد كه منظور اشعث طرح خلافت مسلمانهاست كه از ارزشهاى دنيوى است و بايد ويژه اعراب و امثال آنان باشد. و سزاوار نيست مسلمانهاى جديد و سفيد پوست ايرانيان اطراف حضرت جمع شده باشند و از اشعث به آن بزرگوار نزديك تر باشند. وانگهى صعصعة عارف به آن موازين اسلامى بود كه امير مؤ منان عليه‌السلام به آنها ملتزم است . با توجه به اين شناخت صعصعة مى دانست كه جواب امام عليه‌السلام به اشعث كوبنده خواهد بود. از اين رو صعصعه با جمله ما را با اشعث چكار او را سرزنش كرد كه چنين نعره عشيره اى و نژادپرستى را ضد ايرانيان سرداد. كه امام عليه‌السلام را وادار كرد، به نفع آنان ايرانيان و بر ضد عرب سخنرانى كند، سپس امام عليه‌السلام پس از سكوتى طولانى سرش را بالا گرفت اما نه اينكه به اشعث نگاه كند و جوابش را بدهد بلكه از او روى گردانيده و مسلمانان را مورد خطاب قرار داد كه : چه كسى مرا معذور مى دارد؟ چه كسى به انصاف حكم مى كند درباره من ، از اين افراد بى شخصيت كه يكى از آنان كه نه داراى انديشه است و نه هدف بلكه انسانى كودن و پرخواب و شهوتران با لوليدن در رختخواب از ناز و نعمت پرخورى و شكم بارگى مانند حيوان ، به بى شخصيتى و كسل بودن و تنبلى خود اكتفاء ننموده ، بلكه ديگران را نيز از آموختن معارف دين محروم كند. و آنان را مورد طعنه قرار مى دهد زيرا آنان ايرانيان قلب هايشان متوجه علم و اهل دانش بوده و اطراف امام و پيشواى خود و منبر وى گرد مى آيند.

اى اشعث آيا مرا امر مى كنى كه آنان را طرد كنم آنگونه كه گروهى مرفه از طرفداران حضرت نوح عليه‌السلام چنين درخواستى را از او نمودند و بدو چنين گفتند: افرادى كه اطراف تو را گرفته از تو پيروى مى كنند جز اراذل و اوباش و بى انديشه ها نيستند ، بلكه اى اشعث پاسخ من به تو همان پاسخ پيامبر خدا حضرت نوح عليه‌السلام به افراد پست و بى شخصيت قوم خودش مى باشد كه فرمود: من آنان را طرد نخواهم كرد چون در اين صورت از جمله جاهلان خواهم بود.

سپس مولاى متقيان عليه‌السلام با سوگندهايى كه پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از آينده كسانى كه اطراف منبر او حلقه زده بودند و طرفدارانش ، گفتار خود را به پايان برد مانند فقره اى از خطبه گذشته كه فرمود: سوگند به خدايى كه دانه را شكافت و موجودات زنده را آفريد، البته او شما اعراب را براى اينكه به آئين اسلام برگرديد سركوب مى كند آنگونه كه شما در اوائل ، آنان ايرانيان مى زديد تا داخل در دين اسلام شوند اين مطلب دلالت دارد كه وعده الهى بزودى در بين اعراب محقق مى شود و آنان را از دين روبر مى گردانند و خداوند فرس ايرانيان را جايگزين آنها مى نمايد كه مانند آنان عرب زبان نيستند... و دلالت دارد كه پيروزى اسلام در اين مرحله از ايران آغاز شده و به طرف قدس ادامه مى يابد و مقدمه براى ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام است.

روايت : شيران بى قرار

اين روايت را احمد بن حنبل از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده كه آن حضرت فرمود:

نزديك است كه خداوند متعال ، اطراف شما را از عجم پر نمايد، آنان چون شيرانى هستند كه اهل فرار نيستند طرفهاى درگير و دشمنان شما را مى كشند و از غنيمت هاى شما استفاده نمى كنند. ٦ اين روايت را نيز ابونعيم در كتاب خودش به چند طريق از حذيفه و سمرة بن جندب و عبدالله بن عمر نقل كرده است ، الا اينكه او بجاى عبارت از غنائم شما استفاده نمى كنند استفاده مى كنند آورده است٧.

روايت : گوسفندان سياه و سفيد اين روايت را نيز حافظ ابونعيم در كتاب خود به چند طريق از ابوهريره و از مردى از صحابه و از نعمان بن بشير و مطعم بن جبير و ابوبكر و ابويعلى حذيفه يمانى از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده است كه عبارت حديث ، از حذيفه مى باشد:

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: امشب خواب ديدم گوسفندانى سياه پشت سرم در حركتند، سپس گوسفندان سفيدى به آنها پيوستند، بطوريكه ديگر گوسفندان سياه را نديدم ، ابوبكر گفت : اين گوسفندان سياه اعراب هستند كه از شما پيروى مى كنند و گوسفندان سفيد عجم هستند كه از شما پيروى مى كنند و آنقدر تعداد آنان زياد مى شود كه عربها در بين آنها ديده نشده و بشمار نمى آيند، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: درست است فرشته وحى هم چنين تعبير كرده است ٨ در روايت ابونعيم عبارات گوناگونى است كه تعبير ابوبكر در آنها نيست و در برخى از آن روايات آمده است كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در خواب ديد كه گوسفندان سياهى را آب مى دهد كه گوسفندان سفيد بسيارى نيز بطرف ايشان روى آوردند...تا آخر.

روايت :ايرانيان ،طرفداران اهلبيت حافظ ابونعيم اين روايت را در كتاب ياد شده از ابن عباس نقل كرده و گفته است : نزد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم صحبت از فارس به ميان آمد، حضرت فرمود: فارس ايرانيان طرفداران و دوستداران ما اهل بيت هستند ٩روايت : عجم ، مورد اعتماد پيامبر

اين روايت را نيز ابونعيم در كتاب خويش از ابوهريره روايت كرده كه گفت:

نزد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سخن از موالى و عجم ها به ميان آمد، حضرت فرمود: سوگند بخدا من بيش از شما و يا بيشتر از بعضى از شما به آنها اعتماد دارم ١٠

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

١الميزان ج ١٨ ص ٢٥٠.

٢جمعه ٢ ٣.

٣اسراء ٤ ٧.

٤بحار ج ٦٠ ص ٢١٦.

٥شرح نهج البلاغه ج ٢٠ ص ٢٨٤.

٦مسند احمد ج ٥ ص ١١.

٧ذكر اصبهان ، حافظ ابو نعيم ص ١٣.

٨ذكر اصبهان ،حافظ ابونعيم ص ٨-١٠.

٩ذكر اصبهان ص ١١.

١٠ذكر اصبهان ص ١٢.

قريب به همين مضمون را ترمذى در كتاب خود آورده١، البته لفظ عجم ها در اينجا اعم از عجم ايرانى است و شامل غير عرب از عجم مانند تركان و غير آنها نيز مى شود.

روايت : آيا مردم ، كسانى جز فارسيان و روميان اند؟ ابونعيم در كتاب خود، اين روايت را از ابوهريره نقل كرده كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

امت من آنچه را امتهاى گذشته و نسل هاى قبل از آنان گرفته اند وجب به وجب و متر به متر خواهند گرفت . گفته شد: يا رسول الله همانگونه كه فارس و روم انجام دادند؟ حضرت فرمود: مردم كدامند غير از فارس ها و روميان ٢ اين روايت ، به حقيقتى از تاريخ تمدن اشاره دارد و آن اينكه فارس عجم و روميان يعنى غربى ها مركز ثقل تمدن بشريت را در تاريخ تشكيل مى دهند و ما در زمان خود شاهديم كه هيچ ملتى مانند فارس ايرانيان بر سر تمدن ، طرف درگير، با غربيها نيست.

# ايرانيان و آغاز زمينه سازى براى ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام

خراسانى و ياور او شعيب بن صالح هر دو ايرانى هستند كليه منابع روايى شيعه و سنى ، پيرامون حضرت مهدى عليه‌السلام اتفاق نظر دارند كه آن بزرگوار بعد از نهضتى مقدماتى كه برايش بوجود مى آيد، ظهور مى كند... و ياران درفش هاى سياه ، ايرانى اند كه زمينه ساز حكومت آن حضرت و آماده كننده مقدمات فرمانروائى وى مى باشند. در اين روايات ، اتفاق است كه دو شخصيت وعده داده شده ، سيد خراسانى و يا هاشمى خراسانى و ياور او شعيب بن صالح هر دو ايرانى هستند... تا پايان رواياتى كه مربوط به آنان در منابع شيعه و سنى آمده است.

اما منابع حديث شيعه علاوه بر ايرانيان ، افراد ديگرى را بعنوان زمينه سازان ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام بنام يمنى ها ذكر نموده است چنانكه روايات بيشمارى در منابع شيعه وجود دارد كه بطور عموم دلالت دارد كه قبل از ظهور آن حضرت ، حكومت و يا نيرو و يا نهضتى مبارز و انتقام گيرنده بر پا خواهد شد... مانند اين روايتى كه مى گويد: او مى آيد و براى خداوند، شمشيرى است از نيام كشيده شده البته اگر چنين روايتى وجود داشته باشد.

چه اينكه صاحب كتاب يوم الخلاص آن را با ذكر پنج منبع نقل كرده است كه من اين روايت را در اين منابع نيافتم ، همچنين موارد متعدد ديگرى كه براى آنها هم منابعى را ذكر نموده است ! خداوند به ما دقت و امانت در نقل روايات را عنايت فرمايد... و مانند روايت ابان بن تغلب از امام صادق عليه‌السلام كه گفت شنيدم ، حضرت مى فرمود:

هنگاميكه درفش حق برافراشته ميگردد شرقى ها و غربى ها را لعن و نفرين مى كنند! آيا ميدانى براى چه ؟ عرض كردم خير. براى آنچه را كه مردم با آن روبرو ميشوند از اهل بيت و فرزندان آن حضرت پيش از ظهور وى ٣ اين روايت دلالت دارد كه اهل بيت آن حضرت، از بنى هاشم اند و پيروان وى، غرب و شرق را خشمگين و ناراحت كرده اند، آنها دشمنان زمانيكه با نهضت ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام روبرو ميشوند براى آنان مصيبتى بس بزرگ است كه در اثر آن اعصابشان را از دست مى دهند و روايتى كه قبلا از روضه كافى در تفسير آيه( فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا )از امام صادق عليه‌السلام نقل شد حضرت فرمودند:

گروهى را كه خداوند پيش از ظهور قائم برمى انگيزد، هيچ دشمنى را از آل پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرا نمى خوانند مگر اينكه او را بقتل مى رسانند

و ساير رواياتى كه دلالت دارد، مهيا شدن مقدمه و زمينه براى ظهور آن حضرت ، با نيروى نظامى و تبليغاتى جهانى است و چنانكه در برخى روايات آمده است بگونه اى است كه نام او بر سر زبانهاست .

بنابراين روايات مربوط به مقدمات ظهور، به سه دسته تقسيم مى شود:

الف روايات مربوط به روى كار آمدن ياران درفشهاى سياه كه شيعه و سنى بر آن اتفاق دارند.

ب روايات مربوط به حكومت يمنى كه فقط در منابع شيعه وارد شده است ، البته شبيه اين روايات ، احاديثى در برخى از منابع اهل سنت است مبنى بر ظاهر شدن يمنى پس از ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام .

ج رواياتى كه حاكى از ظاهر شدن و روى كار آمدن زمينه سازان ظهور آن بزرگوار است ، بى آنكه آنها را مشخص نمايد... اما بزودى متوجه خواهيد شد كه اين روايات بطور عموم دلالت بر ياران و يمنى آن حضرت دارد كه زمينه ساز حكومت وى هستند.

اما روايات ، زمان روى كار آمدن حكومت يمنى ها را مشخص نموده است كه در همان سال ظهور حضرت و همزمان با خروج سفيانى از سرزمين شام و يا نزديك خروج سفيانى كه دشمن و مخالف حضرت است ، مى باشد. چنانكه خواهيد دانست.

اما حكومت زمينه سازان ايرانى ، به دو مرحله مشخص تقسيم مى شود: مرحله اول ، آغاز نهضت آنان بوسيله مردى از قم ، كسى كه حركتش سرآغاز اءمر ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام است ، چه اينكه روايات گوياى اين است كه آغاز نهضت آن حضرت از ناحيه مشرق است.

مرحله دوم ، ظاهر شدن دو شخصيت مورد نظر، در بين آنها به نام سيد خراسانى و فرمانده نيروهاى آن حضرت و جوان گندمگونى كه نام وى در روايات ، شعيب بن صالح ضبط شده است.

چنانكه مى توان ، نقش ايرانيان زمينه ساز را با توجه به پيشامدها و حوادثى كه ذكر آنها در اخبار آمده است.

مرحله اول : از آغاز نهضت آن توسط مردى از قم تا ورودشان در جنگ.

مرحله دوم : داخل شدن در جنگى طولانى ، تا اينكه خواسته هاى خويش را بر دشمن تحميل ميكنند.

مرحله سوم : رد كردن خواسته هاى نخستين خود كه اعلام كرده بودند و بپا شدن قيام همه جانبه آنان

.

مرحله چهارم : سپردن پرچم اسلام بدست تواناى حضرت مهدى عليه‌السلام و شركت جستن آنها در نهضت مقدس آن حضرت.

در برخى از روايات ، آمده است كه ظاهر شدن خراسانى و شعيب در اثناى جنگ ايرانيان بوقوع مى پيوندد، بگونه اى كه آنها با توجه به طولانى شدن نبردشان با دشمن ، خودشان سيد خراسانى را بعنوان سرپرستى امور اجتماعى و سياسى خود برمى گزينند گر چه وى از پذيرفتن اين منصب خرسند نيست ، اما آنها او را سرپرست خود قرار مى دهند، سپس سيد خراسانى ، شعيب بن صالح را به فرماندهى نيروهاى مسلح خويش ‍ برمى گزيند.

در تعدادى از روايات ، زمان آخرين مرحله زمينه سازى آنان كه متصل به ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام است مشخص گرديده كه شش سال خواهد بود. اين برهه ، مرحله شعيب و خراسانى است ، از محمد بن حنيفه نقل شده است كه فرمود:

درفشهاى سياهى از بنى عباس و پس از آن درفشهاى سياه ديگرى از خراسان خروج مى كنند كه حاملان آنها كلاه سياه و لباس سفيد بر تن دارند، پيشاپيش آنان مردى است كه وى را صالح بن شعيب يا شعيب بن صالح مى نامند او از قبيله بنى يمنم است آنان نيروهاى سفيانى را شكست داده و در بيت المقدس فرود مى آيند تا مقدمه حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام را فراهم آورند، تعداد سيصد تن ديگر از شام به او مى پيوندد، فاصله خروج او تا تقديم زمام امور را به حضرت مهدى عليه‌السلام هفتاد و دو ماه ميباشد. ٤ در مقابل اين احاديث ، روايات ديگرى است كه مى گويد، ظاهر شدن خراسانى و شعيب ، مقارن و همزمان ، ظاهر شدن يمنى و سفيانى است از امام صادق عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

خروج خراسانى و سفيانى و يمنى در يك سال و يك ماه و يك روز واقع ميشود، درفش يمنى در بين اين پرچمها از همه هدايتگر است ، زيرا وى مردم را به حق دعوت مى كند. ٥ و از امام باقر عليه‌السلام منقول است كه فرمود:

خروج سفيانى و خراسانى و يمنى در يك سال و يك ماه و يك روز است مانند نظم و ترتيب دانه هاى تسبيح كه يكى بعد از ديگرى است جنگ از هر طرف روى مى آورد. واى بر كسانى كه در مقابل آنان بايستند در ميان آن درفشها، پرچم يمنى هدايت گرتر است ، آن درفش حق است و شما را بسوى صاحبتان مهدى عليه‌السلام دعوت مى كند. ٦ ظاهرا، مراد از خروج اين سه نفر به ترتيب ، مانند دانه هاى تسبيح ، با اينكه در يك روز واقع مى شود اين است كه انگيزه هاى خروج آنها با يكديگر ارتباط سياسى دارد. البته آغاز خروج آنان در يك روز است ، اما ترتيب جنبش آنان و استحكام امورشان مانند مهره هاى تسبيح ، يكى پس از ديگرى واقع مى شود.

بعلاوه روايت هفتاد و دو ماه اگر چه قابل قبول است . چون به طرق زيادى از محمدبن حنيفه نقل شده است و روايات ، گوياى اين است كه وى داراى نوشته اى از پدر بزرگوارش حضرت على عليه‌السلام بوده كه حضرت آن را از گفتار پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نوشته بود و در آن حوادث و پيش آمدهاى آينده بوده ، بلكه بنا بگفته برخى روايات ، در آن نوشته ، نام تمام فرمانروايان حاكم بر مسلمانان ، تا روز قيامت ذكر شده بوده و آنرا فرزندش ابوهاشم از وى به ارث برده و نام كسانى را كه از عباسيان حكومت خواهند كرد به اطلاع آنان رسانده است....

اما با اين همه ، آنچه كه در مسئله خراسانى و شعيب بهتر بنظر مى رسد، رواياتى است كه مى گويد خروج خراسانى و شعيب همزمان خروج سفيانى و يمنى است ، چون اين روايات ، منتسب به امامان عليه‌السلام ميباشد و سندش محكمتر است ، بلكه در اين روايات احاديث صحيح٧ السندى نيز مانند روايت ابوبصير از امام باقر عليه‌السلام وجود دارد.

در هر صورت ، اين مرحله از حكومت زمينه سازان دولت حضرت ، چنانچه ما هم ترجيح داديم ، سال قبل از ظهور وى و يا احتمال اينكه شش سال باشد و در هر حال آخرين مرحله حكومت آنهاست ، اما آنچه مشكل بنظر مى رسد، شناخت مراحل ديگر دولت آنها قبل از آخرين مرحله آن است و اينكه فاصله بين آغاز حكومت آنان بواسطه مردى از قم بين خروج سيد خراسانى و شعيب چقدر است ؟...اين در حقيقت بخشى مفقود از سلسله روايات مربوط به ايرانيان است كه من در روايات نديدم چه اندازه بوده است ... آرى در برخى از روايات ، اشاره هايى در اين زمينه وجود دارد كه بعد از بيان مهم ترين روايات مربوط به حكومت آنان ، خواهد آمد.

روايت : آغاز حكومت مهدى عليه‌السلام از ايران

از جمله آن روايات ، حديثى است كه صراحت دارد، آغاز نهضت حضرت مهدى عليه‌السلام از ناحيه مشرق خواهد بود از اميرمؤ منان عليه‌السلام نقل شده است كه فرمود:

آغاز ظهور او از مشرق است ، زمانيكه اين اءمر پيش آمد، سفيانى خروج مى كند ٨ و از طرفى آنچه كه علما بر آن اتفاق دارند و در روايات به نحو تواتر٩ وارد شده اين است كه ظهور آن حضرت از مكه است ، بنابراين بايد مراد از گفته اميرمؤ منان عليه‌السلام كه فرمود: آغاز نهضت او از ناحيه مشرق است يعنى آغاز وشروع نهضت وى از مشرق ، يعنى ايران است . و همچنين دلالت دارد كه آغاز نهضت آن حضرت ، قبل از خروج سفيانى بوده و فاصله بين آغاز امر او و خروج سفيانى ، مدتى نه كوتاه و نه طولانى است . زيرا در روايت ، نهضت حضرت بر خروج سفيانى با واو عطف شده است نه فاء و ثم كه دلالت بر فاصله داشته باشد، بلكه مى توان گفت اين روايت ، اشاره به نوعى ارتباط سببى بين آغاز اءمر زمينه سازى براى دولت حضرت مهدى عليه‌السلام از سرزمين ايران و بين خروج سفيانى دارد، توجه داشتيد كه جنبش سفيانى صرفا واكنشى است جهت روياروئى با موج فزاينده نهضت اسلامى كه زمينه ساز مقدمه قيام آن حضرت مى باشد.

روايت : امت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و حكومت مردى ازاهل بيت روايتى را كه ابوبصير از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده نيز از جمله روايات در اين زمينه است ، حضرت فرمود:

اى ابوبصير امت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تا زمانيكه خاندان فلان بر مسند حكم هستند هيچگاه به گشايشى نخواهند رسيد تا آنكه فرمانروائى آنان منقرض شود، با تمام شدن آن ، خداوند آن را به مردى از اهل بيت ارزانى مى دارد كه روش او بر اساس تقوى و عمل وى هدايت گر مردم است . در مقام قضاوت و حكم بر مردم ، اهل رشوه نيست . بخدا سوگند من او و نام او و پدرش را مى دانم آنگاه ، آن مرد تنومند و كوتاه اندام كه داراى علامت خال بر صورت و دو نشانه ديگر بر پوست بدن دارد مى آيد، او پيشوايى عادل است كه حافظ و نگاهبان آنچه كه نزد او وديعه گذاشته شده است مى باشد، دنيا را پر از عدل و داد مى نمايند آنگونه كه بدكاران آن را پر از ظلم و جور كرده اند ١٠ اين روايت قابل توجهى است ولى متاءسفانه بخش پايانى آن ناقص است ، اين روايت را صاحب بحار از كتاب اقبال سيد بن طاووس نقل كرده است كه صاحب اقبال در كتابش ص ٥٩٩ بيان داشته است كه اين روايت را در سال ٣٢٦ در كتاب ملاحم بطائنى ديده است و از آن كتاب اين روايت را نقل كرده اما ناتمام ، و در پايان گفتارش گفته است سپس تمام روايت را نقل كرده است حال آنكه كامل نقل نكرده است ، بطائنى از ياران امام صادق عليه‌السلام بوده و نسخه كتاب وى ناياب است البته ممكن است در كتابهاى خطى ناشناخته در اطراف و اكناف كشورهاى اسلامى ما در كتابخانه ها وجود داشته باشد.

روايت دلالت دارد كه سيد بزرگوارى از ذريّه اهل بيت عليهم‌السلام پيش از ظهور حضرت قائم عليه‌السلام حكومت مى كند و مقدمات دولت آن حضرت را فراهم مى نمايد، مردم را متوجه تقوا و پرهيزكارى مى نمايد و طبق احكام اسلام عمل مى كند، وى اهل سازش و رشوه گيرى نيست ، اين سيّد كه ذكر آن در روايت آمده احتمال دارد مراد از او امام خمينى باشد.

اما جمله خاندان فلان كه امام فرمود: تا زمانيكه خاندان فلان بر سر كار باشند ملازمه ندارد كه مراد از آنها بنى عباس باشند آنگونه كه سيد بن طاووس فهميده است ، همينطور در ساير رواياتى كه امامان عليه‌السلام در آنها تعبير به فلان و آل فلان نموده اند، البته گاهى منظور امامان عليه‌السلام از اين تعبير، بنى عباس و گاهى خاندانهايى است كه قبل از ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام فرمانروائى مى كنند، مثلا روايات متعددى كه بازگو كننده اختلاف بين خاندان فلان و آل فلان ، از حكام حجاز است وجود دارد كه آنان بر شخص فرمانروائى از خودشان اتفاق نظر پيدا نمى كنند و بين قبيله ها ايجاد اختلاف مى شود، آنگاه حضرت مهدى عليه‌السلام ظهور مى كند و مانند روايتى كه از اميرمؤ منان على عليه‌السلام روايت شده است كه حضرت فرمود:

آيا خبر ندهم شما را به پايان سلطنت خاندان فلان ؟ عرض ‍ كرديم آرى اى اميرمؤ منان ، فرمود: كشته شدن بى گناهى در سرزمين حرم از قبيله قريش ، سوگند به خدايى كه دانه را شكافت و موجودات را هستى بخشيد بعد از پانزده شب ديگر، سلطنتى برايشان نخواهد بود ١١ و غير از اين روايت ، روايات متعدد ديگرى كه اختلاف بين بنى فلان و يا به هلاكت رسيدن فرمانرواى ظالمى از آنان را بيان كرده است و اينكه پس از آن سفيانى خروج خواهد كرد و يا ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام بوقوع مى پيوندد و يا اينكه بيانگر برخى از نشانه ها و پيشامدهاى نزديك ظهور آن حضرت است ... بنابراين بايد اين روايت را به غير بنى عباس تفسير نمود زيرا صدها سال پيش ، حكومت و فرمانروائى آنها سپرى شده است.

بلكه رواياتى كه به صراحت از بنى عباس نام برده است ، حتما بايد مورد بررسى و دقت قرار گيرد. چه اينكه اين روايات از امامان عليهم‌السلام با عبارت فرزندان فلان و خاندان فلان وارد شده است و شخص راوى آن را بلفظ بنى عباس روايت كرده به اين اعتقاد كه مراد از گفته امام عليه‌السلام از فرزندان فلان ، بنى عباس مى باشد.

گاهى در روايات ظهور، تفسير به بنى عباس صحيح است زيرا مراد از ذكر نام آنها، روش آنان است كه در نقطه مقابل امامان عليه‌السلام بوده است ، نه اينكه مراد شخص آنها و فرزندان و يا ذريّه آنان باشد... البته به ندرت نياز به چنين تفسيرى پيدا مى كنيم زيرا در اغلب روايات تعبير به فرزندان و خاندان فلان شده است.

به هر حال ، منظور از خاندان فلان در روايت مورد بحث كه فرمود: تا زمانيكه خاندان فلان بر مسند حكم باشند، تا اينكه فرمانروائى آنان منقرض ‍ شود، با تمام شدن آن خداوند آن را بر مردى از اهل بيت قرار مى دهد حكّام ظالم و ستم پيشه ، غير از بنى عباس است كه سيّد موعود، بعد از آنان ظاهر مى شود و قبل از ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام با عدالت حكمرانى مى كند.

اما لفظ آنگاه ، آن مرد تنومند كوتاه اندام كه داراى علامات خال بر صورت و دو نشانه ديگر بر پوست بدن دارد، پيشوايى است عادل حكايت از اين دارد، بعد از آن سيّد كسى خواهد آمد كه مفهوم آن اين است كه آن شخص حضرت مهدى عليه‌السلام است و هم اوست كه داراى اين نشانه هاست ، چنانكه در اوصاف حضرت آمده است . اما صفت مرد تنومند كوتاه قد بر آن حضرت تطبيق نمى كند. زيرا در مجموعه روايات ، آن حضرت بلند قامت و موزون ياد شده است ، بعيد نيست كه يك بخش و يا بيشتر از اين روايت ، در اثر نقل سيد بن طاوس و يا ديگرى از راويان ، افتاده باشد. و اين مرد تنومند و كوتاه اندام ، بعد از سيّد مورد نظر مى آيد و برخى از صفات ديگرش از روايت افتاده است ، بدين سان نمى توانيم ، اتصّال زمان اين سيّد مورد نظر را به زمان ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام، از اين روايت استفاده كنيم.

يار صفحه:

١سنن ترمذى ج ٥ ص ٣٨٢.

٢ذكر اصبهان ص ١١.

٣بحار ج ٥٢ ص ٦٣.

٤نسخه خطى ابن حماد ص ٨٤ و قريب به همين مضمون در ص ٧٤.

٥بحار ج ٥٢ ص ٢١٠.

٦بحار ج ٥٢ ص ٢٣٢.

٧روايت صحيح آنست كه تمام راويان آن ثقه و مورد اعتماد باشند.

٨بحار ج ٥٢ ص ٢٥٢ بنقل از اربعين حافظ ابونعيم .

٩متواتر خبرى است كه راويان آن بحدى برسد كه عادتا محال است اهل كذب باشند و اين در همه طبقات راويان بايد ثابت باشد.

١٠بحار ج ٥٢ ص ٢٦٩.

١١بحار ج ٥٢، ص ٢٣٤.

# روايات مربوط به قم ، و مرد موعود اين شهر

از زمره روايات ظهور، بپا خاستن مردى از قم و ياران وى مى باشد، از امام كاظم عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

مردى از قم ، مردم را به سوى خدا دعوت مى كند، افرادى گرد او جمع مى شوند كه قلب هايشان همچون پاره هاى آهن ستبر است كه بادهاى تند حوادث ، آنان را نمى لغزاند، از جنگ خسته نشده و نمى ترسند اعتماد آنان بر خداست و سرانجام كار از آن پرهيزكاران است ١ و همچنين مطالب بعد از آن مربوط به قم است.

نكته قابل توجه اين است كه ، امام عليه‌السلام در روايت ، تعبير به مردى از قم نموده و نفرموده است از اهل قم ، مى توان اين جمله را بر امام خمينى تطبيق داد. چه اينكه ايشان اهل خمين و ساكن قم مى باشند و اينكه او مردم را به سوى خدا دعوت مى كند نه فقط اهل قم و يا اهل مشرق زمين را. و به اينكه بادهاى تند كينه توزى دشمنان و يا جنگ و درگيريها كه براى وى و طرفدارانش پيش مى آيد، همچنان مقاوم مى ايستند و مبارزه مى كنند و هيچ تزلزلى به خود راه نمى دهند.

روايت ، زمان وجود اين مرد را كه به آن بشارت داده شده است مشخّص ‍ نكرده است امّا در تاريخ قم و ايران چنين شخصيت و يارانى داراى اين صفات برجسته ، قبل از امام خمينى و طرفدارانش بى سابقه بوده است ... البته احتمال اينكه اين روايت ناقص باشد وجود دارد و يا اينكه به مناسبتى ، امام آن را فرموده اند، همين روايت را صاحب بحارالانوار، از كتاب تاريخ قم نوشته حسن بن محمد بن الحسن قمى كه هزار سال پيش آن را تاءليف نموده است نقل كرده كه متاءسفانه نسخه آن كتاب يافت نمى شود.

گاه گفته مى شود: درست است كه در تاريخ قم و ايران ظاهر شدن چنين مرد وعده داده شده اى را با يارانى داراى صفات برجسته ، كسى سراغ نداشته است ... اما دليلى هم نداريم كه اين روايت ، منطبق بر امام خمينى و طرفداران وى مى باشد شايد منظور مرد ديگر و ياران ديگرى باشد كه در عصر و زمان ما ظاهر خواهند شد و يا اينكه بعد از مدتى طولانى و يا كوتاه خواهند آمد

...

پاسخ : آرى درست است كه در روايت ، آنگونه كه بيان كرديم زمان اين پيشامد مشخص و روشن نشده است اما مجموعه صفاتى كه در روايت آمده ، بعلاوه آنچه كه در روايات متعدد ديگر، پيرامون قم و ايران وارد شده است موجب اطمينان اين معناست كه مراد از صفات ياد شده ، امام خمينى و ياران وى مى باشند... بنابراين اگر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امامان عليهم‌السلام به حادثه و پيشامدى خبر دادند كه منطبق بر وضع موجود باشد، معقول نيست كه از آن چشم پوشى نموده و آن را بر قضيه و حادثه اى مشابه آن و يا واضح تر، كه وعده پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اهل بيت او بر آن منطبق شود، حمل نمائيم.

از رواياتى كه درباره قم و برترى و آينده آن از اهل بيت عليهم‌السلام نقل شده است به خوبى روشن است كه اين شهر نزد آن بزرگواران از ارزش و اهميت ويژه اى برخوردار است ، بلكه مى توان گفت مؤ سس و بنيانگذار اين شهر و طرح و ايجاد آن در قلب ايران در سال ٧٣ هجرى ، بدست با كفايت امام باقر عليه‌السلام بوده است كه بعد از آن نسبت به اين شهر عنايت خاصى داشته اند.

و آنان با دانشى كه از جد بزرگوارشان داشته اند، خبر داده اند كه در آينده ، اين شهر مقدس از جايگاهى والا برخوردار خواهد شد و اهالى اين شهر، از ياران باوفاى حضرت مهدى ارواحنا فداه خواهند بود.

برخى روايات ، تصريح دارد به اينكه فلسفه نامگذارى اين شهر مقدس به قم مناسب با نام حضرت مهدى كه قائم بحق است مى باشد و مناسب با قيام و بپا خاستن اهل قم و منطقه جغرافيايى آن شهر در زمينه سازى و يارى نمودن آن حضرت است از طرفى وجود يك آبادى ، در نزديكى اين شهر در زمان تاءسيس آن بنام كمندان و يا كمد، به اين معنى نيست كه در نامگذارى به قم عربى بودن اين كلمه ملاحظه نشده است جز اين مناسبت كه نام آن قم گذاشته شده و يا تغيير و دگرگونى در نام فارسى آن بوجود آمده است به ويژه زمانى كه تاءسيس اين شهر از ناحيه علماء و روايت كنندگان حديث ، از امام باقر و صادق عليه‌السلام و زير نظر آن دو بزرگوار بوده است ... عفّان بصرى از امام صادق عليه‌السلام روايت كرده كه گفت:

امام عليه‌السلام به من فرمود: آيا مى دانى از چه رو اين شهر را قم مى نامند؟ عرض كردم : خدا و رسولش آگاهترند فرمود: همانا قم نامگذارى شده براى اينكه اهل قم اطراف قائم عليه‌السلام گرد آمده و با وى قيام مى نمايند و در كنار او ثابت قدم مانده و او را يارى مى كنند ٢ اين روايت ، و امثال آن قرينه هايى هستند بر اينكه آغاز تاءسيس شهر مقدس ‍ قم توسط عبدالله پسر مالك اشعرى و برادرش اءحوص و هواداران آنان كه همگى از ياران خاص امام باقر عليه‌السلام و راويان حديث آن بزرگوار بوده اند همه اينها موجب اين اطمينان است كه تاءسيس اين شهر به امر امام باقر عليه‌السلام بوده است و اين نام را آن حضرت براى اين شهر انتخاب فرموده اند، نام قم در روايات به صيغه مذكر به معنى بلد سرزمين و بطريق مؤ نث بلدة شهر آمده است اين كلمه قم هم قابل صرف كردن است و هم بصورت غيرمنصرف به كار مى رود.

ظاهر برخى روايات اين است كه امامان عليهم‌السلام نسبت به شهر قم عنايت خاصى داشته اند و مفهومى را برتر و وسيع تر از يك شهر و توابع آن ، به اين شهر بخشيده اند، لذا نام اين شهر را به معناى خط و روش و اسلوب قم ، نسبت به ولايت اهل بيت عليهم‌السلام و قيام آنان با مهدى آل پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بكار برده اند. عده اى از بزرگان رى نقل كرده اند كه حضور امام صادق عليه‌السلام رسيدند و:

عرض كردند: ما از اهل رى هستيم كه خدمت رسيده ايم ، حضرت فرمود: خوش آمدند برادران قمى ما، سپس عرض كردند ما اهل رى هستيم ، حضرت فرمود: خوش آمدند برادران قمى ما مجددا عرض ‍ كردند: ما اهالى رى هستيم ، امام نيز كلام اول خود را تكرار كرد، آنان گفتند خود را چند بار يادآور شدند، امام نيز مانند اول آنان را پاسخ داد و چنين فرمود: خداوند داراى حرمى است كه عبارت است از مكه مكرمه و پيامبر داراى حرمى است و آن مدينه منوره است و اميرالمؤمنين عليه‌السلام داراى حرمى است كه كوفه است و ما اهل بيت نيز داراى حرمى هستيم كه آن شهر قم است ، بزودى بانوئى از سلاله من بنام فاطمه در اين شهر دفن خواهد شد كسى كه آن بزرگوار را در قم زيارت كند اهل بهشت مى باشد

راوى گفت اين سخن را امام صادق عليه‌السلام زمانى فرمود كه هنوز حضرت كاظم عليه‌السلام متولد نشده بودند ٣ يعنى قم ، حرم امامان عليهم‌السلام از اهل بيت ، تا زمان حضرت مهدى عليه‌السلام و مركز ولايت و يارى آن بزرگواران مى باشد و اهل رى و غير آن نيز اهل قم محسوب مى شوند زيرا آنان نيز پيرو خط و روش اهل قم نسبت به اهل بيت عليهم‌السلام هستند. از اين رو بعيد نيست كه مراد از اهل قم كه در روايات آمده و اينكه آنان ياوران حضرت مهدى عليه‌السلام مى باشند، همه ايرانيانى باشند كه در ولايت و دوستى و جنگ و جهاد پيرو امامان عليهم‌السلام هستند، بلكه شامل مسلمانان غيرايرانى نيز بشود.

و معناى كلام راوى كه گفت : حضرت اين كلام را زمانى فرمود كه هنوز حضرت كاظم متولد نشده بود يعنى اين گفته امام صادق كه قبل از ولادت امام كاظم بوده مشعر به اين است كه آن حضرت از ولادت نوه خويش فاطمه معصومه دختر موسى بن جعفر عليه‌السلام پيش از ولادت پدر بزرگوارش يعنى قبل از سال ١٢٨ هجرى قمرى ، خبر داده است و اينكه آن بانوى بزرگوار در قم دفن خواهد شد، و اين قضيه هفتاد سال بعد، تحقق پيدا كرده است...

بزرگان قم نقل كرده اند زمانى كه ماءمون ، على بن موسى الرضا عليه‌السلام را در سال ٢٠٠ هجرى از مدينه خارج كرد و به طرف مرو، فرستاد در سال ٢٠١ هجرى خواهر گرامى او حضرت فاطمه معصومه در پى برادر از مدينه خارج شد و به سمت ايران حركت كرد تا به شهر ساوه رسيد در آنجا بيمار شد، سئوال كرد چقدر فاصله بين من و قم است ؟ عرض كردند ده فرسخ.

زمانيكه اين خبر به اولاد سعد يعنى سعد پسر مالك اشعرى رسيد همگى با هم آهنگ ساوه نمودند تا از آن حضرت تقاضا كنند كه به شهر آمده و در آنجا بماند چون حضور او رسيدند، موسى پسر خزرج از بين آن جمعيت خارج شد و بطرف حضرت رفته و مهار شتر ايشان را گرفته و تا قم همراهى كرد و آن بزرگوار را در منزل خويش جاى داد، پس از اقامت ١٦ يا ١٧ روز در شهر قم ، در اثر بيمارى قبلى به رحمت و رضوان الهى پيوسته و روح پاكش به ملكوت اعلى پر گشود. موسى پسر خزرج پس ‍ از مراسم غسل و كفن آن حضرت ، بدن شريفش را در زمينى كه متعلق به خودش بود و هم اكنون نيز مرقد مطهرش در آنجاست ، بخاك سپرد و سقفى از بوريا و حصير بر قبر آن حضرت سرپا نمود، تا زمانى كه توسط زينب دختر حضرت جواد عليه‌السلام بر قبر مطهر آن بزرگوار گنبد و بارگاهى بنا نمودند.

از اين روايات چنين بر مى آيد، كه فاطمه معصومه ، بسيار اهل عبادت و زهد و بزرگوارى بود، همانند مادرش حضرت فاطمه زهرا عليهما‌السلام، آن بزرگوار در عين اينكه از سن كمى برخوردار بود، اهل بيت عليه‌السلام مقامى خاص ‍ و ارزش و اهميت والايى داشت چه اينكه اين مقام و منزلت حضرت ، نزد علماء و بزرگان قم نيز محرز بوده است زيرا براى ارج نهادن بمقام آن بانو از قم به طرف ساوه حركت كرده و به استقبال وى شتافتند و پس از رحلت آن بانو، ساختمان نسبتا ساده اى بر مزارش ساخته سپس گنبدى بنا كردند و آنجا را زيارتگاه دوستداران اهل بيت قرار داده اند و عده اى از آن بزرگان وصيت كردن كه در جوار حضرتش به خاك سپرده شوند.

در روايات آمده است كه سن مبارك حضرت معصومه عليهما‌السلام كمتر از بيست سال بوده است ، و شايد علت اينكه ايرانيها آن حضرت را فاطمه معصومه و يا معصومه قم مى نامند و به خاطر كمى سن آن بزرگوار باشد، زيرا معصوم در لغت فارسى به معناى بى گناه مى آيد و از همين رو به طفل خردسال نيز كه بى گناه است معصوم مى گويند و شايد هم به جهت طهارت و پاكدامنى و عصمت آن حضرت از گناه باشد، چون در مذهب شيعه عصمت بر دو نوع است : يك عصمتى كه واجب است در امامان عليه‌السلام وجود داشته باشد و اين ، در مورد چهارده معصوم عليه‌السلام ثابت است و ديگر عصمتى كه جايز است و آن براى بزرگان و اولياء خدا ثابت است كه مقدس و پاك از گناهان و آلودگيهايند.

از روايت بعدى كه از امام رضا عليه‌السلام نقل شده است ، ظاهر مى شود كه امامان عليه‌السلام ، از بدو تاءسيس شهر قم ، مردم اين شهر را به عنوان ياران حضرت مهدى عليه‌السلام بشمار آورده اند و دوستى و محبت مردم اين شهر نسبت به حضرت مهدى ، قبل از ولادت آن حضرت معروف بوده است از صفوان بن يحيا نقل شده است كه گفت:

روزى خدمت امام رضا عليه‌السلام بودم ، سخن از اهل قم و علاقه آنان نسبت به حضرت مهدى عليه‌السلام به ميان آمد، آن حضرت براى آنان طلب آمرزش كرد و فرمود: خداوند از آنان خشنود باشد، آنگاه فرمود: بهشت داراى هشت در است كه يكى از آنها مخصوص اهل قم مى باشد، آنان اهل قم بهترين پيروان ما از بين شيعيان جهان هستند خداوند سبحان محبت و دوستى ما را در سرشت آنان قرار داده است ٤ در روايت آمده است كه درهاى بهشت به تناسب اعمال مردم بين آنان تقسيم بندى شده است ، از اين رو بعيد نيست كه معنى اين جمله كه يك در، ويژه اهل قم است اين باشد كه آنان را از در مبارزين و مجاهدين همراه امامان عليه‌السلام و يا از در مخصوص شايستگان چنانكه در صفات آنها وارد شده است ، داخل بهشت مى شوند و گفته حضرت كه آنها بهترين پيروان ما از بين شيعيان جهان هستند دلالت به فضيلت و برترى اهل قم بر ساير شيعيان دارد.

قابل توجه است كه محبت اهل قم نسبت به حضرت مهدى عليه‌السلام تاكنون همچنان پرشور و زنده باقى مانده است بلكه با پيروزى انقلاب اسلامى ايران ، اين عشق به سر حد كمال رسيده است و اين حقيقت را در ايمان و عملكرد و ظواهر زندگى آنان حتى در نامگذارى فرزندان و مساجد و مؤ سسات خود بنام آن حضرت ، به گونه اى كه هيچ خانه اى از اين نام خالى نيست ، مى توان مشاهده نمود.

برخى روايات دلالت دارد كه ، بلا و گرفتارى از اهل قم دور است و خداوند سبحان كسانى را كه بدخواه اين شهر باشند، نابود مى گرداند. از ابان بن عثمان و حماد بن ناب روايت شده كه گفتند:

خدمت امام صادق عليه‌السلام بودم كه عمران پسر عبدالله قمى وارد شد، خدمت امام رسيد و از او سئوال كرد. حضرت با وى بسيار با ملاطفت برخورد كرد، پس از رفتن آن مرد از امام عليه‌السلام سئوال كردم ؛ اين شخص كه با او اين همه خوشرفتارى فرمودى كه بود؟ حضرت فرمود: او از خانواده بزرگواران ، يعنى : اهل قم بود هيچ ستمگرى درباره آنان نيت سوء نمى كند، مگر اينكه خداوند او را درهم مى شكند ٥ در روايت ديگرى آمده است كه بلاء از قم دفع شده است ٦ در جاى ديگر نقل شده است كه:

اهل قم از ما و ما از آنان هستیم ، هر ستمگرى كه درباره آنان اراده سوء داشته باشد مرگ او فرا مى رسد، تا زمانيكه به يكديگر خيانت نكنند و در نسخه ديگر: تا زمانى كه تغيير روش ندهند اما زمانى كه آلوده به چنين اعمالى شدند، خداوند سبحان ، ستمگران را بر آنان حاكم مى كند، ولى آنان اهل قم ياران قائم و بازگو كنندگان مظلوميت ما و رعايت كنندگان حقوق ما هستند، آنگاه رو به آسمان كرد و گفت : خداوندا آنان را از شر هر فتنه اى نگهدار و از هر گزندى نجات ببخش ٧ از امام صادق عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

بلاها از قم و اهل آن دور شده است ، بزودى زمانى خواهد رسيد، كه قم و اهل آن حجت بر مردم خواهند بود و اين در زمان غيبت قائم ، ما و ظهور وى مى باشد، اگر چنين نباشد زمين اهل خودش را فرو مى برد، فرشته هاى الهى بلاها را از اين شهر و اهل آن دفع مى كنند هر ستمگرى كه در حق آنان اراده بد داشته باشد، خداوند در هم كوبنده ستم پيشگان ، او را درهم مى شكند و يا به گرفتارى و مصيبت و يا دشمنى ، مبتلا مى گرداند، خداوند سبحان ، قم و اهلش را در زمان فرمانروائى ستمگران از ياد آنان مى برد آنگونه كه ظالمان ياد خدا را فراموش كردند. ٨ البته ، اين بدين معنا نيست كه به اهل قم اصلا بدى نمى رسد، بلكه ممكن است برخى مشكلات بر آنان وارد شود، ولى خداى بزرگ ، آنان دشوارى و بلا را از آنان دور نگه داشته و با الطاف گوناگون خويش آنها را يارى مى فرمايد، كه از بارزترين آنها، نابود كردن سركشان و متجاوزين و مشغول نمودن آنان به گرفتاريهايى است كه ، به اهل قم نپرداخته و بطور كلى از آنها ياد هم نمى كنند.

صاحب بحارالانوار دو روايت را، از امام صادق عليه‌السلام كه بيان كننده آينده شهر قم و نقش مكتبى آن پيش از ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام مى باشد آورده است.

روايت اول بيان مى دارد:

خداوند بوسيله شهر كوفه بر ساير شهرها استدلال مى كند، همچنين به مؤ منان آن شهر بر ساير مؤ منين و به شهر قم بر ساير شهرها و بواسطه اهل قم بر جهانيان اعم از جن و انسان ، خداوند متعال اهل قم را مستضعف فكرى قرار نداده بلكه همواره آنان را موفق و تاءييد كرده است سپس فرمود: دينداران در اين شهر در مضيقه زندگى مى باشند اگر غير اين باشد مردم به سرعت به آنجا روى مى آورند و آنجا خراب مى گردد و اهل آن تباه مى شوند و آنگونه كه بايد نمى تواند بر ساير سرزمين ها حجت باشد، زمانيكه موقعيت قم بدينجا برسد آسمان و زمين آرامش ندارد و ساكنان آنها لحظه اى باقى نمى مانند و بلا و گرفتارى از قم و اهل آن دفع گرديده است ، بزودى زمانى خواهد رسيد كه قم و اهل آن حجت بر مردم خواهند بود و اين در زمان غيبت قائم ما و ظهور وى مى باشد. اگر چنين نباشد زمين اهل خودش را فرو مى برد، فرشته هاى الهى ماءمور دور نمودن بلاها از اين شهر و اهل آن مى باشند هر ستمگرى كه درباره آنان اراده بد داشته باشد، خداوند درهم كوبنده ستم پيشگان ، او را درهم مى شكند و يا به گرفتارى و مصيبت و يا دشمنى ، مبتلا مى گرداند، خداوند متعال نام قم و اهلش را در زمان فرمانروائى ستمگران از ياد آنان مى برد آنگونه كه آنها ياد خدا را فراموش ‍ كردند.

و روايت دوم مى گويد:

بزودى شهر كوفه از مؤ منان خالى مى گردد و بگونه ايكه مار در جايگاه خود فرو مى رود علم نيز اين چنين از كوفه رخت برمى بندد و از شهرى بنام قم آشكار مى شود و آن سامان معدن فضل و دانش مى گردد بنحوي كه در زمين كسى در استضعاف فكرى بسر نمى برد حتى نوعروسان در حجله گاه خويش . و اين قضايا نزديك ظهور قائم ما به وقوع مى پيوندد، خداوند سبحان ، قم و اهلش را براى رساندن پيام اسلام ، قائم مقام حضرت حجت مى گرداند اگر چنين نشود زمين اهل خودش را فرو مى برد و در زمين حجتى باقى نمى ماند، دانش از اين شهر به شرق و غرب جهان منتشر مى گردد، بدين سان بر مردم اتمام حجت مى شود و يكى باقى نمى ماند كه دين و دانش به وى نرسيده باشد آنگاه قائم عليه‌السلام ظهور مى كند و ظهور وى باعث خشم و غضب خداوند بر بندگان مى شود. زيرا خداوند از بندگانش انتقام نمى گيرد مگر بعد از آنكه وجود مقدس حضرت حجت را انكار نمايند. ٩ از اين دو روايت ، چند امر روشن مى شود:

الف اينكه دو روايت نقل به معنى شده اند، بعلاوه در آنها اندكى تقديم و تاءخير است اما آنچه كه مهم است معنايى كه اين دو روايت در بر دارند.

ب از اين روايتها استفاده مى شود، كه نقش مذهبى شهر كوفه در دانش و پيروى از اهل بيت عليه‌السلام نقشى مهم و بزرگ بوده ، اما در آستانه ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام مضمحل شده و از بين مى رود، البته كوفه شامل نجف نيز مى شود زيرا نام اصلى آن نجف كوفه بوده است بلكه گاهى مراد از كوفه عراق عنوان شده است چنانكه ما در جاى خودش بيان كرديم ، اما نقش مذهبى شهر قم همچنان ادامه دارد. و نزديك ظهور حضرت از عظمت بيشترى برخوردار مى گردد، چنانكه دو فقره از روايت به اين معنى اشاره دارد: و اين همه ، در زمان غيبت قائم ما و ظهور وى مى باشد و و اين قضايا نزديك ظهور قائم ما خواهد بود.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

١بحار ج ٦٠ ص ٢١٦ چاپ ايران .

٢بحار ج ٦٠ ص ٢١٦.

٣بحار ج ٦٠ ص ٢١٦.

٤بحار ج ٦٠ ص ٢١٦.

٥بحار ج ٦٠ ص ٢١١.

٦بحار ج ٦٠ ص ٢١٤.

٧بحار ج ٦٠ ص ٢١٨.

٨بحار ج ٦٠ ص ٢١٣.

٩بحار ج ٦٠ ص ٢١٣.

ج نقش برجسته اعتقادى و ايدئولوژيكى شهر مقدس قم ، در آن زمان مخصوص ايران و يا شيعيان تنها نيست . بلكه نقشى است جهانى كه حتى غير مسلمان را نيز در بر مى گيرد و بزودى زمانى خواهد رسيد كه قم و اهلش حجت بر مردم خواهند بود و يكى باقى نمى ماند كه دين و دانش به وى نرسيده باشد اين بدان معنا نيست كه دانش و مذهب ، از اين شهر به فرد فرد مردم جهان مى رسد، بلكه بدين معناست كه نداى اسلام و مطرح شدن آن ، طورى به جهانيان مى رسد كه اگر كسى سعى در دست يابى به مقررات و دستورات اسلام داشته باشد، براى وى امكان پذير خواهد بود.

البته چنين نقش تبليغاتى مهمى براى شهر قم ، بستگى به برپائى حكومتى داراى دستگاههاى تبليغاتى داشته ، بلكه متوقف بر مبارزات با سركشان جهت استكبار دارد كه اين خود باعث رسيدن صداى اسلام از قم به جهانيان مى شود.

د اين نقش بزرگ فرهنگى براى شهر قم ، سبب كينه توزى و دشمنى استكبار جهانى نسبت به اين شهر مى گردد، يعنى نسبت به مطرح شدن اسلام از اين شهر، اين دشمنى با اسلام علت انتقام گرفتن خداوند از مستكبران ، بدست تواناى حضرت مهدى عليه‌السلام مى شود، چرا كه با اين دشمنى حجت بر مردم تمام شده است و ايجاد گرفتارى توسط دشمنان ، از جنبه جهل آنان نسبت به اسلام نيست ، بلكه دشمنى و خصومت آنان ، صرفا كينه توزى و مخالفت با اسلام مى باشد.

قابل توجه است آنچه كه در اين دو روايت گفته شده در كوفه و عراق محقق شده است و در قم و ايران ، در آستانه تحقق است و در حقيقت قم و ايران بر ملتهاى مسلمان و ساير ملل جهان حجت هستند. حتى اگر قائل شويم كه ايجاد چنين آگاهى كه در اين دو روايت آمده است در بين ملتهاى جهان ، ده ها سال بطول انجامد، باز هم شكستى نيست كه برخى از آن مقدمات آغاز شده است . اما عبارت حديث كه نزديك ظهور قائم ما است ، دليل بر اين است كه بين تحقق چنين موقعيت جهانى براى شهر قم و بين ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام فاصله چندانى نيست.

روايت : اهل مشرق و پرچمهاى سياه

اين حديث در منابع شيعه و سنى وارد شده است و به عنوان روايت درفش هاى سياه و روايت اهل مشرق و روايت آنچه را كه اهل بيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بعد از وى با آنان روبرو مى شوند، شناخته شده است از طرفى آن را منابع گوناگون از عده اى از صحابه با اندكى تفاوت ، در بين الفاظ و فقرات آن نقل كرده اند. برخى ديگر از روايات بخش هايى از آن را روايت كرده و تعدادى از آن منابع تصريح نموده اند كه راويان اين خبر همه ، ثقه هستند.

قديمى ترين منابع حديث اهل سنت كه اين روايت و يا بخشى از آن از نقل كرده اند، عبارتند از:

ابن ماجه در سنن خود ج ٢ ص ٥١٨ و ٢٦٩ و حاكم در مستدر

ك ج ٤ ص ‍ ٤٦٤

و ٥

٥٣ و ابن حماد در نسخه خطى خود فتن ص ٨٤ و ٨٥ و ابن ابى شيبه در مصنف خود ج ١٥ ص ٢٣٥ و دارمى در سنن خود ص ٩٣ و متاءخرين آنها اين روايت را از آنان نقل كرده اند. و شايد روايتى را كه عده اى از صاحبان صحاح ، مانند ابن ماجه و احمدبن حنبل و ديگران نقل كرده اند كه گروهى از مشرق زمين خروج مى كنند و مقدمات حكومت حضرت مهدى را فراهم مى نمايند بخشى از همين روايت باشد.

اينك عين عبارت حديث به نقل از مستدرك حاكم:

از عبدالله بن مسعود نقل شده است كه گفت : حضور پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيديم ، حضرت با رويى گشاده و غرق از سرور و شادى با ما روبرو شد، آنچه را كه از حضرت سئوال كرديم پاسخ دادند، اگر ما ساكت مى شديم آن حضرت شروع به سخن مى نمود تا اينكه گروهى از جوانان بنى هاشم گذارشان از آنجا افتاد و امام حسن و امام حسين عليه‌السلام در بين آنان بودند، تا چشم حضرت به آنها افتاد، در پى آنان افتاد و دو چشمان آن حضرت پر از اشك گرديد.. عرض كرديم : اى رسول خدا، همواره چيزى در چهره ات مى بينم كه ما را ناراحت مى سازد، حضرت فرمود: ما خانواده اى هستيم كه خداى سبحان آخرت را بر دنيا، براى ما اختيار فرموده است ، بزودى بعد از من ، اهل بيتم در شهرها و سرزمين ها پراكنده و آواره خواهند شد، تا اينكه درفش هائى سياه از مشرق زمين به اهتزاز در آيد كه حق را مى طلبند، اما حقوقشان را اداء نمى كنند، آنان دست از حق برنمى دارند، اما اجابت نمى شود ديگر بار درخواست مى كنند، به آنان اعتناء نمى شود، در اين صورت ، دست به مبارزه زده و به پيروزى دست مى يابند، هرگاه كسى از شما و يا ذريه شما آن زمان را درك كرد بايد به پيشواى از اهلبيت من بپيوندد اگر چه با دشوارى ، بر روى برف سينه خيز برود، آنها درفش هاى هدايتند كه آنها را بدست مردى از اهل بيت من مى سپارند، كه نام وى مانند نام من و نام پدرش نام پدرم مى باشد، او مالك زمين گردد و آن را پر از عدل و داد مى كند آنگونه كه از جور و ستم پر شده است

اما در منابع روايتى ما، اين حديث را سيد بن طاووس در كتاب ملاحم و فتن ص ٣٠ و ١١٧ و مجلسى را بحار ج ٥١ ص ٨٣ از اربعين حافظ ابونعيم ، روايت بيست و هفتم ، مربوط به آمدن حضرت مهدى عليه‌السلام از ناحيه مشرق و مشابه اين را در بحار ج ٥٢ ص ٢٤٣ از امام باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه فرمود:

گوئيا مى بينم گروهى از مشرق زمين خروج مى نمايند و طالب حق اند اما آنها را اجابت نمى كنند، مجددا بر خواسته هاشان تاءكيد دارند، اما مخالفان نمى پذيرند وقتى چنين وضعى را مشاهده مى كنند شمشيرها را بدوش كشيده در مقابل دشمن مى ايستند اينجاست كه پاسخ مثبت مى گيرند اما اين بار، خودشان نمى پذيرند تا اينكه همگى قيام مى كنند... و درفش هدايت را جز به دست تواناى صاحب شما حضرت مهدى عليه‌السلام به كسى ديگر نمى سپرند، كشته هاى آنان شهيد محسوب مى شوند اما اگر من آن زمان را درك مى كردم خويشتن را براى يارى صاحب اين اءمر نگه مى داشتم

از اين روايت ، با تعبيرات مختلف آن چند امر استفاده مى شود:

اول : اينكه اين روايت متواتر اجمالى١ است ، آنچه در اين روايت مضمون عمده آن را تشكيل مى دهد، خبر دادن پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به مظلوميت اهل بيتش بعد از خودشان است و تنها امتى كه حق آنان را استيفاء مى كنند كسانى هستند كه از مشرق به پا خاسته و مقدمه حكومت جهانى پيشواى خود حضرت مهدى عليه‌السلام را مهيا مى نمايند، در پى به قدرت رسيدن همين افراد است كه امام عليه‌السلام ظهور مى كند و آنان درفش خود را تسليم آن حضرت مى نمايند، خداوند بوسيله وجود مقدس وى ، اسلام را به جهانيان معرفى مى كند، او زمين را پر از عدل و داد مى كند.

دوم : مراد از اينكه گروهى از مشرق خروج مى كند و داراى درفش هاى سياه اند. ايرانيان مى باشند اين مسئله مورد اتفاق همه صحابه كه اين روايت و غير آن را نقل كرده اند و نزد تابعين كه روايت را از صحابه دريافت نموده اند مى باشد و همچنين مورد اتفاق نظر كليه مؤ لفان بعد از آنان در خلال قرون گذشته بوده است ، بگونه اى كه ماجراى خروج و آمدن اين افراد، در آن زمان اءمرى كاملا روشن و ثابت بوده است . از اين رو يك نفر هم از آنان اشاره نكرده و اينكه ، مراد از اين گروه مثلا اهل تركيه و يا هند و يا جاهاى ديگرى غير از ايران باشد. بلكه عده اى از راويان و مؤ لفان تصريح كرده اند كه آنان ايرانيان هستند حتى نام خراسانيها در تعدادى از فقرات و عبارت هايى كه از حديث ، نقل شده وارد شده است ، چنانكه در روايت مربوط به درفش هاى خراسان خواهد آمد.

سوم : نهضت و قيام آنان كه با دشمنى جهانيان و نبردى كه در آن پيروز مى شوند، روبرو خواهد شد و بعد از آن حضرت مهدى عليه‌السلام ظهور مى كند.

چهارم : بر هر فرد مسلمان و نسل معاصر آنان واجب است كه به يارى آنان برخيزند هر چند كه در شرايط دشوارى بسر برند حتى اگر قرار باشد كه براى يارى آنان روى يخ و برف راه رفته و حركت نمايد.

پنجم : اينكه درفش آنان پرچم هدايت است يعنى : حكومت و دولت آنان ماهيتى دينى و صحيح دارد، عملكرد و اهدافى كه دنبال مى كنند با احكام اسلام و اهداف مقدس آن هماهنگ است بگونه اى كه اگر مسلمانى با آن همكارى كند به وظيفه شرعى خود عمل نمود و تكليف از او ساقط است.

ششم : اين روايت از آينده و غيب خبر مى دهد و يكى از معجزه هاى دال بر نبوت نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى باشد. به اين دليل كه آنچه را آن بزرگوار راجع به مظلوميت اهل بيتش عليهم‌السلام و آوارگى و پراكندگى آنان در چهار گوشه جهان اطلاع داده است در طول قرون گذشته محقق شده است تا جايى كه ما خاندانى را در طول تاريخ و در سطح جهان سراغ نداريم كه مانند اهل بيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و فرزندان حضرت على عليه‌السلام و فاطمه عليهما‌السلام با تبعيد و آوارگى مواجه شده باشند.

با بيان اين مطلب ، عبارت هاى موجود در روايت قبلى از امام باقر عليه‌السلام، اوصاف دقيقى از نهضت و قيام آنان را در بر دارد، از اين رو برخى از فقرات آن را مورد ارزيابى قرار مى دهيم ... آنچه كه به نظر من ترجيح دارد اين است كه اين روايت به حديثى كه قبلا از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شد، تعلق داشته و يا مشابه آن است . گرچه امام باقر عليه‌السلام به اين موضوع تصريح نفرموده اند اما خود آن حضرت و ساير امامان عليهم‌السلام فرموده اند آنچه را كه نقل مى كنند از پدران بزرگوار خويش و از جدشان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است.

گوئيا مى بينم گروهى از مشرق زمين خروج نموده اند دلالت دارد كه اين قيام مردم از وعده هاى حتمى خداوند متعال است و به همين سان هر جمله اى كه در آن پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يا امامان عليهم‌السلام تعبير به گوئيا آن را مى بينم و يا آن مسئله محقق شده مى نمايند دلالت بر حتمى بودن و روشن و مبرهن بودن آن مسئله در ذهن شريف آنان و يقين داشتن به آن ، دارد، مثل اين مى ماند كه آن ماجرا را مى بينند، بلكه مى توان گفت دلالت بر ديدن آنان با بصيرت ويژه اى كه خداوند آنان را امتياز بخشيده و متناسب با مقام پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و مقام اهل بيت آن حضرت است ، دارد.

و نيز دلالت بر اينكه نهضت ايرانيان از طريق انقلاب است ، زيرا مفهوم عبارت تحقيقا قيام مى كنند نيز همين است و عبارت بعدى كه گوئيا مى بينم گروهى از مشرق زمين خروج مى نمايند و طالب حق اند اما آنها را اجابت نمى كنند، مجددا بر خواسته هايشان تاكيد دارند، اما مخالفان نمى پذيرند وقتى چنين وضعى را مشاهده مى كنند. شمشيرها را بدوش ‍ كشيده در مقابل دشمن مى ايستند، اينجاست كه پاسخ مثبت مى گيرند ولى اين بار خودشان نمى پذيرند تا اينكه همگى قيام مى كنند

اين حركت زنجيره اى ايرانيان را مى توان به جنبش آنان در انقلاب مشروطه در هشتاد سال قبل تفسير و تاءويل نمود، زيرا مردم خواستار اين بودند كه عده اى از علماء و انديشمندان اسلامى بر قوانين كشورى نظارت داشته باشند، و آنچه را كه منطبق با دستورات اسلام نيست نقض نمايند، نظام حاكم ، در ظاهر آن را در قانونى اساسى ١٩٠٦ ميلادى پذيرفت اما در واقع نپذيرفته بودند سپس در نهضت آية الله كاشانى و مصدق در سال ١٩٥١ يك بار ديگر خواستار اين معنا شدند به آنان اعتنائى نشد و در اين مرحله بود كه آمريكا موفق شد با شكست انقلاب مردم ، شاه را كه آنروزها از ايران فرار كرده بود، ديگر بار به ايران باز گرداند، مردم با مشاهده اين وضع سلاح برگرفته و در نهضت امام خمينى آماده ايثارگرى شده و با تظاهرات ميليونى در مقابل دشمن مقاومت كردند، در اين مقطع نيز شاه و اربابانش سعى در برآوردن خواسته هاى آنان داشتند بدين گونه كه به آنان گفته شد كه اجراى موادى را كه قانون اساسى ١٩٠٦ مبنى ، بر نظارت شش نفر از فقهاى اسلام را بر قوانين كشور عنوان نموده ، خواهند پذيرفت . مشروط به اينكه شاه همچنان بر مسند قدرت باقى بماند، البته از ناحيه برخى از علماء اين طرح پذيرفته شد، اما امام خمينى و توده ميليونى مردم ايران نپذيرفته و با ادامه نهضت مقدس اسلامى به پيروزى بر استكبار جهانى دست يافتند و نظام اسلامى را در كشور خود حاكم نمودند. مطمئنا آنان اين پرچم و درفش ‍ هدايت را در زمان ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام به وى خواهند سپرد.

اما تفسير بهتر اين است كه آنان طالب حق مى باشند از دشمنانشان ، كه ابرقدرتهاست به اينكه در شئون زندگى آنان دخالت ننموده و دست از اين مردم بردارند و بگذارند قوانين روح بخش اسلام را در كشورشان پياده كنند و از سلطه آنها رها بوده و داراى استقلال باشند. اما به آنان اعتنا نمى شود، تا آنكه آنها را مجبور به برگرفتن سلاح ، در جنگ با آنان نمايد كه مسلمانها در اين كشمكش و نبردها به پيروزى مى رسند، دشمنان با مشاهده اين وضع مى خواهند خواسته اوليه آنها را بدهند اما مشروط به اينكه ، در ايران ، اسلام را حاكم سازند و دست به صدور انقلاب نزنند، اما ديگر دير شده و شرائط دگرگون گشته و ايرانيان زير بار اين معنا نمى روند. پس از آن ، انقلاب جديد مردم بوجود آمد تا اينكه قيام كنند و اين انقلاب به معناى رد نمودن آنچه را كه به عنوان امتياز به آنها داده بودند و همچنين تاكيد بر ادامه حاكميت اسلام در جامعه اى به مراتب وسيع تر از ايران تلقى مى شود.. و بعد از اين وقايع ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام به وجود مى آيد و پرچم مبارزه را بدست وى مى سپارند

..

آنچه در تفسير دوم بگونه اى بهتر آمده اين است كه خواسته هاى نهضت امام خمينى مانند خواسته هاى انقلاب مشروطه و يا انقلاب آية الله كاشانى و مصدق نبوده ، بلكه از ريشه و اساس خواسته هاى حكومت مشروع اسلامى به رهبرى علماء اسلام است.

اما عبارت دو شمشير را بر دوش كشيدند به نظر نزديك مى رسد كه تعبير از جنگ فعلى ، و يا آمادگى كامل براى جنگ باشد.

بعيد به نظر مى رسد كه اين جمله را بر مقاومت مردم ، با تظاهرات ميليونى و شهادت طلبى آنان ، در مقابل نظام پوسيده شاه بتوان تطبيق كرد، زيرا مردم در آن برهه اسلحه اى در دست نداشتند كه بدوش كشيده و قيام نمايند، بلكه نهضت و انقلاب آنان مسالمت آميز و با دست خالى و مشت هاى گره كرده بود. و بر فرض اينكه سقوط سربازخانه ها و پادگانهاى شاه و بدست آوردن اسلحه را نيز توسط مردم به آن اضافه كنيم باز هم بوجود آمدن اين انقلاب تكيه بر عمليات نظامى نداشت و با توجه به زد و خورد مختصرى كه مردم با گارد ويژه شاه داشتند، نسبت نقش عمليات نظامى در به ثمر رسيدن انقلاب اسلامى نسبت به ساير فعاليتهاى انقلابى كمتر از پنج درصد است..

بعلاوه از سياق روايت چنين استفاده مى شود كه خروج و طرح خواسته هاى آنها در يك نهضت و پشت سرهم انجام مى پذيرد نه اينكه طى مراحل زيادى و در طول صد سال اتفاق بيافتد.

علاوه بر اين ، اغلب عبارتهاى كامل اين روايت و روايات ديگر تصريح مى كند كه عكس العمل ايرانيان در برابر خواسته هاى نخست خودشان ، بعد از وارد شدن آنان در جنگى نا برابر است كه در آن پيروز مى شوند مانند اين فقره مطالبه حق مى نمايند به آن دست نمى يابند به مبارزه برمى خيزند و پيروز مى شوند، سپس پاسخ مثبت مى گيرند اما نمى پذيرند.. تا آخر ٢ آرى ، بنابراين تفسير، دو نكته باقى مى ماند:

نكته اول : اينكه از جمله و حق را مى جويند اما پاسخ مثبت نمى شنوند استفاده مى شود كه خواسته هاى آنان در دو مرحله عنوان مى شود. آن دو مرحله كدامند؟

اين دو مرحله را به سه طريق مى توان پاسخ داد:

الف اينكه تكرار عبارت ، بيان كننده اين مطلب است كه برخواسته هاى مشروع خود، از دشمنانشان پافشارى مى كنند اما اگر كسى در روايات رسيده از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امامان عليهم‌السلام دقت نمايد، تكرار عادى را از آن بزرگواران بويژه در روايت مورد بحث ، بعيد مى داند.

ب اين پاسخ كه شايد قوى ترين آنها باشد اين است كه آنان در دو مرحله از انقلاب خود، يكى قبل از جنگ ، خواسته هاى خود را مطرح مى كنند كه مورد قبول واقع نمى گردد و ديگرى بعد از پيروزى در جنگ ، كه اين بار خودشان نمى پذيرند.

ج اينكه در هر دو مرحله از جنگ خود با دشمن مطالبه حق مى نمايند و به آنان اعتنا نمى شود ناگزير جنگ را تا پيروزى ادامه مى دهند، در اين مرحله خواسته هاى قبلى آنها عملى مى شود اما آنان نمى پذيرند بدين سان انقلاب گسترده آنان به وقوع مى پيوندد تا اينكه قيام كنند و در پى آن ، حضرت مهدى عليه‌السلام ظهور مى كند.

نكته دوم : معناى گفته امام عليه‌السلام تا اينكه قيام كنند كه از انقلاب آنان تعبير به خروج و از نهضت آنان بعد از رد خواسته هايى كه عملى مى شد، تعبير به قيام فرموده است ، دليل بر اين است كه اين قيام به مراتب برتر و با عظمت تر از خروج و انقلاب آنهاست ...همچنين گوياى اين مطلب نيز هست كه اين مرحله پا گرفتن و تكامل اين انقلاب مى باشد كه ايرانيان در اين انقلاب به مرحله قيام همگانى و فتوا و دستور جهاد و بپا خاستن براى خداوند متعال . و ادامه روش انقلابى در منطقه نائل مى شوند كه خود مقدمه ظهور مبارك حضرت مهدى عليه‌السلام مى باشد.

گاهى هم از تعبير تا اينكه قيام كنند نه پس قيام مى كنند چنين استفاده مى شود كه بين امتياز گرفتن از دشمن نسبت به خواسته هايشان بعد از پيروزى و بين قيام بزرگ آنان فاصله اى وجود دارد.. بلكه گاهى دال بر اين است كه مرحله اى از شك و ترديد در بين آنان به وجود مى آيد كه به جهت پيدايش خطى فكرى در بين خودشان كه فقط با گرفتن امتياز موافق مى باشند. و يا اين ترديد به سبب شرائط خارجى كه بر آنان احاطه دارد به وجود مى آيد اما جناح ديگر در اين برهه غلبه پيدا نموده و مجددا بپا خاسته و قيام مى نمايند كه اين نهضت مقدمه اى است براى ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام.

كشته هاى آنان شهيدند اين گواهى بزرگى است از امام باقر عليه‌السلام براى كسانى كه در نهضت و قيام آنان كشته مى شوند خواه در زمان خروجشان و يا زمان درگيرى آنان با دشمن و يا آخرين قيام بزرگ آنان .. در اين گفته امام دليل بر وجود اينكه آنها پرچم و درفش حق را بدست داشته و رهبرى آنها مشروع و خط اسلامى و سياسى آنان كاملا سالم و غير مخدوش است ، نيز وجود دارد، زيرا كسانى كه تحت رهبرى غير شرعى و زير پرچم گمراهان كشته شوند نمى توان آنان را شهيد ناميد و شهيد را بدين جهت شهيد مى گويند كه او، بر كسانى كه او را كشته اند و بر مردم ، گواهى مى دهد چون او مردم را به اسلام دعوت مى كرد اما آنان وى را به كفر و گمراهى فرا مى خواندند.

اگر كسى بگويد كه آرى ، شهادت و گواهى امام باقر عليه‌السلام بر اينكه كشته هايشان شهيد هستند دلالت بر صحت عمل رزمندگان و پاكى نيت آنان و يا بر مظلوميت غير نظاميانى كه از مردم كشته مى شوند، دارد اما اين ، دليل بر صحت و پاكى نيت رهبر و راهنماى آنان و خط فكرى آنان نمى شود. فرضا اگر ما از روى جدل تسليم اين معنا هم بشويم و از قاعده عمومى صحت عمل مسلمان و نيت او نيز خارج گرديم ، چنين تفسير و توجيهى در تغيير موضع و رفع تكليف انسان نقشى ندارد.

اما جمله اگر آن زمان را درك مى كردم خودم را براى يارى صاحب آن اءمر مهيا مى كردم كه حضرت از خودشان خبر مى دهند كه اگر نهضت آنان را درك كند، گرچه كشته هاى آنها به منزله شهيد است ، براى درك ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام خود را از خطرات حفظ كند. اين عبارت بر مقام باعظمت حضرت مهدى عليه‌السلام و ياران وى دلالت دارد، بگونه اى كه امام باقر عليه‌السلام غبطه مى خورند كه با آن بزرگوار باشند و از طرفى چنين عبارت هايى از حضرت باقر عليه‌السلام كمال تواضع و فروتنى نسبت به فرزندش حضرت مهدى عليه‌السلام مى باشد.

و اين عبارت گوياى اين نيز هست كه فاصله نهضت ايرانيان تا ظهور آن حضرت از مدت عمر يك انسان بيشتر نخواهد بود چون ظاهر گفته امام باقر عليه‌السلام اين است كه اگر نهضت آنها را درك كند خويش را حفظ نمايد و اين بطور طبيعى است نه به سبب معجزه و همين دليل بسيار مهمى است بر اينكه ما در حال حاضر وارد دوران ظهور آن حضرت شده ايم و هم چنين نزديك بودن نهضت ايرانيان و پيوند آن به زمان ظهور آن حضرت.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

١معنى متواتر اجمالى قبلا گذشت .

٢بحارج ٥١ ص ٨٣.

اما توجيه برخى از راحت طلبها نسبت به اين عبارت كه تبليغى است براى حفظ جان خطرات و عدم حضور در ميدان شهادت همچنين عدم شركت ايرانيان در نهضت و نبردهاى آنها.. تفسيرى است كاملا اشتباه . زيرا امام باقرعليه‌السلام از خودش خبر داده و در آن بيان داشته كه نهضت آنان نزديك ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام است و علاقه شديد آن حضرت به اينكه از جمله ياران امام عليه‌السلام باشد، نيز بيان شده است ، چگونه مى توان تصور كرد كه مراد امام اين است كه مردم را با ترساندن از كشته شدن به يارى نكردن كسانى كه خود، به نهضت آنان بشارت داده و آنها را ستايش نموده است به اينكه كشته هايشان شهيد هستند، فرا خواند...! به ويژه با ملاحظه اينكه وجوب يارى آنان بر هر فرد مسلمان ، در عبارت هاى مختلف آن روايت آمده است ، بلكه با وجود شك در منظور امام عليه‌السلام و صرف احتمال اينكه مقصود، خود حضرت بوده اند نه ديگران ، باز هم تفسير اين گونه افراد راحت طلب بى پايه است زيرا مجرد احتمال اينكه مسئله مخصوص خود ايشان است ، باعث مى شود كه ديگران نتوانند براى خودشان به آن تمسك كنند.

از لطيفه هايى كه من در حاشيه روايت درفش هاى مشرق زمين و گفته پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه فرمود: بايد به يارى آنان بشتابد هر چند به خزيدن و راه رفتن روى يخ شنيده ام داستانى است كه يكى از علماى بزرگ تونس شيخ محمد صالح نيفر كه در فصل زمستان و يخ بندان مسافرتى به ايران داشت روزى بيرون هتل پايش سر خورد و روى يخ به زمين خورد، يكى از دوستانش كه همراه وى بود گفت : خواستم ايشان را بلند كنم به من گفت : اين كار را انجام نده . صبر كن .. مى خواهم خودم بلند شوم . سپس با كمك دستهايش با كندى از جا بلند شد و سر پا ايستاد، بعد گفت : هر وقت ما اين روايت را درباره حضرت مهدى عليه‌السلام و يارانش مى خوانديم به اين جمله پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه بايد بيارى آنان بشتابد مى رسيديم ، از خود مى پرسيديم كه حضرت مهدى عليه‌السلام از مكه ظهور مى كند و در آنجا برف و يخ وجود ندارد كه پيامبر با اين تعبير ما را امر فرموده است ، اما هم اكنون معناى گفته پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را دانستم ، از اين رو سعى كردم كه برف و يخ را با دست خود لمس نموده و خودم بلند شوم ، از همين شخص جليل القدر شنيدم كه پيرامون روايات پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حاشيه هايى نوشته كه حاكى از تقواى او و تصديق پيامبر عظيم الشاءن اسلام و تواضع در برابر خبرهاى غيبى آن حضرت است كه به وقوع پيوسته است.

روايت : پرچمهاى خراسان تا قدس

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنان كه با خون ، ره به ديو و دد گرفتند |  | درس شهادت از قم و مشهد گرفتند |
| آغوش بگشادند هر تير بلا را |  | تا متصل سازند طوس و كربلا را |

اين روايت را عده اى از علماء و اهل سنت ، مانند ترمذى در سنن خود ج ٣ ص ٣٦٢ و احمدبن حنبل در مسندش و ابن كثير در كتاب نهايه خود و بيهقى در كتاب خود بنام دلائل و غير آنان ...نقل كرده اند و حضرمى در كتاب خود بر رد ابن خلدون ، آنرا صحيح دانسته تصديق كرده كه روايت موثقه است عين عبارت حديث اين است:

درفش هايى سياه از خراسان خروج مى كند كه هيچ چيز قادر به برگرداندن آنها نيست تا اينكه در ايلياء به اهتزاز درآيند

شبيه اين روايت در منابع شيعه مانند كتاب ملاحم و فتن ابن طاووس ص ‍ ٤٣ و ٥٨ روايت شده است و احتمال دارد كه اين روايت جزئى از روايت قبلى باشد.

و معناى آن روشن است ، زيرا حاكى از تحرك نظامى و پيشروى نيروها از ايران به سوى قدس است كه بيت ايل و ايلياء نيز ناميده مى شود، صاحب مجمع البحرين گفته است كه ايل به كسر الف و سكون ياء، به زبان عبرى و يا سريانى ، نامى از اسماء خداوند بزرگ است و در اصطلاح عرب ، كلمات جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل ، به معناى عبدالله و يتم الله بنده خدا و مانند اينها مى باشد. و ايل هم به معناى بيت القدس است . و گفته شده بيت ايل به معناى خانه خدا مى باشد چون كلمه ايل به لغت عبرانى يعنى خدا و در شرح قاموس گفته است كه كلمه ايليا با كسره ، با مد و غير مد ممدود و مقصور و در هر دو با تشديد خوانده مى شود... كه نام شهر بيت القدس است .

محدثان تصريح كرده اند كه مراد از اين درفش هاى وعده داده شده ، پرچم هاى عباسيان نيست ، ابن كثير در نهايه خود حاشيه اى را بر اين روايت نقل كرده كه اين درفش ها آنهائى نيست كه بوسيله ابومسلم خراسانى برافراشته و حكومت بنى اميه را برانداخت ، بلكه مراد درفش هاى سياه ديگرى است كه براى همراهى حضرت مهدى عليه‌السلام مى آيد

.

بلكه برخى از رواياتى كه از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده ، بين درفش هاى عباسيان كه مسير و هدف آنها دمشق بوده و بين پرچمهاى ياران حضرت مهدى عليه‌السلام كه هدف آنها قدس است ، فرق گذاشته است ... از آن جمله روايتى است كه ابن حماد آن را از محمدبن حنفيه و سعيد بن مسيب نقل كرده كه گفت : پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود؟ درفش هايى از بنى عباس از ناحيه مشرق خروج مى كند و زمانى كه اراده خداوند تعلق گيرد توقف مى كند.. آنگاه درفش هاى سياه كوچكى در پى آنان از ناحيه مشرق خروج مى كند و با مردى از نسل ابوسفيان و لشكريانش مبارزه مى كند كه علاقه مندان اطاعت و فرمانبردارى از حضرت مهدى عليه‌السلام مى باشند

بنى عباس سعى كردند كه روايات مربوط به درفش هاى سياه را به سود خود در نهضتشان بر ضد بنى اميه معنا كنند و به مردم بقبولانند كه جنبش آنان و حكومت و درفش هاى بر افراشته آنان همان چيزى است كه در روايات منقوله از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آن بشارت داده شده است و به اينكه حضرت مهدى عليه‌السلام از خاندان آنهاست از همين رو ابو جعفر منصور عباسى پسرش ‍ را مهدى نام گذاشت و سعى نمود كه قضات و راويان گواهى دهند كه اوصاف حضرت مهدى كه از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است بر پسرش منطبق است ...تا آخر.

سرگذشت عباسيان در ادعاى مهدويت و پرچم و لباسهاى سياه انتخاب نمودن آنها در كتب تاريخ ضبط شده است اين كار در اوائل ، مقدارى به سود آنها تمام شد، اما بسرعت اين ماسك فريبنده و حيله گرى توسط دانشمندان و راويان حديث و امامان عليه‌السلام كشف شد و آنگاه حقيقت مطلب روشن گرديد. چه اينكه هيچيك از آنان داراى صفات حضرت مهدى عليه‌السلام نبودند و آنچه را كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وعده فرموده بود بدست وى تحقق يافت.

بلكه به گفته برخى روايات ، آخرين خلفاى عباسى معترف بودند كه مسئله ادعاى مهدويت پدران آنها از ريشه و اساس جعلى و دروغ بوده است.

ظاهرا قضيه ادعاى مهدويت شباهت زيادى به حركتى كه در اواخر قرن اول هجرى اتفاق افتاد، دارد كه مسلمانان زير سلطه بنى اميه سختى هاى زيادى را متحمل شدند كه عملا مظلوميت اهل بيت عليهم‌السلام را لمس نمودند به همين جهت نقل رواياتى از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مبنى بر مظلوميت اهل بيت او و بشارت به وجود حضرت مهدى عليه‌السلام در بين آنان متداول گشت ... كه همين زمينه مناسبى براى ادعاى مهدويت نمودن عده زيادى از بنى هاشم و غير آنها نيز، مانند موسى بن طلحة بن عبيدالله ، گرديد و ظاهرا عبدالله بن حسن مثنى از زبردست ترين افرادى بود كه براى فرزند خود محمد ادعاى مهدويت نمود، وى براى فرزندش از زمان طفوليت و تولد او، برنامه ريزى دقيق نمود و نام وى را محمد گذاشت ، چرا كه حضرت مهدى عليه‌السلام هم نام پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و سپس او را تحت تربيت و مراقبت ويژه قرار داد و او را از چشم مردم پنهان نگه مى داشت و با اشاعه افسانه ها پيرامون فرزندش او را همان مهدى موعود معرفى كرد در كتاب مقاتل الطالبيين ص ٢٣٩ آورده است كه:

عبدالله حسن مثنى را از كودكى از انظار مردم پنهان مى نمودند. وى مردم را براى تبليغ و معرفى خود به جاهاى ديگر مى فرستاد و به اسم مهدى ناميده مى شد

و در ص ٢٤٤ گفته است : مردم عوام او را محمد مى گفتند كه بعدا به مهدى شهرت يافت .

بلكه عباسيان نيز قبل از اينكه بر ضد هم پيمانان حسنى خود بشورند همين ادعا را ترويج مى كردند و در ص ٢٣٩ از عمير بن فضل خثعمى روايت شده است كه گفت:

روزى ابو جعفر منصور را ديدم ، وقتى كه محمدبن عبدالله بن حسن مثنى از منزل پدرش همينكه خارج مى شود غلام سياه وى با اسبش ‍ دم در ايستاده بود ابوجعفر انتظار محمد را مى كشيد همينكه او خارج شد ابوجعفر بلند شد و ايستاد و رداى او را گرفت تا سوار شد، سپس لباس او را روى زين اسب مرتب نمود و محمد از آنجا بيرون رفت من در حاليكه وى را مى شناختم و محمد را نمى شناختم از او سئوال كردم : اين شخص كى بود؟ كه اين همه وى را اكرام كردى و ركابش را گرفته و لباس او را مرتب نمودى . بمن گفت آيا او را نمى شناسى ؟ گفتم نه ، گفت اين شخص محمدبن عبدالله بن حسن بن حسن ، مهدى ما اهل بيت است

به احتمال قوى ادعاى مهدويت را عباسيان ، از هم پيمانان و شركاء حسنى خود در شورش عليه بنى اميه آموختند كه در اينجا محل بحث آن نيست.

بهر حال نزد راويان و مطلعين بر تاريخ ، شكى نيست كه درفش هاى سياه كه در اين روايت و غير آن وعده داده شده است ، پرچمهاى مهيا كنندگان مقدمات ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام مى باشد. هر چند قائل به صحت رواياتى كه پرچمهاى بنى عباس را عنوان كرده است بشويم چون توجه داشتيد كه روايات ، بين دو گروه پرچمداران را فرق گذاشت و واقعيت امر نيز چنين است كه ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام از بين عباسيان و غير آنان نيست و از طرفى اشاره نموديم كه مسير و هدف درفش هاى عباسيان دمشق و مسير پرچمداران و ياران حضرت مهدى عليه‌السلام قدس شريف مى باشد.

گرچه روايت ، ماجراى درفش هاى سياه را مختصر آورده است اما در عين حال بشارت رسيدن به هدف را، هر چند كه ناگواريها و دشواريها در راه رسيدن آنها به قدس باشد، داده است.

زمان اين واقعه در روايت ذكر نشده است اما برخى از روايات ديگر مى گويد: رهبرى اين درفش ها بعهده صالح بن شعيب موعود است . از محمد بن حنفيه نقل شده كه فرمود:

درفش هاى سياهى از بنى عباس خروج مى كند، سپس ‍ پرچمهاى مشابه ديگرى حاملان آنها كلاه هاى سياه و لباسهاى سفيد بر تن دارند، پيشاپيش آنان مردى است بنام صالح از قبيله بنى تميم ، طرفداران سفيانى را شكست مى دهد. تا اينكه در بيت المقدس فرود آمده و زمينه ظهور مهدى عليه‌السلام را مهيا مى نمايد

از اين روايت استفاده مى شود كه مراد از اين حركت به طرف قدس ، هجوم و حمله حضرت مهدى عليه‌السلام براى آزادى فلسطين و قدس است ، اما مانعى ندارد كه اين پرچمها قبل از صالح بن شعيب بطرف قدس حركت نمايند چنانكه در پيشامدهاى سرزمين شام بيان كرديم كه نيروهاى ايرانى جلوتر از سفيانى در شام وجود دارند.

روايت طالقان پيرامون اين روايت ، حديثى از منابع اهل سنت ، از حضرت على عليه‌السلام نقل شده است كه فرمود:

خوش بحال طالقان ، خداوند متعال داراى گنج هايى در آنجاست كه نه از طلاست و نه از نقره اما در آن خطه مردانى وجود دارند كه خدا را آنطور كه شايسته معرفت است شناخته اند و آنان ، ياران مهدى در آخرالزمان مى باشند ١ و در روايتى : مبارك باد مبارك باد بر طالقان ٢ همين روايت با لفظ ديگرى در منابع شيعه نيز موجود است ، چنانكه در بحار از كتاب سرور اهل ايمان نوشته على بن عبدالحميد بسند خود از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده است كه فرمود:

خداى متعال را گنج هايى است در طالقان كه نه طلاست و نه نقره و درفشى كه از آغاز تا كنون باز نشده و به اهتزاز در نيامده است ، اين خطه داراى مردانى است كه قلب هاى آنها مانند پاره هاى آهن محكم و نستوه مى باشد نسبت به ذات مقدس خداوند ترديدى در آن قلبها ايجاد نمى شود، شديدتر از آتش اند اگر بر كوه حمله ور شوند آن را از جاى بر مى كنند با بدست داشتن پرچم ، آهنگ هر ديارى كه نمايند آن را ويران و منهدم مى سازند بر اسب هايشان همچون عقاب سوارند، بعنوان تيمن و تبرك زين مركب امام عليه‌السلام را بوسه زده و با دست لمس مى نمايند، آن بزرگوار را پروانه وار در وسط گرفته و بهنگام خطر، آن وجود مقدس را با جان خود حفظ مى كنند. شبها را با مناجات سپرى مى كنند و روز سواران كارزارند. آنان زاهدان شب و شيران روزند. در اطاعت از امام و رهبرشان مطيع تر از كنيزكان نسبت به مولاى خويش اند، درخشندگى آنها مانند چراغهاى پرنور است ، مثل اينكه قلبهايشان چراغى از ايمان است . از بيم خدا مى هراسند، شهادت طلب اند و آرزوى كشته شدن در راه خدا را دارند شعار آنان ، خونخواهى سالار شهيدان حسين عليه‌السلام است ، هنگاميكه به پيش مى تازند رعب و وحشت آنان به مسافت يك ماه راه رفتن بسرعت در قلبهاى دشمنان جايگزين مى شود، گروه گروه بسوى حضرت روانه مى شوند، بواسطه اين رادمردان ، خداوند امام بر حق مهدى عليه‌السلام را پيروز مى گرداند ٣ بنظر من مراد از طالقان در اين روايات منطقه اى است در رشته كوههاى البرز در صد كيلومترى شمال غرب تهران .. و منطقه اى است كه از تعدادى روستا تشكيل شده و به نام طالقان مشهور است ، والا در آنجا شهرى بزرگ وجود ندارد. قابل ذكر است كه در منطقه طالقان ويژگيهاى زيادى از صفا و صميميت و تقوى و علاقه به قرآن و آموختن آن به ديگران وجود دارد كه بگونه اى سنتى از قديم رائج بوده است كه حتى عده اى از مردم شمال ايران و استفاده از آنها، به روستاهاى طالقان مى آيند.

اما بعد از بررسى روايات مربوط به طالقان ، آنچه بنظر من بهتر مى رسد اين است كه مراد از اهل طالقان٤

، اهل ايران است نه خصوص منطقه جغرافيائى طالقان ، اما اينكه امامان عليهم‌السلام اهل طالقان را بنام منطقه آنان ناميده اند از جنبه ويژگيهاى جغرافيائى و خصوصيات اخلاقى و دينى اهالى آن سامان است.

روايات مربوط به طالقان ، از مجموعه اى از ياران حضرت مهدى عليه‌السلام سخن مى گويد، اما تعداد آنها را مشخص ننموده است بنابراين آيا اين مجموعه ، جمعيت انبوه ياران و لشكريان وى هستند و يا فقط ياران خاص آن بزرگوارند..؟

آنچه از روايت ذكر شده در منابع اهل سنت استفاده مى شود اين است كه آنان اصحاب و ياران خاص آن حضرتند زيرا در روايت ، نوع آنان مشخص ‍ شده است ، اما در روايت بحار علاوه بر بيان چگونگى و كيفيت ، سخن از كميت و لشكر و درفش هاى فاتح و پيروز بميان آمده است.

چه اينكه روايات مربوط طالقان تكيه بر معرفى ايرانيان در كنار حضرت مهدى عليه‌السلام و شركت آنان در نهضت آن حضرت بعد از ظهور ايشان دارد، اما بر نقش آنان در زمينه سازى ظهور آن حضرت قبل از ظهور، دلالت ندارد.

اما صفات برجسته اى را براى اين اولياء خدا و ياران حضرت و گواهى و شهادت هاى والايى از امامان عليهم‌السلام در حق آنان را در بر دارند... به اينكه آنها عارفان الهى و اهل بصيرت و يقين و داراى شجاعت بى نظير در ميدان نبردند. شهادت در راه خدا را دوست دارند و از او مى خواهند كه آنها را به آن فوز بزرگ نائل كند، آنان دوستداران واقعى سيدالشهداء حضرت أبا عبد الله الحسين عليه‌السلام هستند و شعارشان خونخواهى آن بزرگوار و بثمر رساندن هدف انقلاب بزرگ آن حضرت است .. و اينكه اعتقاد آنان نسبت به حضرت مهدى عليه‌السلام عميق و علاقه آنان به آن حضرت فوق العاده زياد است ، ايرانيان داراى چنين صفاتى هستند و همين اوصاف ايجاد موجى از عشق و علاقه در بين جوانان آنها نموده است.

آيا روايات مربوط به مهياگران ، بر آغاز دوران ظهور دلالت دارد؟ اگر كسى با دقت ، روايات وارده پيرامون نقش ايرانيان در زمان ظهور را مورد بررسى قرار دهد، به دو نتيجه روشن مى رسد:

اول اينكه : بطور يقين از پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امامان عليهم‌السلام مدح و ستايش درباره ايرانيان وارد شده است . و هر چند در تطبيق رواياتى كه به بيان نقش ‍ تاريخى ايرانيان در حمل پرچم اسلام و خدمات علوم و تمدن آن پرداخته است با معيارهاى ملى گرائى يا نژادپرستى و يا شيعه و سنى خود به تحليل و تحقيق بپردازيم . محال است كه بتوانيم در نقش مشخص شده آنان در روايات مستفيضه ، نسبت به مهيا نمودن مقدمات حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام مناقشه كنيم .. اين روايات به روشنى خبر مى دهد كه ظهور جهانى و وعده داده شده براى اسلام ، در آياتى مانند ( ليظهره على الدين كله) در آخر الزمان ، از دو ناحيه بسوى قدس تحقق مى يابد. يكى بسيج عمومى و نظامى از منطقه ايران كه داراى جمعيتى انبوه و داراى ولايت و دوستى اهل بيت عليهم‌السلام مى باشند و جنبش دوم كه از مكه مكرمه و حجاز آغاز مى شود و بدين سان هر دو حركت عظيم در سرزمين عراق بيكديگر پيوسته و به رهبرى امام مهدى عليه‌السلام به سوى قدس پيش مى روند.

نتيجه دوم : اينكه ما هم اكنون در زمان ظهورى كه روايات آن را توصيف كرده اند وارد شده ايم و مرحله اول آن ، نهضت ايرانيان كه مقدمه ظهور آن حضرت است توسط آن مرد از قم امام خمينى آغاز شده است و اين انقلاب هدف خود را كه آزادى قدس و نبرد با اسرائيل است به جهانيان اعلام نموده است و اينك درگير مشكلات و دشواريهايى است كه دشمنان بر سر راهش ايجاد نموده اند.. و استمرار اين انقلاب الهى تنها در انتظار آن دو آزاد مرد بعنوان رهبران خود مى باشد: يعنى يكى سيد خراسانى ، و ديگرى فرمانده كل نيروهاى وى كه جوانى گندم گون از اهل رى بوده و نام شريف او در روايات ، شعيب بن صالح و در برخى

ديگر از روايات صالح بن شعيب آمده است كه سيد خراسانى او را بعنوان اولين فرمانده نيروهاى ايرانى منصوب مى نمايد و سپس حضرت مهدى عليه‌السلام ايشان را بعنوان فرماندهى كل قواى خويش مفتخر مى فرمايد.

البته اين نكته كه با آغاز حركت انقلاب اسلامى در ايران ، زمان ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام نيز شروع شده است بحثى است ريشه دار و قابل بررسى ، بهمين جهت مجددا مرورى اجمالى بر بيان دلائل آن از روايات قبلى و غير آنها، مى نمائيم..

گاهى گفته مى شود: كه آرى ظهور مبارك حضرت مهدى عليه‌السلام مسلم و قطعى است و اعتقاد به آن از اصول مذهب شيعه است و چنين عقيده اى نزد شيعه و سنى از وعده هاى خداوند عزوجل است كه بر زبان پيامبر راستگو و امين صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امامان عليهم‌السلام جارى شده است .. چنانكه از جمله قضاياى مسلم و حتمى كه در منابع حديث شيعه و سنى از آن ياد شده ، اين است كه زمينه سازان ظهور و حكومت آن حضرت ، ايرانيان مى باشند.. اما اين ويژگى ايرانيان كه در روايات به آن تصريح شده و قطعى مى باشد با ظاهر شدن آن دو مرد بزرگوار بنام سيد خراسانى و فرمانده نيروهاى وى شعيب بن صالح ، آغاز مى گردد كه هنگام ظاهر شدن آن دو، در منابع حديث شيعه ، همزمان با خروج سفيانى و يمنى و طبق منابع اهل سنت ، فاصله بين ظاهر شدن آن دو يار امام و تسليم و تقديم درفش اسلام بدست تواناى حضرت مهدى عليه‌السلام هفتاد و دو ماه يعنى شش سال مى باشد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

١الحاوى سيوطى ج ٢ ص ٨٢ و كنزالعمال ج ٧ ص ٢٦٢.

٢ينابيع المودة قندوزى ص ٤٤٩.

٣بحار ج ٥٢ ص ٣٠٧.

٤در استان خراسان نيز منطقه اى بنام طالقان وجود داشته كه در حال حاضر اثرى از آن نيست .

اما اينكه ، انقلاب اسلامى فعلى ايران به رهبرى امام خمينى از جمله حوادث مقدماتى وعده داده شده بود و متصل به ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام و يا بطور نسبى نزديك ظهور آن حضرت و يا قريب به ظاهر شدن ، سيد خراسانى و شعيب بن صالح باشد.. اءمرى است احتمالى و گمانى كه ما دوستدار و آرزومند تحقق آن هستيم .. اما از رواياتى كه پيرامون اين انقلاب وارد شده و يا تفسير و تاءويل به آن شده است چيزى جز ظن و گمان استفاده نمى شود. بنابراين ، احتمال اينكه فاصله بين اين انقلاب و بين ظهور آن بزرگوار ده ها و يا صدها قرن باشد بقوت خود باقى است.

اين خلاصه مطالبى بود كه بواسطه آن اشكال بر حكم به شروع و آغاز زمان ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام شده بود.

و اين مطلب قابل توجه است كه مراد ما از زمان ظهور حضرت ، مدت ده و يا بيست و يا سالهاى محدود نيست بلكه مقصود اين است كه حوادث و پيشامدهايى كه در روايات به آن تصريح شده كه آنها از مقدمات ظهور حضرت و متصل به آن هستند، در حقيقت آغاز شده است بويژه ، دو واقعه از بين آنها:

اول : فتنه انگيزيهاى غرب و شرق كه همه مسلمانها را در برگيرد و فتنه ديگرى كه در روايات به نام فتنه فلسطين آمده كه زائيده شرارت و فتنه انگيزى ابرقدرتهاست.

دوم : برپائى نظام اسلامى در ايران.

بنابراين مراد از زمان ظهور، همان معناى متعارف گفتار ما يعنى عصر و زمان شكست اسرائيل و يا عصر انقلابها و يا زمان تجلى اسلام است ، كه از آن بعنوان قرن ظهور و يا نسل معاصر ظهور نيز، مى توان نام برد، زيرا روايتى كه از امام باقر عليه‌السلام نقل شده است آن حضرت فاصله بين انقلاب ايرانيان و ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام را به اندازه عمر معمولى يك انسان بشمار آورده است آنجا كه فرمود:

اگر آن زمان را درك كنم خويشتن را براى يارى صاحب اين امر نگاه مى دارم

رواياتى كه دال بر آغاز زمان ظهور باشد بسيار است ، مجموعه اين روايات كه به نحو تواتر اجمالى وارد شده است ، در يك بررسى دقيق مى تواند در تطبيق بر عصر فعلى ما و پيشامدهايى كه اتفاق مى افتد، باعث اطمينان گردد. بلكه مى توان ادعا كرد برخى از اين روايات به تنهائى در حصول اطمينان به آغاز شدن زمان ظهور حضرت ، كافى است.

روايات فتنه اخيرى را كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از آن خبر داده است كه بزودى بر امت آن آشكار مى گردد به چه چيز غير از فتنه كر و كور غربى كه فتنه فلسطينى نيز زاييده آن است مى توان تفسير و توجيه نمود؟ فتنه اى كه در روايت تصريح به شام شده است:

زمانيكه فتنه فلسطين بوجود آمد، در سرزمين شام نيز مانند بر هم خوردن آب در مشك بوجود مى آيد ١ اين فتنه به شكل مخصوصى به سرزمين شام راه پيدا مى كند، يعنى بر منطقه اى كه احاطه بر فلسطين دارد به گونه اى كه اهالى آنجا مانند شدت تكان خوردن آب در مشك به حركت مى آيند

..

با بررسى دقيق در روايات فتنه اخيرى كه به نحو تواتر اجمالى نقل شده و همچنين فتنه فلسطين و شامات كه معلول اين فتنه است و با توجه به تاريخ امت اسلامى و وضع موجود آن .. از اين روايات استفاده مى شود كه مراد از فتنه در روايت ، فتنه و آشوبگرى قدرتهاى شرق و غرب امروز است كه روايات دلالت بر استمرار و ادامه آن تا ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام دارد. و نمونه رواياتى كه ما در فصل مربوط به فتنه شرق و غرب ذكر كرديم ، يكى از ده ها روايت در اين زمينه است .. و از عجيب ترين روايات در اينها اين است كه فتنه فلسطين با نام و نشان در روايت وارد شده است!.

و چگونه تحليل و تفسير نمائيم روايات مربوط به ظاهر شدن سيد خراسانى و شعيب بن صالح را، كه به روشنى از آنها استفاده مى شود كه اين دو مرد بزرگ ، بعد از بر پا شدن حكومت اسلامى در ايران و وارد شدن آن در جنگى طولانى با دشمن ، در اين كشور ظاهر مى شود و با به دست گرفتن منصب هاى حكومتى ، خود شخصا رهبرى و فرماندهى لشكريان خويش را به عهده داشته و در جنگ سرنوشت سازى در منطقه فلسطين ، كه مقدمه حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام را فراهم مى نمايد، درگير مى شوند، حالا ايا اين دو بزرگوار كه ظاهر مى شوند لشكريان و يا ملت خود را مستقيما و بدون مقدمه رهبرى مى نمايند و از صفر شروع مى كنند؟ هرگز. بلكه چنين ظهورى كه در روايات به تصريح شده است لازمه اش وجود زمينه مناسب و آمادگى كامل در مردم ايران نه تنها از جنبه مذهبى و اعتقادى بلكه جو سياسى مناسب ، در جهان و خاورميانه است . كه اين خود آغازى است براى ايجاد نبرد بين ايرانيان طرفدار حضرت و دشمنانشان ، از اين روست كه در روايات آمده است زمانيكه ايرانيان احساس نمايند نبردشان با دشمن به طول انجاميده سراغ سيد خراسانى رفته و او را سرپرست امور خود مى گردانند گر چه وى نخست نمى پذيرد، اما زمانى كه زمام امور بدست او قرار گرفت يار ديگرش شعيب بن صالح را به فرماندهى نيروهاى خويش ‍ برمى گزيند.

و روايتى را كه از امام باقر عليه‌السلام در منابع شيعه وارد شده و منطبق بر انقلاب اسلامى ايران است چگونه تفسير نمائيم آنجا كه فرمود:

گوئيا مى بينم گروهى را كه از مشرق زمين خروج كرده و طالب حق مى باشند اما آنها را اجابت نمى كنند مجددا برخواسته هايشان تاءكيد دارند، اما مخالفان نمى پذيرند. وقتى چنين وضعى را مشاهده مى كنند شمشيرها را بدوش كشيده و در مقابل دشمن مى ايستند، اينجاست كه پاسخ مثبت مى گيرند اما اين بار خودشان نمى پذيرند تا اينكه همگى قيام مى كنند.. و درفش هدايت را جز به دست تواناى صاحب شما حضرت مهدى عليه‌السلام به كسى ديگر نمى سپارند كشته هاى آنان شهيد محسوب مى شوند اما من اگر آن زمان را درك مى كردم ، خويشتن را براى يارى صاحب اين امر نگاه مى داشتم

چنانكه تفسير آن در روايت مربوط به اهل مشرق و درفش هاى سياه گذشت .. و همچنين در روايتى ديگر كه گذشت آمده بود:

پس مبارزه مى كنند و پيروز مى گردند و به آنچه مى طلبند دست مى يابند اما خودشان نمى پذيرند

اين روايت ، تا زمانيكه بر نهضت فعلى ايرانيان تطبيق مى كند. چگونه آن را توجيه كنيم به اينكه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امامان از نهضتى آينده نسبت به ايرانيان خبر داده اند و از انطباق بر نهضت موجود و آنچه پيش ‍ مى آيد چشم پوشى كنيم ! و آيا اين را بر همين نهضت و بر نهضت ديگر آنان كه مثلا داراى همين ويژگيها و شرائط سياسى ، بعد از قرنهاست تطبيق كنيم ! و آيا چنين تفسيرى را عقل سليم مى پذيرد؟.

و رواياتى را كه درباره قم و موقعيت جهانى آن شهر، از زبان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امامان عليه‌السلام نقل شده است ، چگونه به تاءويل ببريم رواياتى كه دلالت دارد اين موقعيت ، نزديك ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام و متصل به ظهور آن بزرگوار خواهد بود... همچنين بيانگر ظاهر شدن مردى موعود از آن شهر. و ياران با وفايش است كه نه از جنگ مى هراسند و نه خسته مى شوند.. و ما امروز وضع موجود اين شهر را مى بينيم كه تا ديروز با وجود حوزه علميه در آن شهرى ضعيف بود و تاءثير معنوى اين شهر محدود در حيطه جهان تشيع و متدينين شيعه بوده است.

و اينك نام آن شهر و قيامش و روش و اسلوب آن و معرفى نمودن اسلام ، گوش جهانيان را پر مى كند! برنامه ريزى ها و خط و مشى آن در قلوب مسلمانها و جوامع اسلامى سرايت كرده و رسوخ مى نمايد و علم و دانش از اين شهر به ساير مسلمانان جهان مى رسد.

بنابراين تا زمانيكه روايات وارده در موقعيت و عظمت قم و انقلاب و نهضت آن و مرد وعده داده شده و برخاسته از اين شهر، بر انقلابى كه از قم آغاز شد و بر رهبرى آن ، امام خمينى و طرفداران وى انطباق داشته باشد آيا معقول است كه آن را به موقعيتى جهانى كه پس از ده ها سال و قرن براى قم بوجود آيد و مردى از آنجا ظهور مى كند كه طرفداران و ياران وى و يا حكومت و انقلابش داراى اين صفات هستند.. تفسير كنيم و از آنچه كه موجود است صرف نظر كنيم ؟

!

اگر چنين مطلبى درباره مرد وعده داده شده از قم صحيح باشد، چگونه در روايات مربوط به موقعيت جهانى وعده داده شده شهر قم مى تواند صحيح باشد؟ و چه مى توان كرد با دو روايتى كه دال بر وجود اين موقعيت ، نزديك ظهور حضرت و ادامه آن تا ظهور ايشان است آنجا كه آمده : و آن موقعيت نزديك ظهور قائم ماست ، خداوند قم و اهل آن را قائم مقام حضرت حجت عليه‌السلام قرار مى دهد و آن در زمان غيبت قائم ما تا ظهورش خواهد بود كه قبلا از بحار ج ٦٠ ص ٢١٣ نقل شد.

حقيقت مطلب اين است كه بحث و مناقشه پيرامون دلالت برخى از روايات بر آنچه كه در قم و ايران اتفاق افتاده است و سعى در برگرداندن الفاظ واضح و روشن از ظاهر خودش و به طور كلى شك دلالت اين روايات و انطباق آنها بر حوادث گذشته و حال ، چيزى جز پيشداورى و حالت ضعف عقيده در تصديق پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اهل بيت طاهرين عليه‌السلام نمى باشد. بلكه اگر منصفانه حكم كنيم بايد بگوئيم كه اگر از كلمات معصومين عليه‌السلام كه به طور تواتر اجمالى در روايات آمده اطمينان و يقين به معنا حاصل نشود مسلما خالى از حالت شك و ترديد و جدل نخواهد بود.. از خداوند متعال مى خواهيم كه ما و همه مسلمانان را از چنين حالتى حفظ فرمايد.

# ظاهر شدن خراسانى و شعيب در ايران

روايات ، بيانگر اين است كه ، اين دو شخصيت از ياران حضرت مهدى عليه‌السلام بوده و مقارن ظهور آن حضرت از ايران ظاهر مى شوند و در نهضت ظهورش شركت مى جويند.

به طور خلاصه نقش آن دو، چنانكه از منابع حديث اهل سنت و برخى از روايات شيعه روشن مى شود اين است كه در آن زمان ايرانيان درگير جنگى نابرابر با دشمنان خويش اند و در اثر طولانى شدن آن جنگ ، سيد خراسانى را به عنوان سرپرستى امورشان انتخاب مى نمايند، گر چه وى به اين امر چندان رغبتى نشان نمى دهد اما با اصرار زياد آنان مى پذيرد و زمانيكه رهبرى ايرانيان را پذيرفت ، با ايجاد وحدت كلمه در صفوف نيروهاى مسلح ايرانى ، سردار رشيد خود شعيب بن صالح را به فرماندهى كل نيروهاى مسلح ، تعيين مى كند

بدين ترتيب خراسانى و شعيب جنگ را در مرزهاى ايران تركيه عراق هدايت و اداره مى نمايند و نيروهاى مستقر در شام خود را به پيش رانده و در همان زمان ، از دو جناح عراق و شام ، آماده پيشروى بزرگ به سوى فلسطين و قدس عزيز مى شوند.

در اين گير و دار سيد خراسانى با تغييرات و دگرگونيهائى در دو جبهه سياسى ، نظامى روبرو مى گردد كه عبارتند از:

الف جبهه عراق كه زير تسلط و نفوذ سفيانى قرار گرفته و لشگريانش براى اشغال سرزمين عراق به حركت درمى آيند كه در بين راه و در منطقه اى بنام قرقيسيا با تركان روس ها درگير مى شود، چنانكه اين مطلب را در مبحث جنبش او يادآور شديم.

ب جبهه حجاز، كه حضرت مهدى عليه‌السلام از مكه مكرمه ظاهر مى شوند و با آزادسازى شهر مكه در آن مستقر مى گردند. در حاليكه حكومت حجاز در آن زمان توسط بقاياى خاندان فلان ، و نيروهاى قبايل بومى اداره مى شود.

آنچه از روايات استفاده مى شود، اينكه چگونگى اعزام نيروهاى ايرانى و حجاز در اخبار وارد نشده است زيرا كه از دو جهت عملى نيست:

١به علت شرائط و جو سياسى جهانى و منطقه اى.

٢اينكه حضرت مهدى عليه‌السلام با اين مسئله موافق نيست ، زيرا آن بزرگوار ماءموريت دارد كه در مكه منتظر بماند تا سفيانى آهنگ آن جا نمايد و معجزه فرو رفتن در زمين كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آن خبر داده به وقوع بپيوندد و علامت و نشانه اى براى مسلمانان باشد.

البته احتمال دارد كه سيد خراسانى ، بخشى از نيروهاى خود را براى يارى امام زمان عليه‌السلام به مكه مكرمه گسيل دارد، چون در روايات دارد كه آن حضرت بعد از قضيه فرو رفتن نيروهاى سفيانى در زمين ، با لشكرى انبوه ، قريب به دوازده هزار تن از مكه خارج مى شوند نظر بهتر اين است كه اين نيروها متشكل از ياران خاص حضرت و مؤ منينى است كه موفق شده اند خود را به مكه برسانند و نيز بخشى از نيروهاى يمنى و قسمتى از نيروهايى كه سيد خراسانى موفق شده آنها را به مكه برساند.

با ملاحظه در روايات مربوط به خراسانى و شعيب بخوبى روشن است كه او در جبهه عراق موفق مى شود نيروهاى خود را از نزديكى محل درگيرى قرقيسيا كه سفيانى با تركان درگير است با اين قرار كه وى طرف درگير در آن نبرد نخواهد بود، عبور دهد.

چنانكه ملاحظه مى شود، نيروهاى خراسانى با اينكه در نزديكى عراق مى باشد و در جريان حركت نيروهاى سفيانى جهت اشغال سرزمين عراق نيز مى باشند. اما از وارد شدن به اين كشور خوددارى مى كنند، از اين رو لشكريان سفيانى هيجده روز قبل از آنان وارد عراق شده و در آنجا دست به فساد و قتل و جنايت مى زنند، در نسخه خطى ابن حماد ص ٨٤ آمده است كه:

سفيانى وارد كوفه مى گردد آن شهر را سه روز بر همه مباح مى گرداند شصت هزار نفر از مردم اين شهر را كشته و هيجده شب در آنجا اقامت مى كند... و ياران درفش هاى سياه نيز بدآنجا روى آورده تا در نزديكى آب منزل مى گزينند خبر رسيدن آنها در شهر كوفه پيچيده و به گوش ‍ نيروهاى سفيانى مى رسد، آنان با شنيدن اين خبر فرار را برقرار ترجيح مى دهند

البته احتمال دارد كه علت تاءخير ورود اين نيروها به كشور عراق ، درگيرى آنها با دشمنان ديگر در خليج و يا جاى ديگر و يا جهت سركوبى ناآرامى هاى داخل ايران باشد، چنانكه برخى روايات به اين معنى اشاره دارد.

و يا اينكه علت و سبب آن ، مسئله سياسى است كه آنان منتظر جو سياسى مناسبى براى ورود به كشور عراق مى باشند اما روايت بعدى از امام باقر عليه‌السلام دلالت دارد بر اين كه علت تاءخير، جنبه نظامى دارد، كه فرمود:

تا اينكه خراسانى و سفيانى بر آنان اهل عراق خروج نموده و هر دو مانند دو اسب مسابقه ، يكى از اينجا و ديگرى از آنجا به سوى كوفه در حركتند ٢ از سياق عبارت كه تشبيه به مسابقه شده معلوم مى شود كه تابع شرائط مناسب نظامى و بسيج نيرو است.

اما اينكه ايرانيان نيروهاى خود را جهت آزادى مدينه منوره و يا ساير شهرهاى حجاز بيارى حضرت مهدى عليه‌السلام اعزام مى دارند در روايات نيامده است ، ظاهرا نيازى به اعزام اين نيروها نيست ، از اين رو اين نيروها ايرانيان كه وارد عراق شده به اعلان دوستى و محبت و تجديد بيعت با آن حضرت اكتفا مى كنند چنانكه در روايت آمده است:

درفش هاى سياهى كه از خراسان خروج مى كنند، به سوى كوفه فرود مى آيند و با ظاهر شدن آن حضرت براى تجديد بيعت حضور ايشان مى رسند ٣ از طرف ديگر، روايات از حركت ايرانيان و تراكم جمعيت آنان در جنوب ايران ، كه احتمالا پيشروى عمومى به سوى حجاز، و به طرف حضرت مهدى عليه‌السلام است خبر مى دهد.

زمانيكه سواران سفيانى به سوى كوفه خروج مى كنند آن حضرت در پى اهل خراسان مى فرستد و خراسانيان در طلب مهدى عليه‌السلام برمى آيند ٤ برخى از روايات بيان مى كند كه تجمع انبوه مردم ايران در جنوب كشور، در منطقه كوه سفيد نزديك شهر اهواز و تحت رهبرى سيد خراسانى است ، كه امام زمان عليه‌السلام بعد از فراغت از آزادسازى كشور حجاز متوجه اين منطقه مى شود و با ياران خراسانى خود و لشكريان خويش ملاقات مى نمايد و در همان جا بين اين نيروها به رهبرى آن حضرت و بين نيروهاى سفيانى جنگ سختى در مى گيرد. احتمال دارد اين درگيرى كه گفته شد نبرد و روياروئى با نيروى دريائى روميان كه از سفيانى حمايت مى كنند باشد چنانكه در مبحث نهضت ظهور بيان خواهيم كرد، مؤ يد اين مطلب اين است كه نبرد بين سفيانى و ياران حضرت مهدى عليه‌السلام جنگى است سرنوشت ساز كه راهگشاى موج مردمى ، براى يارى آن حضرت است در اين لحظات مردم آرزوى ديدار آن حضرت داشته و او را مى جويند ٥ از آن زمان ، خراسانى و شعيب در زمره ياران خاص آن حضرت قرار مى گيرند و شعيب به فرماندهى كل نيروهاى حضرت منصوب مى گردد نيروهاى خراسانيان مركز ثقل و يا هسته مركزى لشكريان حضرت را تشكيل مى دهند كه وى براى تصفيه وضع داخلى كشور عراق و مخالفان و شورشيان و سپس در درگيرى با تركان و در نهايت ، در پيشروى بزرگ ، جهت آزادسازى قدس ، بر آنها تكيه مى كند.

اين خلاصه اى بود از نقش اين دو شخصيت موعود از ايران ، طبق استفاده اى كه از روايات زياد مربوط به اين دو نفر، در منابع اهل سنت و اندكى در منابع شيعه ، مى توان داشت ، اين پديده مرا بر اين داشت كه مجددا در روايات مربوط به خراسانى و شعيب در منابع شيعه ، بررسى بيشترى نمايم چون به نظرم رسيد كه احتمال دارد اين موضوع از بافته هاى بنى عباس در خصوص ابومسلم خراسانى باشد.. اما بعد از بررسى در اين منابع ، رواياتى را با سندهاى صحيح يافتم كه از خراسانى ياد كرده بود مانند روايت ابوبصير از امام صادق عليه‌السلام و غير آن كه پيرامون يمنى سخن مى گويد و رواياتى را ديدم كه دلالت داشت به اينكه قضيه خراسانى موعود، نزد اصحاب و ياران امامان عليه‌السلام پيش از خروج ابومسلم و قبل از ادعاى دروغين عباسيان نسبت به روايات پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره ابومسلم و خود آنها، معروف و مشهور بوده است.

بنابراين ، جريان خراسانى در منابع شيعه نيز ثابت و مسلم است و نقشى را كه روايات شيعه ، براى آنان نقل كرده در منابع اهل سنت نيز وجود دارد.

و همچنين به طور خلاصه چگونگى قضيه رفيق او شعيب بن صالح در منابع ما آمده است گر چه روايات مربوط به سيد خراسانى از جنب هاى زيادى ، قوى تر از روايات مربوط اوست.

پيرامون شخصيت خراسانى و شعيب سئوالهاى زيادى مطرح است ، از مهم ترين آنها شخصيت اين است كه آيا مراد از خراسانى در اين روايات فرد معين و مشخصى است و يا اينكه تعبير از رهبر ايران است كه در زمان ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام وجود خواهد داشت ؟

امام روايات مربوط به خراسانى كه از طريق اهل سنت و همچنين در منابع متاءخر شيعه وارد شده است به روشنى دلالت دارد بر اينكه آن شخصيت از ذريه امام مجتبى عليه‌السلام و يا امام حسين عليه‌السلام است و از او به عنوان هاشمى خراسانى ياد شده است و صفات جسمى وى را كه داراى صورتى نورانى و خال بر گونه راست و يا دست راست دارد، بيان كرده است .. تا آخر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

١نسخ ٩ خطى ابن حماد ص ٦٣.

٢بحار ج ٥٢ ص ٢٣٢.

٣بحار ج ٥٢ ص ٢١٧.

٤ابن حماد ص ٨٦.

٥ابن حماد ص ٨٦.

اما رواياتى كه در منابع حديث درجه اول شيعه ، مانند غيبت نعمانى و طوسى ، در خصوص اين شخص وارد شده است احتمال دارد، ايشان را به ياور خراسانيان و يا رهبر اهالى خراسان و يا فرمانده لشكر خراسان تفسير كرد، زيرا اين روايات تعبير به خراسانى تنها نموده نه هاشمى خراسانى ، اما مجموعه قرائن موجود، پيرامون شخصيت او دلالت دارد كه مشخص است وى همزمان با خروج سفيانى و يمنى ظاهر مى شود و نيروهاى خود را به سوى عراق اعزام مى دارد كه سپاهيان سفيانى را شكست مى دهند.

از جمله سؤ الاتى كه پيرامون اين دو شخصيت مطرح است ، اين است كه آيا امكان دارد نام خراسانى و شعيب ، دو نام سمبليك و غيرحقيقى باشند؟ در پاسخ بايد گفت : اما نسبت به خراسانى ، روايات نام او را ذكر نكرده بنابراين دليلى ندارد كه رمز باشد، بلى ممكن است بگوئيم نسبت ايشان به خراسان به اين معنى نيست كه حتما اهل استان خراسان فعلى باشند، چون در صدر اسلام ، نسبت دادن به خراسان به مشرق زمين اطلاق مى شده است كه شامل ايران و ساير مناطق اسلامى متصل به آن كه امروز تحت اشغال شوروى است ، مى شود. بنابراين شخص خراسانى اهل هر منطقه اى كه از اين محدوده باشد، نسبت او به خراسان صحيح است ، چنانكه از منابع درجه اول حديثى شيعه استفاده نمى شود كه او سيد حسنى و يا حسينى است ، آنگونه كه در منابع روائى برادران اهل سنت به آن تصريح شده است.

اما نسبت به شعيب بن صالح و يا صالح بن شعيب بايد گفت كه روايات ، ويژگيها و اوصاف وى را ذكر نموده است ، كه جوانى است گندم گونه و لاغر، داراى محاسنى كم پشت ، صاحب بصيرت و يقين ، و اراده اى خلل ناپذير و از جنگاوران بنام و ممتاز مى باشد. او مردى است شكست ناپذير كه اگر كوه در مقابلش بايستد آن را منهدم كرده و عبور مى كند... تا آخر. البته احتمال دارد كه جهت حفظ و ايمنى ، نام او مستعار باشد تا وعده الهى محقق شود، همچنين امكان دارد كه نام او و نام پدرش ‍ مشابه شعيب و صالح و يا به معناى اين دو باشد. برخى از روايات وى را اهل سمرقند كه هم اكنون در اشغال شوروى است مى داند اما بيشتر روايات مى گويد كه او اهل رى مى باشد و با قبيله بنى تميم نسبتى دارد و يا اينكه از يكى از بخش هاى بنى تميم بنام محروم باشند و يا اينكه وى غلامى از بنى تميم است به هر حال اگر اين مطلب صحيح باشد احتمال دارد وى در اصل اهل جنوب ايران باشد زيرا در آنجا هنوز عشايرى از قبيله هاى بنى تميم وجود دارد و يا اينكه از قبايل بنى تميم كه در صدر اسلام در استان خراسان ساكن شده اند باشد، كه امروزه بيشتر آنان در مردم ايران هضم شده و فقط چند روستاى كوچك نزديك مشهد از آنان باقى است كه با زبان عربى هم صحبت مى كنند و يا اينكه رابطه خويشاوندى نسبى با آنها دارد.

سؤ ال ديگر از زمان ظاهر شدن آن دو شخصيت است ، در اول فصل ياد آور شديم كه آنچه بهتر به نظر مى رسد اين است كه ظاهر شدن آن دو تن ، در سال ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام و همزمان با خروج سفيانى و يمنى است ، البته احتمال دارد، روايتى را كه مى گويد فاصله بين خروج شعيب و بين سپردن زمام امور را به مهدى عليه‌السلام هفتاد و دو ماه مى باشد مى توان حكم به صحت آن نمود كه در اين صورت ظاهر شدن خراسانى و شعيب شش سال قبل از ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام خواهد بود.

اما فاصله بين آغاز حكومت زمينه سازان ايرانى بدست تواناى مردى از قم و بين ظاهر شدن خراسانى و شعيب ، به طوريكه گفتيم در روايات مشخص ‍ نشده است . مگر اشاره و قرينه هايى كه مى تواند به طور اجمال آن را معين نمايد، از جمله آن قرينه ها، رواياتى است كه درباره شهر قم و حوادث آن مانند موقعيت جهانى ، دينى و فكرى آن شهر و اينكه همه اينها نزديك ظهور قائم عليه‌السلام است وارد شده است كه آن را از جلد ٦٠ بحار ص ٢١٣ نقل كرديم..

روايتى كه از امام باقر عليه‌السلام در بحار ج ٥٢ ص ٢٤٣ وارد شده كه فرمود: اگر من آن هنگام را درك مى كردم خويشتن را براى صاحب اين امر نگاه مى داشتم دلالت دارد كه فاصله بين ظهور قائم عليه‌السلام و بين بوجود آمدن حكومت اهل مشرق و وارد شدن در جنگى با دشمنانشان ، از عمر معمولى يك انسان فراتر نمى رود.

و از جمله روايات در اين زمينه ، حديثى است كه قبلا، از بحار ج ٥٢ ص ‍ ٢٦٩ نقل شد:

خداوند آن را به مردى از اهل بيت ارزانى مى دارد كه روش او بر اساس تقوى و عمل وى هدايت گر مردم است ، در مقام قضاوت و حكم بر مردم ، اهل رشوه نيست ، به خدا سوگند من او و نام او و پدرش را مى دانم ، آنگاه آن مرد تنومند و كوتاه اندام ... كه داراى خال بر صورت و دو نشانه ديگر بر پوست بدن دارد مى آيد، او حافظ و نگاهبان امانتى است كه نزد او نهاده شده است و دنيا را پر از عدل و داد مى گرداند.

اين روايت دلالت دارد كه آغاز حكومت ياران حضرت مهدى عليه‌السلام ابتدا توسط سيدى بزرگوار از سلاله اهل بيت عليه‌السلام خواهد بود. كه به احتمال اين معنا بر امام خمينى منطبق است و يا اينكه بعد از عصر امام خمينى و قبل از ظهور حضرت ، يك نفر و يا بيشتر مى باشند زيرا چنانكه گفتيم روايت ، ناقص است ... بنابراين سيد خراسانى ، آخرين شخصى است كه پيش از ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام بر ايران حكومت كرده و يا معاصر با آخرين فردى است كه فرمانرواى ايران خواهد بود.

و آخرين سؤ الى كه پيرامون سيد خراسانى مطرح است اينكه ، آيا او داراى مقام مرجعيت تقليد و يا ولايت امر است و يا رهبرى سياسى در كنار مرجع خواهد بود مانند رئيس جمهور مثلا و يا يكى از برجسته ترين ياران و مشاورين مرجعى كه رهبرى مردم را به عهده دارد؟

آنچه از روايات مربوط به وى بدست مى آيد، اين است كه او رهبرى بزرگ حكومت مشرق زمين را به عهده دارد، تنها اين احتمال باقى مى ماند كه وى به فرمان مرجع و رهبر بزرگ ، به عنوان رهبرى سياسى زمام امور را بدست بگيرد. كه احتمالا اينگونه باشد، و الله العالم.

و ما بزودى به امدادهاى غيبى و كرامات و معجزاتى كه خداوند بدست آن حضرت آشكار مى سازد اشاره نمود و نيز تحول و تكامل علوم در عصر امام عليه‌السلام را از ديدگاه روايات بررسى خواهيم نمود.

از جمله اينكه ، حضرت ، سهله را كه از سمت كربلا نزديك كوفه است ، به عنوان محل سكونت خود و خانواده اش انتخاب مى كند كه در اين زمينه تعدادى روايات وارد شده است.

از ديگر اعمال حضرت ، اينكه آن بزرگوار قبل از رفتن به قدس مدتى طولانى در عراق مى ماند:

آنگاه به سوى كوفه مى آيد وتا هر زمان كه خدا بخواهد در آنجا ماندگار مى شود

به نظر مى رسد سبب ماندن وى ، علاوه بر تثبيت وضع داخلى عراق و انتخاب آن به عنوان مركز حكومت ، آنست كه معاونان و ياران برگزيده و نخبه خود را از سراسر جهان در عراق گردآورى كرده و با سازماندهى نيروهاى نظامى خود، آنها را از عراق به ساير سرزمين ها اعزام مى دارد، آنگاه با سپاه خويش ، متوجه آزادسازى قدس مى گردد. از امام باقر عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

چون قائم داخل كوفه مى شود هيچ مؤ منى نيست مگر اينكه در آنجا خواهد بود و يا آهنگ آنجا نموده است . و اين سخن اميرمؤ منان عليه‌السلام است كه به ياران خود مى گويد: براى سركوبى اين طاغوت سفيانى با ما حركت كنيد ١ و نيز از آن حضرت است كه فرمود:

اينك قائم را در نجف مى بينم كه در ميان پنج هزار فرشته از مكه بدآنجا آمده است در حاليكه جبرئيل عليه‌السلام در سمت راست و ميكائيل سمت چپ و مؤ منان پيشاپيش وى در حركتند و او نيروها را در شهرها پراكنده مى سازد. ٢ و در روايتى آمده است كه:

شعيب بن صالح طلايه دار اوست

وى فرمانده سپاه حضرت قائم عليه‌السلام مى باشد.

بنا به گفته برخى از روايات ، نخستين لشكرى كه امام عليه‌السلام آن را روانه كارزار مى كند به جنگ تركان مى فرستد، ابن حماد در اين باره از ارطاة نقل كرده است كه:

سفيانى با تركان وارد پيكار مى شود اما نابودى آنها بدست مهدى عليه‌السلام خواهد بود و آن نخستين لشكرى است كه حضرت به سوى تركان گسيل مى دارد. ٣ قريب به همين مضمون در كتاب ملاحم و فتن ابن طاووس ص ٥٢ آمده است كه وى هفتاد صفحه يا بيشتر از كتاب ابن حماد را در كتاب خود نقل نموده است ... و ما در بخش مربوط به تركان گفتيم كه مراد از تركها در اين روايات كفار ترك است نه مسلمانان ترك چنانكه قرينه هاى زيادى در روايات ، نشانگر اين امر است و در برخى از آنها به برادران ترك و يا گروهى از جانب تركان تعبير شده است كه به احتمال قوى منظور از تركان ، روسها مى باشد.

نهضت ظهور مقدس كامل شدن نهضت حضرت مهدى در مدت چهارده ماه: روايات ، دلالت دارد كه نهضت و انقلاب مقدس حضرت مهدى ارواحنا فداه در مدت چهارده ماه كامل مى گردد، در شش ماهه اول ، امام عليه‌السلام در اضطراب و نگرانى به سر مى برند و حوادث را به طور نهان ، توسط ياران خود رهبرى مى كند و در هشت ماه بعدى در مكه ظهور مى كند و رهسپار مدينه و آنگاه راهى عراق و قدس مى گردد و با دشمنان خود وارد نبرد مى شود، جهان اسلام را به طور يكپارچه تحت فرمان و اطاعت خود در مى آورد: آنگاه با روميان غربيها پيمان آتش بس مى بندد، چنانكه خواهد آمد.

پيش از نهضت ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام دو حادثه رخ مى دهد كه آن دو به منزله نشانه اى الهى است كه آن حضرت آمادگى لازم را جهت ظهور مقدس خويش آغاز مى نمايد:

حادثه اول : وقوع كودتايى است در سرزمين شام كه به رهبرى عثمان سفيانى انجام مى گيرد، اما مردم تصور مى كنند كه اين كودتا از نوع كودتاهايى است كه معمولا در كشورهاى عربى و اسلامى اتفاق مى افتد.

ولى يهوديان و غربى ها، دشمنان امت اسلامى آن را گام مؤ ثرى ، در يكپارچه نمودن منطقه پيرامون فلسطين ، بدست رژيمى نيرومند از دست نشانده هاى خود به شمار مى آورند كه بتواند با قدرت و توان ، در كنترل اوضاع منطقه بكوشد و از عمليات نظامى عليه آنها جلوگيرى نمايد. و مهمتر از آن ، اين كه همين نيروى نظامى منطقه است كه در برابر نخستين نيروهاى اعزامى ايرانى كه به سوى قدس در حركتند مى ايستد و در مرزهاى عراق آنان را مشغول مى سازد.

كسانى كه نسبت به روايات مربوط به سفيانى آگاهى و شناخت دارند و مى دانند كه ماجراى سفيانى ، توسط پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وعده داده شده است مى گويند: خدا و پيامبرش راست فرمودند، منزه است پروردگار ما و البته وعده پروردگار حتمى و عملى است ... و دلهايشان نسبت به ظهور مهدى موعود ارواحنا فداه اميدوار مى شود و درباره او سخن بسيار مى گويند و در يارى رساندن به وى اعلام آمادگى مى كنند.

حادثه دوم : ندائى آسمانى است به مردم جهان كه همه و اهل هر زبانى به زبان خود آن را مى شنوند. صدائى است قوى و نافذ از آسمان و از هر سمت مى آيد، خفته را بيدار مى كند و نشسته را بر پا مى دارد، مردم از اين صيحه آسمانى به ناله و فرياد در آمده و از خانه هايشان بيرون مى آيند تا ببينند چه خبر است ! آن ندا مردم را به خوددارى از ظلم و كفر و درگيرى و خونريزى و به پيروى از امام مهدى عليه‌السلام دعوت مى كند، حضرت را با نام خود و پدرش مى خواند!

روايات مى گويد تمام انسانها در برابر اين نشانه الهى وعده داده شده ، سر تسليم فرود مى آورند، زيرا كه تفسير اين گفته خداوند است:

اگر بخواهيم از آسمان معجزه اى بر آنها فرو مى فرستيم كه در برابر آن سر تسليم فرود آورند. ٤ ناگزير اين سؤ ال مصرانه و عالمگير پى در پى بر سر زبانها مى افتد و در رسانه هاى تبليغاتى ، همه جا گفته مى شود كه مهدى كيست ؟ و او كجاست ؟

اما همين كه مى شناسند وى رهبر مسلمانان و از خاندان پاك پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و بزودى در حجاز ظهور خواهد كرد، مبادرت به ايجاد شك و ترديد، پيرامون صداى معجزه آساى آسمانى و برنامه ريزى و توطئه جهت ضربه زدن به موج جديد اسلامى و به شهادت رساندن رهبر اين نهضت ، حضرت مهدى عليه‌السلام مى نمايند، اما ايمان آورندگان به غيب كه روايات مربوط به اين صوت را شنيده اند آگاهند كه اين ندا همان نداى حق وعده داده شده است و سر بر سجده شكر مى نهند و بر خشوع دلهايشان در پيشگاه خداوند افزوده مى شود. آنان همواره از آن حضرت سخن مى گويند و جوياى او مى شوند و خود را جهت يارى وى مهيا مى كنند

.

اصل روايات مربوط به اين نداى آسمانى كه مردم را به پيروى از امام مهدى عليه‌السلام دعوت نموده و او را با نام خود و پدر بزرگوارش ياد مى كند، در منابع شيعه و اهل سنت ، فراوان آمده است . و بعيد نيست كه به حد تواتر معنوى٥ برسد. ابن حماد، اين روايات را در نسخه خطى خود، در صفحات ٥٩ و ٦٠ و ٩٢ و ٩٣ و غير اينها. و مجلسى در بحار ج ٥٢ ص ‍ ١١٩ و ٢٨٧ و ٢٨٩ و ٢٩٠ و ٢٩٣ و ٢٩٦ و ٣٠٠ و غير آن روايت كرده اند، از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است كه فرمود:

منادى از آسمان نام صاحب اين امر را، بانگ مى زند كه فرمانروائى از آن فلانى فرزند فلان است پس كشتار براى چيست ؟ ٦ و نيز آن حضرت فرمود:

و صيحه رخ مى دهد، يكى در آغاز شب و ديگرى در پايان شب دوم ، هشام بن سالم گويد پرسيدم : چگونه است ؟ فرمود: صيحه اى از آسمان است و صيحه ديگر از

سوى ابليس ، پرسيدم : چگونه اين يكى از ديگرى باز شناخته مى شود؟ فرمود: كسى كه به آن گوش فرا دهد، بيش از آنكه بوجود آى آنرا تشخيص مى دهد ٧ از محمد بن مسلم منقول است كه گفت:

منادى از آسمان نام قائم را ندا مى كند به گونه ايكه هر كس در شرق و غرب جهان باشد آنرا مى شنود در اثر آن صدا، خفته بيدار مى شود و ايستاده مى نشيند و نشسته به پاى مى خيزد، و آن صداى جبرئيل روح الامين است ٨ از عبدالله بن سنان نقل شده است كه گفت:

خدمت امام صادق عليه‌السلام بودم ، شنيدم مردى اهل همدان به امام مى گويد: كه عامه اهل سنت ما را نكوهش مى كنند و مى گويند: شما عقيده داريد كه ندا كننده اى از آسمان به اسم صاحب اين اءمر ندا مى كند! حضرت در حاليكه تكيه داده بود خشمناك شد و نشست ، آنگاه فرمود: اين مطلب را از من روايت نكن ، بلكه از پدرم نقل نما. و از اين بابت بر شما ايرادى نيست ، شهادت مى دهم كه پدرم مى فرمود: سوگند به خدا اين مطلب در كتاب خدا آشكار است كه مى فرمايد:

اگر بخواهيم معجزه اى از آسمان ، بر آنها فرو فرستيم كه در برابر آن سر تسليم فرود آورند٩ سيف بن عميره گويد:

نزد ابوجعفر منصور بودم كه بدون مقدمه گفت اى سيف بن عميره ، بى ترديد، از آسمان ندا كننده اى نام مردى از خاندان ابوطالب را مى خواند، گفتم : فدايت شوم ، اى اميرمؤ منان ، اين مطلب را روايت مى كنيد! گفت : آرى ، سوگند به آن كس كه جانم در اختيار اوست ، اين روايت را با گوش خود شنيدم ، گفتم اى اميرمؤ منان تاكنون من اين روايت را نشنيده ام . گفت : اى سيف ! اين سخن ، حق است و اگر چنين ندائى برآيد، ما نخستين اجابت كننده آن خواهيم بود، مگر نه اين است كه آن ندا مردم را به سوى مردى از عموزادگان ما فرا مى خواند گفتم : مردى از فرزندان فاطمه عليها‌السلام ؟ گفت : آرى اى سيف اگر اين سخن را از ابوجعفر محمد بن على نشنيده بودم و تمام اهل زمين آن را نقل مى كردند هرگز از آنها نمى پذيرفتم ولى او محمد بن على امام باقر عليه‌السلام است ١٠ در نسخه خطى ابن حماد ص ٩٢ از سعيد بن مسيب منقول است كه گفت:

فتنه اى بوجود مى آيد كه در آغاز گويى بازيچه كودكان است به گونه اى كه هر گاه از گوشه اى آرام گيرد از جانب ديگرى سر برمى آورد و اين فتنه پايان نمى پذيرد مگر آنگاه كه منادى از آسمان ندا مى كند: آگاه باشيد كه فرمانرواى شما فلانى است . ابن مسيب دستهاى خود را به هم پيچيد به گونه ايكه آنها مى لرزيد، آنگاه سه بار گفت : اين است فرمانرواى بر حق شما

در همين ماءخذ آمده است:

چون ندا كننده اى از آسمان بانگ زند كه حق با آل محمد است ، در آن هنگام نام مهدى بر سر زبانها جارى شود و محبت او در دلها قرار گيرد و مردم انديشه اى جز او ندارند

و نيز آمده است:

سعيد به نقل از جابر و او از امام باقر براى ما نقل كرده كه حضرت فرمود: ندا كننده اى از آسمان ندا مى كند، آگاه باشيد كه حق در اهل بيت محمد است و ندايى ديگر از زمين بانگ برمى آورد كه بدانيد حق در خاندان عيسى و يا در خاندان عيسى و يا در خاندان عباس است ، ترديد از من است . و همانا نداى زمينى از شيطان است تا مردم را نااميد سازد. شك كننده ابوعبدالله نعيم است

و در ص ٦٠ از ابن مسعود از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت كرده است كه فرمود:

چون صداى آسمان در ماه رمضان شنيده شود بدانيد كه در شوال هياهوى شديدى است و در ذى قعده جدا شدن قبيله ها و خونريزى در ذى حجه اتفاق مى افتد و سه بار فرمود: اما محرم چه محرمى خواهد شد، چه دور است ، دور. در اين ماه مردم در اثر آشوب ها كشته خواهند شد، سؤ ال كرديم اى رسول خدا صيحه آسمانى چيست ؟ فرمود: اين صيحه در نيمه ماه رمضان و شب جمعه خواهد بود. و صدايى است كه شخص خوابيده را بيدار مى كند و ايستاده را مى نشاند و زنان نجيب و پوشيده را از پرده ها بيرون مى آورد... در شب جمعه . و در سالى كه زلزله ها زياد است ، وقتى نماز صبح جمعه را به جاى مى آوريد به خانه هاى خود برويد و در پنجره ها را ببنديد و خود را بپوشانيد و گوشهايتان را ببنديد وقتى آن صوت را شنيديد سر به سجده بگذاريد و بگوئيد: سبحان القدوس ، سبحان القدوس ، سبحان القدوس هر كس چنين كند نجات يابد و هر كس نكند هلاك شود

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

١بحار ج ٥٢ ص ٣٣٠.

٢بحار ج ٥٢ ص ٣٣٧.

٣نسخه خطى ابن حماد ص ٥٨.

٤شعراء / ٤.

٥يعنى عده زيادى روايت را با تفاوت الفاظ نقل مى كنند كه با قطع نظر از الفاظ، اطمينان حاصل ى شود كه اين معنى از معصوم عليه‌السلام صادر شده است .

٦بحار ج ٥٢ ص ٣٩٦.

٧بحار ج ٥٢ ص ٢٩٥.

٨بحار ج ٥٢ ص ٢٩٠.

٩بحار ج ٥٢ ص ٢٩٢.

١٠ارشاد مفيد ص ٤٠٤.

و روايات ديگرى كه در اين باره از منابع شيعه و سنى مى گويد ممكن است واقعا صداى ابليس باشد. همچنانكه در جنگ احد فرياد برآورد: كه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كشته شد و ممكن است فرياد ابليس ، اما بوسيله دستياران و اعوانش ، يعنى شياطين تبليغات چى جهانى باشد، كه با پيشنهاد آنان براى روياروئى با موج جهانى اسلام كه نداى آسمانى ، آنرا ايجاد مى كند، از طريق ندايى مخالف و متشابه آن به مقابله برخيزند.

اما نبردى كه نداى آسمانى ، دعوت به آتش بس آن مى كند، بعيد نيست همان جنگ جهانى باشد كه قبلا درباره آن سخن گفته شد و گفتيم كه ممكن است آن جنگ ، جنگى هسته اى نباشد بلكه به شكل جنگ هاى متعدد و مطابق با آنچه كه روايات آن را در سال ظهور كه جنگ هاى فراوانى رخ مى دهد، باشد.

چنانكه بايد توجه داشت كه بين روايات مربوط به زمان وقوع نداى آسمانى ، اندك تفاوتى وجود دارد، چون برخى از آن روايات چنانكه ملاحظه كرديد، آنرا در ماه رمضان و بعضى ديگر چنانكه در بحار ج ٥٢ ص ‍ ٧٨٩، آنرا در ماه رجب ذكر مى نمايد، دسته اى ديگر از روايات ، مانند آنچه در نسخه خطى ابن حماد ص ٩٢ آمده است ، آن را در موسم حج و در ص ‍ ٩٣ همان نسخه آن را در ماه محرم بعد از كشته شدن نفس زكيه ذكر مى كن

د. و از بعضى روايات استفاده مى شود كه نداى آسمانى ، نداهاى متعدد مى باشد حتى بخشى از روايات بر اين امر صراحت دارد به گونه ايكه يكى از دانشمندان ، نداهاى وارد شده در منابع شيعه را تا هشت مورد بررسى كرده است و در منابع اهل سنت نيز نزديك به همين رقم ديده مى شود، اما آنچه بهتر به نظر مى رسد اين است كه ، آن تنها يك نداى آسمانى است كه در ماه رمضان شنيده مى شود و تعدد آن ناشى از اختلاف روايات ، در تعيين زمان آن مى باشد، و الله العالم.

پس از اين دو نشانه ، يعنى ، خروج سفيانى در ماه رجب و نداى آسمان در ماه رمضان ، تا زمان ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام در ماه محرم ، نزديك شش ماه باقى است . منابع روائى اهل سنت ، شمارى از اقدامات امام عليه‌السلام را در اين برهه بيان مى كند كند كه مى توان آن را در پيوستن آن حضرت به ياران خود در مدينه منوره و سپس در مكه مكرمه و ديدار وى با كسانيكه از اطراف جهان با شوق و اضطراب جهت بيعت با او، در پى آن حضرت مى باشند، خلاصه نمود كه از آن جمله هفت تن از دانشمندان اسلامى كشورهاى مختلف هستند كه بدون قرار قبلى ، امام را در مكه ملاقات مى كنند و هر يك در شهر خود از سيصد و سيزده نفر از افراد متدين و مخلص بيعت گرفته اند و در جستجوى حضرت مى باشند تا از جانب خود و پيروانشان ، با آن بزرگوار بيعت مى نمايند به اين طمع كه امام عليه‌السلام آنان را بپذيرد و آنها از ياران وى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وعده فرموده است ، محسوب شوند، و بزودى بيان آن خواهد آمد. و در منابع شيعه ، اين شش ماه را مرحله ظهور غير علنى بعد از غيبت كبرى ، قلمداد مى كنند و مراد از روايت اميرمؤ منان عليه‌السلام كه : ظاهر شدن او اندكى ابهام آميز است تا اينكه نام و يادش همه جا را فرا گرفته ، آنگاه ظهور مى كند اين است كه در آغاز، امام عليه‌السلام به تدريج ظهور مى كند و آنگاه مسئله ظهور براى مردم روشن و آشكار مى گردد و احتمال دارد ظهور تدريجى حضرت ، بدين جهت باشد كه امر ظهور و پذيرش مردم به معرض ‍ آزمايش گذاشته شود، تا مسئله ظهور واضح شده و جا بيفتد.

در مورد اين مقطع ، علاوه بر خبر قبل ، تعدادى روايات ديگرى نيز وجود دارد كه از حيث سند صحيح شمرده مى شود و روشن ترين آنها مرقومه حضرت مهدى عليه‌السلام به نماينده خود، على بن محمد سمرى رضوان الله عليه است كه فرمود:

بزودى از پيروان من كسانى مى آيند كه ادعاى مشاهده مرا دارند، آگاه باشيد كه هر كس پيش از خروج سفيانى و صيحه آسمانى ، ادعاى مشاهده نمود، افتراء بسته و دروغگوست و لا حول و لا قوة الا بالله العلى العظيم ١ ظاهرا منظور از مدعى مشاهده امام عليه‌السلام قبل از وقوع اين دو حادثه كسى است كه ادعاى نمايندگى صاحب الاءمر عليه‌السلام را داشته باشد نه صرف شرفيابى و به حضور ايشان رسيدن ، بدون ادعاى نمايندگى و يا بدون سخن گفتن درباره آن . روايات زيادى از سوى عده اى از علماء و اولياء مورد اعتماد و شايسته درباره ديدار با امام عليه‌السلام رسيده است و شايد همين ، سبب تعبير نمودن به جمله نفى مشاهده باشد نه نفى رؤ يت.

نوشته مبارك امام عليه‌السلام دلالت دارد بر اينكه غيبت كبرى با خروج سفيانى و صيحه آسمانى پايان مى پذيرد و غيبت بعد از آن شبيه به غيبت صغرى بوده و مقدمه ظهور مى باشد، يعنى امام عليه‌السلام در اين مدت از چشم ستمگران و سيستمهاى اطلاعاتى آن پنهان است ولى در اين مدت با ياران خود تماس حاصل مى نمايد و شمارى از ايشان شرفياب حضور وى مى شوند و حضرت نمايندگانى را به عنوان رابط خود و مؤ منين منصوب مى نمايد.

از روايات بعدى اينگونه به نظر مى رسد كه امام عليه‌السلام پس از خروج سفيانى ، ظاهر مى شود سپس تا هنگام ظهور وعده داده شده خود در ماه محرم ، پنهان مى گردد، در روايت حذلم بن بشير از امام زين العابدين عليه‌السلام آمده است كه حضرت فرمود:

وقتى سفيانى خروج كند، حضرت مهدى عليه‌السلام نهان مى گردد و پس از آن دوباره ظاهر مى شود ٢ به عقيده ما، اين روايت ، تفسيرى جز آنكه امام عليه‌السلام بعد از خروج سفيانى در رجب ظاهر، و آنگاه تا هنگام ظهور معين خويش در محرم نهان مى گردد، ندارد و روايت مشخص نمى كند كه آيا ظهور پيش از نداى آسمانى ، در ماه رمضان است و يا بعد از آن ؟

از امام صادق عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

قائم قيام نمى كند مگر آنكه دوازده نفر، همگى اتفاق بر يك سخن كنند و گويند او را ديده اند اما آنها را تكذيب مى كنند ٣ به نظر مى رسد كه آنان مردانى راستگو باشند، به دليل اينكه امام عليه‌السلام اتفاق نظر آنها را مبنى بر ديار حضرت مهدى عليه‌السلام بيان مى كند و از تكذيب مردم نسبت به آنها تعجب ميكند و ظاهرا ملاقات آنها با حضرت ، در همان دوره اى صورت مى گيرد كه امام عليه‌السلام در نهان بسر برده و ظاهر مى شود تا تدريجا مساءله ظهور آشكار گردد و سرانجام نام و يادش بالا گرفته و ظهور مى كند.

بنابراين ، حضرت مهدی عليه‌السلام در اين برهه نقش تقربيا كامل رهبرى خود را ايفا نموده و با رهنمودهاى خويش در آن موقعيت حساس ‍ حكومت هاى زمينه ساز يمنى و ايرانى را رهبرى مى نمايد و در كليه سرزمين هاى مسلمانان ، با ياران خود كه اولياء خدايند، ارتباط برقرار مى كند.

و اينك براى اينكه اقدامات امام عليه‌السلام در دوره ظهور كوتاه مدت ، تصور كنيم بطور مختصر اعمال وى را در دوره غيبت ، يادآور مى شويم . پاره اى از روايات آورده اند كه امام عليه‌السلام در مدينه منوره مسكن مى گزيند و با سى تن ملاقات مى كند. از امام صادق عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

صاحب اين امر را غيبتى است و ناگزير در آن غيبت ، عزلتى مى باشد، بهترين منزلگاه وى مدينه است و در كنار سى تن از يارانش بسر مى برد و با وجود آنان ، اضطراب و نگرانى نيست . ٤ همچنين بخش ديگرى از روايات ، دلالت دارد كه آن حضرت در كنار خضرعليه‌السلام بسر مى برد، در اين زمينه امام رضا عليه‌السلام مى فرمايد:

خضر عليه‌السلام از آب حيات نوشيد و از اين رو زنده است و نمى ميرد تا در صوراسرافيل دميده شود، البته او نزد ما مى آيد و به ما سلام مى دهد ما صداى او را مى شنويم ولى شخص او را نمى بينيم هر جا كه نام او برده مى شود بايد بر او درود فرستاد، او در موسم حج حاضر شده و تمام مناسك آن را بجا مى آورد و در عرفات وقوف مى كند و دعاى مؤ منان را آمين مى گويد: و خداوند تنهايى قائم ما را بوسيله آن حضرت به انس و الفت ، و وحدت وى را در كنار او به پيوستگى بدل مى سازد. ٥ از روايت گذشته و غير آن چنين به نظر مى رسد كه آن سى تن ياران مهدى عليه‌السلام پيوسته عوض مى شوند يعنى هرگاه يكى از ايشان وفات كند فرد ديگرى جانشين وى مى گردد، گرچه احتمال دارد، خداوند متعال عمر برخى از آنها را مانند حضرت خضر و امام عليه‌السلام طولانى گرداند. و شايد منظور از اءبدال كه در دعاى نيمه ماه رجب از امام صادق عليه‌السلام وارد شده است ، هم ايشان باشند، آنجا كه بعد از درود بر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خاندانش ‍ مى فرمايد:

خداوندا بر مؤ منان شايسته ابدال و بزرگان و روزه داران و عبادت كنندگان و مخلصان و زاهدان و تلاشگران و مجاهدان راهت درود فرست . ٦ به احتمال قوى اين سى تن و يا بيشتر، كه از اولياء خدايند، در اقداماتى كه حضرت مهدى عليه‌السلام در غيبت خود انجام مى دهد، نقش دارند، روايات متعدد، نشانگر اين است كه امام عليه‌السلام دست به فعاليت وسيعى زده و در سرزمين هاى مختلف ، تحرك نشان مى دهد، او وارد كوخ ‌ها و كاخ ‌ها شده و به بازارها قدم مى گذارد و هر سال در مراسم حج حاضر مى گردد. و راز غيبت آن حضرت ، كشف نمى شود مگر پس از ظهور وى ، همانگونه كه فلسفه و راز اقدامات خضر عليه‌السلام كشف نشد مگر بعد از آنكه موسى عليه‌السلام را بدان آگاه ساخت.

عبدالله بن فضل مى گويد: از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود:

براى صاحب اين امر، ناگزير غيبتى است كه اهل باطل را به شك مى اندازد، پرسيدم : فدايت گردم چرا؟ فرمود: بخاطر چيزى كه ما مجاز به كشف آن براى شما نيستيم ، پرسيدم : راز غيبت امام عليه‌السلام چيست ؟ فرمود: فلسفه غيبت امام همچون فلسفه غيبت حجتهاى گذشته الهى است و راز غيبت وى آشكار نمى شود مگر پس از ظهور آن حضرت ، چنانكه راز اقدامات خضر عليه‌السلام يعنى شكستن كشتى و كشتن پسر و ساختن ديوار، براى موسى عليه‌السلام روشن نشد مگر زمان جدا شدن آن دو از يكديگر. اى پسر فضل اين موضوع يكى از دستورات الهى و سرى از اسرار خدا و غيبى از غيبهاى اوست ... و هرگاه خداوند را حكيم دانستيم ، بايد تمام افعال او را حكيمانه بدانيم گرچه راز آن بر ما روشن نباشد. ٧ از محمد بن عثمان عمرى رضوان الله عليه منقول است كه گفت:

سوگند به خدا، صاحب اين امر هر سال در موسم حج حضور مى يابد و مردم را مى بيند و آنها را مى شناسد اما مردم در عين اينكه وى را مى بينند نمى شناسند ٨ و از امام صادق روايت شده است كه فرمود:

چگونه انكار مى كند امت من ، اين را كه خداوند متعال در مورد حجت خود، عملى را انجام دهد، همانگونه كه درباره يوسف انجام داد؟ به اينكه در بازارهايشان راه برود و روى فرش هايشان قدم بگذارد و در عين حال او را نشناسند تا آنكه خداوند اجازه دهد كه خود را به آنان معرفى نمايد آن چنان كه به يوسف عليه‌السلام اجازه داد، وقتى كه گفت : آيا مى دانيد چه بر سر يوسف و برادرش آورديد و شما ناآگاه بوديد، برادران گفتند: تو حتما يوسف هستى ؟! گفت : آرى من يوسفم و اين هم برادرم مى باشد ٩ بر اساس اين روايات و امثال آن ، حالت امام عليه‌السلام در زمان غيبت خود، همچون حالت حضرت يوسف عليه‌السلام و نوع رفتار او در اين مدت همانند رفتار حضرت خضر عليه‌السلام است كه قرآن ، بخشى از شگفتيهاى آن را براى ما روشن مى سازد. حتى از اين روايات چنين استفاده مى شود كه آن دو بزرگوار خضر و مهدى عليه‌السلام با هم زندگى كرده و با يكديگر همكارى دارند.

البته بهتر است بگوييم كه ، بسيارى از اقدامات آن حضرت ، بدست ياران برجسته و شاگردانش انجام مى پذيرد. كسانى كه زمين و مسافت ها در زير پايشان در نورديده مى شود و خداوند آنان را بوسيله ايمانشان و آموزشهاى حضرت مهدى عليه‌السلام رهنمون مى سازد، بلكه در زمينه كرامات آنها مانند راه رفتن روى آب و در نورديده شدن زمين زير پاى آنان و غير آن ، روايات و داستانهاى معتبرى ، حتى درباره كسانى كه از اولياء و بندگان شايسته خداوند، مقامى كمتر را دارا بوده اند، نقل شده است.

آرى ، خداى سبحان همواره امور و پديده هاى اين جهان را از بزرگ و كوچك آن ، مطابق حكمت و راز آن جارى مى سازد... اما او حاكم بر اين اسباب و حكمت هاست و هرگونه و به هر صورت و بدست هركس از فرشتگان و بندگانش كه اراده فرمايد، اقدام مى كند... بسيارى از پديده ها و امور كه به نظر ما مى رسد از راههاى طبيعى بوجود آمده و يا مى آيد، اگر واقع امر بر ما روشن شود خواهيم ديد كه دست غيب الهى در آن نقش ‍ داشته است ، مثلا وقتى كه ماءمورين فرمانرواى ستمگر، تصميم گرفتند جلو كشتى اى را كه خضر عليه‌السلام در آن رخنه و شكاف ايجاد كرده بود. بگيرند، چون آن را معيوب ديدند، به حال خود رها ساختند و توجه نداشتند كه در آن دست غيبى دخالت داشته است ، همچنين هنگامى كه پدر و مادر آن پسر كه عمر خود را با ايمان به خدا سپرى كرده و به تكاليف الهى خويش عمل نمودند، نمى دانستند كه اگر پسرشان زنده بماند، آن دو را به كفر و طغيان مى كشاند... و زمانيكه آن دو كودك يتيم بزرگ شدند و گنج خود را در زير ديوار محفوظ يافته و استخراج كردند، معلوم نبود كه اگر خضر عليه‌السلام ديوار را نمى ساخت آن گنج و جاى آن آشكار مى گشت...

وقتى اين سه حادثه را كه از خضر عليه‌السلام در مدتى كوتاه همراه موسى عليه‌السلام سرزده است ، خداوند در كتاب خود روشن مى نمايد ما بايد بسيارى از آنگونه اعمال و رفتار او را در روزگار پربار و عمر طولانى وى در ذهن خود ترسيم نمائيم . در روايت ، از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اهل بيت او، اين گفته پيامبر آمده است كه فرمود:

خداوند برادرم موسى عليه‌السلام را رحمت كند كه بر آن شخص دانا خضر تعجيل نمود. كه اگر صبر پيشه مى كرد شگفتيهايى را از او مشاهده مى نمود كه هرگز نديده بود. ١٠ بنابراين ما مى توانيم كارهاى حضرت مهدى عليه‌السلام را در دوره غيبت تصور نماييم در حاليكه امام مهدى عليه‌السلام بنا به نقل همه مسلمانان مقامش از حضرت خضر عليه‌السلام برتر و بالاتر است ، زيرا بر حسب روايت ، وى يكى از هفت نفرى است كه از اهل بهشت و از برگزيدگان اولين و آخرين بشمار مى رود، از پيامبر عظيم الشاءن اسلام نقل شده است كه فرمود:

ما هفت تن از فرزندان عبدالمطلب و سروران اهل بهشتيم : من ، و حمزه ، و على ، و جعفر، و حسن و حسين ، و مهدى ١١ خدا آگاه است كه حضرت مهدى عليه‌السلام و وزير او خضر و ياران شايسته وى و شاگردان آنها كه اولياء خدا هستند در سراسر جهان و در حوادث بزرگ و كوچك آن ، چه مى كنند... و طبيعى است كه راز غيبت ، و كارهاى آنان تا هنگام ظهورشان آشكار نشود. و اطلاعات ما نسبت به كارهايى كه آن بزرگواران در روزگار ما و گذشته انجام داده و مى دهند در حد كم و يا در بخش كوچكى از آن كارهاست ... و گاهى امكان دارد يكى از ما در زندگى خود مرهون عمل و يا بسيارى از اقدامات آنان باشيم چه رسد به حركت تاريخ و حوادث بزرگ آن.

بايد توجه داشت كه اين نوع عقيده به غيب الهى و عمل امام مهدى عليه‌السلام و خضر عليه‌السلام و مؤ منان برجسته و شايسته ، با عقايد و نظريات اهل تصوف در مورد قطب و افراد پرهيزكار، تفاوت دارد. گرچه در برخى جهات به آن شباهت داشته باشد حتى بعضى از آنان سعى مى كنند اين گونه صفات را بر حضرت مهدى عليه‌السلام و يارانش منطبق نمايند، در گفته كفعمى در حاشيه مصباح و همچنين سفينة البحار ماده قطب آمده است كه:

گفته اند: زمين از قطب و چهار نفر اوتاد بزرگان و چهل پرهيزكار و هفتاد فرد نجيب و سيصد و شصت فرد شايسته ، خالى نمى ماند و قطب ، همان مهدى عليه‌السلام است و اوتاد بزرگان از چهار نفر كمتر نيست ، زيرا در دنيا همچون خيمه و مهدى به منزله ستون است و آن چهار تن به سان طنابهاى آن خيمه مى باشند و گاهى اوتاد بيش از چهار نفر و پرهيزكاران بيش از چهل و افراد نجيب فزون از هفتاد و شايستگان افزون تر از سيصد و شصت تن مى باشند و ظاهرا خضر و الياس عليه‌السلام نيز از اوتاد و پيوسته به اطرافيان قطب مى باشند.

اما صفات اوتاد بزرگان ، آنان يك لحظه از خدا غفلت نمى ورزند و از مال دنيا مگر به اندازه لازم و ضرورى جمع نمى كنند و لغزشهاى بشرى از آنها سر نمى زند، عصمت در آنها شرط نيست اما در قطب شرط است.

اما ابدال پرهيزكاران مرتبه ايشان كمتر از اوتاد بزرگان است و گاهى از آنها غفلت سر مى زند و با ذكر و ياد خدا آن را جبران مى كنند و عمدا از آنها گناهى صادر نمى شود.

اما صالحان و شايستگان كه آنان مردان با تقوا و موصوف به عدالت اند، از آنان گناه سر ميزند ولى با استغفار و پشيمانى آنرا تلافى مى كنند، خداوند مى فرمايد:

كسانى كه تقوا پيشه كرده اند هرگاه از شيطان وسوسه و خيالى به آنها برسد همان لحظه خدا را به ياد آورند و بينائى و بصيرت پيدا كنند

آنگاه راوى مى گويد هرگاه يكى از آنها، مرتبه اى از مراتب ياد شده را از دست بدهد فرد ديگرى از مرتبه پايين تر جانشين وى مى گردد و اگر فردى از صالحان از دست برود، شخصى از ساير مردم جايگزين او مى شود.

و آنچه را كه درباره الياس پيامبر عليه‌السلام بيان كرده اين است كه او از جمله زندگان است و از كسانى كه خداوند بسبب حكمتى كه خود مى داند عمرشان را طولانى نموده است ، و بر طبق نظر عده اى از مفسران كه در تفسير آياتى راجع به وى اظهار كرده اند و تعدادى از روايات كه درباره او از اهل بيت عليهم‌السلام رسيده است آن حضرت زنده است و خداوند عمر او را همچون خضر طولانى نموده و آن دو بزرگوار هر سال در سرزمين عرفات و ديگر جاها با هم حضور پيدا مى كنند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

١بحار ج ٥١ ص ٣٦١.

٢بحار ج ٥٢ ص ٢١٣.

٣بحار ج ٥٢ ص ٢٤٤.

٤بحار ج ٥٢ ص ١٥٧.

٥بحار ج ٥٢ ص ١٥٢.

٦مفتاح الجنات ج ٣ ص ٥٠.

٧بحار ج ٥٢ ص ٩١.

٨بحار ج ٥١ ص ٢٥٠.

٩بحار ج ٥١ ص ١٤٢.

١٠بحار ج ١٣ ص ٣٠١.

١١بحار ج ٥١ ص ٦٥ و صواعق المحرقه ص ١٥٨.

به هر حال ، آنچه از روايات بر مى آيد اين است كه دوره شش ماهه ، يعنى از خروج سفيانى و نداى آسمانى تا ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام در ماه محرم ، سرشار از تلاش و فعاليت امام عليه‌السلام و يارانش مى باشد و كرامات و معجزاتى بدست ياران و پيوستگان به آنها بوقوع مى پيوندد و آن رويدادى جهانى خواهد بود كه ذهن مردم و دولتها را بطور يكسان مشغول مى دارد. اما ملتهاى مسلمان و مستضعف پيوسته درباره مهدى عليه‌السلام و كرامات وى و نزديك شدن زمان ظهور آن حضرت سخن مى گويند. و اين موج مقدماتى مردمى و مناسب با ظهور امام عليه‌السلام مى باشد، اما اين حالت در همان زمان ، زمينه خوبى براى دروغگويان و شيادان مدعى مهدويت و تلاش در گمراه ساختن مردم مى باشد. در روايات آمده است كه دوازده درفش قبل از ظهور حضرت برافراشته مى شود كه ادعاى مهدويت مى كنند و دوازده تن از خاندان ابوطالب اند كه هر يك درفشى را بر مى افرازند و مردم را بسوى خود دعوت مى كنند كه تمام آنها درفش هاى گمراهى و تلاش هاى دنيوى است براى بهره بردن از موج گرايش مسلمانان و ملتهاى جهان به ظهور آن حضرت.

مفضل بن عمر و جعفى از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده است كه گفت از آن حضرت شنيدم كه مى فرمود:

از نام بردن آن حضرت برحذر باشيد، بخدا سوگند امام شما ساليانى از ديدگان تان پنهان خواهد شد، آنقدر كه پاك و خالص شويد. و تا گفته شود آن حضرت مرده و يا هلاك گرديده است و يا به كدام منطقه رفته است ، ديدگان مؤ منان در فراق او اشكبار مى شود و متلاطم و واژگون مى گردند و كسى نجات نمى يابد مگر آنكه خداوند از او پيمان گرفته باشد، ايمان در دل او جايگزين شده باشد و با روح خود او را تاءييد نموده باشد و دوازده درفش مشابه به اهتزاز در مى آيد كه هيچيك از ديگرى باز شناخته نمى شود. مفضل گويد: من در اين لحظه گريستم ، امام بمن فرمود: چرا گريه مى كنى اى ابوعبدالله ؟ عرض كردم چگونه گريه نكنم در حاليكه شما مى فرمائيد دوازده پرچم برافراشته مى شود كه هيچ كدام از ديگرى شناخته نمى شود. پس تكليف ما در آن زمان چيست ؟ آنگاه امام عليه‌السلام به خورشيد كه داخل ايوان مى تافت نگريست و فرمود: اى ابوعبدالله اين خورشيد را مى بينى ؟ گفتم آرى فرمود: سوگند به خدا امر قائم ما از اين خورشيد روشن تر است ١ يعنى اضطراب و نگرانى نداشته باشيد از اينكه قضيه حضرت مهدى عليه‌السلام با مدعيان دروغين مهدويت اشتباه شود زيرا امر مهدى عليه‌السلام از خورشيد روشن تر است ، با توجه به نشانه ها و علاماتى كه پيش از او و بعد از او پديد مى آيد و هيچگاه شخصيت او قابل مقايسه با مدعيان و دروغگويان نيست از سوى ديگر دو حكومت زمينه ساز ظهور حضرت مهدى يعنى يمن وايران در حوادث جهان و شكوفايى ملتها موقعيت سياسى را بدست مى آورند و از اين رو نياز بيشترى به رهنمودهاى آن حضرت پيدا مى كنند.

بعلاوه آنچه از روايات و از ظاهر امور برمى آيد واكنش سياسى مهمى كه در برابر موج انقلابى مردمى ، بخاطر حضرت مهدى عليه‌السلام بوجود مى آيد، از سوى دشمنان او يعنى سردمداران كفر جهانى و سفيانى است كه رهبر آنهاست و همانطور كه روايات مى گويد: آنها عمليات خود را، در سر و سامان دادن به وضع عراق و حجاز متمركز مى سازند به لحاظ اينكه آن دو كشور كانون ضعف منطقه بشمار مى آيند، زيرا عراق مركز نفوذ زمينه سازان ايرانى و ضعف حكومت مركزى و حجاز نيز داراى خلا سياسى و درگيرى قبيله اى در برابر حكومت آن و نفوذ زمينه سازان يمنى مى باشد و مسئله مهم در حجاز اين است كه مسلمانان چشم بدانجا دوخته و در انتظار ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام هستند زيرا خبر سكونت امام عليه‌السلام در شهر مدينه و اينكه نهضت آن حضرت از مكه آغاز خواهد شد، در بين مردم منتشر مى شود از اين رو فعاليت سياسى و نظامى آنها عليه مهدى عليه‌السلام در حرم مكه و مدينه متمركز خواهد شد و سفيانى با حمله نظامى خود به شهر مدينه ، به دستگيرى و بازداشت گسترده اى از بنى هاشم مى پردازد به اين اميد كه حضرت مهدى عليه‌السلام در ميان آنهاست و بسيارى از آنان را چنانكه گذشت ، به شهادت مى رساند.

و از طرفى ، هماهنگ با نبرد سفيانى در عراق و حجاز، تحركى نظامى از ناحيه غرب و شرق در منطقه خليج فارس و درياى مديترانه بخاطر اهميت استراتژيكى منطقه رخ مى دهد و فرود آمدن نيروهاى روم در رمله و قواى ترك در جزيره ، كه در روايات متعدد از آن ياد شده است ، در آن دوره و يا نزديك بدان خواهد بود.

# بحران حكومت در حجاز

روايات منابع شيعه و سنى در مورد طليعه ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام در حجاز، كه پيدايش خلاء سياسى و كشمكش بين قبائل بر سر فرمانروائى است همداستانند.

و اين حادثه در پى مرگ پادشاه و يا خليفه اى رخ مى دهد كه با مردن او گشايش و توسعه در امور بوجود مى آيد و برخى روايات ، وى را عبدالله مى نامد و بعضى ديگر مرگ او را در روز عرفه تعيين مى كنند، كه حوادثى پياپى در حجاز پس از مرگ او تا خروج سفيانى و نداى آسمانى و درخواست نيرو از سوريه از سوى حجاز و سرانجام ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام بوقوع مى پيوندد. در اين زمينه امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

هركس مرگ عبدالله را براى من تضمين كند، من ظهور قائم را براى او ضمانت مى كنم ، سپس فرمود: وقتى عبدالله درگذشت مردم بعد از او با كسى براى حكومت توافق نمى كنند. و اين اختلاف و درگيرى به خواست خدا تا ظهور صاحب الامر ادامه مى يابد و فرمانروايى هاى چند ساله پايان يافته و حكومت چند ماهه و چندين روزه فرا مى رسد، سؤ ال كردم : آيا اين ماجرا بطول مى انجامد؟ فرمود: هرگز ٢ و نيز از آن حضرت روايت شده است كه فرمود:

زمانيكه مردم در سرزمين عرفات در حال وقوف مى باشند سوارى بر شترى سبك سير به آنجا وارد مى شود مرگ خليفه را خبر مى دهد و با مرگ او فرج آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و گشايش كار تمام مردم فرا مى رسد. ٣ مراد از شتر تندرو و سبك سير، سرعت پيام رسانى و بشارت به حجاج است كه ظاهرا در روايت شيوه پيام رساندن ، منظور مى باشد. و در روايتى ديگر آمده است كه آنها مرد شتر سوارى را كه خبر را در عرفات بين حاجيان منتشر مى كند به قتل مى رسانند.

بنظر مى رسد، خليفه اى كه خبر مرگ و يا كشته شدنش در روز عرفه اعلان مى شود، همان عبدالله ياد شده در روايت گذشته است . و معنى جمله از بين رفتن سالها فرمانروايى و بوجود آمدن حكومت ماهها و روزها اين است كه هرگاه بعد از او فرمانروايى را بر سر كار آورند، حكومت او يكسال كامل دوام نمى يابد و پس از چند ماه و يا چند روز، فرد ديگرى را منصوب مى كنند، تا اينكه ماجرا به ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام منتهى مى شود، برخى از روايات ، علت كشته شدن او را قضيه اى اخلاقى و قاتل وى را يكى از گماشتگان او قلمداد مى كند و اشاره مى كند كه وى به خارج از حجاز مى گريزد و چندين نفر از طرف حكومت به جستجوى او مى پردازند، اما قبل از بازگشت آنها، كشمكش بر سر سلطنت بوجود مى آيد. از امام باقر عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

علت مرگ او اين است كه با يكى از خواجگان خود ازدواج مى كند و بعد دست به قتل او مى زند و چهل روز مرگ او را مخفى نگه مى دارد. وقتيكه سواران به جستجوى خواجه مى آيند، نخستين كسى كه بيرون مى آيد تا آخرين نفر آنان ،باز نمى گردند و بدينگونه فرمانروائى آنها منقرض مى گردد. ٤ رواياتى كه درگيرى بر سر تاج و تخت در حجاز را بعد از كشته شدن اين فرمانروا توصيف مى كند فراوان است . و اينك نمونه هايى از آن را يادآور مى شويم ، بزنطى از حضرت رضا عليه‌السلام روايت مى كند كه حضرت فرمود:

از جمله نشانه هاى فرج ، حادثه اى است كه بين حرم مكه و مدينه رخ مى دهد، پرسيدم : آن حادثه چيست ؟ فرمود: تعصب قبيله اى بين دو حرم بوجود مى آيد و فلانى از خاندان فلان پانزده رئيس قبيله را به قتل مى رساند. ٥ يعنى يكى از فرمانروايان و يا زمامداران حجاز، پانزده شخصيت از نسل فرمانروايان و يا پيشواى معروفى را به قتل مى رساند. از ابوبصير نقل شده است كه گفت:

خدمت امام صادق عليه‌السلام عرض كردم : ابوجعفر عليه‌السلام امام باقر عليه‌السلام مى فرمود: قائم آل محمد دو غيبت دارد كه يكى طولانى تر از ديگرى است . فرمود: آرى اين امر تحقق نمى يابد مگر آنگاه كه در اين خاندان فلان اختلاف بوجود آيد و حلقه تنگ شود و سفيانى ظهور كند و بلا سخت شود و مرگ و كشتار مردم را فرا گيرد و آنان به حرم خدا و پيامبرش پناهنده مى شوند ٦ اين روايت اشاره به اين معنا دارد كه اصل درگيرى و نزاع بين خود قبيله حاكم بوجود مى آيد. از اميرمؤ منان عليه‌السلام نقل شده كه فرمود:

...

براى قيام قائم نشانه ها و علاماتى است ، نخست محاصره كوفه بوسيله خندق و كمين ... و به اهتزاز درآمدن درفش ها پيرامون مسجد بزرگتر، در اين پيكار كشنده و كشته شده هر دو در آتش دوزخ خواهند بود. ٧ ظاهرا مراد از مسجد بزرگتر، مسجد الحرام است نه مسجد كوفه . و درفش هاى مخالف در مكه و حجاز با يكديگر درگير مى شوند و پرچم حقى در ميان آنها وجود ندارد.

ابن حماد در نسخه خطى خود بيش از بيست روايت را درباره بحران سياسى حجاز و كشمكش قبيله اى بر سر حكومت ، در سال ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام نقل مى كند، از جمله به نقل از سعيد بن مسيب مى گويد:

زمانى بر مسلمانان فرا مى رسد كه در ماه رمضان صدايى شنيده ميشود و در ماه شوال سكوت نسبى برقرار است و در ذيقعده قبيله ها با يكديگر تمايل و دوستى نشان مى دهند و در ماه ذيحجه اموال حجاج به يغما و غارت مى رود و ماه محرم چه محرمى . ٨ ابن مسعود از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت كرده كه آن حضرت فرمود:

زمانيكه صيحه اى در ماه رمضان شنيده شود، آشوب هايى در ماه شوال پديد مى آيد و قبيله ها در ذيقعده با يكديگر اختلاف پيدا مى كنند و در ذيحجه خون ريزى مى شود و سه بار فرمود: و اما محرم چه محرمى ٩ و از عبدالله بن عمر نقل شده كه گفت:

مردم با يكديگر به حج مى روند و بدون پيشوا روانه عرفات مى گردند و آنگاه كه در منا منزل مى كنند همچون سگ به يكديگر حمله ور مى شوند و قبيله ها به جان هم مى افتند و آنقدر خون ريخته مى شود كه جمره عقبه را سيل فرا مى گيرد. ١٠ يعنى آنها حالتى شبيه به بيمارى سگ هارا پيدا مى كنند و يكباره پس از مناسك حج ، دشمنى ميان آنها بروز مى كند و به كشتار يكديگر مى پردازند بگونه اى كه خون آنها در كنار جمره عقبه جارى مى گردد

!

روايات ابن حماد بعد از صيحه و نداى آسمانى ، به بيان كشمكش سياسى در حجاز مى پردازد. اما روايات ديگرى وجود دارد كه بر دو امر مهم در اين بحران سياسى اشاره مى كند: نخست ، رويدادى كه پيش از خروج سفيانى رخ مى دهد كه قبلا بدان اشاره كرديم و دوم اينكه اين بحران ارتباط با اختلاف شرق و غرب ، يعنى جنگ جهانى موعود دارد. از ابن ابى يعفور منقول است كه گفت : امام صادق عليه‌السلام به من فرمود:

با انگشتان دستت بشمار: هلاك شدن فلانى ، خروج سفيانى و قتل نفس ... تا آنكه فرمود: تمامى فرج و گشايش هنگام به هلاكت رسيدن فلانى است ١١ البته ممكن است در ترتيب زمان اين پيشامدها آنگونه كه روايت آمده جاى گفتگو و مناقشه باشد. اما تعدادى از روايات كه برخى از آنها گذشت ، نشانگر اين است كه هلاكت فلانى و كشمكش پس او قبل از خروج سفيانى رخ مى دهد، امام باقر عليه‌السلام فرمود:

قائم در سالهاى فرد قيام مى كند همچون نه ، يك ، سه ، پنج ، و فرمود... آنگاه بنى عباس خاندان فلان به حكومت مى رسند و پيوسته در اوج قدرت و در عيش و نوش بسر مى برند تا آنكه بين آنها اختلاف مى افتد و چون درگيرى بوجود آيد حكومتشان منقرض مى شود و شرق و غرب حتى اهل قبله با يكديگر به نزاع برمى خيزند و مردم در اثر اضطرابى كه دارند گرفتار رنج و سختى مى گردند و پيوسته در آن حال اند، تا از آسمان منادى حق ندا برمى آورد و چون نداى آسمانى برآمد، پس كوچ كنيد كوچ ١٢ نكته قابل توجه در اين روايت ، وجود رابطه بين اختلاف خاندان فلان و انقراض حكومت آنها و درگيرى ميان شرق و غرب و احاطه آن بر اهل قبيله يعنى مسلمانان است و گويا اين كشمكش جهانى بسبب بحران سياسى حجاز است و يا ارتباط با آن دارد و منظور از بنى عباس كه اندكى قبل از ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام بين آنان اختلاف بوجود مى آيد، فلان خاندان است كه بگفته روايات ، آخرين خاندان حاكم بر حجاز قبل از مهدى عليه‌السلام خواهند بود.

از مجموع اين روايات بدست مى آيد كه حوادث پشت سر هم كه مقدمات ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام در حجاز است ، با آتش زرد و سرخ فامى كه در حجاز و يا شرق آن آغاز مى شود، پديد مى آيد و چند روز ادامه خواهد داشت ، آنگاه آخرين فرمانرواى خاندان فلان كشته مى شود و بر سر جانشينى او اختلاف پيدا مى كنند و اين اختلاف به نيروهاى سياسى حجاز كه عمده آنها قبايل آن سامان اند، سرايت مى كند... مسئله اى كه سبب بحران سياسى حكومت حجاز مى گردد در نزاع جهانى بين شرق و غرب تاءثير خواهد داشت ... سپس خروج سفيانى و نداى آسمانى و آنگاه ورود لشكر سفيانى از سوريه به داخل حجاز و حوادث مدينه و پس از آن حوادث مكه پديد مى آيد، در منابع اهل سنت تعدادى روايت وارد شده است كه آن را از نشانه هاى قيامت ياد مى كند از آن جمله در صحيح مسلم آمده است:

قيامت برپا نمى شود مگر آنكه آتشى در حجاز برافروخته شود كه روشنايى اش گردن شتر را در بصرا روشن كند ١٣ يعنى نور آن به شهر بصرا در سوريه مى رسد. و از همين روايات تعدادى در مستدرك حاكم ج ٤ ص ٤٤٣ ٤٤٢ آمده است كه مى گويد: آن آتش از كوه وراق يا حبس سيل و يا وادى حسيل برمى آيد. حبس سيل محلى است نزديك مدينه منوره و ممكن است اشتباها وادى حسيل ذكر شده باشد و برخى ديگر از روايات مى گويد: آن آتش از منطقه عدن ، در حضرموت پديد مى آيد و مردم را بسوى محشر و يا مغرب مى كشاند.

همانگونه كه ملاحظه مى كنيد روايت صحيح مسلم تصريح نمى كند كه اين آتش از نشانه هاى قيامت است بلكه وقوع آن را در آينده حتمى مى داند... به اعتقاد من ، آن آتشى كه از نشانه هاى رستاخيز و قيامت است آتش عدن يا حضرموت مى باشد كه در منابع شيعه و سنى آمده است.

اما آتش حجاز، كه طبق روايت ، در مدينه منوره پديد مى آيد ممكن است تنها خبر دادنى اعجازى از ناحيه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده و وقوع و پيدايش آن نشانگر مطلبى نباشد. و قبلا واقع شده باشد چه اينكه مورخان وجود آتشفشانى را كه در قرن اول نزديك مدينه چند روز ادامه داشته ، نقل كرده اند.

اما آتشى كه از نشانه هاى ظهور است ، در روايات ، بنام آتش مشرق آمده است و در برخى روايات آتشى است در شرق حجاز. در نسخه خطى بن حماد از ابن معدان نقل شده است كه گفت:

وقتى ستونى از آتش جانب شرق و در ماه رمضان در آسمان مشاهده نموديد تا مى توانيد مواد غذائى و خوراك تهيه نماييد كه آن سال قطحى خواهد بود ١٤ و از امام صادق عليه‌السلام منقول است كه فرمود:

وقتى آتش بزرگى از سوى مشرق مشاهده كرديد كه در بعضى شبها بالا مى آيد، در آن هنگام گشايش كار مردم پديد مى آيد و اين آتش ‍ اندكى قبل از ظهور قائم خواهد بود ١٥ از امام باقر عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

وقتى از جانب مشرق آتشى مشاهده نموديد همچون هردى پارچه رنگ آميزى شده رنگ سبز و سرخ بزرگ كه سه يا هفت روز بالا مى آيد در آن هنگام بخواست خدا منتظر فرج آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باشيد و خداست عزيز و حكيم ١٦ احتمال دارد اين آتش نشانه اى الهى يا آتشفشانى طبيعى و يا انفجار بزرگ مواد نفتى باشد همچنانكه احتمال دارد نشانه اى الهى از علامت هاى ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام باشد. از امام باقر عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

پيش از قيام قائم ما، مردم بوسيله آتشى كه براى آنان از آسمان پديد آمده و سرخى آن آسمان را مى پوشاند، از گناهانش بازداشته مى شوند ١٧ از روايات چنين استفاده مى شود كه اين آتش پيش از بحران سياسى يا در اثناء آن خواهد بود. والله العالم.

# خارج شدن امام عليه‌السلام با اضطراب و نگرانى از مدينه

طبق روايات ، لشكر سفيانى بر مدينه منوره تسلط كامل پيدا نموده و سه روز اين شهر را براى سپاهيان خود آزاد اعلام مى كند و به هر كدام از بنى هاشم كه دست يابند دستگير و زندانى مى كنند و شمارى از آنها را به قتل مى رساند... و همه اين جنايات ، جهت جستجو از امام مهدى عليه‌السلام مى باشد. ابن حماد روايت كرده كه:

سفيانى به سوى مدينه حركت نموده و قريش را از دم شمشير مى گذراند و با كشتن چهار صد تن مرد از آنان و از انصار، شكم زن ها را دريده و كودكان را به قتل مى رساند و خواهر و برادرى بنام محمد و فاطمه را از قريش پس از كشتن بر دروازه مسجد مدينه مى آويزد. ١٨

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

١بحار ج ٥٢ ص ٢٨١.

٢بحار ج ٥٢ ص ٢١٠.

٣بحار ج ٥٢ ص ٢٤٠.

٤كمال الدين صدوق ص ٦٥٥.

٥بحار ج ٥٢ ص ٢١٠.

٦بحار ج ٥٢ ص ١٥٧.

٧بحار ج ٥٢ ص ٢٧٣.

٨نسخه خطى ابن حماد ص ٥٩.

٩نسخه خطى ابن حماد ص ٦٠

١٠نسخه خطى ابن حماد ص ٦٠.

١١بحار ج ٥٢ ص ص ٢٣٤.

١٢بحار ج ٥٢ ص ٢٣٥.

١٣صحيح مسلم ج ٨ ص ١٨٠.

١٤نسخه خطى ابن حماد ص ٦١.

١٥بحار ج ٥٢ ص ٢٤٠.

١٦بحار ج ٥٢ ص ٢٣٠.

١٧بحار ج ٥٢ ص ٢٣٠.

١٨نسخه خطى ابن حماد ص ٨٨.

و در همين صفحه از ابو رومان است كه گفت:

سفيانى لشكرى به سوى مدينه اعزام مى كند تا هركس از خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را كه بتوانند دستگير نمايند كه در اين گيرودار مردان و زنانى از بنى هاشم كشته مى شوند، در اين هنگام مهدى و مبيض از مدينه به سوى مكه مى گريزند و سفيانى گروهى را به تعقيب آنها مى فرستد اما آنان به حرم اءمن خدا رسيده اند

و در مستدرك حاكم ج ٤ ص ٤٤٢ آمده است كه مردم مدينه به سبب خشم و هجوم سفيانى و جنايات وى شهر را ترك مى كنند. امام باقر عليه‌السلام در روايت جابر جعقى مى فرمايد:

سفيانى گروهى را به مدينه مى فرستد و آنها مردى را در آنجا به قتل مى رسانند و مهدى و منصور از آنجا مى گريزند و كوچك و بزرگ خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دستگير مى شوند و كسى نمى ماند مگر آنكه زندانى مى گردد و لشكر سفيانى به تعقيب آن دو مرد مى پردازد ١ و مردى كه بدست لشكر سفيانى كشته مى شود غير از آن جوانى است كه طبق روايات ، در مدينه به قتل مى رسد، در اين زمينه امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

اى زراره ! ناگزير، در مدينه نوجوانى كشته مى شود، پرسيدم : فدايت شوم ، مگر لشكر سفيانى او را به قتل نمى رساند؟ فرمود: نه ، بلكه لشكريان خاندان فلانى وى را مى كشد، نيروهاى ياد شده در حاليكه مردم نمى دانند براى چه آمده اند، وارد مدينه مى شوند، آنگاه آن جوان را دستگير نموده و به قتل مى رساند وقتى آنان ، آن جوان را از روى ستم و ظلم مى كشند، خداوند آنها را مهلت نمى دهد، پس در اين هنگام چشم براه فرج باشيد ٢ پاره اى از روايات ، اين نوجوان را نفس زكيه ناميده است ولى نه آن نفس ‍ زكيه اى كه اندكى قبل از ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام در مكه كشته مى شود.

از اين روايات و روايات ديگرى چنين پيداست كه حكومت رو به زوال حجاز در تعقيب بنى هاشم و پيروانشان در حجاز و به ويژه در مدينه دست به تلاش و كوشش مى زند و جوانى را كه به عنوان نفس زكيه مى باشد تنها به جرم اينكه نامش محمد بن حسن است و حضرت مهدى عليه‌السلام نزد مردم به اين نام مشهور است ، مى كشد و يا بدين جهت كه وى از مؤ منان شايسته اى است كه با حضرت مهدى عليه‌السلام ارتباط دارد.

آنگاه لشكر سفيانى وارد حجاز شده و همان سياست را اما شديدتر و وحشيانه تر دنبال مى كند، به گونه اى كه هر كس را كه منسوب به خاندان بنى هاشم باشد و هر آنكه احتمال مى رود با آنان ارتباط داشته باشد دستگير مى كند و مردى كه نامش محمد و خواهرش فاطمه است تنها به دليل اينكه نام او محمد و نام پدرش حسن است به قتل مى رساند

!

در اين موقعيت بحرانى امام مهدى روحى فداه مانند حضرت موسى عليه‌السلام بيمناك و نگران از مدينه خارج مى شود و طبق روايات رسيده ، يكى از يارانش آن حضرت را همراهى مى كند كه نام او در روايت پيشين منصور و در روايتى ديگر منتصر آمده است و شايد نام مبيض كه در روايت گذشته آمده است منتصر بوده و اشتباه ذكر نشده است.

روايتى مى گويد: حضرت مهدى عليه‌السلام با ميراث رسول الله ، در حاليكه شمشير او را در دست و زره وى را بر تن و پرچم در دست ديگر و عمامه پيامبر را بر سر و برد او را در بردارد، از مدينه خارج مى گردد.

من ، زمان مشخص خروج آن حضرت را از مدينه به سوى مكه ، در منابع شيعه نيافتم ولى اصولا بايستى پس از نداى آسمانى در ماه رمضان يعنى در موسم حج باشد و به خاطر دارم ، در روايتى ديدم كه ورود لشكر سفيانى به مدينه در ماه رمضان مى باشد

...

و در روايت طولانى مفضل بن عمر از امام صادق عليه‌السلام آمده است كه فرمود:

سوگند به خدا اى مفضل : گوئيا اكنون مى بينم او را حضرت مهدى عليه‌السلام كه وارد مكه مى شود، در حاليكه عمامه اى زرد فام بر سر نهاده و كفش مخصوص پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را پوشيده و چوبدستى او را در دست گرفته و چندين بزغاله لاغر را پيشاپيش خود مى برد تا آنها را به خانه خدا مى رساند، اما هيچ كس او را در آنجا نمى شناسد ٣ سند اين روايت ضعيف است ، مگر اينكه پراكنده و بسيج شدن تجهيزات و عوامل دشمنان جهت جستجوى از آن حضرت و در حالت اختفاء و پنهانى بسر بردن وى ، كه شباهت به غيبت صغرى و پنهانى آن دارد، بتواند دلالت اين روايت و مانند آن را جبران كند.

و طبيعى به نظر مى رسد كه موسم حج در سال ظهور، گرم و پر رونق خواهد بود... و آنچه را كه روايات از وضع نابسامان و آشفته جهان و اوضاع سرزمين هاى اسلامى و بحران حجاز و اعلان وضعيت غير عادى در آن به سبب ورود ارتش سفيانى به آنجا را بيان مى كند همه اينها موسم حج را بر حاكمان حجاز، بارى سنگين و طاقت فرسا و هراس انگيز جلوه مى دهد. كه بى گمان آنها شمار حجاج بيت الله الحرام را به حداقل ممكن كاهش ‍ خواهند داد و نيروها و دستگاههاى امنيتى را در مكه و مدينه چندين برابر سالهاى عادى بسيج مى كنند ولى اين اقدامات ، امت اسلامى را از توجه به مكه معظمه باز نمى دارد و آنها همواره چشم به آن سامان دوخته و منتظر مهدى عليه‌السلام مى باشند، در آن سال صدها هزار، بلكه ميليونها تن از مسلمانان به منظور شركت در مراسم حج دليرانه به پا مى خيزند و با اينكه دولت هاى خودشان و دولت حجاز بر سر راهشان موانعى قرار مى دهند، تعداد بسيارى از آنان خود را به مكه مى رسانند.

و پرسش مورد علاقه پرنشاط حاجيان در آن هنگام از يكديگر اين خواهد بود كه از حضرت مهدى عليه‌السلام چه خبر دارى ؟ البته طرح اين سوال ، خطرناك به نظر مى رسد ،از اين رو حجاج ، آن را به صورت سرى و نهان ، ميان خود مطرح مى سازند و آخرين خبرها و شايعات پيرامون حضرت ، و نيز آخرين اقدامات حكومت حجاز و ارتش سفيانى را، آهسته به اطلاع يكديگر مى رسانند.

روايت بعدى سيمايى از حالت مسلمانان و حجاج را هنگام پرداختن به ماجراى ظهور حضرت و جستجوى وى ترسيم مى نمايد در نسخه خطى ابن حماد آمده است كه گفت:

ابوعمر از ابن ابولهب از عبدالوهاب بن حسين از محمد بن ثابت از پدرش از حارث بن عبدالله از ابن مسعود روايت كرده است كه گفت : وقتى بازار تجارت كساد و راهها ناامن و فتنه ها زياد شود، هفت تن از علماى مناطق مختلف كه با هر يك از آنان بيش از سيصد و اندى نفر، دست بيعت داده اند، بدون قرار قبلى رهسپار مكه مى شوند و در آنجا يكديگر را ملاقات كرده و از هم مى پرسند انگيزه آمدن شما به مكه چيست ؟ مى گويند به جستجوى اين مرد آمديم كه اميد است اين فتنه ها بدست با كفايت او آرام گيرد و خداوند قسطنطنيه را بدست او آزاد نمايد. ما او را با نام خود و نام پدر و مادرش و ويژگيهايش مى شناسيم ، اين هفت دانشمند بر سر اين گفته با يكديگر توافق مى كنند و به جستجوى آن حضرت در مكه مى پردازند او را ديده از او مى پرسند آيا شما فلانى پسر فلان هستى ؟ مى گويد: نه ، بلكه من مردى از انصار هستم تا آنكه از آنها جدا مى شود. اوصاف او را براى اهل اطلاع برمى شمرند و مى گويند: او همان دوست و محبوب شماست كه در جستجويش هستيد و اكنون رهسپار مدينه گشته است ، در پى او به مدينه مى روند ولى او به مكه باز مى گردد، به دنبال او به مكه مى آيند و او را در مكه مى يابند و مى پرسند شما فلانى فرزند فلان هستى و مادر تو فلانى دختر فلان است و درباره شما اين نشانه ها آمده است و شما را يك بار از دست داديم ، اكنون دست تان را بدهيد تا با شما بيعت كنيم . مى گويد: من صاحب الاءمر شما نيستم من فلانى فرزند فلان انصارى هستم با ما بيائيد تا شما را به دوست و محبوبتان راهنمائى كنم ، آنگاه از ايشان جدا مى شود و آنها او را در مدينه مى جويند ولى او بر عكس ‍ خواسته آنها به مكه رفته است از اين رو به مكه مى آيند و حضرت را در كنار ركن مى يابند و مى گويند گناه ما و خون هاى ما به گردن توست اگر دستت را ندهى كه با تو بيعت كنيم ، زيرا ارتش سفيانى در تعقيب ماست و مردى حرام زاده بر آنها فرمانروائى دارد، آنگاه حضرت بين ركن و مقام مى نشيند و دست خود را جهت بيعت به آنان مى دهد و با وى بيعت مى كنند و خداوند محبت و عشق او را در دل مردم مى افكند و با گروهى كه شيران روز و زاهدان شب اند به حركت خود ادامه مى دهد ٤ در سند و متن اين روايت نقاط ضعفى وجود دارد، از آن جمله ماجراى آزادى قسطنطنيه كه مدت چندين قرن ، مشكلى سياسى و نظامى براى مسلمانان و كانون تهديدى براى بخشى از دولت اسلامى بشمار مى رفت ، تا آنكه سلطان محمد فاتح قريب به پانصد سال پيش آن را فتح نمود. البته مسلمانان از قول پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره آزادى قسطنطنيه ، روايات بشارت دهنده اى را نقل نموده اند كه صحت و سقم آنها نياز به تحقيق و بررسى دارد ولى آنچه را كه به موضوع مورد نظر ما مربوط مى شود رواياتى است كه آزادسازى آن را بدست حضرت مهدى عليه‌السلام بيان مى كند كه از آن جمله اشاره اى است كه در اين روايت آمده بود. بطور خلاصه در اين روايات دو احتمال وجود دارد:

نخست اينكه فتح قسطنطنيه به دست حضرت مهدى عليه‌السلام انجام مى پذيرد به اين اعتبار كه آن حضرت مشكلات بزرگ مسلمانان را حل و فصل مى نمايد و همانطور كه ياد كرديم مسئله قسطنطنيه قرنها مشكل بزرگ مسلمانان و پايتخت دشمنان مجاور و آزاردهنده و آشوبگر بود، دوم اينكه : مراد از قسطنطنيه ، پايتخت همان روم باشد كه در زمان ظهور حضرت وجود دارد و در برخى روايات به شهر بزرگ روم تعبير شده است ، همان شهرى كه طبق روايت ، حضرت مهدى عليه‌السلام و يارانش آن را محاصره نموده و با گفتن تكبير آزاد مى كنند.

اما اين روايت هر گونه كه باشد حتى اگر آن را جعلى فرض كنيم ، روايتى است متعلق به مؤ لفى معروف كه حدود يك هزار و دويست سال قبل آن را نگاشته است ، چون تاريخ درگذشت ابن حماد سال ٢٢٧ ه. است و روايت را از تابعين قبل از خود نقل كرده است . بنابراين ، اين روايت حداقل ، حاكى از تصور راويان نسبت به وضع سياست كلى در سال ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام و انتشار خبر وى نزد مسلمانان و جستجو و كاوش آنها از او مى باشد.

با توجه به اينكه بيشتر مضمون اين روايت در روايات ديگر آمده و يا اينكه اين جريان نتيجه منطقى پيشامدهايى است كه در ديگر روايات بر آن تصريح شده است ... و آمدن هفت تن از علماء به مكه در آن موقعيت ، حاكى از شدت علاقه و توجه مسلمانان نسبت به امر ظهور امام مهدى عليه‌السلام در مكه است و همچنين ورود نمايندگان آنها به آنجا جهت شرفيابى به حضور آن حضرت و نيز بيعت گرفتن هر يك از علماء از سيصد و سيزده نفر از مؤ منان براى حضرت مهدى عليه‌السلام در كشور خود، مبنى بر مهيا بودن آنها براى جانبازى در كنار آن امام است كه جملگى دلالت دارد بر حركت مردم مسلمانان و شور و هيجان آنها از اينكه در زمره ياوران آن حضرت به تعداد رزمندگان جنگ بدر باشند.

اما درباره چندين بار كناره گيرى حضرت از آن علماء كه در روايت آمده است خالى از ضعف نيست و شايد اصل آن كه در منابع شيعه و سنى آمده است اين باشد كه آنها با حضرت بيعت مى كنند اما امام عليه‌السلام با بى رغبتى بيعت مى كند تا جائيكه در روايت منقول از پيامبر و اهل بيت عليه‌السلام آمده است كه يكى از اصحاب بزرگ امام صادق عليه‌السلام نسبت به اين بيعت تواءم با اكراه ترديدى به خود راه مى دهد و چون امام صادق عليه‌السلام معنى اكراه را توضيح مى دهد دل او آرام مى گيرد.

اين مطلبى بود مربوط به وضع و حال مسلمانان و حالت انتظارى كه نسبت به حضرت مهدى عليه‌السلام در آنان وجود دارد... اما درباره اقدامات و عملكرد امام عليه‌السلام در مكه و بيعت يارانش با او، روايات ، نشانگر نحوه و شيوه ديگرى است كه با آنچه در روايت آمده متفاوت است.

# گرد آورى ياران

شايسته است به چند امر پيرامون ياران امام مهدى عليه‌السلام توجه داشته باشيم . از آن جمله شمار و تعداد آنهاست كه در منابع شيعه و سنى به عدد ياران پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در جنگ بدر يعنى سيصد و سيزده تن ذكر شده است ، اين امر نشانه شباهت زياد بين بوجود آمدن اسلام نخستين كه بدست پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جد بزرگوار او انجام گرفت و بين تجديد حيات اسلام كه توسط حضرت مهدى عليه‌السلام انجام مى پذيرد، مى باشد. بلكه در روايت آمده است كه قوانين و موارد آزمايش متعددى را كه ميان ياران پيامبران گذشته صلوات الله عليهم رايج و جارى بوده ، بر ياران مهدى عليه‌السلام نيز واقع خواهد شد در اين زمينه امام صادق عليه‌السلام فرمود:

ياران موسى به جويبارى گرفتار شده و مورد آزمايش قرار گرفتند و اين قول خداى بزرگ است كه فرمود:

(إِنَّ اللَّـهَ مُبْتَلِيكُم بِنَهَرٍ) البته ياران قائم نيز در معرض ‍ چنين آزمايشى قرار خواهد گرفت ٥ همچنين مراد از اين ياران ، اصحاب خاص امام عليه‌السلام و برگزيدگان آنان و فرمانروايان جهان نوينى است كه امام مهدى عليه‌السلام رهبرى آن را به عهده دارد ولى تنها آنها، ياوران او نيستند، بلكه در روايت آمده است كه شمار لشكريان امام عليه‌السلام كه از مكه خارج مى شوند ده هزار يا ده و اندى هزار مى باشد و لشكرى كه حضرت در آن وارد عراق مى گردد و قدس ‍ را آزاد مى سازد به صدها هزار تن مى رسد كه همه آنان ياران او بوده ، بلكه در آن زمان ميليونها نفر از مردم جهان اسلام هستند كه مخلصانه به او ارادت مى ورزند.

اما تنوع ياران حضرت : به گفته روايات ، آنان از تمام سرزمين هاى جهان اسلام و از دورترين كرانه هاى گيتى و از نقاط پراكنده گرد هم مى آيند كه در ميان آنان افراد شايسته مصرى و مؤ منان حقيقى از شام و افراد نيكوكار از عراق و مردان ايثارگرى از طالقان و قم وجود دارند.

ابن عربى در كتاب فتوحات مكيه گفته است:

آنان ياران از عجم هستند و عرب در بين آنها نيست اما جز به زبان عربى سخن نمى گويند

اما روايات بسيارى از جمله همين روايت مشهور آمده است كه:

در ميان ياران مهدى افرادى شايسته از مصر و مؤ منان واقعى از شام و افراد نيكوكار از عراق وجود دارند ٦ شبيه اين روايت در نسخه خطى ابن حماد ص ٩٥ و ديگر منابع هست كه نشان مى دهد شمارى از اعراب در ميان ياران آن حضرت وجود دارد، چنانكه حاكى از وجود شمارى غير عرب عجم نيز در ميان آنها مى باشد و بخش مهم ارتش مهدى عليه‌السلام را ايرانيان تشكيل مى دهند.

پاره اى از روايات مى گويد: در ميان آنان پنجاه زن وجود دارد، چنانكه در بحار ج ٥٢ ص ٢٢٣ از امام باقر عليه‌السلام نقل شده است . و طبق روايتى ، زنان ١٣ نفر هستند كه مجروحان را مداوا مى كنند. و اين امر، مقام والا و نقش بزرگ زنان را در اسلام و تمدن اسلامى نشان مى دهد كه حضرت مهدى عليه‌السلام آن را در عصر خود تحقق مى بخشد و اين معنا در توجه به زن و رفتار با او نقشى عادلانه و خالى از خشونت جاهليت است كه همواره در كشورهاى اسلامى ، بر كنار از هر گونه تحقير و ابتذالى كه زن در تمدن غرب گرفتار آن است ، به چشم مى خورد.

برخى از روايات مى گويد: بيشتر ياران آن حضرت را جوانان تشكيل مى دهند بلكه طبق بعضى از آن روايات ، ميانسالان در بين آنها بسيار اندك هستند، همچون نمك در توشه مسافر، مانند روايتى كه از اميرمؤ منان عليه‌السلام وارد شده است كه فرمود:

ياران مهدى جوان هستند و ميان سال در بين آنها نيست مگر همچون سرمه چشم و نمك توشه كه ناچيزترين توشه مسافر، نمك است ٧ و از جمله آن موارد، اينكه در منابع شيعه و سنى در ستايش و شاءن والاى آنان و كرامت هايشان روايات زيادى وارد شده است و اينكه مهدى عليه‌السلام با خود نوشته اى دارد كه تعداد ياران و نام و صفات آنان در آن ثبت شده و زمين در زير پايشان پيموده مى شود و هر كار دشوارى بر آنان آسان مى گردد، آنها لشكر خشمگين خداوند متعال و داراى شجاعت و دلير مردى فوق العاده مى باشند و كسانى هستند كه خداى سبحان در قرآن وعده فرموده كه آنها را بر يهود مسلط سازد:

(فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا)

و يا اينكه به گفته خداى بزرگ در قرآن امت معدوده مى باشند:

اگر عذاب را تا امتى شمرده شده از آنان تاءخير بيندازيم خواهند گفت كه آن را چه چيز بازداشت ، آگاه باشيد روزى كه آن عذاب به آنها مى رسد از آنان گردانيده نخواهد شد و آنچه را كه مسخره مى كردند بر آنان فرود آيد ٨ آنها برگزيدگان امت در كنار عترت و فقيهان و داوران و فرمانروايان مى باشند، خداوند دلهايشان را به يكديگر ماءنوس مى گرداند به گونه اى كه از كسى احساس ترس و هراس ندارند و اگر كسى به جمع آن بپيوندد خوشحال نمى شوند به اين معنا كه افزايش مردم در اطراف آنان بر انس و ايمانشان نمى افزايد و آنها در هر كجا كه باشند حضرت مهدى عليه‌السلام را مى بينند در حاليكه آن حضرت در جايگاه خود به سر مى برد آنان با وى سخن مى گويند و هر يك از آن ياران نيروى سيصد مرد را داراست و همچنين ويژگيها و كرامت هاى ديگرى از آنان كه در روايات آمده است.

به گفته برخى از روايات ، اصحاب كهف برانگيخته شده و در زمره ياران حضرت مهدى عليه‌السلام قرار گرفته و خضر و الياس عليه‌السلام نيز از جمله ياران وى مى باشند و روايات ديگر نشانگر اين است كه برخى مردگان به فرمان خداى سبحان زنده مى شوند و جزء ياران حضرت مهدى عليه‌السلام خواهند بود.

از جمله امور گذشته اينكه روايات دلالت دارد كه ياران مهدى عليه‌السلام نزديك ظهور آن بزرگوار سه گروه خواهند بود: گروهى ، كه همراه آن حضرت وارد مكه مى شوند و يا پيش از گروههاى ديگر به مكه مى رسند. و گروهى ، با مركب ابر يا هوا نزد او مى روند، و گروهى ، در حاليكه شب در خانه ها و در شهر و ديار خود بسر مى برند، ناگاه خود را در مكه مى بينند. امام باقر عليه‌السلام فرمود:

صاحب الاءمر را غيتبى است در برخى از اين صخره ها و امام به ناحيه ذى طوى كه در دره هاى مكه و مدخل هاى آن است اشاره كرد، تا اينكه دو شب قبل از خروجش ، غلام خود را مى فرستد تا با برخى از ياران حضرت ملاقات مى كند او از آنان مى پرسد شما در اينجا چند نفر هستيد؟ پاسخ مى دهند چهل نفر، مى گويد: اگر شما دوست و محبوب خود را ببينيد چه خواهيد كرد؟ مى گويند: بخدا سوگند اگر در كوهها منزل و ماءوى گزيند با او خواهيم رفت آنگاه از مقابل آنان آمده و به آنها مى گويد با ده تن از بزرگان و برگزيدگان خود مشورت نمائيد. آنان در مورد اول با ايشان به مشورت مى پردازد، آنگاه آنان را برده تا به صاحب امرشان مى رسند و او شب موعود را كه پس از آن فرا مى رسد، به آنها وعده مى دهد. ٩

يار صفحه:

١بحار ج ٥٢ ص ١٤٧.

٢بحار ج ٥٢ ص ١٤٧.

٣بشارة الاسلام ص ٢٦٧ به نقل از بحار.

٤نسخه خطى ابن حماد ص ٩٥.

٥بحار ج ٥٢ ص ٣٣٢.

٦بحار ج ٥٢ ص ٣٣٤.

٧بحار ج ٥٢ ص ٣٣٤.

٨هود ٨.

٩بحار ج ٥٢ ص ٣٤١.

ظاهرا مقصود از غيبت او در اين روايت ، غيبت در دوره كوتاهى است كه قبل از ظهور واقع مى شود و مراد از اين ياران غير از مؤ منان حقيقى است كه همراه آن حضرت بوده و يا با او ارتباط خواهند داشت و غير از دوازده نفرى هستند كه هر يك به اتفاق مى گويند امام را ديده اند ولى آنها را تكذيب مى كنند. بلكه از شايستگانى مى باشند كه در جستجوى ديدار حضرت اند مانند هفت تن از علماء كه از آنها ياد شد.

از امام صادق عليه‌السلام منقول است كه فرمود:

قائم روى مى آورد، با چهل و پنج مرد از ٩ منطقه ، از منطقه اى يك مرد و از منطقه اى ٢ مرد و از منطقه اى ديگر ٣ مرد و از ناحيه اى ٤ و از منطقه اى ٥ مرد و از نقطه ديگر ٦ مرد و از منطقه اى ٧ مرد و از جايى ديگر ٨ مرد و از منطقه اى هم ٩ تن ، تا اينكه عدد يارانش كامل مى گردد. ١ بعيد نيست دو دسته اى كه در دو روايت گذشته آمده است يك دسته و گروه بيشتر نباشد كه قبل از ساير ياران حضرت مهدى عليه‌السلام به مكه مى رسند.

به نظر مى رسد آن دسته از ياران حضرت كه ناگهان از بسترشان ناپديد شده و به قدرت خداوند سبحان از شهر و ديار خود در يك چشم به هم زدن به مكه منتقل مى شوند، مقامشان برتر و بالاتر از افرادى است كه قبل از آنها بدانجا مى رسند. و اما آن گروه كه به هنگام روز به وسيله ابر رهسپار كوى دوست مى شوند، چنانكه روايات يادآور شده اند با نام و نام پدرشان شناخته شده مى باشند، به اين معنا كه آنها به صورت طبيعى وارد مكه مى شوند و مردم را بر نمى انگيزند. اين افراد به طور عموم برترين و با فضيلت ترين ياران حضرت هستند و بعيد نيست كه آنان همان مومنان واقعى باشند كه با حضرت زندگى مى كنند و يا در سراسر نقاط جهان كارهاى آن بزرگوار را انجام مى دهند و زمان ظهور را به طور دقيق مى دانند و در وقت مقرر حضور مى يابند.

در اين مورد امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

ياران صاحب الامر براى او محفوظ هستند، حتى اگر تمام مردم از بين بروند. خداوند ياران مهدى را نزد او مى آورد و خداى سبحان درشان آنها فرمود: اگر به آن كفر بورزند ما گروهى را بر اين امر مى گماريم كه به آن كفر نمى ورزند و نيز در حقشان فرمود: به زودى خداوند گروهى را جايگزين آنان مى كند كه وى آنها را دوست مى دارد و آنها نيز دوست دار وى هستند، آنان نسبت به مؤ منان متواضع بوده و در مقابل كافران سر سخت اند. ٢ امام باقر عليه‌السلام فرمود:

.... گروهى از آنان هستند كه شبانگاه از بستر ناپديد شده و بامدادان در مكه بسر مى برند و گروهى كه ديده مى شوند به هنگام روز به وسيله ابر حركت مى كنند، با نام خود و نام پدر و خصوصيات نسب شان شناخته مى شوند. پرسيدم فدايت شوم كدام دسته از نظر ايمان برتر و بالاتر است ؟ فرمود: آن گروه كه به هنگام روز با ابر حركت مى كنند ٣ معناى اينكه سير و سفر آنها به وسيله ابر در روز انجام مى گيرد، اين است كه خداوند متعال آنان را به طريق معجزه آسا توسط ابر به مكه مى رساند، چنانكه احتمال دارد مانند مسافران ديگر به وسيله هواپيما و گذرنامه كه نام شخص و نام پدر، در آن ثبت مى شود رهسپار آن ديار شوند، اما اينكه روايات ، به مورد حركت معجزه آسا تعبير كرده است ، چون در آن زمان هواپيما وجود نداشته است.

و شايد ملاك برترى و امتياز اين گروه بر آن دسته كه شبانگاه از بسترشان ناپديد مى گردند، اين باشد كه آنها همان مومنان واقعى هستند كه با آن حضرت همكارى دارند و ما بدان اشاره كرديم و يا آنكه يارانى هستند كه امام عليه‌السلام قبل از ديگران در آن برهه با آنها ارتباط برقرار كرده و آنان را به انجام ماءموريت هايى موظف مى سازد. در حاليكه گروه ديگر، آن شب را در منزل خود به سر مى برند و هيچيك از آنان نمى داند كه در پيشگاه خداوند يكى از ياران امام مهدى عليه‌السلام محسوب شود! ولى به سبب ميزان تقوا و خرد و آگاهى شان ، شايستگى احراز چنين مقام والايى را پيدا مى كنند و خداى سبحان آنان را برگزيده و شبانه به مكه مكرمه منتقل مى سازد و شرفياب محضر مقدس مهدى عليه‌السلام مى شوند.

در پاره اى از روايات آمده است كه آنها در حاليكه بر بام خانه هاى خود خوابيده اند، ناگاه اهل خانه آنها را نمى يابند و خداوند آنان را در آن لحظه به مكه انتقال مى دهد، اين مطلب اشاره به اين معنا دارد كه ظهور آن حضرت در فصل تابستان و يا حد فاصل بين تابستان و پائيز واقع مى شود چنانكه اشاره خواهيم كرد، و به اين معنا نيز اشاره مى كند كه شمارى از اين گروه ، از مردم مناطق گرمسيرند كه بر بام و با حياط خانه هاى خود مى خوابند.

در روايت آمده است كه زمان گردهمائى آنان در مكه ، شب جمعه و شب نهم محرم است . امام صادق عليه‌السلام در اين باره مى فرمايد:

خداوند سبحان آنان را در شب جمعه گردهم مى آورد و صبح جمعه جملگى در مسجد الحرام با آن حضرت دست بيعت و وفادارى مى دهند و هيچيك از آنان سرپيچى نمى كند. ٤ اين مطلب با آنچه كه در منابع روائى شيعه و سنى آمده است هماهنگى دارد، كه خداوند متعال در يك شب ، قيام آن حضرت را سر و سامان مى دهد و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

مهدى از خاندان ما اهل بيت است و خداوند قيام وى را در شب سامان مى بخشد.

و در روايتى ديگر آمده است كه:

خداوند قيام او را در شبى سامان مى دهد ٥ چرا كه گرد آمدن ياران مهدى عليه‌السلام از جمله الطاف خداوندى در اصلاح امر و سامان دادن به قيام ولى خود مى باشد، اين روايت همچنين با روايات متعددى كه آغاز ظهور حضرت را غروب روز جمعه نهم محرم و سپس روز شنبه دهم محرم تعيين مى كنند هماهنگ مى باشند.

# حركت آزمايش كشته شدن نفس زكيه

طبق روايات و وضع اجتماعى و روند آن ، هنگام ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام نيروهاى فعال و مؤ ثرى بدين ترتيب در مكه وجود دارد:

الف حكومت حجاز، با وجود ضعفى كه دارد نيروهاى خود را جهت روياروئى با ظهور احتمالى آن حضرت بسيج مى كند، ظهورى كه مسلمانان چشم انتظار آن از مكه هستند و فعاليت هاى خود را بدين جهت در موسم حج افزايش مى دهند.

ب شبكه هاى امنيتى ابر قدرتها، كه در راستاى تاءييد و پشتيبانى از حكومت حجاز و نيروهاى سفيانى فعاليت مى كنند و يا به صورت مستقل اوضاع حجاز، بويژه مكه را مراقب اند.

ج نيروهاى امنيتى سفيانى ، كه در تعقيب فراريان مدينه از چنگال حكومت وى مى باشد و پيوسته اوضاع را جهت ورود لشكر سفيانى در موقعيت مناسب ، زير نظر داشته تا هرگونه قيام و نهضت امام مهدى عليه‌السلام را از ناحيه مكه ، سركوب نمايد.

در برابر اين تحركات مخالف : ناگزير يمنى ها در مكه و حجاز داراى نقش ‍ خواهند بود، بويژه از اين رو كه حكومت زمينه ساز آنها، چند ماه قبل از ظهور تاءسيس مى شود، همچنانكه ياران ايرانى امام عليه‌السلام نيز در مكه حاضر مى شوند، بلكه حضرت داراى يارانى از خود مردم حجاز و مكه و حتى بين نيروهاى رژيم حجاز مى باشد.

در چنين فضاى موافق و مخالف ، امام مهدى ارواحناه فداه ، برنامه نهضت خويش را از حرم شريف اعلان نموده و بر مكه استيلاء پيدا مى كند. البته طبيعى است كه روايات جزئيات اين برنامه را مشروحا بيان نمى كند. مگر آن مقدار كه در پيروزى انقلاب مقدس ، سودمند و موثر است و يا لااقل ضرر و زيانى ببار نياورد.

بارزترين حادثه اى كه روايات بيان مى كند اين است كه حضرت مهدى عليه‌السلام در ٢٤ و يا ٢٣ ذى حجه يعنى پانزده شب پيش از ظهور خويش ‍ جوانى از ياران و خويشان خود را جهت ايراد بيانيه خود به سوى اهل مكه اعزام مى دارد، اما طولى نمى كشد بعد از نماز در حالى كه پيام حضرت مهدى عليه‌السلام و يا فرازهايى از آن را براى مردم مى خوانده دشمنان به او حمله ور شده و به طرز وحشيانه اى وى را در داخل مسجد الحرام بين ركن و مقام به قتل مى رسانند و اين شهادت فجيع در آسمان و زمين اثر مى گذارد.

اين واقعه حركتى آزمايشى است كه فايده هاى بسيارى را در بر دارد از جمله چهره درنده خوئى حكام حجاز و نيروهاى كافر حامى وى را براى مسلمانان آشكار مى سازد و نيز اين حادثه تلخ ، زمينه را براى نهضت حضرت مهدى عليه‌السلام كه بيش از دو هفته بعد از آن حادثه طول نخواهد كشيد فراهم مى سازد و در اثر اين جنايت وحشيانه و شتابزده ، پشيمانى و ضعف بر تمام تشكيلات حكومتى آن سامان ، سايه مى افكند.

خبرهاى مربوط به شهادت اين جوان نيك سرشت در مكه ، در منابع شيعه و سنى به طور متعدد و در منابع شيعه بيشتر است كه نام او را غلام نوجوان و نفس زكيه ناميده است و برخى روايات نام وى را محمد بن حسن ذكر كرده است از امير مومنان عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

آيا نمى خواهيد شما را خبر دهم از آخرين فرمانرواى حكومت خاندان فلان ؟ عرض كرديم : آرى اى اميرمومنان فرمود: كشته شدن نفس بيگناه در سرزمين حرم بدست گروهى از قريش ، سوگند به خدائى كه دانه را مى شكافد و جان ها را مى آفريند بعد از اين واقعه بجز پانزده شب ، حكومتى براى آنان باقى نمى ماند، پرسيديم : آيا پيش از اين حادثه يا بعد از آن اتفاقى رخ مى دهد؟ فرمود: در ماه رمضان صيحه آسمانى كه شخص بيدار را به وحشت و ترس مى افكند و خوابيده را بيدار مى سازد و دختران را از پشت پرده بيرون مى آورد. ٦ از آنجائى كه معناى جمله گروهى از قريش نامفهوم است ، به نظر مى رسد كه اين جمله اشتباه شده باشد. در روايتى مرفوع٧ و طولانى كه آن را ابوبصير از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده است آمده كه فرمود:

قائم به ياران خود مى فرمايد:اى دوستان من اهل مكه مرا نمى خواهند ولى من براى اتمام حجت ، نماينده خود را به سوى آنان مى فرستم تا آنگونه كه شايسته من است بر آنها حجت را تمام كند... از اين رو يكى از ياران خود را فرا خوانده و بدو مى گويد به مكه برو و اين پيغام را به مردم آن سامان برسان بگو:اى مردم مكه من پيام آور فلانى به سوى شما هستم ، كه چنين مى گويد: ما خاندان رحمت و كانون رسالت و خلافت الهى و از سلاله محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و از تبار انبياء مى باشيم از آن زمان كه پيامبر ما به ملكوت اعلا پيوست تا امروز در حق ما ظلم شد و بر ما ستمها رفت و حقوق مسلم ما پايمال گرديد اينك ما از شما يارى مى خواهيم و شما ما را يارى نمائيد وقتى آن جوان اين سخنان را ابلاغ مى كند، بر او هجوم مى آورند و او را بين ركن و مقام به شهادت مى رسانند، او همان نفس زكيه است ، چون اين خبر به اطلاع امام مى رسد به ياران خود مى فرمايد: نگفتم به شما كه اهل مكه ما را نمى خواهند؟ ياران ، حضرت را رها نمى كنند تا آنكه قيام مى نمايد و از كوه طوى با سيصد و سيزده نفر به تعداد رزمندگان جنگ بدر، فرود مى آيد تا آنكه وارد مسجدالحرام شده و در مقام ابراهيم چهار ركعت نماز مى گزارد و آنگاه به حجرالاسود تكيه مى دهد و پس از حمد و ستايش خدا و ذكر نام و ياد پيامبر و درود بر او، لب به سخن مى گشايد به گونه اى كه كسى از مردم چنين سخن نگفته باشد.

چنانكه گفتيم : اين روايت مرفوعه است و طوى نام يكى از كوههاى مكه و راههاى ورود به آن است و آنچه درباره نفس زكيه آمده است ، اين است كه وى فردى است داراى ايمان قوى ، و آنچه در بيان چگونگى ظهور حضرت بهتر به نظر مى رسد اين كه آن بزرگوار و يارانش يك يك وارد مسجدالحرام مى شوند، چنانكه خواهد آمد.

ابن حماد تعدادى روايت را در صفحات ٨٩، ٩١،٩٢، نسخه خطى خود، درباره نفس زكيه اى كه در مدينه و ديگرى كه در مكه به شهادت مى رسد آورده است ، از آن جمله روايتى است از عمار ياسر كه مى گويد:

چون نفس زكيه كشته شود و برادرش در مكه به قتل رسد در اثر اين ضايعه منادى از آسمان ندا بر آورد كه : فرمانرواى شما فلانى است و او مهدى عليه‌السلام است كه زمين را پر از حق و عدالت سازد. ٨ و نيز در كتاب يوم الخلاص به نقل از فتاوى سيوطى ج ٢ ص ١٣٥ از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده است كه فرمود:

مهدى خروج نمى كند مگر آنكه نفس زكيه كشته شود و چون او به شهادت رسيد اهل آسمان و زمين بر قاتلان او غضبناك شوند، آنگاه مردم نزد مهدى در آيند و چونان عروسى كه شب عروسى به خانه شوهر مى برند گرداگرد او جمع شوند

من اين روايت را آنطور كه به ياد دارم در نسخه خطى ابن حماد مشاهده كردم اما هر چه جستجو كردم آن را نيافتم.

اى پيامبر حق آمد و باطل نابود شد

برگرفته از كتاب : عصر ظهور

روايات ، در مورد كيفيت آغاز نهضت ظهور و زمان آن ، اندكى با هم تفاوت دارند ولى آنچه بهتر به نظر مى رسد اين است كه امام عليه‌السلام نخست در ميان سيصد و سيزده تن از ياران خود ظهور مى كند آنگاه غروب نهم محرم ، يك يك داخل مسجدالحرام شده و نهضت مقدس خود را بعد از نماز عشاء با ارسال پيام براى اهل مكه آغاز مى كند. سپس ياران او در آن شب بر حرم و شهر مكه مسلط مى شوند... و در روز دوازدهم محرم پيام خود را متوجه جهانيان به زبان و لغت آنان مى نمايد

...

سپس تا وقوع معجزه در زمين فرو رفتن لشكر سفيانى ، در مكه باقى مى ماند آنگاه با سپاه خود كه مركب هزار و يا بيشتر است رهسپار مدينه مى گردد.

شايان توجه است كه روايات ، آغاز نهضت امام عليه‌السلام را از مكه : با واژه هاى ظهور، خروج ، و قيام بيان مى كند و به نظر مى رسد كه اين تعبيرات داراى يك مضمون باشند ولى برخى روايات بين ظهور و خروج فرق مى گذارد. و نهضت امام عليه‌السلام در مكه را ظهور و حركت وى را از آنجا به سوى مدينه خروج مى نامد و يادآور مى شود كه ظهور امام عليه‌السلام در مكه با حضور ياران خاص او انجام مى پذيرد در حاليكه خروج وى از مكه به سوى مدينه زمانى رخ ميدهد كه تعداد ياران حضرت به ده هزار تن برسد و لشكر سفيانى در زمين فرو رود، از عبدالعظيم حسنى رضوان الله عليه نقل شده كه فرمود:

به امام جواد عليه‌السلام گفتم اميدوارم شما همان قائم اهل بيت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باشيد كه زمين را از عدل و داد پر مى نمايد همانگونه كه مملو از ظلم و بيداد شده باشد، فرمود:اى ابوالقاسم ما اهل بيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جملگى قائم به امر خدا و هدايت كننده به دين خدا هستيم ، اما من آن قائمى كه خداوند بوسيله او زمين را از لوث وجود كفار و منكرين پاك مى سازد و سراسر گيتى را از عدل و داد سرشار مى گرداند. نيستم ، او كسى است كه ولادتش از مردم مخفى و شخص او از ديده آنها پنهان و به نام وى او را خواندن بر آنان حرام است او همنام رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و هم كنيه اوست و او كسى است كه زمين زير پايش پيموده مى شود و هر دشوارى بر او آسان مى گردد... ياران او به عدد اصحاب بدر سيصد و سيزده تن مى باشند و از دورترين نقاط جهان گرد او جمع مى شوند و اين فرموده خداوند است هر جا باشيد خداوند همه شما را گردهم مى آورد كه او بر هر چيز تواناست چون اين تعداد از مردم زمين گرد او جمع شوند او ظهور مى نمايد و چون شمار يارانش به ده هزار رسد باذن خدا خروج مى نمايد و پيوسته دشمنان خدا را به هلاكت مى رساند تا اينكه خداوند متعال خشنود شود، در اينجا عبدالعظيم فرمود: گفتم :اى سرور من چگونه امام قائم از خشنودى خداوند آگاه مى گردد؟ فرمود: چون خداوند، رحم در دل او مى افكند ٩ و نيز اعمش از ابووائل كرده است كه اميرمنان عليه‌السلام به فرزندش ‍ حسين عليه‌السلام نگاه كرد و فرمود:

اين فرزند من سرور و سالار است ، چنانكه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را سيد و سالار ناميد و خداوند بزودى از سلاله وى مردى به جهان بياورد همنام پيامبرتان كه در صورت و سيرت چون او باشد وقتى خروج نمايد كه مردم به خواب غفلت فرو رفته و حق و حقيقت مرده و ظلم و بيداد آشكار شده باشد به خدا اگر قيام نكند گردنش را مى زنند، با ظهور و قيام وى اهل آسمان و ساكنان آن شادمان مى شوند و زمين را از عدالت سرشار مى كند بگونه ايكه قبل از آن از ستم و جور پر شده باشد ١٠ جمله حضرت كه اگر خروج نكند گردنش را مى زنند نشانگر اين است كه دستگاههاى امنيتى دشمنان اندكى قبل از ظهور به جريان امر پى برده و نزديك است كه نقشه او كشف شود، به گونه اى كه اگر خروج و قيام نكند تهديد به قتل مى شود.

ابراهيم جريرى از پدر خود روايت كرده است كه گفت:

نفس زكيه جوانى است كه خاندان محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نامش محمد بن حسن ، بى جرم و گناه كشته مى شود و چون او را مى كشند هيچ عذر خواهى ، براى آنان در آسمان و زمين باقى نمى ماند، در اين هنگام خداوند قائم آل محمد را در ميان گروهى بر مى انگيزد، آنان در انظار مردم از سرمه چشم باريكتر و پنهان ترند وقتى خروج مى كنند مردم براى آنها اشك مى ريزند، زيرا تصور مى كنند آنان را دستگير خواهند كرد اما خداوند، شرق و غرب جهان را براى آنها مى گشايد، آگاه باشيد كه آنان مومنان حقيقى هستند و بدانيد كه بهترين جهاد، در آخرالزمان ، خواهد بود ١١ اين روايت مؤ يد آن است كه حضرت مهدى عليه‌السلام در آغاز كار با تعدادى اندك از ياران ظهور مى كند به نحويكه مردم به حال آنان دلسوزى مى كنند و تصور مى كنند كه بزودى دستگير و كشته مى شوند.

از امام باقر عليه‌السلام منقول است كه فرمود:

همانا قائم از راه كوه ذى طوى با سيصد و سيزده مرد به عدد رزمندگان جنگ بدر فرود مى آيد تا اينكه به حجرالاسود تكيه داده و پرچم پيامبر را بر مى افرازد، على بن حمزه گفت:

اين مطلب را در حضور امام كاظم عليه‌السلام عرض كردم امام فرمود: نوشته اى است ، گشوده ! ١٢

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

١بحار ج ٥٢ ص ٣٠٩.

٢بحار ج ٥٢ ص ٣٧٠.

٣بحار ج ٥٢ ص ٣٦٨.

٤بشاره الاسلام ص ٢١٠ به نقل از دلائل الامامه طبرى .

٥بحار ج ٥٢ ص ٢٨٠.

٦بحار ج ٥٢ ص ٢٣٤.

٧روايتى است كه از بين سلسله سند و يا آخر آن يك يا چند نفر راوى حذف شده باشد.

٨نسخه خطى ابن حماد ص ٩١،

٩بحار ج ٥١ ص ١٥٧.

١٠بحار ج ٥١ ص ١٢٠.

١١بحار ج ٥٢ ص ٢١٧.

١٢بحار ج ٥٢ ص ٣٠٧.

مراد از روايت ، اين نيست كه امام عليه‌السلام با يارانش قبل از ورود به مسجدالحرام از ذى طوى ظهور مى كند بلكه منظور اين است كه آمدن امام عليه‌السلام و اصحابش به مكه از راه ذى طوى و يا آغاز حركت آنان به مسجد از آنجا صورت مى گيرد و پرچم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم طبق روايات نزد حضرت مهدى عليه‌السلام است كه بعد از جنگ جمل گشوده نشده تا آنكه حضرت قائم عجل الله فرجه آن را مى گشايد و بر حسب روايات ، ميراث پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و پيامبران ديگر نيز با آن حضرت خواهد بود.

و معناى گفته امام عليه‌السلام و نوشته گشوده كه در حاشيه اين روايت ذكر فرموده است اين است كه آن حضرت نامه گشوده اى براى مردم بيرون مى آورد و شايد هم اين نوشته ، همان عهدنامه معروف باشد كه با بيان و املاء پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خط اميرمومنان عليه‌السلام بوده است ، چنانكه روايت موجود در همين منبع بدان اشاره مى كند.

از امام زين العابدين عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

مهدى از گردنه كوه طوى با سيصد و سيزده مرد به عدد رزمندگان جنگ بدر، فرود مى آيد تا آنكه مسجدالحرام مى شود و در مقام ابراهيم چهار ركعت نماز مى گزارد و به حجرالاسود تكيه مى زند و پس از حود و ثناى خدا و ياد و نام پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و درود بر او، لب به سخن مى گشايد بگونه اى كه هيچ يك از مردم ، چنان سخن نگفته باشد. و نخستين كسانى كه با او دست بيعت مى دهند جبرئيل و ميكائيل عليه‌السلام مى باشند ١ البته روايات ، فرازهايى از خطبه آن حضرت و يا نخستين پيام وى را كه براى اهل مكه ايراد مى فرمايد و نيز دومين پيامى را كه براى مسلمانان جهان ابلاغ مى كند، آورده است . از آن جمله در نسخه خطى ابن حماد از ابوجعفر امام باقر عليه‌السلام نقل شده كه فرمود:

مهدى هنگام نماز عشاء ظهور مى كند و حاليكه پرچم رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و پيراهن و شمشير او را با خود دارد و داراى نشانه ها و نور و بيان است . وقتى نماز عشاء را بجاى آورد با صداى رسا و بلند خود مى فرمايد:اى مردم خدا به ياد شما مى آورم ، شما اينك در پيشگاه خدا ايستاده ايد. او حجت خود را برگزيد و پيامبران را برانگيخت ... و كتاب آسمانى فرو فرستاد. و شما را امر كرد كه چيزى را شريك او قرار ندهيد و اطاعت و فرمانبردارى خدا و رسول او را بنمائيد و زنده نگهداريد آنچه راكه قرآن زنده نگه داشته است و بميرانيد آنچه كه ميرانده است ترك كنيد آنچه را كه قرآن نهى كرده است و طرفداران راستى و هدايت و پشتيبان تقوا باشيد. زيرا نابودى و زوال دنيا نزديك شده و اعلان وداع نموده است ... و من شما را به خدا و رسول و عمل به كتاب خدا و ترك باطل و احياء سنت او دعوت مى كنم . سپس او به همراه سيصد و سيزده مرد به شمار ياران بدر كه همچون ابر پائيزى پراكنده اند و زاهدان شب و شيران روزاند. بدون قرار قبلى ، ظهور مى كند و خداوند سرزمين حجاز را براى مهدى مى گشايد وى ، هر كس از بنى هاشم را كه در زندان بسر مى برد آزاد مى سازد. آنگاه درفش هاى سياه در كوفه فرود مى آيد و گروهى را جهت بيعت به سوى مهدى عليه‌السلام گسيل مى دارند و آن حضرت لشكريان خود را به سراسر جهان گسيل داشته و ستم و ستم پيشگان را از ميان بر مى دارد و همه سرزمين ها بواسطه او به عدالت و راستى و درستكارى در مى آيند ٢ تعبير ابرهاى پائيزى براى اين است كه ابرهاى پائيزى در آسمان پراكنده شده و سپس بهم متصل مى گردند. نخستين بار اميرمؤ منان عليه‌السلام اين تشبيه را درباره گردآمدن ياران مهدى عليه‌السلام بكار برده است كه در نهج البلاغه خطبه ١٦٦ و در كلمات شگفت شماره ١ آن حضرت آمده است شايد اين تعبير را حضرت امير عليه‌السلام از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اقتباس كرده باشد و احتمال دارد ظهور مهدى عليه‌السلام و گرد آمدن يارانش در مكه چنانكه قبلا اشاره كرديم در فصل پائيز و يا آخر تابستان واقع شود.

از ابوخالد كابلى منقول است كه گفت : امام باقر عليه‌السلام فرمود:

سوگند بخدا گوئيا قائم را مى بينم در حاليكه به حجرالاسود تكيه داده است و سپس خداى سبحان را به حق خويش سوگند ياد مى كند و آنگاه مى گويد:

اى مردم : هر كس در باره خدا با من بحث كند، من شايسته ترين مردم نسبت به خدا هستم.

اى مردم : هر كس درباره آدم با من بحث و مناقشه كند، من شايسته ترين مردم نسبت به آدم هستم.

اى مردم : هر كس در باره نوح با من بحث و مناقشه كند، من شايسته ترين مردم نسبت به نوح هستم.

اى مردم : هر كس در باره ابراهيم با من بحث و مناقشه كند، من شايسته ترين مردم نسبت به ابراهيم هستم.

اى مردم : هر كس درباره موسى با من بحث و مناقشه كند، من شايسته ترين مردم نسبت به موسى هستم.

اى مردم : هر كس در باره عيسى با من بحث و مناقشه كند، من شايسته ترين مردم نسبت به عيسى هستم.

اى مردم : هر كس در باره محمد با من بحث و مناقشه كند، من شايسته ترين مردم نسبت به محمد هستم.

اى مردم : هر كس در باره كتاب خدا با من بحث و مناقشه بپردازد، من آگاه ترين مردم به كتاب خدا هستم آنگاه به مقام ابراهيم رفته و دو ركعت نماز مى گزارد ٣ و در ديگر روايات پاره اى از كلمات اضافه آمده است ، از آن جمله كه مى گويد:

اى مردم ، ما خدا را بيارى مى طلبيم كداميك از شما دعوت ما را اجابت مى كند، ما اهل بيت پيامبر شما محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و سزاوارترين مردم به وى هستيم ... من بازمانده و جانشين آدم و ذخيره نوح و برگزيده اى از سلاله ابراهيم و برگزيده خاندان محمدم .... هان كسى كه در سنت رسول خدا با من به بحث و استدلال پردازد من به سنت رسول خدا از هر كس آگاه تر و سزاوارترم . خداوند سيصد و سيزده تن يارانش را بدون وعده قبلى گردا گرد وى جمع مى نمايد... آنها بين ركن و مقام با او بيعت مى كنند و با آن حضرت عهد نامه اى است كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه فرزندان پيامبر از اجداد طاهرينشان به ارث برده اند

بنا به گفته برخى روايات ، مردى از ياران حضرت ، در مسجد الحرام مى ايستد و نخست آن بزرگوار را به مردم معرفى نموده و آنان را به شنيدن بيانات امام عليه‌السلام و اجابت وى ، دعوت مى كند آنگاه امام عليه‌السلام ايستاده و به ايراد سخن مى پردازد.

از امام زين العابدين عليه‌السلام نقل شده است كه فرمود:

مردى وابسته به او بر مى خيزد و ندا مى دهد:اى مردم ! اين شخص ، خواسته شماست كه اينك نزدتان آمده است ، شما را به همان امورى دعوت مى كند كه پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دعوت مى فرمود، در اين هنگام مردم بپا مى خيزد امام نيز بر مى خيزد و خود آغاز سخن مى كند: اى مردم ! من فلانى فرزند فلانى فرزند پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستم شما را دعوت مى كنم به آنچه پيامبر خدا دعوت فرمود در اين وقت مردم بپاى خاسته و آهنگ كشتن او را دارند، اما سيصد و سيزده تن از ياران حضرت ، از وقوع اين حادثه جلوگيرى مى نمايند. ٤ معناى جمله مردى وابسته به او: يعنى سلاله او و معناى بپا مى خيزند يعنى مى ايستند تا مهدى عليه‌السلام را كه زبانزد مردم شده و چشم انتظار وى هستند ببينند و احتمال دارد هدفشان اين باشد كه بر مى خيزند و بخاطر ترس از رژيم حاكم ، رو به بازگشت مى آورند.

و اما آنهائى كه بسوى امام هجوم مى برند و آهنگ كشتن وى را دارند بى گمان از عمال رژيم حجاز هستند، روايت ، دقيقا حالت مسلمانان را كه با شوق و نشاط آمده و خواستار وى و در جستجويش هستند و نيز وحشت و خشم حكومت را در آن هنگام مى رساند.

نكته قابل توجه اينكه بعيد بنظر مى رسد كه ياران خاص امام عليه‌السلام براى آزاد سازى حرم و مكه آن هم در چنان فضاى تروريستى كه روايات بيان مى كند، كافى باشند، كه مى توان از حادثه به شهادت رسيدن نفس زكيه به طرزى وحشيانه و به جرم اينكه مى گويد: من فرستاده مهدى عليه‌السلام هستم و فرازهايى از پيام امام عليه‌السلام را ابلاغ مى كند، به اين مطلب پى ببريم . بى ترديد امام مهدى عليه‌السلام علاوه بر آنچه را كه خداوند از اسباب غيبى در اختيار وى قرار داده است وسائل طبيعى را نيز مهيا مى كند كه مراسم سخنرانى آن حضرت بنحو شايسته و كامل برگزار شود و سپس ‍ ياران او بتوانند بر حرم شريف و آنگاه بر مكه تسلط يابند و اين امر بدست صدها و يا هزاران تن از ياران يمنى و ايرانى و حجازى و حتى مكى وى كه طبق روايات ، شمارى از آنان با حضرت بيعت مى كنند، انجام خواهد گرفت ، اينها نيروهاى انسانى و نظامى هستند كه براى پيروزى نهضت مقدس حضرت مهدى عليه‌السلام اقدام به كارهاى مهم و ضرورى مى نمايند و زمام امور را در شهر مكه بدست مى گيرند و موج پشتيبانى مردمى از آن حضرت را، به حالت انقلابى تكامل يافته تبديل مى سازند. همچنين نقش سيصد و سيزده نفر ياران خاص امام عليه‌السلام نقش ‍ فرماندهان و جهت دهندگان به فعاليت هاى ديگر ياران ، خواهد بود.

اين سخن بدان معنى نيست كه نهضت ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام نهضتى خونين است ، چرا كه روايات ، وقوع هيچ درگيرى يا كشتار را در مسجد الحرام و حتى در مكه نشان نمى دهد، از يكى از علماء شنيده بودم كه ياران مهدى عليه‌السلام امام جماعت مسجد الحرام را در آن شب به هلاكت مى رسانند ولى من در اين مورد روايتى را نيافتم و آخرين مطلبى كه بدست آوردم اين بود كه صاحب كتاب الزام الناصب در ج ٢ ص ١٦٦ به نقل از يكى از علماء آورده است كه گفت:

در روز دهم محرم حضرت حجت خروج مى كند و وارد مسجد الحرام مى شود در حاليكه هشت راءس بزغاله لاغره را پيشاپيش ‍ خود مى برد و خطيب آنان را به هلاكت مى رساند و چون خطيب كشته است آن حضرت از چشم مردم در كعبه غايب مى شود و چون شب شنبه فرا رسد برفراز بام كعبه مى رود و سيصد و سيزده تن ياران خود را ندا مى كند آنان از شرق و غرب زمين گرد او جمع مى شوند و صبح روز شنبه مردم را به بيعت با خود فرا مى خواند.

اما اين گفته اولا روايت نيست بعلاوه ، متن آن كه به پاره اى از آن اشاره كرديم ، ضعيف است.

بنابراين بهتر است كه بگوئيم ، نهضت ظهور آن حضرت ، نهضتى است بدون خون ريزى ، به سبب امدادهاى غيبى كه براى امام عليه‌السلام وجود دارد و ترس و وحشتى كه خداوند در دل دشمنان او مى اندازد و بخاطر موج مردمى كه جويا و مشتاق ظهور وى هستند و نيز بواسطه نقشه متين و استوارى كه جهت تسلط بر حرم و مراكز قدرت و مواضع حساس مكه بدون خونريزى به اجرا در مى آيد... كه بعيد نيست طرح اين عمليات به جهت پاسدارى از حرمت حرم و قداست مكه مكرمه ، مورد عنايت آن حضرت باشد

. ...

در آن شب ، مكه ، نفس راحت و آسوده اى مى كشد و پرچم حضرت مهدى عليه‌السلام برفراز مكه به اهتزار در آمده و نور وى از آن پرتو افكن است ... در حاليكه دشمنان و خبرگزاريهاى جهانى آنها مى كوشند تا خبر پيروزى نهضت مقدس آن حضرت را سر پوش گذاشته و با تاءخير آن را اعلام كنند و اگر هم زودتر كشف شد آن را حركتى از سوى افرادى افراطى و مدعى مهدويت كه قبلا تعدادى از آنان در مكه و ديگر نقاط نابود شده اند، وانمود كنند... و از طرفى دست به تحريك عوامل خود در داخل مكه مى زنند تا از رهبرى نهضت و نيروهاى وى و نقاط ضعف آنان كسب اطلاع نموده و با ارائه و انتقال اين اخبار به نيروهاى سفيانى بتوانند به دستور وى در سريعترين زمان ممكن خود را به مكه برسانند.

در روز عاشوراء كه به گفته روايات روز شنبه است ، مهدى عليه‌السلام وارد مكه مى شود تا بر جهانى بودن نهضت خويش تاءكيد نمايد و تمام ملتهاى مسلمان و ملل جهان را به زبان خودشان مورد خطاب قرار مى دهد و از آنان عليه كافران و ستمگران يارى مى خواهد. از امام باقر عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

قائم ، روز شنبه كه روز عاشورا است روزى كه امام حسين عليه‌السلام در آن روز به شهادت رسيد ظهور مى كند ٥ در صورتى كه روايت قبلى ، ظهور آن حضرت را روز جمعه بعد از نماز عشاء بيان كرده بود، چگونگى جمع بين اين دو روايت را ما اين گونه ترجيح داديم كه ظهور امام عليه‌السلام در دو مرحله انجام مى شود واسطه امام بر حرم در مكه شب دهم محرم است كه مقدمه اعلان ظهور آن بزرگوار براى جهانيان در روز شنبه كه روز عاشورا است خواهد بود.

و بى شك اين امر براى دول جهان حائز اهميت بوده و انعكاس فراوانى در ميان ملل مسلمان دارد... بويژه زمانيكه امام عليه‌السلام آنان را معجزه وعده داده شده كه بزبان جد بزرگوارش پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بيان شده است با خبر مى سازد كه بزودى اتفاق خواهد افتاد و لشكريان سفيانى كه اهل سوريه هستند و براى سركوبى نهضت آن حضرت به سوى مكه مى آيند در زمين فرو خواهند رفت.

رواياتى كه درباره مدت اقامت آن حضرت در مكه و اقدامات وى در آنجا سخن مى گويد اندك است . يكى از آنها مى گويد:

امام در مكه تا زمانى كه خداى سبحان اراده كند باقى مى ماند ٦ روايت ديگرى مى گويد: امام مهدى عليه‌السلام بر راهزنان كعبه شريف اجراى حد مى نمايد، ممكن است مراد از دزدان كعبه ، حكام حجاز قبل از حضرت باشند... و بى گمان از اقدامات آن حضرت ، ايراد خطابه براى ملل اسلامى و اعلان موضع سياسى جهانى خود مى باشد.

به گفته روايات ، امام عليه‌السلام از مكه خروج نمى كند مگر پس از وقوع معجزه فرو رفتن سپاه سفيانى در زمين ، اما بنظر مى رسد كه اين سپاه بعد از آشكار شدن حركت امام به سرعت براى سركوبى آن عازم مكه مى شود قبل از رسيدن به مكه خداوند آنها را در زمين فرو مى برد.

آرى سردمداران كفر غرب و شرق در برابر پيروزى نهضت حضرت مهدى عليه‌السلام واكنش شديدى از خود نشان مى دهند و آنچنان به خشم مى آيند كه تسلط بر اعصاب خويش ندارند، چنانكه اما صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

وقتى درفش حق آشكار گردد، اهل شرق و غرب بر آن نفرين كنند، پرسيدم چرا؟ فرمود: به سبب آنچه را كه از بنى هاشم مى بينند ٧ و در روايتى به سبب آنچه را كه از اهل بيت او پيش از او مى بينند

اين روايت نشانگر اين است كه چند جنبش زمينه ساز، قبل از آن حضرت وجود خواهد داشت كه رهبرى غالب آنها را سادات بنى هاشم بر عهده دارند و كفر جهانى از ناحيه اين جنبش هاى اسلامى و موج اسلام خواهى آنها، دچار دشواريهاى فراوانى خواهد شد.

بنا به نقل روايات ، امام مهدى عليه‌السلام پس از نصب فرمانروايى براى شهر مكه با سپاه خود كه مركب از ده هزار و يا بيشتر است رهسپار مدينه مى گردد، امام باقر عليه‌السلام فرمود:

با قائم بر اساس كتاب خدا و سنت رسول در مكه بيعت مى كنند و امام فرمانروائى را از ناحيه خود در مكه مى گمارد و آنگاه راهى مدينه مى شود در بين راه به وى خبر مى رسد كه نماينده او را كشته اند امام به مكه باز مى گردد و فقط قاتل و يا قاتلان او را بهلاكت مى رساند. ٨ از امام صادق عليه‌السلام منقول است كه فرمود:

او اهل مكه را با حكمت و موعظه نيكو، به حق دعوت مى كند و آنها اطاعت مى كنند و آنگاه مردى از خاندان خود را بعنوان نمانيده خويش بر آنها مى گمارد و آهنگ مدينه مى نمايد. همينكه امام از مكه خارج مى گردد به نماينده او حمله ور مى شوند، از اين رو امام بسوى آنها باز مى گردد آنان سرافكنده و گريان و زارى كنان نزد امام مى شتابند و مى گويند: اى مهدى آل محمد! توبه توبه از كرده خود پشيمانيم از ما درگذر در اين وقت امام آنها را موعظه نموده و اعلان خطر مى نمايد و از تبهكاريها برحذر مى دارد و نماينده اى ديگر را از ميان آنها انتخاب نموده و سپس رهسپار مدينه مى گردد ٩ البته اين روايت ، اشاره اى به جنبشى كه با امام در مكه درگير مى شود ندارد و در روايت اول كه مى گويد: قاتلان را مى كشد ممكن است مراد از آن افرادى باشند كه نماينده وى را در مكه كشته اند.

امام عليه‌السلام در سر راه خود به مدينه ، از محل فرو رفتن لشكر سفيانى در زمين ، عبور مى كند، چنانكه روايتى در تفسير عياشى از امام باقر عليه‌السلام نقل شده كه فرمود:

وقتى مردى از آنان آل محمد در حاليكه سيصد و سيزده تن او را همراهى مى كنند و پرچم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را با خود دارد، آهنگ مدينه مى نمايد تا اينكه به محلى مى رسند امام مى فرمايد: اينجا محل فرو رفتن لشكريانى در زمين به فرمان خداست و اين آيه اى است مربوط به آنان كه خداوند فرمود: آيا كسانى كه بديها را مكر و حيله نمودند، ايمن شدند كه زمين آنان را فرو برد و يا از ناحيه اى كه نمى دانند برايشان عذاب بيايد و يا آنها را در برگيرد، در حال رفت و آمدشان كه عاجز كنندگان نباشند. ١٠

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

١بحار ج ٥٢ ص ٣٠٧.

٢نسخه خطى ابن حماد ص ٩٥.

٣بحارج ٥٢ ص ٣١٥.

٤بحارج ٥٢ ص ٣٠٦.

٥بحارج ٥٢ ص ٢٨٥.

٦بحارج ٥٢ ص ٣٣٤.

٧بحارج ٥٢ ص ٣٦٣.

٨بحار ج ٥٢ ص ٣٠٨.

٩بحارج ٥٣ ص ١١.

١٠نحل ٤٦ ٤٧.

# آزاد سازى مدينه منوره و حجاز

بنابر بعضى روايات حضرت مهدى عليه‌السلام بر خلاف مكه ، در مدينه منوره درگير چندين نبرد خواهد شد. از امام باقر عليه‌السلام نقل شده است كه در روايتى طولانى چنين فرمود:

آنگاه كه وارد مدينه مى شود، قريش از آنها نهان مى گردند، اين گفته على بن ابيطالب عليه‌السلام درباره آنهاست : به خدا سوگند قريش ‍ دوست دارند كه كاش من هر چند به اندازه زمان كشتن ماده شترى ، نزد آنان بودم در برابر كل دارئى آنها و آنچه را كه خورشيد بر آن مى تابد، سپس امام اقدامى انجام مى دهد و حادثه اى بوجود مى آورد، چون حادثه پديد آمد قريش گويد: ما را نزد اين طاغى ببريد، سوگند به خدا اگر او محمدى و علوى و فاطمى بود دست به اين عمل نمى يازيد، آنگاه خداوند قريشيان را تسليم حضرت مهدى عليه‌السلام مى گرداند و حضرت قاتلان را بهلاكت رسانده و همه وابستگان به آنها را به اسارت مى گيرد، سپس حركت نموده تا در شقره١ فرود مى آيد، در آنجا به وى خبر مى رسد كه نماينده او را كشته اند به سوى آنها باز مى گردد و آنچنان كشتارى راه مى اندازد كه كشتار حره پيش ‍ آنها ناچيز است ... آنگاه رفته و مردم را به كتاب خدا و سنت پيامبرش ‍ دعوت مى كند... ٢ اين روايت بيانگر دو نبرد در مدينه مى باشد، نخستين نبرد بعد از وقوع حادثه اى است كه بدست مهدى عليه‌السلام انجام مى شود و قريش و ديگران آن را نكوهش نموده و ناخوش دارند و بنظر مى رسد كه آن حادثه مربوط به خراب كردن مسجد پيامبر و قبر مطهر آن حضرت و بازسازى آنها باشد، چنانكه روايات ديگرى نيز بيان كننده اين معناست . دشمنان آن حضرت اين رويداد را بهانه اى براى تحريك مردم عليه امام عليه‌السلام و مبارزه با وى قرار مى دهند، حضرت با آنها به نبرد بر مى خيزد و طبق روايتى ديگر، صدها تن از آنها را به هلاكت مى رساند در اين هنگام است كه قريشيان يعنى بستگان قبايل قريش آرزو مى كنند كه اى كاش امير مؤ منان عليه‌السلام حضور داشت هر چند به مقدار كشتن ماده شترى ، تا آنها را از دست انتقام مهدى نجات مى داد زيرا سياست امير مؤ منان عليه‌السلام در مورد آنها سياست بردبارى و گذشت بود.

اما نبرد دوم ، بعد از پايان دادن به اين جنبش مخالف و تعيين حاكم براى مدينه از ناحيه امام عليه‌السلام و رهسپار شدن به سوى عراق يا ايران و فرود آمدن در منطقه شقره يا شقرات است كه اينجا احتمالا اردوگاه سپاه آن حضرت باشد، بدينگونه كه ديگر بار مردم مدينه حركت مخالفى از خود نشان مى دهند و نماينده منصوب امام عليه‌السلام در مدينه را به قتل مى رسانند و امام عليه‌السلام به آنجا باز مى گردد و بيش از كشتار لشكر اموى در واقعه مشهور حره ، از آنان را مى كشد و مجددا مدينه را تحت فرمانروائى خود در مى آورد. شمار كشتگان حره با توجه به منابع تاريخى ، بيش از هفتصد شهيد ذكر شده است و با توجه به اينكه انقلاب و شورش اهل حره عليه يزيد بن معاويه بعد از قيام امام حسين عليه‌السلام اتفاق افتاد و انقلابى بود بر حق و مشروع بخلاف طغيان اهل مدينه بر ضد امام مهدى عليه‌السلام ، وجه شباهت بين عمل لشكريان امام عليه‌السلام با اهل مدينه و عمل لشكر يزد با اهل حره ، صرفا به جهت بسيار كشتگان مى باشد.

صاحب كتاب يوم الخلاص در ص ٢٦٥ بخشى از روايت سابق در تفسير عياشى را آورده است ، از آن استفاده مى شود كه حضرت مهدى عليه‌السلام هنگام ورود به مدينه درگير نبردى خواهد شد... در حاليكه ملاحظه مى كنيد اين روايت بعد از ورود امام عليه‌السلام به مدينه دو نبرد را بيان مى كند. روايات كتاب يوم الخلاص از جهت نسبت به منابع و مآخذ بطور كلى نياز به دقت و بررسى دارد، زيرا مؤ لف آن به خود اجازه داده است كه روايات را جزء جزء نموده و اجزاء بعضى را به برخى ديگر ضميمه نمايد آنگاه آن روايت تركيب شده را به ماءخذى نسبت دهد كه بخشى از روايت و با بخشى شبيه به آن را ذكر كرده است!

احتمال دارد هنگامى كه حضرت مهدى عليه‌السلام سپاه خود را به مدينه وارد مى سازد، در برخورد با عناصر باقى مانده حكومت و يا نيروهاى سفيانى ، مقاومتى بوجود آيد و يا اينكه نبردى بين آنان واقع شود و امام عليه‌السلام بر آنان پيروز گردد.

ولى من روايتى را كه نشانگر اين معنى باشد نديدم ، اما روايتى را يافتم كه به رضايت اهل مدينه و عدم مقاومت آنها در برابر امام عليه‌السلام اشاره مى كند. چنانكه در كتاب كافى از امام صادق عليه‌السلام در روايتى مفصل آمده است كه فرمود:

در آن روز هر كس از فرزندان على عليه‌السلام كه در مدينه باشد به مكه مى گريزد تا در آنجا به صاحب اين امر ملحق گردد و صاحب اين امر رهسپار عراق شده و لشكرى را به مدينه گسيل مى دارد تا مردم آن سامان در امنيت بسر برند و مردم دوباره به مدينه بر گردند. ٣ آنچه مؤ يد محتواى اين روايت است اينكه ، اهل مدينه نظاره گر لشگر سفيانى بوده و وقوع معجزه فرورفتن آنان در زمين و ضعف حكومت حجازى و چه بسا سقوط آن بعد از واقعه فرو رفتن سفيانيان و موج پشتيبانى عمومى از حضرت مهدى عليه‌السلام را مى بينند... علاوه بر همه اينها احساس مردم مدينه است كه آنان ، امام را از خود بدانند.

همانطور كه ملاحظه مى كنيد اين روايت نشان مى دهد كه در آن دوره امام شخصا به مدينه نمى آيد، بلكه سپاهى را به آنجا اعزام مى كند كه اين احتمال نزديك به واقع بوده بلكه از ديگر گفته ها برتر است

.

چنانكه جنبش مخالفى كه منجر به كشته شدن فرمانروائى منصوب از جانب امام عليه‌السلام در مدينه مى شود ممكن است پس از مدتى نه چندان كوتاه از تسلط وى بر مدينه و حجاز رخ دهد. اما در مورد حادثه تجديد بناى مرقد مطهر و مسجد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و باز سازى بناى كعبه و مسجد الحرام ، گفته صحيح اين است كه اين اقدام بعد از دوره هشت ماهه اى انجام مى پذيرد كه در آن نبردها و آزادسازى كشورها يكى پس از ديگرى توسط امام عليه‌السلام انجام مى گيرد و ممكن است اين كارها پس از آزاد سازى قدس و بعد از داخل شدن تمام سرزمين هاى اسلامى تحت فرمانروائى حضرت مهدى عليه‌السلام باشد.

به هر حال روايات ، نشانگر اين است كه خداوند، حجاز را بدست آن حضرت آزاد مى سازد كه در حقيقت سقوط عناصر باقيمانده حكومت ضعيف حجاز و عقب نشينى بقاياى نيروهاى سفيانى مى باشد... و احتمال دارد آزاد سازى حجاز و بيعت مردم آن سامان با حضرت ، بعد از استيلاى امام عليه‌السلام بر مكه و پس از وقوع معجزه فرو رفتن سفيانيان باشد.

با قرار گرفتن سرزمين حجاز تحت فرمانروائى امام مهدى عليه‌السلام قلمرو و دولت آن بزرگوار با وجود گروههاى مخالف آن حضرت در عراق شامل يمن ، حجاز و ايران و عراق مى شود و به احتمال قوى يمن جنوبى نيز تحت فرمان امام عليه‌السلام در مى آيد. و ممكن است اين امر بهنگام انقلاب ياران يمنى امام عليه‌السلام بوقوع بپيوندد. همچنين دولتهاى كوچك خليج فارس به جهت استيلا يافتن امام عليه‌السلام بر حجاز و با كمك ملتهاى خود و پايمردى ياران يمنى و ايرانى او، تحت فرمانروائى آن حضرت در مى آيند.

طبيعى است بر پايى يك دولت بدين گستردگى و پهناورى به رهبرى امام مهدى عليه‌السلام واكنش شديدى در شرق و غرب خواهد داشت زيرا تسلط حكومت مهدى عليه‌السلام بر تنگه باب المندب و تنگه هرمز و خليج فارس ، خطرى استراتژيك و اقتصادى محسوب مى گردد و مهمتر از آن ، خطر تمدن و گسترش فرهنگ اسلامى است كه موجوديت شرق و غرب و يهود را به لرزه مى اندازد و در روايتى كه از امام صادق عليه‌السلام بيان شد خاطرنشان گرديد كه شرق و غرب پرچم مهدى عليه‌السلام يعنى انقلاب و حكومت او را نفرين مى كنند از اين رو احتمال زياد دارد بعد از آنكه تمام نفوذ و سلطه خود را در مناطق آزاده شده از دست مى دهند، ناوهاى جنگى خود را در خليج فارس و درياهاى مجاور منطقه به حركت در آورند. و چيزى جز حضور در دريا و تهديد با نيروى دريائى و هوائى بر ايشان باقى نمى ماند و هم آنان هستند كه آتش افروزان درگيرى بصره و كوه سفيد مى باشند كه يادآورى خواهند شد.

# حضرت مهدى عليه‌السلام در ايران و عراق

در روايات پيرامون حركت مهدى عليه‌السلام از حجاز، تفاوت هايى بچشم مى خورد. روايات موجود در منابع شيعه بطور عموم مى گويد: امام عليه‌السلام مستقيما از حجاز رهسپار عراق مى گردد و برخى مى گويند: مستقيما از مكه وارد آن سامان مى شود، اين مطلب روايتى را كه از روضه كافى گذشت تاءييد مى كند به اينكه امام عليه‌السلام لشكرى را به سوى مدينه گسيل مى دارد... امام بيان كلى روايات منابع اهل سنت اين است كه حضرت از مكه به شام و قدس مى رود و برخى ديگر بيانگر اين است كه حضرت نخست به عراق و سپس بسوى شام و قدس حركت مى نمايد. و تنها يكى دو روايت در نسخه خطى ابن حماد وجود دارد كه مى گويند: امام عليه‌السلام ابتدا به جنوب ايران مى آيد تا ايرانيان و رهبر خراسانى آنان و فرمانده سپاه وى شعيب بن صالح با حضرت بيعت نمايند و آنگاه به اتفاق ايرانيان در منطقه بصره به نبرد عليه سفيانى مى پردازد و سپس وارد عراق مى گردد و در مجموع ، آنچه از روايات استفاده مى شود اين است كه آغاز نهضت ظهور امام عليه‌السلام شهر مكه و هدف آن قدس مى باشد و در اين بين ، مدتى مشغول سر و سامان دادن با اوضاع دولت جديد خود بويژه وضع عراق و تدارك سپاه خويش جهت پيشروى به سوى قدس مى باشد

...

بديهى است كه روايات پيامبر و امامان عليه‌السلام و صحابه و تابعين ، همه تحركات و اقدامات امام عليه‌السلام را بيان نمى كند بلكه در صدد بيان حوادث اصلى است كه زيانى به خط مشى امام وارد نمى سازد و شوق اميد را در دل مسلمانان زنده مى كند و با معجزه الهى باعث تقويت ايمان مسلمانان بهنگام ظهور مى گردد كه همين امر سبب نصرت و يارى رساندن آن حضرت مى شود. و به احتمال قوى امام عليه‌السلام در اين مدت به اقتضاى مصلحت ، بين حجاز و ايران و عراق و يمن تحرك و فعاليت خواهد داشت و آن بزرگوار شخصا در نبردهاى ارتش خود شركت نمى كند مگر وقتى كه ضرورت ايجاب كند.

در بخشى مربوط به ايران ، روايتى را برگزيدم كه آمدن امام عليه‌السلام به جنوب ايران از چند جهت ترجيح داشت ، از آن جمله روايات موجود در منابع شيعه و سنى است كه جنگ بصره را بعد از آزاد شدن حجاز توسط آن حضرت ، بيان مى كند كه جنگى بزرگ و سرنوشت ساز است ديگر آنكه بخش عمده سپاه امام را حداقل در آن منطقه ، ايرانيان تشكيل مى دهند، بنابراين آمدن امام عليه‌السلام به ايران جهت آمادگى در جنگ بصره و خليج فارس ، امرى طبيعى خواهد بود، ابن حماد در نسخه خود از وليد بن مسلم و رشد بن سعد از ابورومان از اميرمؤ منان على عليه‌السلام آورده است كه حضرت فرمود:

وقتى سوران سفيانى به سوى كوفه روى آورند، سفيانى گروهى را به جستجوى اهل خراسان مى فرستد و در آن حال اهل خراسان در جستجوى مهدى بيرون مى آيند آنگاه بين امام و هاشمى با درفش هاى سياه كه شعيب بن صالح در طليعه آن است ملاقات رخ مى دهد تا اينكه در دروازه استخر، امام و ياران سفيانى برخورد نموده بگونه ايكه بين آنها كارزار بزرگى اتفاق مى افتد سپس ياران درفش هاى سياه غلبه پيدا مى كنند و سفيانيان از معركه مى گريزند، در اين هنگام مردم تمناى ديدار مهدى مى كنند و او را جويا مى شوند.

همچنين از سعيد ابوعثمان از جابر، از امام باقر عليه‌السلام نقل كرده است فرمود:

سفيانى بعد از ورود به كوفه و بغداد سپاهيان خود را در سراسر جهان پراكنده مى سازد در اين برهه احساس ترس و وحشتى از ناحيه ماوراءالنهر و اهالى خراسان به او مى رسد، چرا كه اهل مشرق براى هلاكت آنان يورش مى آورند وقتى اين خبر به سفيانى مى رسد لشكرى سترگ به فرماندهى مردى از بين اميه به سوى استخر مى فرستد و در ناحيه قومس و دولات رى و مرز زرع نبردهايى بين آنان رخ مى دهد، در اين زمان سفيانى دستور قتل عام مردم كوفه و مدينه را صادر مى كند و در هيمن هنگام ياران درفش هاى سياه كه پيشاپيش همه مردم جوانى از بنى هاشم كه خود پرچمى در دست راست دارد رو مى آورند و خداوند كارها و راهها را بر او آسان و هموار مى گرداند در مرز خراسان براى او برخوردى پديد مى آيد و هاشمى در سر راه خود به سوى رى ، مردى از بين تميم را كه از مواليان است به نام شعيب بن صالح به سوى استخر و رويارويى با سفيانى فرا مى خواند او و مهدى عليه‌السلام و هاشمى در بيضاء استخر يكديگر را ملاقات مى كنند، آنگاه بين سفيانى و آنان جنگى بزرگ رخ مى دهد بگونه اى كه خون در روى زمين تا ساق پاى اسبان مى رسد، در اين لحظه نيروى بسيارى از ناحيه سيستان به فرماندهى فردى از بنى عدى به آنجا مى رسند و بدينسان خداوند ياران و سپاهيان او را پيروز مى گرداند و بعد از دو درگيرى در منطقه رى ، در مدائين نيز برخوردى پيش مى آيد و نبرد صيلميه درعاقرقوفا اتفاق مى افتد كه هر كس از آن نجات يابد خبر آن را به ديگران اطلاع مى دهد و پس از آن كشتار عظيمى در باكل و نبردى در زمينى از سرزمين نصيبين رخ مى دهد، آنگاه قومى از روستاهاى آنان بر اخوص خروج مى نمايد آنها گروه هايى اند كه عموما اهل كوفه و بصره مى باشند، تا اينكه اسراى كوفه را از دست وى رهايى مى بخشند.

در عين اينكه سند اين دو روايت ضعيف است و آشفتگى در متن آنها وجود داد و از طرفى حوادث و جنگ هايى كه در روايت دوم آمده است جز در روايات ضعيف ديده نمى شود. اما با اين همه ، جنگ بصره را كه در فصل مربوط به عراق آمده است تاءييد مى كند همچنانكه روايات مربوط به عكس ‍ العمل شديد شرق و غرب در برابر پيروزى انقلاب مهدى عليه‌السلام برخى از رواياتى كه درباره نبرد بصره آمده تاءييد مى كند به اينكه طرف مقابل مهدى عليه‌السلام و يارانش غربى هاى پيرو انجيل ها هستند و به احتمال زياد لشكر سفيانى طبق روايت ابن حماد با نيروهاى غربى رودرروى قرار مى گيرند.

اميرمؤ منان عليه‌السلام در خطبه اى مفصل راجع به بصره مى فرمايد:

از اهل بصره به تعداد شهداى ابله در پى او مى روند كه انجيل ها در سينه دارند. ٤ چنانكه اين روايت صحيح و مرادش جنگ بصره و خليج فارس باشد همانگونه كه روايت ابن حماد در نهضت ظهور بيان نموده است ، اين خود دليل بر عظمت و اهميت آن خواهد بود، بطورى كه بعدا براى مردم روشن خواهد شد كه موازنه قدرت به سود و مصلحت حضرت مهدى عليه‌السلام مى باشد و به گفته روايت ابن حماد در آن هنگام مردم ، آرزومند مهدى عليه‌السلام بوده و او را مى جويند.

طبق روايتى كه آن را در منابع اصلى نيافتم ، آمده است : امام مهدى عليه‌السلام در هفت هودج از نور وارد عراق مى گردد، امام باقرعليه‌السلام در تفسير آيه شريفه (يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَن تَنفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانفُذُوا لَا تَنفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ) فرمود:

قائم در روز لرزش زمين ، در ميان هفت سراپرده از نور وارد عراق مى شود، بگونه اى كه مشخص نمى شود امام در كداميك از آنها حضور دارد تا آنكه در كوفه فرود مى آيد. ٥ ممكن است اين حادثه يك كرامت الهى نسبت به حضرت مهدى عليه‌السلام محسوب گردد و شايد هم تعبيرى از ورود امام عليه‌السلام به عراق بوسيله يك اسكادران هواپيما و يا وسايل مشابه آن باشد كه روايات از آن به قبه هاى نور تعبير كرده است به هر حال بيان اين مطلب در تفسير آيه شريفه به آن كمك مى كند.

درباره اقدامات امام عليه‌السلام در عراق روايات زيادى وارد شده است كه برخى را در فصل مربوط به عراق ياد آور شديم و بقيه را در اينجا بطور خلاصه مى آوريم از آن جمله روايات بسيارى است كه درباره تصفيه اوضاع داخلى عراق و كشته شدن گروههاى شورشى بدست امام عليه‌السلام وارد شده كه بيشتر آنها در جاى خود بيان شد.

و نيز از آن اقدامات ، ورود امام به كوفه و نجف و كربلا و انتخاب كوفه به عنوان پايتخت و پايگاه خود و ساختن مسجد جمعه جهانى در نزديكى كوفه كه طبق روايات داراى هزار در مى باشد از امام صادق عليه‌السلام منقول است كه فرمود:

زمانيكه قائم ما قيام نمايد زمين به نور الهى روشن و درخشان مى گردد بگونه اى كه مردم از پرتو خورشيد بى نياز مى شوند و عمر مردان در زمان حكومت او چنان طولانى مى شود كه براى هر مرد هزار فرزند پسر متولد شود كه در آنها دختر نباشد، وى در نجف مسجدى مى سازد كه داراى هزار در است و خانه هاى كوفه به نهر كربلا و به حيره متصل گردد تا جائيكه اگر كسى در روز جمعه در حاليكه بر استرى چابك و لاغر سوار و آهنگ آن ديار نمايد تا نماز جمعه را درك كند موفق نمى شود. ٦ و نيز امام باقرعليه‌السلام مى فرمايد:

وقتى كه جمعه دوم فرا رسد مردم گويند اى فرزند پيامبر خدا، نماز جمعه به امامت شما برابر با نماز پشت سر رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و اين مسجد گنجايش ما را ندارد، آنگاه امام نقشه و طرح مسجدى را با بناى مستحكم رسم مى فرمايد كه داراى هزار در بوده و مردمان را در خود جاى مى دهد. ٧ ممكن است ذكر هزار در كنايه از وسعت و گستردگى مسجد باشد زيرا مسجد جمعه اى كه مسلمانان از سراسر جهان براى شركت در نماز جمعه به امامت حضرت مهدى عليه‌السلام گرد هم مى آيند و با در نظر گرفتن فرودگاه و ترمينال ها، مساحت آن فاصله بين كوفه و كربلا كه تقريبا هشتاد كيلومتر است خواهد بود.

از ديگر اقدامات آن حضرت ، چنانكه در روايات آمده است ، اعتلاء بخشيدن به موقعيت كربلا بعنوان يك پايگاه جهانى است كه تكريم از جد بزرگوار خود سالار شهيدان حضرت حسين بن على عليه‌السلام مى باشد. از امام صادق عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

خداوند كربلا را سنگر و پايگاهى قرار مى دهد كه محل آمد و شد فرشتگان و مؤ منان خواهد گرديد و به عاليترين مقام و مرتبه خود خواهد رسيد. ٨ و ديگر معجزه اى است كه در نجف ، از او ظاهر مى شود آنگاه كه زره جد خود پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را مى پوشد و بر مركب ويژه او سوار مى شود و جهان را به پرتو خود روشنائى مى بخشد بگونه اى كه مردم هر كجا كه بسر مى برند آن حضرت را مى بينند در حاليكه امام در جايگاه خويش مستقر مى باشد. از امام صادق عليه‌السلام در اين باره منقول است كه فرمود:

گويا من قائم را در نجف مشاهده مى كنم كه زره پيامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بر تن كرده و زره بر بدن او فشار مى آورد آن را تكان مى دهد و زره بر تن او گشاد مى شود، آنگاه زره را با جامه اى از استبرق مى پوشاند و سپس بر اسب ابلق خود كه ميان دو چشمش نورى مى درخشد سوار مى شود و آن را بحركت در مى آورد، اهل هيچ سرزمينى نيست كه پرتو افشانى اين نور به آنها نرسد و اين نشانه اى براى آنان است سپس پرچم پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بر مى افرازد و همينكه پرچم را به اهتزاز در آورد، شرق و غرب جهان به نور آن روشن مى گردد. ٩ در همين منبع از اميرمؤ منان عليه‌السلام نقل شده كه فرمود:

گوئيا من او را مى بينم در حاليكه بر اسبى پاسفيد و آراسته كه نور از پيشانى آن ساطع است از وادى السلام عبور نموده و بسوى رودخانه سهله پيش مى رود و در دعايش چنين مى گويد: لا اله الا الله حقا حقا، لا اله الا الله تعبدا ورقا. اللهم معز كل مؤ من وحيد و مذل كل جبار عنيد. انت كنفى حين تعيينى المذاهب ، و تضيق على الارض بما رحبت اللهم خلقتنى و كنت غنيا عن حلقى ، ولولا نصرك اياى لكنت من المغلوبين . يا منشر الرحمة من مواضعها و مخرج البركات من معادنها، و يا من خص نفسه بشموخ الرفعة فاولياؤ ه بعزه يستعززون . يا من وضعت له الملوك نير المذلة على اعناقهم ، فهم من سطوته خائفون ... الخ.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

١منطقه اى است در حجاز از سمت ايران و عراق .

٢بحارج ٥٢ ص ٣٤٢ از تفسير عياشى .

٣كافى ج ٨ ص ٢٢٤.

٤شرح نهج البلاغه ابن ميثم بحرانى .

٥يوم الخلاص ص ٢٦٧ بدون مصدر.

٦بحار، ج ٥٢، ص ٣٣٠.

٧بحار، ج ٥٢، ص ٣٣١.

٨بحار، ج ٥٣، ص ١٢.

٩بحار، ٥٢، ص ٣٩١.

و برخى از رويات مى گويد: كه امام عليه‌السلام سپاهى به قسطنطنيه و كوهستانهاى ديلم و چين اعزام مى دارد، از مجموع روايات بر مى آيد كه امام عليه‌السلام در عراق دست به كارهاى بنيادى نظير سروسامان دادن به اوضاع دولت جديد خود تثبيت آن در آنجا و برقرارى امنيت در مرزهاى شرقى آن از سمت روسيه و چين ، مى زند و آنگاه اقدام به بسيج عمومى و سياسى و ساز و برگ نظامى جهت نبرد بزرگ آزاد سازى قدس مى نمايد.

# پيشروى به سوى قدس

بنابه گفته برخى از روايات ، حضرت مهدى عليه‌السلام سپاهى را براى نبرد با روميان به انطاكيه مى فرستد كه در ميان آنان بعضى از ياران امام حضور دارند، سپس صندوق مقدس را از غار انطاكيه بيرون مى آورند كه در آن نسخه اصلى تورات و انجيل وجود دارد١

. البته كتاب يوم الخلاص آن را به بحار ص ٢٨٤ و منتخب الاثر نسبت داده است كه من آن را در اين دو ماءخذ نيافتم ... و بنظر مى رسد آشكار شدن اين معجزه براى غربى ها عملى است كه نيروهاى آنها را در ساحل انطاكيه آماده كارزار هستند، از مشاركت در نبرد آزاد سازى قدس ، باز مى دارد. در روايات آمده است كه اين نيروها در پى نداى آسمانى در ماه رمضان ، در آن منطقه فرود مى آيند و خداوند اصحاب كهف را بعنوان معجزه براى آنان آشكار مى سازد، از اميرمؤ منان عليه‌السلام منقول است كه فرمود:

روميان بطرف ساحل دريا نزديك غار اصحاب كهف روى مى آورند و خداوند آن جوانان را با سگشان از غار بر مى انگيزد، دو نفر از آنان به نامهاى يمليخا و خملاها هستند كه هر دو تسليم اوامر قائم مى باشند. ٢ شايد عبارت اخير به اين معنا باشد كه ميلخا و خملاها نزد حضرت مهدى عليه‌السلام آمده و يا با وى بيعت مى نمايند و يا ميراث هايى كه اصحاب كهف با خود داشته اند تقديم آن حضرت مى نمايند.

بنابراين امدادهاى غيبى ، غربيان را از ورود به جنگ به طرفدارى از يهوديان و سفيانى و عليه امام عليه‌السلام دچار ترديد و تاءمل مى كند، معجزه اول ظاهر شدن اصحاب كهف و معجزه دوم بيرون آوردن صندوق مقدس و نسخه هايى از تورات و انجيل از غار انطاكيه و استدلال نمودن ياران حضرت با آن مى باشد، از اين رو بنظر مى رسد كه بين آنان و حضرت مهدى عليه‌السلام در انطاكيه درگيرى بوجود مى آيد، چنانكه پياده شدن نيروهاى آنان در ساحل تركيه نه خود تركيه حاكى از اين است كه تركيه خارج از تحت نفوذ آنهاست چون اين كشور در آن برهه با قيام و انقلاب ملت آن و يا توسط سپاهيان حضرت مهدى عليه‌السلام آزاد گشته است اما نيروهاى رومى غربى كه در رمله ساحل فلسطين پياده مى شود همان نيروهايى هستند كه در برخى از روايات شورشيان روم توصيف شده اند و بنظر مى رسد كه آنها در نبرد قدس به جانبدارى از يهوديان و سفيانى شركت مى كنند.

چنانكه بعضى از روايات بيان مى كند، حضرت مهدى عليه‌السلام سپاه خود را براى ورود به نبرد قدس به سوى شام اعزام مى دارد و اين احتمال وجود دارد كه آن حضرت شخصا در آن كارزار شركت نكند بلكه پس از شكست دشمنان خويش ، وارد قدس گردد ولى بيشتر روايات حاكى از اين است كه امام عليه‌السلام به همراه سپاهيان خود رهسپار گشته و در مرج عذراء نزديك دمشق اردو مى زند. امام باقرعليه‌السلام فرمود:

آنگاه او امام به كوفه مى آيد و تا زمانى كه خدا بخواهد در آنجا خواهد ماند تا اينكه بر آنجا استيلا يابد سپس او با همراهان خود به مرج عذراء مى آيد و عده زيادى از مردم به آن حضرت مى پيوندند و در اين روز سفيانى در وادى رمله بسر مى برد. تا اينكه در روز رستاخيز جابجائى ، آنان به يكديگر برخورد مى كنند جمعى از پيروان آل محمدصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه با سفيانى هستند و گروهى از طرفداران سفيانى كه در زمره پيروان آل پيامبر خود را جا زده اند بيرون آمده و هر دسته به پرچم و لشكر خود ملحق مى شوند آن روز جابجائى ، اميرمؤ منان عليه‌السلام فرمود: در آن روز سفيانى و هر كه با او باشد كشته مى شوند حتى خبر دهنده اى از آنان باقى نمى ماند و در آن روز نااميد و زيانكار كسى است كه از غنيمت سفيانيان محروم بماند. ٣ اين روايت بر چند نكته دلالت دارد، از آن جمله : حالت عمومى مردم است كه پشتيبان امام مهدى عليه‌السلام مى باشند زيرا هنگام ورود سپاهيان حضرت به خاك سوريه ، بدون هيچ مقاومتى در سى كيلومترى دمشق اردوگاه خود را مستقر مى سازند، تا پايان مطالبى كه در اين زمينه جنبش سفيانى بيان كرديم.

نتيجه اوضاع سياسى منطقه ، قبل از نبرد قدس كه از روايات استفاده مى شود اين است كه غربيها از روياروئى با حضرت مهدى عليه‌السلام به جهت پيروزيهاى شگفت او و يارانش در يمن و حجاز و عراق و چه بسا پيروزى وى بر آنان در منطقه خليج و به خاطر همسوئى و موج خروشان ملتهاى مسلمان بويژه مسلمانان منطقه به نفع او، در حالتى از نگرانى و ترس بسر مى برند و مسلما بوجود آمدن نشانه هاى الهى پيش از ظهور امام عليه‌السلام و يا همزمان با آن ، داراى تاءثير بر ملتهاى غربى نيز خواهد بود كه بر آشگفتگى وضع حكومتهاى آنها مى افزايد و آنها به عملى بيش از اعزام نيروهاى خود به ساحل انطاكيه و رمله در فلسطين و يا مصر اقدام ديگرى انجام نمى دهند، نقش غربيها در اين نبرد، بطور كلى پشتيبانى از هم پيمانان يهودى خود و سفيانى مى باشد.

اما وضع يهوديان بسيار وحشتناكتر و پراضطراب است ، چرا كه سرنوشت جنگ به هستى و موجوديت آنها بستگى دارد از اين رو ترجيح مى دهند كه مستقيما با سپاه مهدى عليه‌السلام درگير نشوند، بلكه بوسيله خط دفاع عربى به فرماندهى سفيانى دست به اين عمل بزنند... و اين يك اصل كلى و سنت خدايى در ميان ملتها و حكومتهاى طغيانگر و عياش مى باشد كه پيوسته در پى آن هستند كه يك ملت و يا قدرتى نظامى را خريده كه به نمايندگى از آنها ستيز نمايد و خودشان پشت سر آنها در خط دوم يا سوم باقى بمانند چنانكه امروز اين معنا را در جهان غرب و يهوديان بطور عموم مشاهده مى كنيم.

اما وضع عمومى مردم در منطقه در راستاى حمايت و پشتيبانى از امام عليه‌السلام مى باشد. بحدى كه اگر حمايت نيرومند قدرت هاى خارجى غربيان و يهود از سفيانى و سپاه وى نباشد اين نيروهاى مردمى قادر به براندازى سفيانى و الحاق سرزمين شام به حكومت آن حضرت مى باشند. و بعيد نيست همزمان با عقب نشينى سفيانى از دمشق به رمله فلسطين كه نيروهاى غربى در آن مستقر هستند، نيروهاى نظامى او نيز در برابر پيشروى سپاه حضرت عقب نشينى كنند و سرزمين شام بجز خط مرزى برابر اسرائيل در حالتى از خلاء نظامى و نوعى خلا سياسى قرار داشته باشد.

ابن حماد، در نسخه خطى كتاب خود بيست روايت را تحت عنوان خروج مهدى از مكه به سوى بيت المقدس آورده كه تعدادى از آنها در منابع ما نيز وجود دارد. از جمله ابن زرير غافقى از على عليه‌السلام شنيده است كه مى فرمود:

او با تعداد دوازده هزار تن حداقل و پانزده هزار تن حداكثر، خروج مى كند، ترس و وحشت پيشاپيش او به دل دشمنان راه مى يابد. هر دشمنى كه با وى برخورد كند به فرمان خدا او را از پاى در آورد شعار آنان بميران ، بميران مى باشد، و در راه خدا از سرزنش هيچ ملامت گرى باك و هراس ندارند در اين وقت هفت لشكر از شام بسوى آنها هجوم آورند كه امام عليه‌السلام جملگى را شكست داده و آنها را به اسارت خويش در آورد و محبت و نعمت و قاصه و بزاره آنها به مسلمانان باز گردد و پس ‍ از آنان جز خروج دجال حادثه اى باقى نمى ماند، پرسيديم : قاصه و بزاره چيست ؟ فرمود: امام زمان حكومت را بدست مى گيرد بگونه اى كه كسى هر چه بخواهد بگويد و از چيزى نهراسد. ٤ در همين ماءخذه آمده است:

مهدى مى رود تا در بيت المقدس فرود آيد، خزائن را نزد او مى آورند، عرب و غير عرب و جنگ افروزان و روميان غربى ها و ديگران جملگى به طاعت وى در آيند.

و در جائى ديگر از اين منبع آمده كه:

مهدى گويد پسر عم من سفيانى را بياوريد تا با او سخن بگويم او را نزد امام مى آروند و با وى صحبت مى كند او تسليم امر امام شده و با وى بيعت مى نمايد، اما همينكه نزد يارانش از قبيله بنى كلب بر مى گردد او را از كرده خود پشيمان مى سازند او نزد امام مى آيد تا بيعت خود را پس ‍ بگيرد، حضرت بيعت او را فسخ مى كند، سپس نبرد بين امام و لشكر سفيانى با هفت گروه و دسته در مى گيرد و فرمانده هر دسته هاى خواستار بدست گرفتن زمام امور به نفع خود مى باشد. اما امام عليه‌السلام آنها را شكست مى دهد. ٥ و نيز در همين مصدر آمده است:

سفيانى بيعت خود را از امام عليه‌السلام باز پس مى گيرد و امام آن را باطل مى كند، آنگاه او لشكريان خود را براى مبارزه با آن حضرت بسيج مى نمايد كه امام عليه‌السلام وى را شكست داده و خداوند روميان غربى ها را نيز بدست آن بزرگوار شكست خواهند داد.

سفيانى ملعون پسر عم امام مهدى عليه‌السلام است ، زيرا اميه و هاشم چنانكه معروف است دو برادر بوده اند، اگر اين روايت صحيح باشد امام عليه‌السلام مى خواهد با اين سياست حكيمانه و اخلاق نيكو حتى الامكان او را از گمراهى باز گرداند و يا بر او اتمام حجت بيشترى نمايد گرچه سفيانى از تاءثير موقت خود از شخصيت حضرت مهدى عليه‌السلام بسرعت پشيمان مى شود اما خويشاوندان او از بنى كلب و سران هفتگانه ارتش وى كه سفيانى در حقيقت رهبرى همه آنها را بعهده دارد و از سوى ديگر اربابان غربى و يهوديش او را منصرف مى سازد.

در روايت ملاحم و فتن از اميرمؤمنان عليه‌السلام در توصيف اين نبرد آمده است كه:

خداوند بر سفيانى غضب مى كند و بندگان خدا نيز به سبب خشم الهى بر او خشمگين مى شوند، پرندگان با بالهاى خود و كوهها با صخره ها و فرشتگان با صداهايشان بر آنها صدمه و آسيب مى رسانند و ساعتى نمى گذرد كه خداوند تمام يارن سفيانى را هلاك مى سازند و جز او سفيانى كسى از دشمنان در زمين باقى نمى ماند و امام مهدى عليه‌السلام وى را دستگير نموده و در زير درختى كه شاخه هايش بر درياچه طبريه اشراف دارد، بقتل مى رساند.

و در روايت الزام الناصب ج ٢، ص ١٠٤ آمده است كه:

يكى از فرماندهان سپاه مهدى عليه‌السلام بنام صياح خود را به سفيانى رسانده او را دستگير مى كند و هنگام نماز عشاء او را نزد مهدى عليه‌السلام مى آورد حضرت درباره او با ياران خود به مشورت مى پردازد و آنان قتل او را به مصلحت مى دانند، آنگاه او را زير سايه درختى كه شاخه هايش آويخته است مانند گوسفندى سر مى برند. ٦ علاوه بر آنچه كه در روايت قبلى ذكر شد بعضى از روايات اين نبرد را نوعى ديگر از امدادهاى غيبى براى مسلمانان بيان مى كند:

در آن روز صدايى از آسمان شنيده مى شود و منادى ندا مى كند آگاه باشيد كه اولياى خدا، ياران فلان يعنى مهدى هستند و شكست و تيره روزى از آن ياران سفيانى خواهد بود، سپس آنها بگونه اى كشته مى شوند كه غير از شخص فرارى و آواره ، كسى از آنان باقى نمى ماند. ٧ ظاهرا مراد روايت موجود در منابع شيعه و سنى ، از نبرد مسلمانان با يهود در آخرالزمان همين نبرد است ، هم به دليل وجود شباهت در مضمون و تعبيرات آنها و هم به دليل رواياتى كه در تفسير اين آيه از قرآن (فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولً) وارد شده كه به امام مهدى عليه‌السلام و يارانش تعبير شده است . كه قبلا در بخش مربوط به ايران ، بيان اين دلائل و غير آنها گذشت.

از مشهورترين روايات آن در منابع اهل بيت سنت ، روايتى است كه مسلم و احمد و ترمذى آن را از پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت كرده اند كه حضرت فرمود:

قيامت بر پا نمى شوند مگر آن كه بين مسلمانان و يهود كارزارى رخ دهد بگونه اى كه مسلمانان همه آنها را بهلاكت مى رسانند تا جائيكه اگر شخصى يهودى در پشت صخره و يا درخت پنهان شود آن سنگ و درخت به صدا در آيد و گويد: اى مسلمان ! اين يهودى است كه در پناه من مخفى شده ، او را هلاك كن مگر درخت غرقه كه از درختان يهود است . ٨ مشابه اين روايت را مسلم و ترمذى در كتاب فتن و بخارى در كتاب مناقب ص ٢٥ از پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل نموده اند كه فرمود:

يهوديان با شما به ستيز بر مى خيزند اما شما بر آنها مسلط خواهيد شد.

چه اينكه در متن روايات مربوط به حضرت مهدى عليه‌السلام كه از طريق شيعه و سنى رسيده است ، در زمينه بيرون آوردن صندوق مقدس و بخش هايى از كتاب آسمانى تورات و استدلال نمودن آن حضرت بوسيله آن بر يهوديان ، روايات متعددى وجود دارد... و بنظر مى رسد كه اين قضايا پس از پيروزى امام عليه‌السلام بر آنها و ورود آن بزرگوار به قدس اتفاق مى افتد

...

من در روايات ، رقم مشخصى از نيروهايى را كه در اين پيكار شركت دارند، چه نيروهاى مسلمانى كه همراه مهدى عليه‌السلام هستند و يا نيروهاى سفيانى و يهودى و غربى ، بدست نياوردم ، البته در برخى روايات تعداد نيروهاى سفيانى كه در كنار درياچه طبريه پياده مى شوند، يكصد و هفتاد هزار تن آمده است ... اما شاخص هايى وجود دارد كه نيروهاى طرفين را رقم بسيار بزرگى نشان مى دهد، از جمله در روايت گذشته ، امام باقرعليه‌السلام فرمود كه:

تعداد بسيارى از مردم به وى مى پيوندند.

ديگر به گفته بيشتر روايات ، گستردگى جبهه جنگ است كه از طبريه تا قدس ‍ امتداد دارد و بنابر بعضى از آن روايات ، مرج عكا و صور و دمشق نيز داخل در اين صحنه نبرد مى باشد.

اما آنچه در بعضى روايات بدان اشاره شده اينكه ، شماره سپاهيان حضرت مهدى عليه‌السلام را چند ده هزار آورده است و آن لشكرى است كه حضرت آن را از مكه با آن سامان اعزام مى دارد، اما برخى از راويان حديث ، بين اين سپاه و سپاهى كه امام عليه‌السلام از عراق به سوى قدس روانه مى كند، اشتباه نموده اند در حاليكه فرمانده اين لشكر شعيب بن صالح است كه همان فرمانده نيروهاى ايرانى است و رقم نيروهاى اين لشكر از مرز يك ميليون سرباز فراتر مى رود، چرا كه اين سپاه متشكل از نيروهاى ايرانى و يمنى و عراقى و غير آنان از ساير ممالك اسلامى است ، بعلاوه شمارى نيز از سرزمين شام و احتمالا از ديگر نقاط به آن مى پيوندند.

به اضافه اينكه ابن حماد روايت هاى مربوط به چند ده هزار را در ص ٩٥ به بعد جز تعداد لشكريان حضرت مهدى عليه‌السلام كه به سوى قدس حركت مى كند آورده است . اما در ص ١٠٦ نسخه خطى خود مى گويد: پاسداران امام عليه‌السلام هنگام ورود به قدس دوازده هزار تن مى باشند.

مردى از بنى هاشم در بيت المقدس وارد مى شود كه پاسداران وى دوازده هزار تن هستند.

و روايت دوم در ص ١٠٧ مى گويد:

تعداد پاسداران او سى و شش هزار نفر است ، بر سر هر راه كه به بيت المقدس منتهى مى شود دوازده هزار نفر، حضور دارد.

و اين نشانگر انبوه لشكريان حضرت مهدى عليه‌السلام است ، چنانكه ابن حماد در ص ١١٠ همين ماءخذ روايتى درباره بناى قدس توسط امام مهدى عليه‌السلام آورده است كه مى گويد:

خليفه اى از بنى هاشم فرود مى آيد كه زمين را از عدل و داد پر مى كند و عمارت بيت المقدس را به گونه اى مى سازد كه همانندش ساخته نشده باشد.

و طبيعى بنظر مى رسد كه پيروزى شگفت انگيز و قاطع امام عليه‌السلام و ورود او به قدس شريف ، همچون صاعقه اى آسمانى بر سر غربيان فرود مى آيد و به جهت شكست هم پيمانان يهودى خود و فرود ريختن هستى آنها، گرفتار جنون و حالت روانى مى شوند، و بر طبق محاسبات سياسى و شناختى كه ما از وضع كنونى آنها داريم ، ايجاب مى كند كه آنها به حمله اى نظامى از طريق دريا و هوا عليه امام عليه‌السلام و سپاه وى دست بزنند، بلكه از جنگ افزارهاى شيميائى خطرناك و بخشى از بمب هاى اتمى استفاده كنند.

اما آن طور كه از روايات استفاده مى شود، چند عامل اطمينان بخش در آن هنگام وجود خواهد داشت كه شايد مهم ترين آنها فرود آمدن حضرت مسيح عليه‌السلام به قدس باشد و سپس حالت ترس و اضطرابى است كه غربيها از روياروئى با حضرت مهدى عليه‌السلام در عمق جان خود احساس مى كنند. و علاوه بر آن وجود امدادهاى غيبى كه امام عليه‌السلام از آنها برخوردار است و برخى از آنها را در نهضت ظهور خويش بكار مى گيرد كه بررسى آنها خود نياز به بخشى ويژه دارد و هر چند تاءثير آنها تقريبا منحصر به ملتهاى غربى است و نسبت به حكومت هاى آنان ضعيف و يا ناچيز جلوه مى كند، اما بايد گفت كه آن حضرت جنگ افزارهاى پيشرفته اى در اختيار دارد كه با سلاح هاى غربى برابرى كرده و يا بر آنها برترى دارد.

# فرود آمدن مسيح عليه‌السلام از آسمان

مسلمانان در فرود آمدن حضرت مسيح روح الله عليه‌السلام از آسمان به زمين ، در آخرالزمان اتفاق نظر دارند. و بيشتر مفسران اين آيه را كه:

هيچ كس از اهل كتاب نيست مگر آنكه پيش از مرگ ، به وى عيسى ايمان خواهد آورد و روز قيامت او بر نيك و بد آنان گواه خواهد بود. ٩ به همين معنا تفسير كرده اند و صاحب مجمع البيان اين تفسير را از ابن عباس و ابومالك و قتاده و ابن زياد و بلخى نقل نموده است و مى گويد طبرى نيز اين گفته را برگزيده است و مجلسى اين تفسير را/٣ در بحار از امام باقرعليه‌السلام به همين معنا روايت كرده است كه فرمود:

پيش از قيامت عيسى به دنيا فرود مى آيد و هيچ كس از ملت يهود و مسيحى نمى ماند مگر آنكه قبل از مرگ به او ايمان مى آورد و آنحضرت پشت سر مهدى نماز مى گزارد.

روايات راجع به فرود آمدن مسيح در منابع شيعه و سنى فراوان است ، از جمله اين روايت مشهور از پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه فرمود:

چگونه خواهيد بود آنگاه كه عيسى بن مريم در ميان شما فرود آيد و پيشواى شما از خود شما باشد. ١٠

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

١نسخه خطى ابن حماد ص ٩٨.

٢بحار،٥٢، ص ٢٧٥.

٣بحار، ج ٥٢، ص ٢٢٤.

٤نسخه خطى ابن حماد ص ٩٦.

٥نسخه خطى ابن حماد ص ٩٧.

٦ملاحم و فتن ص ١٢٣.

٧نسخه خطى ابن حماد ص ٩٧.

٨تاج جامع الاصول ج ٥ ص ٣٥٦ و مسند احمد ج ٢ ص ٤١٧.

٩نساء ١٥٩.

١٠بحار، ج ٥٢ ص ٣٨٣.

اين روايت را بخارى و ديگران در باب فرود آمدن عيسى آورده اند١.و ابن حماد در نسخه خطى كتاب خود از ص ١٥٩ تا ١٦٢ حدود سى روايت را تحت عنوان فرود عيسى بن مريم سلام الله عليه و روش او و عنوان مدت زندگانى آن حضرت بعد از فرود آمدن وى آورده است ، از آن جمله روايتى كه در صحاح و بحار از پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است كه فرمود:

سوگند به آنكه جانم بدست اوست بطور يقين عيسى بن مريم به عنوان داورى عادل و پيشوايى دادگر در ميان شما فرودخواهد آمد و صليب را شكسته و خوك را مى كشد و ماليات جزيه وضع مى كند و آن قدر مال مى بخشد كه ديگر كسى نمى پذيرد. ٢ و در همين ماءخذ آمده است:

پيامبران با يكديگر برادرند به سبب هايى ، آئين شان يكى و مادرانشان مختلف است ، سزاوارترين ايشان نسبت به من عيسى بن مريم است ، چرا كه بين من و او پيامبرى نيست ، او در ميان شما فرود خواهد آمد پس او را بشناسيد، مردى چهارشانه و درشت اندام و سرخ و سفيد گونه است ، خوك را مى كشد و صليب را مى شكند و ماليات وضع مى كند و بجز اسلام آئينى را نمى پذيرد و دعوت او يك جهت داشته كه منحصر به پروردگار جهانيان است.

در شمارى از روايت هاى ابن حماد آمده است كه محل فرود آمدن عيسى عليه‌السلام در قدس خواهد بود و در برخى ديگر آمده كه در محل پل سفيد بر دروازه دمشق و در بعضى ديگر، در كنار مناره اى در محل دروازه شرقى دمشق بر طبق پاره اى از روايات در دروازه لد در فلسطين مى باشد. التبه ممكن است همانگونه كه مشهور است ، نخست در قدس فرود آيد و سپس ‍ رهسپار شام و ديگر نقاط شود.

در بعضى از روايات آمده است كه او پشت سر امام مهدى عليه‌السلام نماز مى گزارد و هر سال به حج خانه خدا مشرف مى شود و مسلمانان به همراهى وى به نبرد يهود، روم و دجال مى پردازند. آن بزرگوار مدت چهل سال زندگى مى كند و آنگاه خداوند جان او را مى گيرد و مسلمانان وجود مقدس او را بخاك مى سپارد.

در روايتى از اهل بيت عليهم‌السلام آمده است كه حضرت مهدى عليه‌السلام مراسم دفن او را بطور آشكار و در برابر ديدگان مردم برگزار مى كند كه ديگر مسيحيان حرفهاى گذشته را بر زبان نياوند و پيكر او را با پارچه اى كه دستباف مادرش ‍ حضرت مريم عليها‌السلام است كفن نموده و در كنار قبر مادر در قدس به خاك مى سپارد.

در زمينه فرود آمدن حضرت عيسى عليه‌السلام احتمال قوى بنظر من اين است كه با توجه به گفتار خداوند متعال در قرآن كريم:

هيچ كس از اهل كتاب نيست مگر اينكه به او ايمان مى آورد.

مى توان گفت همه ملل مسيحى و يهودى به او ايمان مى آورند. و فلسفه عروج او به آسمان و طولانى شدن عمر آن حضرت اين است كه خداوند او را براى ايفاى نقش بزرگ وى در مرحله حساس تاريخى كه امام مهدى عليه‌السلام ظهور مى كند و مسيحيان بزرگترين قدرت جهانى را تشكيل مى دهند. و اين خود بزرگترين مانع رسيدن پرتو اسلام به ملت هاى جهانى و برپايى حكومت و تمدن الهى وى مى باشد ذخيره نموده است.

از اين رو جا دارد كه تظاهرات مردمى و يك نوع خوشحالى عمومى جان مسيحيت را فراگيرد زيرا آنها فرود آمدن عيسى عليه‌السلام را براى خود و در برابر ظهور مهدى عليه‌السلام براى مسلمانان ، موهبتى مى پندارند و طبيعى است كه حضرت مسيح عليه‌السلام از كشورهاى مختلف آن ديدن مى كند و خداوند نشانه و معجزه هايى را بدست او آشكار مى سازد و جهت هدايت تدريجى مسيحيان به اسلام در درازمدت اقدام مى نمايد. نخستين ثمره هاى و نتايج سياسى فرود آمدن آنحضرت كاهش دشمنى حكومت هاى غربى نسبت به اسلام و مسلمانان و به گفته روايات ، قرارداد صلح و آتش بس بين آنها و حضرت مهدى عليه‌السلام خواهد بود.

و چنانكه روايات مى گويد ممكن است نمازگزاردن پشت سر حضرت مهدى عليه‌السلام در پى نقض قرارداد صلح و آتش بس توسط غربى ها و اقدام به جنگ نمودن آنان با لشكرى انبوه در منطقه باشد كه حضرت مسيح موضع صريح خود را در طرفدارى از مسلمانان اعلان نموده و پشت سر حضرت مهدى عليه‌السلام نماز مى گزارد.

اما شكستن صليب و كشتن خوك ، بعيد نيست كه بعد از جنگ غربى ها در منطقه و شكست آنها در اين نبرد بزرگ بدست مهدى عليه‌السلام باشد... چنانكه سزاوار است حركت موج مردمى غرب طرفدار حضرت مسيح را بحساب آورد كه بر حكومت هاى غرب قبل از نبرد بزرگ آنها با حضرت مهدى عليه‌السلام و پس از آن تاءثير شگرفى خواهد داشت.

اما ظاهر شدن دجال ، با توجه به روايات مربوط به آن ، احتمال قوى نزد من اين است كه آن جنبش بعد از مدتى نه چندان كوتاه ، پس از برپائى حكومت جهانى حضرت مهدى عليه‌السلام و رفاه عمومى ملت هاى جهان و پيشرفت حيرت انگيز علوم خواهد بود.

و خروج دجال جنبشى نشاءت گرفته از يهود و همانند جريان هيپى گرى غريب است كه ناشى از عيش و نوش و خوشگذرانى مى باشد. منتها جنبش ‍ دجال يك چشم بسيار پيشرفته و داراى ابعاد عقيدتى و سياسى گسترده اى است بگونه اى كه دجال كليه ابزار علم را در تبليغات و ترفندهايش بكار مى گيرد و يهوديان كه خود در حقيقت پشتوانه حركت او مى باشند از او پيروى كرده و با فريب دختران و پسران جوان آنان را استثمار مى نمايند و خلاصه اينكه فتنه و آشوب دجال بر مسلمانان سخت و ناگوار خواهد بود.

درباره رواياتى كه مى گويد: مسيح عليه‌السلام دجال را مى كشد، بايد دقت و بررسى به عمل آيد زيرا اين عقيده مسيحيان است كه در كتابهاى انجيل آمده است در حاليكه فرمانرواى حكومت جهانى ، بنابر اتفاق نظر مسلمانان ، حضرت مهدى عليه‌السلام مى باشد و حضرت مسيح عليه‌السلام بعنوان معاون و ياور او خواهد بود و در روايات اهل بيت عليهم‌السلام آمده است كه مسلمانان به رهبرى حضرت مهدى عليه‌السلام دجال را به هلاكت مى رسانند.

# قرارداد صلح و آتش بس بين امام عليه‌السلام و غربيان

روايات مربوط به اين صلح فراوان است و دلالت دارد بر اينكه اين قرار داد صلح و عدم تجاوز و همزيستى مسالمت آميز بر اساس يك پيمان و قرار داد خواهد بود و بنظر مى رسد كه هدف امام عليه‌السلام از اين پيمان ايجاد زمينه و فرصت عمل براى حضرت مسيح عليه‌السلام است تا بتواند به روال طبيعى در هدايت ملل غربى گام بردارد و تحولى در عقايد و سياست آنها در اين فرصت بوجود آورد و انحرافات حكومت ها و تمدن هاى غرب را برملا سازد. بطوريكه در روايات مربوط به اين قرار داد ملاحظه مى كنيم بين اين صلح و صلح حديبيه كه پيامبر گرامى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با قريش منعقد كرد شباهت زيادى وجود دارد. در آن صلح ، متاركه جنگ به مدت ده سال مورد توافق طرفين قرار گرفته بود و خداوند آن را فتح المبين ناميد، اما زمامداران ستمگر قريش اين عهد و پيمان را يك جانبه شكستند و از نيات پليد خود پرده برداشتند و همين عمل آنها، انگيزه روى آوردن مردم به اسلام و مجوزى براى سركوبى قدرت مشركان و كفر آنها گرديد. در اين صلح نيز غربيها با مسلمانان پيمان شكنى مى كنند و از خصلت طغيان و تجاوز خود پرده بر مى دارند و بگفته روايات با يك ميليون سرباز منطقه را به جنگ و آشوب مى كشانند و پيكار بزرگى بوجود مى آيد كه بر اساس توصيف روايات ، اين نبرد از كارزار آزادى قدس نيز بزرگتر است . از پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده است كه فرمود:

بين شما و روم چهار پيمان صلح برقرار مى گردد كه چهارمين آنها بدست مردى از خاندان هرقل است و سالها دو سال بطول مى انجامد و مردى از عبدالقيس بنام سئوددبن غيلان پرسيد: در آن روز پيشواى مردم چه كسى خواهد بود؟ فرمود: مهدى از فرزندان من است . ٣ و اين دوازدهمين روايت از چهل روايت حافظ ابونعيم درباره حضرت مهدى عليه‌السلام است . از حذيقه بن يمان منقول است كه گفت:

پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: بين شما و بنى اصفر زردپوستان صلحى برقرار مى شود كه آنها بمدت باردارى زنى بعد از ٩ ماه به شما خيانت مى كند و با هشتاد لشكر از راه زمين و دريا به شما حلمه ور مى شوند كه هر لشكر شامل دوازده هزار سرباز است كه بين يافا و عكا فرود مى آيند و فرمانرواى آنها كشتى هايشان را به آتش مى كشاند و به ياران خود دستور مى دهد كه از سرزمين و كشورتان دفاع و مبارزه كنيد، آنگاه جنگ و كشتار از دو طرف آغاز مى شود. و سربازان و سپاهيان به كمك يكديگر مى شتابند حتى كسانى كه در حضر موت يمن هستند به يارى شما مى آيند. در آن روز خداوند با نيزه و شمشير و تير خود آنها را ضربه و آسيب مى رساند و به سبب آن در ميان آنها بزرگترين كشتار واقع مى گردد. ٤ و نيز آمده است:

كشتى هاى روميان در حد فاصل صور تا عكا، لنگر انداخته و مستقر مى شوند و آن آرايش جنگى و كارزار بزرگى خواهد بود. ٥ و همچنين آمده كه : خداوند را دو نوع كشتن در ميان نصارى مى باشد يكى از آنها گذشته و ديگرى باقى مانده است . ٦ و معناى اينكه گفته شد: خداوند با نيزه خود و... به آنها آسيب و صدمه وارد مى سازد اين است كه خداوند مسلمانان را به كمك فرشتگان و امدادهاى غيبى خود عليه دشمنان يارى مى فرمايد.

و نيز آمده است:

آنگاه خداوند باد و پرندگان را بر روميان مسلط مى كند تا پرندگان بالهاى خود را به صورت هاى آنها بكوبند كه چشمهايشان از حدقه در آيد و زمين بسبب آنها شكافته شود و بعد از آن دچار صاعقه و زمين لرزه مى شوند و در دره و پرتگاهى سقوط مى كنند و خداوند صبر كنندگان را يارى نموده و آنان را پاداش نيك مى دهد همچنانكه ياران محمدصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را پاداش بخشيد و دلها و سينه هايشان را مالامال از شجاعت و قوت مى گرداند. ٧ چنين بنظر مى رسد، هدف آنها از پياده كردن نيروهاى دريايى بين يافا و عكا يا بين صور و عكا چنانكه در اين دو روايت ملاحظه مى شود باز گرداندن فلسطين و بخشيدن دوباره آن به يهوديان است كه در واقع هدف نظامى استراتژيك و مجوز هجوم آنها مى باشد.

و در روايت بعدى آمده است كه آنان نيروهاى خود را در طول سواحل عريش در مصر تا انطاكيه در تركيه پياده مى كنند. از حذيفة بن يمان نقل شده كه گفت:

پيامبر خدا را پيروزى و فتحى نصيب گرديد كه همانندش از زمان بعثت از وى رخ نداده بود عرض كرديم : اى رسول خدا اين فتح و پيروزى بر شما مبارك باد، با اين پيروزى جنگ پايان يافت ؟ فرمود: هرگز، هرگز، سوگند به كسى كه جانم بدست اوست ، اى حذيفه ، پيش از آن شش ‍ ويژگى وجود دارد... و آخرين جنگ را فتنه روم ياد كرد كه آنها به مسلمانان خيانت كنند و با هشتاد لشكر پيمان صلح را نقض كنند و در فاصله بين انطاكيه تا عريش فرود آيند. ٨ در روايات مربوط به فرود آمدن عيسى عليه‌السلام آمده است كه جنگ در آن زمان پايان خواهد يافت و مؤ يد اين مطلب ، واقعيت جنگ هاى ما با روميان غربى ها است كه پايان نيافته و نخواهد يافت تا حضرت ظهور كند و مسيح عليه‌السلام از آسمان فرود آيد و خداوند ما را بر آنها در مرحله طغيان جهانى شان پيروز گرداند.

و در روايت آمده است كه:

در فلسطين دو درگيرى با روميان اتفاق مى افتد كه يكى از آنها گل چين و ديگرى درو ناميده مى شود. ٩ به اين معنا كه دومى نابود كننده تر از اولى خواهد بود.

روايت بعدى به اين معنا اشاره دارد كه نبرد مهدى عليه‌السلام با غربى ها جنگى نابرابر است و البته به ظاهر موازنه قدرت در دست و به نفع آنهاست از اين رو برخى بردلان عرب به آنها مى پيوندند و بقيه بى طرف هستند. ابن حماد از محمد بن كعب در تفسير اين آيه : شما بزودى بسوى قومى بسيار قدرتمند فراخوانده مى شويد آورده است كه گفت : روميان را روز نبردى بزرگ است ، و گفت : خداوند اعراب را در آغاز اسلام دعوت به جنگ با كفار نمود، گفتند: مال و زن و فرزندان ما را سرگرم و مشغول داشته است آنگاه فرمود: شما بسوى قومى بسيار نيرومند فرا خوانده شويد، روز جنگ باز آنها همان گويند كه در آغاز اسلام گفتند و اين آيه درباره آنها تحقق يابد كه خداوند شما را به عذابى دردناك كيفر دهد و صفوان گفت : استاد ما گفت كه در آن روز بعضى از اعراب از دين برگشته و مرتد مى شوند و برخى ديگر دچار ترديد شده از نصرت و يارى اسلام و سپاه آن خوددارى مى كنند.

از دين برگشتگان آنانند كه از روميان حمايت مى كنند و روى گردانان از يارى اسلام ، همان افراد بى طرف هستند و آنها بدست تواناى حضرت مهدى عليه‌السلام بعد از پيروزى بر روميان ، به عذابى دردناك گرفتار شوند، روايتى را ابن حماد نقل كرده است كه اجر شهيدان اين جنگ را معادل پاداش شهداى بدر در كنار پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى داند:

پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: بهترين كشتگان در زير اين آسمان از آغاز خلقت عبارتند از نخستن : هابيل كه بدست قابيل ملعون ، ظالمانه كشته شد، پس از او پيامبرانى كه بدست امت هاى خود شهيد شدند در حاليكه براى هدايت آنها مبعوث شده بودند و سخن آنها اين بود كه پروردگار ما خداست و مردم را به سوى او دعوت مى كردند، سپس مؤ من آل فرعون و آنگاه صاحب ياسين و بعد حمزة بن عبدالمطلب ، و بعد كشتگان جنگ احد، آنگاه كشتگان حديبيه و پس از آن كشته هاى جنگ احزاب و سپس كشتگان حنين و پس از آن كشتگانى كه بعد از من بدست خوارج نابكار كشته مى شود بعد از اينها مجاهدان راه خدا... تا آنكه كارزار بزرگ روم اتفاق افتد كه كشتگان آن همچون شهداى بدر خواهند بود. ١٠ شايد عبارت كشتگان حديبيه كه در روايت وارد شده است اشتباه و يا اضافه باشد، زيرا منابع تاريخى وقوع جنگ و كشته هايى را در حديبيه درج نكرده اند.

و در منابع شيعه به نقل از اهل بيت عليهم‌السلام آمده است كه با فضيلت ترين شهدا در پيشگاه خداوند ياران سالار شهيدان امام حسين عليه‌السلام و شهدايى مى باشند كه ياران امام مهدى عليه‌السلام هستند.

اما زمان هجوم اخير، سرزمين هاى اسلامى : طبق روايات ، مدت پيمان صلح با غربيان هفت سال است اما آنان بعد از گذشت دو سال و به نقل برخى سه سال ، خيانت نموده و پيمان شكنى مى كنند، چنانكه در روايت ابن حماد بنقل از ارطات آمده است:

بين مهدى و فرمانرواى طغيانگر روم پس از كشته شدن سفيانى و به غنيمت در آمدن هستى قبيله كلب ، صلحى برقرار مى شود. بگونه اى كه بازرگانان شما و آنها به كشورهاى يكديگر رفت و آمد مى كنند و آنها سه سال به ساختن كشتى هاى خود مى پردازند نيروى دريائى خود را مجهز مى سازند. تا آنكه كشتى هاى روميان در سواحل بين صور تا عكا لنگر مى اندازند و آنجا صحنه كارزار خواهد بود. ١١ روايتى كه گذشت خيانت و نقض پيمان آنها را به مدت باردارى زنى يعنى بعد از نه ماه پس از امضاء قرار داد صلح بازگو مى كند. والله العالم.

# غربيان به اسلام مى گروند

شكست فاحش غربيها در فلسطين و سرزمين شام بدست حضرت مهدى عليه‌السلام تاءثير فراوانى بر ملل غرب و آينده آن خواهد داشت و بى ترديد نفوذ كلمه و قدرت ، در غرب ، از آن مسيح و مهدى عليه‌السلام و از آن موج مردمى پشتيبان آن بزرگوار، از بين ملتهاى غربى مى باشد كه همين موج نيروهاى انسانى عهده دار براندازى حكومت هاى كفر پيشه و برپايى حكومت هايى است كه با دولت حضرت مهدى عليه‌السلام اعلام همبستگى مى نمايند.

به بيان روايات ، در منابع شيعه و سنى ، مهدى عليه‌السلام رهسپار غرب شده و باتفاق يارانش شهر بزرگ روم را فتح مى كند برخى از اين روايات مى گويند: وى به همراه يارانش با گفتن تكبير آنها را فتح مى نمايد.

# قسطنطنيه و روم و سرزمين چين را مى گشايد.

١٢ و نيز آمده است:

او رهسپار سرزمين روم شده و به اتفاق يارانش شهر بزرگ روم را آزاد مى كند. ١٣ همچنين آمده است:

شهر روم كه مهدى عليه‌السلام آنرا فتح مى كند كه ظاهرا مركز و كانون سرزمين روم است . ١٤ و از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است كه فرمود:

آنگاه روميان بدست آن حضرت اسلام مى آورند و امام عليه‌السلام براى آنان مسجدى بنا مى كند و مردى از يارانش را جانشين و نماينده خود قرار مى دهد و باز مى گردد. ١٥ از عكرمه و سعيد بن جبير در تفسير اين گفته خداوند كه الهم فى الدنيا خزى نقل شده است كه گفت:

شهرى در روم است كه آزاد مى گردد. ١٦ و نيز آمده است:

شهرى رومى را با تكبير هفتاد هزار تن از مسلمانان آزاد مى سازد. ١٧

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

١صحيح بخارى ج ٢ ص ٢٥٦.

٢نسخه خطى ابن حماد ص ١٦٢.

٣بحار، ج ٥١، ص ٨٠.

٤نسخه خطى ابن حماد ص ١٤١

٥نسخه خطى ابن حماد ص ١٤٢.

٦نسخه خطى ابن حماد ص ١١٥.

٧نسخه خطى ابن حماد ص ١٢٤.

٨نسخه خطى ابن حماد ص ١١٨.

٩نسخه خطى ابن حماد ص ١٣٦.

١٠نسخه خطى ابن حماد ص ١٣١.

١١نسخه خطى ابن حماد ص ١٤٢.

١٢بشارة الاسلام ص ٢٥٨ به نقل از غيبت طوسى .

١٣الزام الناصب ج ٢ ص ٢٢٥.

١٤ملاحم و فتن ص ٦٤.

١٥بشارة الاسلام ص ٢٥١ به نقل از بحار.

١٦نسخه خطى ابن حماد ص ١٣٦.

١٧بشارة الاسلام ص ٢٩٧ به نقل از فتوحات مكيه ابن عربى .

# سيماى حكومت جهانى امام مهدى عليه‌السلام

آيات و روايات روشنگر و نويد بخش ظهور امام مهدى عليه‌السلام دلالت مى كند كه ماءموريت الهى آن حضرت بسيار سترگ و داراى ابعادى مختلف و اهدافى بسيار والاست . اين اءمر اقدامى است گسترده كه زندگى بشريت را در زمين دگرگون مى سازد و فصل نوينى را به تمام معنا به روى انسانيت مى گشايد.

حتى اگر ماءموريت آن حضرت منحصر به زنده كردن اسلام از نو و برپايى تمدن عادلانه و الهى و پرتوافشانى آن بر جهان باشد كافى است ، اما علاوه بر اين همه ، ترقى و تكامل زندگى بشر را از لحاظ مادى در عصر خود و بعد از آن به گونه اى تاءمين خواهد كرد كه با مراحل گذشته ، هر چند كه مترقى و پيشرفته بوده قابل مقايسه نخواهد بود.

و نيز، رسالت تحقق بخشيدن سطحى مهم در گشايش و راهيابى به ژرفاى هستى و جهان بالا و اهل آن است ، كه خود مقدمه اى است براى راه يابى و يكپارچگى كاملى كه با برپائى قيامت و رستاخيز آخرت ، بين عالم غيب و شهود حكمفرما مى شود.

و اينك شمه اى از ابعاد اين رسالت را به تناسب گنجايش اين كتاب بيان مى كنيم.

# پاكسازى زمين از وجود ستم و ستمكاران

در نگاه نخست چنين بنظر ميرسد كه پاك ساختن زمين از لوث ستم و برچيدن بساط طاغوتها و ستمگران امرى ناممكن است و گوئيا زمين با آه و ناله مظلومان خو گرفته و فريادرسى ندارند و جهان به تحمل وجود شوم ستم پيشگان عادت كرده است تا جائيكه دوره اى را سراغ نداريم كه خالى از وجود ستمگران باشد. چرا كه آنان به سان درخت هرزه و پليد مى ماند كه داراى ريشه هاى محكمى در جامعه است بگونه اى كه اگر يكى از آنها بركنده شود، ده برابر به جاى آن مى رويد و اگر ظالمان در نسلى نابود شوند گروه گروه در نسلهاى ديگر بوجود مى آيند.

ولى خداوند حكيم چنين مصلحت دانسته است كه زندگانى انسانى بر اساس قانون نزاع حق و باطل و خير و شر برقرار باشد و براى هر چيز حد و مرزى و براى هر عصر و زمان سرنوشتى و بالاخره براى ظلم و بيداد هم سرانجامى تعيين نمودن است.

در تفسير اين آيه شريفه: آن روز بدكاران به صورت هايشان شناخته شوند پس به اموى پيشانى و با پاهايشان گرفتار شوند ١ از امام صادق عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

خداوند آنها را همواره مى شناسد ولى آيه در مورد قائم نازل گرديده كه مجرمان را از سيما و صورتشان مى شناسد و او و يارانش با شمشير آنها را تنبيه كردنى

٢ و از اميرمؤ منان عليه‌السلام منقول است كه فرمود:

خداوند، ناگاه بوسيله مردى از ما اهل بيت گشايشى براى مسلمانان بوجود آورد، پدرم فداى آن فرزند بهترين كنيزان باد... هم اوست كه دشمنان در مدت هشت ماه بجز شمشير و كشتار از او چيزى دريافت نخواهند كرد ٣ از امام باقرعليه‌السلام نقل شده است كه فرمود:

پيامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با ملايمت و نيكى در ميان امت خود رفتار مى كرد و با مردم انس مى گرفت و قائم با كشتار دشمنان رفتار مى كند و توبه كسى را نمى پذيرد. او با عهدنامه اى كه همراه دارد به اين كار ماءمور مى گردد واى بر كسى كه با وى دشمنى كند ٤ مراد از عهدنامه اى كه همراه اوست ، همان عهدنامه معروف است كه از جد بزرگوارش رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با خود دارد و چنانكه وارد شده است در آن نامه اين جمله وجود دارد. بكش ، باز هم بكش و توبه كسى را نپذير يعنى توبه هيچ مجرم و جنايتكارى را قبول مكن.

و نيز از امام باقرعليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

اما شباهت داشتن مهدى عليه‌السلام به جد گراميش رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قيام و ظهور او با شمشير و كشتن دشمنان خدا و رسول او و ستمگران و طاغوت هاست وى بوسيله شمشير و ايجاد ترس در دل دشمنان پيروز مى گردد و لشكريان او شكست نمى خورند٥.

از امام جواد عليه‌السلام نقل شده است كه فرمود:

پيوسته به كشتن دشمنان خدا ادامه مى دهد تا خداى از وى خشنود گردد و او زمانى از خشنودى خداوند آگاه مى شود كه در دل خود احساس رحم و دلسوزى كند ٦ و نيز از آن بزرگوار در همين ماءخذ روايت شده است كه فرمود:

وقتى شمار لشكر او مهدى به حد نصاب يعنى ده هزار تن برسد به فرمان خدا خروج نمايد و پيوسته دشمنان خدا را از دم تيغ بگذراند تا آنكه خداوند از او خشنود شود. پرسيدم : چگونه از خشنودى خدا آگاه مى گردد؟ فرمود: خداوند مهر و رحمت در دل او مى افكند

بلكه در روايات آمده است كه برخى از ياران او دچار شك و ترديد شده و نسبت به كثرت خونريزى و كشتار ظالمان بدست وى به او اعتراض ‍ مى كنند. از امام باقر عليه‌السلام روايت شده كه فرمود:

وقتى او مهدى به ثعلبيه مى رسد مردى از بستگان وى كه از لحاظ جسمانى و شجاعت قوى ترين مردم ، بجز حضرت مهدى است بر مى خيزد و مى پرسد، اى فلان چه مى كنى ؟ به خدا قسم كه تو مردم را همچون گوسفندان از جلوى خود مى رانى يعنى همچون شبان و يا گرگ گله گوسفند را رم مى دهد آيا عهدنامه اى از پيامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دارى و يا چيز ديگر؟ در اين هنگام شخصى كه عهده دار بيعت يعنى مسئول گرفتن بيعت از مردم براى امام است مى گويد: ساكت باش وگرنه گردنت را مى زنم ، آنگاه قائم مى فرمايد: اى فلان خاموش باش ، آرى به خدا سوگند من منشورى از رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با خود دارم ، اى فلان آن صندوقچه را بياور، صندوق را نزد او مى آورد و امام منشور پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را مى خواند در اين وقت مرد معترض مى گويد: فدايت شوم اجازه بده سرت را ببوسم امام سر را جلو مى برد و او بين دو چشم وى را بوسه مى دهد باز مى گويد خدا مرا فداى تو گرداند دوباره با ما تجديد بيعت كن امام مجددا با آنها بيعت مى كند ٧ بى ترديد نشانه ها و يا نشانه اى وجود دارد كه بوسيله آن ياران امام پى مى برند كه آن نامه همان منشور معروف پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است اما درخواست مجدد آنها براى تجديد بيعت با امام عليه‌السلام بدين جهت است كه ايراد و اعتراض آنها خود نوعى اخلال در بيعت محسوب مى شود، از اين رو درخواست بيعت دوباره مى كنند

.

ممكن است برخى افراد، مجازات و قتل و نابودى ستمگران از سوى امام عليه‌السلام را سنگدلى و افراط در كشتار تعبير كنند اما در واقع آن كار مانند يك عمل جراحى است كه براى پاكسازى جامعه اسلامى و ساير جوامع جهانى از لوث وجود سركشان و ستم پيشگان ضرورت دارد و بدون آن هرگز بساط ظلم برچيده نشده و عدالت حاكميت پيدا نمى كند و اگر امام عليه‌السلام با سياست ملايمت و گذشت با آنان رفتار نمايد هرگز ترفندها و توطئه هاى جديد استكبارى كه ادامه حياتشان به آنها بستگى دارد از بين نخواهد رفت . زيرا ستمگران در جامعه هاى كنونى همچون شاخه هاى خشكيده يك درخت ، بلكه مانند غده سرطانى هستند كه بايستى براى نجات بيمار آن را ريشه كن نمود هر چند دشوار باشد.

و اما آنچه موجب آرامش خاطر ترديد كنندگان در اين سياست مى گردد اين است كه امام عهدنامه معروفى را از ناحيه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با خود دارد و خداوند متعال به آن حضرت دانش و آگاهى نسبت به مردم و شخصيت هاى آنان عنايت مى فرمايد و او در پرتو نور الهى به اشخاص ‍ مى نگرد و آنها را مى شناسد و دواى دردشان را مى داند از اين رو بيم آن نمى رود افرادى كه اميد هدايت در آنها وجود داشته باشد بدست امام عليه‌السلام كشته شوند، چنانكه خداوند در داستان خضر و موسى عليه‌السلام راجع به كشته شدن آن جوان بدست خضر عليه‌السلام خبر داده كه او بگونه اى عمل كرد كه آن نوجوان ، پدر و مادر خويش را به گردنكشى و كفر نكشاند. بلكه روايات نشانگر اين معناست كه خضر عليه‌السلام با حضرت مهدى عليه‌السلام ظاهر شده و از ياران آن حضرت خواهد بود و ظاهرا آن بزرگوار از علم لدنى خويش : ما او را از جانب خود رحمت بخشيديم و از سوى خود وى را علم آموختيم ٨ در بارور ساختن بذر خوبيها و دفع شر از مؤ منان و از بين بردن تخم فساد و تباهى پيش از آنكه درخت تنومند پليدى گردد، استفاده مى كند... به احتمال قوى فعاليت هاى خضر عليه‌السلام و يارانش در حكومت مهدى عليه‌السلام آشكارا و علنى است و آن بزرگواران بر مردم حق ولايت و بر قوانين و مقررات و اوضاع ظاهرى در آن حكومت ، حق نقض دارند. در روايات آمده است كه حضرت مهدى عليه‌السلام بين مردم با حكم واقعى خداى سبحان ، كه خداوند آنرا به وى ارائه مى دهد، داورى مى كند از اين رو از هيچكس گواه و يا دليل و برهان نمى خواهد او در كشتن ظالمان و تبهكاران از دانش و بينش واقعى و لدنى خود استفاده مى كند. و گاهى ياران او نيز در قضاوت و داورى بين مردم و بهلاكت رساندن مجرمان همين شيوه را انتخاب مى كنند. اما در ساير كارها با مردم بر اساس ظاهر افراد رفتار مى نمايند ولى خضر عليه‌السلام و يارانش داراى صلاحيت هاى ويژه اى مى باشند.

# احياء دوباره اسلام و جهان شمولى آن

در تفسير آيه شريفه:

اوست خدائى كه رسول خد را با دين حق به هدايت خلق فرستاد تا بر تمام اديان عالم تسلط و برترى دهد هر چند كافران ناراضى و مخالف باشد ٩ از امير المؤ منين عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

آيا خداوند مصداق اين آيه را اكنون آشكار ساخته است ؟ هرگز، سوگند به كسى كه جانم بدست اوست هيچ آبادى نمى ماند مگر اينكه هر صبح و شام در آن شهادت به وحدانيت خدا و رسالت محمدى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بدهند ١٠ از ابن عباس روايت شده است كه گفت:

هيچ يهودى و نصرانى و يا پيرو دينى نمى ماند مگر آنكه به اسلام گرايش پيدا مى كند. تا اينكه جزيه ماليات سرانه برداشته شود و صليب شكسته و خوك كشته مى شود و آن مصداق فرموده خداوند است كه : اسلام را بر تمام اديان جهان پيروز مى گرداند هر چند كافران ناراضى و مخالف باشند و اين امر در زمان قيام قائم عليه‌السلام پديد مى آيد ١١ معناى اين جمله كه جزيه برداشته مى شود اين است كه از اهل كتاب غير از اسلام پذيرفته نخواهد شد. ابوبصير گويد: از امام صادق عليه‌السلام درباره اين آيه سؤ ال كردم:

اوست خدايى كه رسول خود را با دين حق به هدايت خلق فرستاد تا اسلام را بر تمام اديان جهان پيروز گرداند هر چند كافران ناراضى و مخالف باشند امام فرمود: سوگند به خدا هنوز تفسير اين آيه تحقق نيافته است عرض كردم : فدايت شوم ، پس چه زمانى تحقق مى يابد؟ فرمود: وقتى با اراده خدا، قائم قيام نمايد و چون حضرت ظهور نمايد كافران و مشركان از قيام و ظهور وى ناراضى و نگرانند، زيرا اگر كافر و يا مشركى در پشت صخره اى نهان شود، آن صخره به صدا در آيد و گويد: اى مسلمان ، در پناه من كافر و يا مشركى مخفى شده است او را بقتل برسان وى اقدام كرده و او را بهلاكت مى رساند ١٢ و از امام باقر عليه‌السلام منقول است كه فرمود:

قائم ، به دست پيدايش ترس در دل دشمنان پيروز مى گردد و به يارى شدن از ناحيه خدا تاءييد مى گردد و زمين براى او پيموده مى شود گنج هاى زمينى برايش آشكار مى گردد و فرمانروائى و سلطنت وى شرق و غرب جهان را فرا مى گيرد و خداوند دين خود را بوسيله او بر تمام مكاتب جهان پيروز مى گرداند هر چند مشركان ناخشنود و مخالف باشند، ويرانى هاى زمين آباد مى گردد و عيسى روح الله عليه‌السلام به زمين فرود مى آيد و پشت سر آن حضرت نماز مى گزارد ١٣ و نيز از آن حضرت در تفسير آيه ياد شده آمده است كه فرمود:

كسى باقى نمى ماند مگر آنكه به رسالت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اعتراف و اقرار مى كند ١٤ از امام صادق عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

درباره اين آيه از پدرم امام باقر پرسيدند با همه مشركان مبارزه كنيد چنانكه آنها همگى به مبارزه شما بر خواستند تا اينكه در زمين فتنه اى باقى نمانده و دين و آئين از آن خدا باشد او فرمود: تفسير اين آيه هنوز فرا نرسيده ، چنانچه قائم قيام نمايد كسانى كه او را درك مى كنند چگونگى تفسير اين آيه را خواهند ديد و سرانجام آيين محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مانند پايان شب به صبح صادق روشن شده و اثرى از شرك بر روى زمين باقى نخواهد ماند، همچنانكه خداوند فرمود ١٥ همچنين در تفسير اين آيه : آن نيست مگر يادآورى براى جهانيان و يقينا خبرش را بعد از آن هنگام خواهند دانست ١٦ امام باقر عليه‌السلام فرمود:

هنگام خروج قائم خواهد بود ١٧ و نيز در تفسير آيه شريفه بزودى نشانه هاى خود را در آسمان و زمين به آنان مى نمايانيم تا براى آنان آشكار شود كه اوست حق ١٨ از امام باقر عليه‌السلام منقول است كه فرمود:

خداوند مسخ شدن آنها را بصورت بوزينه و خوك به خودشان نشان مى دهد و در آفاق ، فرو ريختن آفاق آسمان و اضطراب شهرهايشان را به آنها نشان مى دهد و قدرت خداوند را در خودشان و در سراسر جهان احساس مى كنند و مراد از گفته خداوند كه فرمود: تا براى آنان آشكار گردد كه اوست حق خروج قائم است كه از جانب خداوند حق است و اين مردم ناگزير او را خواهند ديد ١٩ رواياتى آمده است كه بعضى از كافران و منافقان مخالف حضرت مهدى عليه‌السلام بطور ناگهانى به شكل ميمون و خوك مسخ مى شوند و مراد از فرو ريختن آفاق ، آشفتگى و نابسامانى شهرها و شورش و خارج شدن ملت ها از حاكميت سلطه گران خود است و منظور از فرو ريختن آفاق آسمان ، پيدايش نشانه ها و علاماتى براى آنان است.

امام كاظم عليه‌السلام در تفسير آيه شريفه هر كه در آسمانها و زمين است خواه ناخواه تسليم او شده است فرمود:

آيه ياد شده ، در شاءن قائم نازل گرديده ، چون ظهور نمايد اسلام را بر يهوديان و مسيحيان و ستاره پرستان و بى دينان و مرتدان و كافران در شرق و غرب جهان عرضه نمايد هر كس از روى تمايل و داوطلبانه اسلام را بپذيرد او را به نماز و زكات و انجام دستوراتى كه بر هر مسلمان واجب است ، مكلف مى سازد و هر كس تن به پذيرش آئين اسلام ندهد گردنش را مى زند، بطوريكه در سراسر جهان جز موحد و يكتاپرست كسى باقى نمى ماند عرض كردم : فدايت شوم ، مردم كافر و بى دين بسيارند فرمود: البته وقتى كه خداوند انجام كارى را اراده فرمايد، بسيار را اندك و اندك را بسيار مى گرداند ٢٠

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

١رحمن ٤١.

٢غيبت نعمانى ص ١٢٧.

٣شرح نهج البلاغه ج ٢ ص ١٧٨.

٤غيبت نعمانى ص ١٢١.

٥بحار ج ٥١ ص ٢١٨.

٦بحار ج ٥١ ص ١٥٧.

٧بحار ج ٥٣ ص ٣٤٣.

٨كهف ٦٥.

٩توبه ٣٣.

١٠محجة بحرانى ص ٨٦.

١١محجة بحرانى ص ٨٧.

١٢محجة بحرانى ص ٨٦.

١٣بحار ج ٥٢ ص ١٩١.

١٤تفسير عياشى ج ٢ ص ٨٧.

١٥تفسير عياشى ج ٢ ص ٥٦.

١٦تفسير عياشى ص ٨٨.

١٧روضه كافى ص ٢٨٧.

١٨سجده ٥٣.

١٩غيبت نعمانى ص ١٤٣.

٢٠تفسير عياشى ج ١ ص ١٨٣.

و از جمله موارد افزايش دادن اندك ، اعطاء معجزات و وسائل ارتباطى و تسلط حضرت مهدى عليه‌السلام بر جهان است ، از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده است كه فرمود:

اگر از عمر دنيا تنها يك روز باقى باشد خداوند مردى را بر مى انگيزد كه نام وى همچون نام من و اخلاقش چون خلق و خوى من و كنيه اش ابوعبدالله است و مردم بين ركن و مقام با وى بيعت مى كنند و فتوحاتى نصيب او گردد و همه اهل زمين گوينده لااله الا الله شوند، در اين هنگام سلمان فارسى برخاست و عرض كرد: اى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين مرد از ذريه كدام فرزند شماست ؟ فرمود: از فرزندان اين پسرم و با دست مبارك خود به امام حسين عليه‌السلام اشاره فرمود ١ اما روايات معتبر در اين باب نزد شيعه و تسنن اين است كه كنيه آن بزرگوار ابوالقاسم است كه همان كنيه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى باشد. از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه فرمود:

مهدى از خاندان من و از فرزندان فاطمه است او بر اساس ‍ شيوه و روش من مبارزه مى كند آنگونه كه من بر اساس وحى مبارزه نمودم ٢ و در روايتى ديگر آمده است كه:

او در آخر الزمان قيام به آئين اسلام مى نمايد همچنان كه من در آغاز اسلام قيام به آن نمودم ٣ همچنين فرمود:

در جهان جز فرمانروائى اسلام وجود نخواهد داشت و زمين چون لوح سيمين خواهد شد ٤ يعنى زمين از لوث كفر و نفاق پاك و پيراسته خواهد شد مانند شمش نقره خالص و ناب ، از امير مؤ منان عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

او قائم راءى و نظر را از قرآن مى گيرد، آنگاه كه ديگران قرآن را بر راءى و انديشه خود باز مى گردانند، به آنان شيوه عدالت را نشان مى دهد و كتاب و سنت را كه متروك و منزوى شده ، زنده مى كند ٥ به اين معنا كه حضرت مهدى عليه‌السلام از قرآن پيروى نموده و مانند منحرفان ، تفسير آنرا تحريف نمى كند.

از امام باقر عليه‌السلام نقل شده است كه فرمود:

گوئيا مشاهده مى كنم دين شما را همچون پرنده اى كه مى گريزد و در خون خود مى تپد كسى آن را به شما باز نمى گرداند مگر مردى از خاندان ما اهل بيت ، در آن هنگام وى در سال ، دو پاداش و بخشش و در ماه دو روزى به شما مى دهد و در زمان او به حكمت دست مى يابيد بگونه ايكه كه زن در خانه اش بر اساس كتاب خدا و سنت رسولش ‍ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم داورى مى كند ٦ اينكه امام مى فرمايد: همچون پرنده اى كه در خون خودش مى تپد تشبيه دقيقى از وضع اسلام است كه مانند پرنده مجروحى كه بالهاى خود را مى گشايد و از آسيب و ضربه هاى ظالمان در خون خود مى تپد يعنى اسلام را تحريف و مسلمانان را از آن دور مى سازند تا آنكه حضرت مهدى عليه‌السلام آن را نجات بخشيده و زنده كند و دوباره به مسلمانان برگرداند و مراد از اينكه در سال دو بخشش و در ماه دو روزى به شما مى دهد يعنى هر شش ماه يك پاداش و بخشش مالى از بيت المال و توزيع مواد غذائى و خوار و بار هر دو هفته يك بار صورت مى گيرد، امام صادق عليه‌السلام فرمود:

خداوند اسلام را پس از خوار شدن بوسيله او عزت مى بخشد و پس از متروك ماندن ، آنرا دو باره زنده مى كند و جزيه ماليات سرانه قرار مى دهد و با شمشير كافران و منكران را بسوى خدا دعوت مى كند هر كس ‍ سرپيچى كند كشته مى شود و هر كه با او در افتد خوار و بيچاره مى گردد ٧ و نيز مى فرمايد:

خداوند هر گونه بدعتى را بوسيله او از بين خواهد برد و هر گمراهى را محو و هر سنتى را زنده خواهد ساخت ٨ از امام باقر عليه‌السلام روايت شده كه فرمود:

در روى زمين هيچ ويرانه اى نمى ماند مگر اينكه آباد مى گردد. و هيچ معبودى جز خداوند متعال از بت و غير آن نمى ماند مگر اينكه دچار حريق گشته و مى سوزد ٩ طبيعى است اگر انسان با تعجب از خود سؤ ال كند، چگونه حضرت مهدى عليه‌السلام خواهد توانست اسلام را در ميان ملت هاى غير مسلمان گسترش دهد، با آنكه آنها در زندگى مادى غوطه ورند و از ايمان و ارزش هاى معنوى بدورند و نسبت به اسلام و مسلمانان بدبين هستند؟! ولى بايد به عوامل فراوان اعتقادى ، سياسى و اقتصادى كه پاره اى از آنها در بخش نهضت ظهور حضرت گذشت توجه گردد، از آن جمله اينكه ملت هاى جهان ، زندگى مادى و فاقد دين را تجربه نموده و خلاء موجود آن و عدم پاسخگوئى آنرا به وجدان انسان و انسانيت ، گوئيا به دست خود لمس كرده اند.

از جمله عوامل اينكه اسلام دين فطرى است و اگر زمامداران طاغوتى بگذارند نور اسلام به واسطه علماء و مؤ منان راستين به ملت ها برسد مجذوب نور آن شده و گروه گروه به اسلام مى پيوندند. و ديگر پديد آمدن نشانه ها و معجزاتى است كه توسط حضرت مهدى عليه‌السلام براى ملل جهان بوجود مى آيد و از بارزترين آنها نداى آسمانى است كه قبلا گذشت . گرچه تاءثير اين معجزات بر حكام جور، زود گذر و ضعيف و يا بى اثر است اما بر ملت هاى آنها به شكل هاى گوناگون ، مؤ ثر واقع مى شود و شايد از مهمترين عوامل تاءثير بر آنها پيروزى هاى پى در پى امام عليه‌السلام باشد زيرا ملت هاى غربى طبعا نيروهاى پيروزمند را دوست داشته و ستايش مى كنند اگرچه دشمن آنها باشد.

عامل ديگر، فرود آمدن مسيح عليه‌السلام است و نشانه ها و معجزاتى كه خداوند بدست با كفايت او براى ملت هاى غرب و مردم دنيا آشكار مى سازد، بلكه ظاهرا نقش و فعاليت حضرت مسيح عليه‌السلام اساسا در بين غربى ها است و طبعا ملل غربى و فرمانروايان آنها در آغاز بسبب وجود او مسرور شده و همه به او ايمان مى آورند. اما همينكه وى گرايش و تمايل خود را نسبت به حضرت مهدى عليه‌السلام و اسلام ابراز مى نمايد، دولت هاى غربى نسبت به آن حضرت دچار ترديد و تشويق مى شوند و موج حمايت همگانى از او كاهش ‍ مى يابد ولى در اين حال ياران و هوادارانى از ملت هاى غربى براى او باقى ماند كه در آنان تحولى اعتقادى و سياسى بوجود مى آيد بگونه ايكه در سرزمين هاى خود موجى از حركت ايجاد مى كنند چنانكه قبلا نيز به آن اشاره كرديم.

از ديگر عوامل ، جنبه اقتصادى است كه امكانات و وسائل رفاه بدست مهدى عليه‌السلام بسوى جهان اسلام بصورت مناسب تحول مى پذيرد و به گفته روايات مسلمانان ، در عصر او آنچنان از وفور نعمت برخوردار مى شوند كه در تاريخ جهان و ملت ها بى سابقه است و در مقابل آن ، بحران هاى اقتصادى و سياسى در كشورهاى غير اسلامى بوجود مى آيد، بديهى است چنين اوضاع و شرائطى تاءثير فراوانى بر ملت هاى غربى خواهد داشت.

# دگرگونى زندگى مادى و ايجاد رفاه

از نكات بارز در روايات مربوط به حضرت مهدى عليه‌السلام رفاه اقتصادى و پيشرفت تكنولوژى در حكومت جهان اوست . بويژه زمانيكه صدور اين روايات را در عصر پيامبر و پيش از تحولاتى كه امروز در علوم طبيعى پديد آمده است بدانيم كه زندگى مادى بشر را در مراحل نوينى قرار داده كه در بسيارى از پديده هاى زندگى روزمره و زندگى اجتماعى و اوضاع بين المللى ، نسبت به قبل تفاوت دارد، بعلاوه ، نوع زندگى مادى اى كه متون روايات از آن در عصر امام عليه‌السلام سخن مى گويد: از آنچه كه در عصر خود مى شناسيم بسيار بزرگتر است و آنچه ما را به آن پايه از رفاه مى رساند، تحول علوم با تلاش و كوشش عادى بشر است ... و اينك پاره اى از رواياتى كه در اين زمينه آمده است:

# استخراج گنج هاى زمين و تقسيم آن بين مردم

در اين زمينه روايات فراوانى وجود دارد، از جمله روايتى است كه از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است كه فرمود:

زمين گنجينه هايش را براى او خارج مى سازد و وى مال و سرمايه بى شمار بين مردم پخش مى كند ١٠ و در روايتى آمده است:

بگونه ای كه او از زمين همچون استوانه اى طلا بيرون مى آورد

و روايتى كه مى گويد:

او مال و ثروت را بى شمار بين مردم پخش مى كند

در منابع شيعه و سنى مشهور است و نشانگر رفاه اقتصادى بى سابقه و بر روحيه سخاوتمندى و محبت آن بزرگوار به مردم دلالت دارد.

و از امام باقر عليه‌السلام وارد شده است كه فرمود:

وقتى قائم اهل بيت قيام كند امكانات را بطور مساوى تقسيم مى نمايد و در رعيت عدالت را برقرار مى سازد، هر كس از وى اطاعت كند از خدا اطلاعت نموده و هر كس نافرمانى او را بكند نافرمانى خدا را نموده است ، تورات و ديگر كتابهاى الهى را از غارى در انطاكيه خارج مى سازد و بين يهويان بر اساس احكام تورات و ميان مسيحيان طبق احكام انجيل و بين اهل زبور بر پايه دستورات آن و بين مسلمانان بر اساس ‍ آيات قرآن داورى مى كند، اموال و ثروت هاى دنيا را از درون و برون زمين نزد وى جمع آورى مى شود و به مردم مى گويد بيائيد به سوى چيزى كه بخاطر آن قطع رحم و خويشاوندى نموديد و براى آن خون هاى حرام ريختيد و به علت آن مرتكب محرمات خدا شديد... به هر كس به اندازه اى مى دهد كه قبل از او هيچكس آن مقدار نداده است و زمين را پر از عدل و داد و نور گرداند همانگونه كه از ظلم و جور شر پر شده است ١١ برخوردارى امت مسلمان اسلامى از نعمت ها و عمران و آبادى زمين از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم منقول است كه فرمود:

امت من در زمان مهدى از چنان نعمتى برخوردار شوند كه مانند آن را هرگز برخوردار نشده باشند، آسمان باران بر سر آنان فرو ريزد و زمين هيچ گياهى را نگاه نداشته مگر اينكه آنرا مى روياند ١٢ و نيز فرمود:

امت او چنان نزدش پناه جويد كه زنبورهاى عسل نزد ملكه خود، زمين را از عدل و داد مالامال كند همانگونه كه از جور و ستم مالامال شده است ، بطوريكه مردم همچون جامعه نخستين خود گردند، وى خفته اى را بيدار نمى كند و خونى را نمى ريزد ١٣ بنظر مى رسد معناى جمله همچون جامعه نخستين خود اين باشد كه در جامعه اوليه بشرى كه يك امت بودند و بر پايه صفا و فطرت انسانى مى زيستند و اختلافى در ميان آنها نبود، چنانكه خداوند در قرآن فرموده است : مردم يك امت بوده اند ١٤ اين امر نقطه نظر پاره اى از روايات را تاءييد مى كند كه جامعه انسانى در عصر مهدى عليه‌السلام يك جامعه بدون فقر و بى نيازى خواهد بود، آنگاه جامعه اى با عشق و محبت و دوستى و بدون اختلاف و كشمكش كه نيازى به محاكم قضائى ندارد و در مرحله بعد جامعه اى كه معاملات بدون مبادله پول انجام مى گيرد بگونه اى كه افراد آن قربة الى الله به يكديگر خدمت خواهند كرد و نيازها و مايحتاج خود را با هم و با اهداء صلوات و درود بر پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر طرف خواهند نمود.

همچنين پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

ساكنان آسمان و زمين از او خشنود مى شوند، آسمان از ريزش ‍ باران قطره اى دريغ نكرده و زمين از رويش گياهان خوددارى نمى كند بگونه ای كه زندگان آرزو مى كنند كه كاش مردگان زنده مى شدند١٥ براى اينكه از اين نعمت ها بهره مند شوند.

از امام باقر عليه‌السلام نقل شده است كه فرمود:

خداوند متعال دين خود را بوسيله او آشكار مى گرداند هر چند مشركان نپسندند و ويرانى هاى زمين همه آباد مى گردد ١٦ و امام صادق عليه‌السلام فرمود:

مهدى محبوب دلهاى مردم است و خداوند بوسيله او آتش ‍ فتنه ناگوار را خاموش مى گرداند ١٧ در تفسير آيه مدهامتان از امام صادق عليه‌السلام منقول است كه فرمود:

بين مكه و مدينه از درختان نخل متصل مى گردد ١٨ از سعيدبن جبير نقل شده است كه گفت:

سالى كه قائم قيام مى كند بيست و چهار نوبت بر زمين باران مى بارد كه آثار و بركات آن ديده مى شود ١٩ ابن حماد آورده است كه:

نشانه مهدى ، سخت گيرى نسبت به كارگزاران و بخشنده بودن با مال و دلسوز نسبت به بينوايان است

و نيز آمده كه : مهدى گوئيا، كره به دهان بيچارگان مى گذارد ٢٠

# دگرگونى علوم طبيعى و وسائل زندگى

روايات مربوط به حضرت مهدى عليه‌السلام بسيارى از امور غير مادى را براى نسل هاى گذشته و معاصر بيان مى كند از جمله وسائل ارتباط جمعى و ابزار بصرى و پژوهشگرى و جنگ افزارها و سيستمهاى اقتصادى و حكومت و قضاوت و چيزهاى ديگر، كه ظاهرا برخى از آنها كرامت و معجزه است كه خداوند متعال آن را بدست حضرت و يارانش جامه عمل مى پوشاند. ولى بسيارى از آنها نتيجه تحول علوم طبيعى و بهره گيرى از قوانين و نعمت هاى الهى است كه بصورت مواد و عناصر در زمين و آسمان در دسترس انسان قرار گرفته است . روايات متعددى دلالت دارد كه تحولى كه در علوم طبيعى توسط حضرت مهدى عليه‌السلام انجام مى پذيرد جهشى در پيشرفت زندگى بشريت در روى زمين و تمام زواياى آن خواهد بود. از اين رو امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

دانش بيست و هفت حرف شعبه و شاخه است و مجموع آنچه پيامبران آورده اند دو حرف است و مردم تا آن روز بيش از آن دو حرف را نمى دانند و چون قائم قيام كند بيست و پنج حرف بقيه را برون آورده و در ميان مردم منتشر مى سازد و بدين سان مجموع بيست و هفت جزء دانش را نشر مى دهد ٢١ اين روايت هر چند به علوم پيام آوران الهى ناظر است ، ولى علاوه بر علم و شناخت خداوند و رسالت او و آخرت ، به دانش هاى طبيعى نيز توجه دارد كه طبق اخبار رسيده ، پاره اى از اصول همين دانش ها را نيز پيامبران عليهم‌السلام به انسانها آموخته اند و آنها را به اين علوم راهنمائى كرده و جزئى از دريچه هاى آن را به روى آنان گشوده اند. از جمله آموختن خياطى توسط حضرت ادريس و كشتى سازى و نجارى توسط حضرت نوح عليه‌السلام و زره سازى بوسيله حضرت داوود و سليمان به مردم انجام گرفته است ... و بعيد نيست مراد از علم در اين روايت هم علوم دين و هم علوم طبيعى باشد به اين معنى كه نسبت علومى كه در اختيار مردم است با علومى كه حضرت مهدى عليه‌السلام به آنان مى آموزد نسبت ٢ و ٢٥ است دو بيست و پنجم.

از امام باقر عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

بدانيد كه ذوالقرنين در انتخاب دو ابر رام و سركش مخير گرديد و او ابر رام را برگزيد و ابر سركش ، براى دوست و محبوب شما مهدى ذخيره گرديد، راوى گفت : سؤ ال كردم : ابر سركش كدام است ؟ فرمود: ابرى كه در آن غرش رعد و صاعقه و يا برق وجود داشته باشد كه محبوب شما بر آن سوار مى گردد. بدانيد كه او بر ابر سوار گرديده و با اين وسائل بالا مى رود، وسائل آسمانها و زمين هاى هفتگانه كه پنج طبقه آن آباد و دو تاى آن ويران است ٢٢ و از امام صادق عليه‌السلام منقول است كه فرمود:

در زمان قائم شخص مؤ من در حاليكه در مشرق بسر مى برد، برادر خود را كه در مغرب است ديده و نيز آنكه در مغرب است برادر خويش را در مشرق خواهد ديد ٢٣

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

١بيان شافعى ص ١٢٩.

٢بيان شافعى ص ٦٣.

٣بحار ج ٥١ ص ٧٨.

٤ملاحم و فتن ص ٦٦.

٥شرح نهج البلاغه ج ٤ ص ٣٦.

٦بحار ج ٥٢ ص ٣٥٢.

٧بشارة الاسلام ص ٢٩٧.

٨كافى ج ١ ص ٤١٢.

٩كمال الدين صدوق ص ٣٣١.

١٠بحار ج ٥١ ص ٦٨.

١١بحار ج ٥٢ ص ٣٥١.

١٢نسخه خطى ابن حماد ص ٩٨.

١٣نسخه خطى ابن حماد ص ٩٩.

١٤بقره ٢١٣.

١٥نسخه خطى ابن حماد ص ٩٩.

١٦بحار ج ٥٢ ص ١٩١.

١٧بشارة الاسلام ص ١٨٥.

١٨بحار ج ٥٦ ص ٤٩.

١٩كشف الغمه ج ٣ ص ٢٥٠.

٢٠نسخه خطى ابن حماد ص ٩٨.

٢١بحار ج ٥٢ ص ٣٣٦.

٢٢بحار ج ٥٢ ص ٣٢١.

٢٣بحار ج ٥٢ ص ٣٩١.

و نيز فرمود:

چون قائم ما قيام نمايد خداوند گوش و چشم شيعيان ما را چنان تقويت مى كند كه بين آنها و امام عليه‌السلام پست و پيك وجود نداشته باشد بگونه ايكه وقتى امام با آنها سخن مى گويد آنان مى شنوند و او را مى بينند و امام در جايگاه خود قرار دارد ١ و از آن حضرت نقل شده است كه فرمود:

وقتى كارها در اختيار صاحب الامر قرار گيرد خداوند متعال پستى هاى زمين را مرتفع و برجستگى هاى آنرا هموار مى گرداند بگونه اى كه دنيا در پيش او همچون كف دستش باشد كداميك از شما اگر در كف دستتان مويى باشد آنرا نمى بينيد؟

و روايت شده است كه : ستونى از نور، از زمين تا آسمان براى او نصب مى گردد و اعمال بندگان خدا را در آن مى بيند و در زير صخره اى در اهرام مصر علومى براى وى ذخيره گرديده است كه دست قبل از او بدان نمى رسد. ٢ و روايات ديگرى كه مجال بحث و بررسى كامل و تفسير و توضيح آنها نيست . مثلا بخشى از آنها درباره تحول علوم بطور كلى و تغيير توانائى هاى ذهنى و ابزارهاى ويژه مؤ منان و بعضى ديگر درباه وسائل و كرامات امام عصر عليه‌السلام و يارانش سخن مى گويد از آن جمله روايتى است كه از امام باقر عليه‌السلام نقل شده است ، حضرت فرمود:

گوئيا من ياران قائم را مى بينم كه بر شرق و غرب جهان احاطه پيدا كرده اند و همه چيز تحت فرمان آنهاست ، حتى درندگان زمين و پرندگان شكارى آسمان در پى رضايت آنها خواهند بود و همه چيز حتى اين نقطه زمين بر نقطه ديگر آن اظهار فخر و غرور مى كند و مى گويد: امروز مردى از ياران قائم بر من قدم نهاد و عبور كرد ٣ و نيز از آن بزرگوار نقل شده است كه فرمود:

چون قائم قيام كند در هر منطقه اى از مناطق زمين ، مردى را بعنوان نماينده مى فرستد و مى گويد دستورالعمل تو در كف دست توست ، چنانچه اءمرى برايت پيش آمد كه آن را نفهميدى و حكمش را ندانستى به كف دست خود نگاه كن و بر طبق آنچه در آن است عمل نما ٤ اين روايت در كتاب يوم الخلاص به منابعى نسبت داده شده كه آنها را در آن كتابها نيافتم . و ممكن است اين جريانها به صورت اعجاز و كرامت براى آنان اتفاق افتد و يا بر اساس قواعد علمى و وسائل و ابزار پيشرفته انجام پذيرد.

# حكومتى بزرگتر از سلطنت سليمان و ذوالقرنين

از روايات مربوط به حضرت مهدى عليه‌السلام استفاده مى شود كه حكومت اسلامى و جهانى اى را كه آن حضرت بپا مى كند از فرمانروائى سليمان و ذوالقرنين عليه‌السلام با عظمت تر است كه برخى روايات بر اين موضوع صراحت دارد، مانند روايتى كه از امام باقر عليه‌السلام نقل شده است كه فرمود:

قلمرو فرمانروائى ما از زمامدارى سليمان بن داوود و حكومت ما از سلطنت او بزرگتر است

و روايت بعدى حاكى از اين است كه ابزار و وسائلى در اختيار آن حضرت خواهد بود كه در اختيار ذوالقرنين نبوده است و رواياتى كه دلالت دارد به اينكه آنچه از پيامبران به ارث مانده است از جمله ميراث سليمان در اختيار وى قرار دارد و دنيا نزد او همچون كف دست او خواهد بود.

زيرا قلمرو حكومت حضرت سليمان عليه‌السلام شامل فلسطين و سرزمين شام بود و مصر و ماوراى آن يعنى قاره آفريقا را در بر نمى گرفت و به گفته روايات يمن تا هند و چين و ممالك ديگر نيز در قلمرو فرمانروائى وى نبوده است ، بلكه طبق روايات شهر استخر واقع در جنوب ايران نيز خارج از حيطه فرمانروائى آن حضرت بوده است در حاليكه طبق روايات ، حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام سراسر جهان را فرا مى گيرد بگونه ايكه هيچ آبادى نمى ماند مگر آنكه در آن شهادت به يگانگى خدا و گواهى به رسالت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم داده مى شود و روى زمين ويرانه اى نمى ماند مگر آنكه آباد مى گردد.

و از طرفى ، امكاناتى كه در اختيار مهدى عليه‌السلام مى باشد بيش از امكاناتى است كه خداى سبحان در اختيار حضرت سليمان قرار داد چه آنهائى كه معجزه آسا و با عنايت الهى در اختيار وى قرار مى گيرد و چه آنهائى كه از لحاظ پيشرفت علوم و بهره بردارى از امكانات طبيعى از آن برخوردار مى گردد و اما از حيث زمان ، طبق روايات و گفته مورخان فرمانروائى سليمان عليه‌السلام حدود نيم قرن طول كشيد و پس از وفات او در سال ٩٣١ قبل از ميلاد، انحراف بوجود آمد و دولت او از هم پاشيد و بين دو مملكت قدس و نابلس جنگ در گرفت.

گرچه روايات مربوط به مدت حكومت مهدى عليه‌السلام در طول حيات او و پس ‍ از آن متفاوت است اما آنچه به اعتقاد ما مزيت دارد اين است كه حكومت جهانى حضرت ، تا پايان دنيا استمرار خواهد داشت و بعد از او، فرزندان وى كه ادامه دهندگان راه آن حضرت مى باشند به حكومت مى رسند، آنگاه بعضى از پيامبران و امامان اهل بيت عليهم‌السلام به دنيا باز مى گردند و تا پايان اين جهان حكمرانى خواهند كرد.

# راه يافتن به جهان بالا

و در روايتى از امام صادق عليه‌السلام آمده است كه فرمود:

خداوند ذوالقرنين را در انتخاب دو ابر رام و سركش آزاد گذاشت و او ابر رام را انتخاب كرد كه رعد و برقى در آن نبود و اگر سركش را برمى گزيد حق او نبود زيرا خداوند آنرا براى قائم ذخيره كرده است ٥ اين روايت صراحت دارد كه آن حضرت از وسيله هاى گوناگون و ابزارهاى ويژه اى در بالا رفتن و حركت بين ستارگان آسمانها و جهان بالا استفاده مى كند. ابرى كه داراى صاعقه و رعد و برق است ... و با اين وسائل بالا مى رود، وسيله هاى آسمانها و زمين.

همچنين دلالت دارد كه بالا رفتن امام عليه‌السلام در جهان هاى آسمانهاى هفتگانه و زمين هاى ششگانه بجز كره خاكى ما انجام مى پذيرد. و آن مطلب بدين معنى نيست كه تنها او از اين وسائل فضاپيما و مركب هاى آسمانى استفاده مى كند بلكه در عصر آن حضرت وضع بگونه اى مى گردد كه سفر به كرات آسمانى و زمين ديگر، همچون مسافرت در عصر ما از قاره اى به قاره ديگر خواهد بود.

و نيز گفته امام عليه‌السلام نشانگر اين است كه پنج كره زمين و يا پنج زمين و آسمان آباد و مسكونى است و ارتباط با جوامع آنها بزودى انجام خواهد گرفت . طبق رواياتى متعدد، كرات زيادى در آسمانها وجود دارد كه آباد و داراى جوامعى از مخلوقات خدا هستند كه غير از نوع انسان و فرشته و جن مى باشند، كه علامه مجلسى مجموعه اى از آنها را در بحارالانوار آورده است ، همچنين شمارى از آيات قرآن بر اين معنى دلالت دارد از آن جمله آيه شريفه:

اى جنيان و اى انسانها اگر مى توانيد به اعماق آسمانها و زمين راه پيدا كنيد، پس اقدام كنيد ولى موفق به اين نفوذ و سفر نمى شويد مگر به تسلط و فرمانروائى ٦ يعنى بزودى زندگى روى زمين در زمان حضرت مهدى عليه‌السلام وارد مرحله جديد مى شود كه بطور كلى با گذشته ها تفاوت دارد. و در اينجا فرصت توضيح بيشتر پيرامون آن نيست.

# راه يافتن به جهان آخرت و بهشت

از برجسته ترين حركت هايى كه در جهان ما در زمان و موقعيت خود و آنچه در آن است خواهد داشت ، حركت از جهان ماده به سوى جهان غيب و يا برعكس خواهد بود كه قرآن و اسلام از آن پرده برمى دارد و در اهميت دادن به اين امر و هماهنگى با آن تاءكيد مى ورزد و اين سير را بازگشت انسان به سوى خدا و ملاقات با او و يا رفتن به سوى ملاء اعلى و آخرت مى نامد.

و در سطحى جهانى ، بدين جهت كه بين جهان ما و جهان گسترده غيب كه از ديد ما پنهان است ، وحدت و يكپارچگى بوجود مى آيد، آنرا قيامت و رستاخيز ياد مى كند.

و نقطه اوج اين حركت نسبت به انسان مرگ است كه از ديدگاه اسلام ورود به زندگى جاودانه و پايان ناپذير و بسيار گسترده است نه فنا و نيستى كه گاهى تصور مى كنيم و اوج آن نسبت به جهان هستى قيامت است و يكسان بودن جهان ماده و غيب.

در قرآن و سنت آمده است كه رستاخيز و قيامت داراى مقدمات و نشانه هايى است پى در پى كه در زمين و آسمان و جامعه بشرى پديد مى آيد و از برخى روايات استفاده مى شود كه حكومت مهدى عليه‌السلام از نشانه هاى قيامت است و آنچه جملگى بر آن اتفاق نظر دارند اين است كه علامت هاى رستاخيز پس از حكومت وى آغاز و آشكار مى گردد. اكنون ببينيم رستاخيز چگونه آغاز مى گردد؟

بنظر مى رسد كه راه يافتن به دنياهاى بالايى كه روايات ، از آن سخن مى گويد و در زمان حضرت مهدى عليه‌السلام انجام مى گيرد مقدمه اى بر راه يابى وسيع ترى به آخرت و بهشت است . بنابراين رواياتى كه درباره رجعت و بازگشت عده اى از پيامبران و امامان عليهم‌السلام به زمين و حكمرانى آنان بعد از مهدى عليه‌السلام سخن گفته و نيز آنچه را كه در آيات متعدد تفسير به رجعت شده است ، مراد از آن ، همين مرحله است و اعتقاد به رجعت هر چند از ضروريات اسلام و مذهب تشيع نيست ، يعنى عدم اعتقاد به آن ، انسان را از مذاهب اهل بيت عليهم‌السلام و از اسلام خارج نمى سازد، اما روايات مربوط به آن به حدى زياد و مورد وثوق است كه موجب اعتقاد به آن مى گردد.

طبق برخى از روايات ، رجعت ، پس از حكومت حضرت مهدى عليه‌السلام و يازده مهدى ديگر پس از آن حضرت ، آغاز مى گردد چه اينكه امام صادق عليه‌السلام فرمود:

همانا بعد از قائم يازده مهدى از فرزندان حسين عليه‌السلام از ما اهل بيت هستند ٧ اينك به ذكر چند نمونه از روايات مربوط به رجعت بسنده مى كنيم:

امام زين العابدين عليه‌السلام در تفسير اين آيه آن خدايى كه قرآن را بر تو فرض ‍ گردانيد، البته تو را به جايگاه خود بازگرداند فرمود:

پيامبر شما به سوى تان رجعت نموده و باز مى گردد ٨ ابوبصير گفت : امام باقر عليه‌السلام به من فرمود:

مگر اهل عراق منكر رجعت هستند؟ گفتم : آرى فرمود: آيا قرآن نمى خوانند: و روزى كه از هر امت دسته اى را برانگيزيم ٩ در روايت ديگرى از امام صادق عليه‌السلام درباره آيه ياد شده سؤ ال كردند، حضرت فرمود:

مردم درباره آن چه مى گويند؟ عرض كردم آنها مى گويند آيه راجع به قيامت است فرمود: خداوند در روز قيامت از هر امتى دسته را زنده مى گرداند و بقيه را به حال خود رها مى سازد! اين آيه قطعا در مورد رجعت است و آيه مربوط به قيامت اين است : جملگى آنها را محشور گردانيم بى آنكه كسى را فرو گذاريم و... ١٠ زراره گويد: از امام صادق عليه‌السلام درباره امور مهم رجعت و امثال آن پرسيدم حضرت فرمود:

آنچه كه از آن مى پرسيد هنوز وقتش نرسيده است . بلكه آنها تكذيب كردند آنچه را كه احاطه علمى به آن نداشتند و به تاءويل آن نرسيده اند. ١١ برخى روايات مى گويد: رجعت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بعد از رجعت امامان عليهم‌السلام مى باشد و نخستين كسى كه از آنان به دنيا برمى گردد امام حسين عليه‌السلام است ، چنان كه امام صادق عليه‌السلام فرمود:

نخستين كسى كه به دنيا بازگشت مى كند حسين بن على عليهما‌السلام است و آنقدر حكومت و فرمانروائى مى كند كه در اثر پيرى موى ابرويش ‍ به روى چشمهايش فرو مى افتد ١٢ و در روايتى از آن حضرت نقل شده است كه فرمود:

رجعت امرى عمومى و همگانى نيست بلكه ويژه عده اى است ، زيرا بازگشت نمى كنند به دنيا مگر مؤ منان راستين و خالص و يا كافران صد در صد مشرك . ١٣ حضرت مهدى عليه‌السلام

# از ديدگاه شيعه اعتقاد به امامت از پايه هاى اساسى مذهب تشيع

اعتقاد به امامت امامان دوازده گانه از خاندان رسالت عليهم‌السلام از پايه هاى اساسى مذهب ما شمرده مى شود و بدين سبب است كه مذهب ما به نام مذهب امامى و مذهب تشيع و مذهب اهل بيت خوانده مى شود و ما پيروان اين عقيده را امامى و شيعه پيرو اهلبيت مى نامند.

به اعتقاد ما نخستين امام معصوم امير مؤ منان على بن ابيطالب عليه‌السلام و آخرين آنان حضرت مهدى عليه‌السلام امام منتظر محمد بن حسن عسكرى عليه‌السلام مى باشد كه در سال ٢٥٥ هجرى در سامرا، ديده به جهان گشود آنگاه خداوند عمر او را طولانى گردانيده و وى را از ديده ها پنهان نگاه داشت تا روزى كه وعده خود را قطعى نموده و آن بزرگوار را ظاهر گرداند و بوسيله او آئين اسلام را به تمام اديان پيروز و غالب و جهان را پر از عدل و داد سازد.

بنابراين باور داشتن اينكه مهدى موعود عليه‌السلام امام دوازدهم و زنده و غايب مى باشد جزئى از مذهب ما شمرده مى شود و بدون آن نمى تواند يك مسلمان ، شيعه دوازده امامى و حتى يك مسلمان سنى يا زيدى و يا اسماعيلى باشد.

البته برخى از برادران هم كيش ما نسبت به عقيده ما به امامت ، پيشوايان معصوم عليه‌السلام و غيبت حضرت مهدى ارواحنا فداه اظهار شگفتى مى كنند. حال آن كه معيار و ميزان در امور ممكن ، بعيد شمردن و يا نيكو شمردن آن نيست ، بلكه بايد روايت صريحى از ناحيه پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ثابت شود و ما معتقديم تصريحاتى كه دال بر امامت و غيبت مهدى عليه‌السلام مى باشد متواتر و قطعى است. و هر گاه نص ثابت شد و دليل بر آن اقامه گرديد شخص ‍ مسلمان مكلف است آن را بپذيرد و متعبد به آن باشد و ديگران بايد وى را معذور بدارند و يا او را قانع سازند، چه خوب گفته شاعر عرب:

ما پيرو دليليم به هر سوئى گرايد مى گرائيم

برادران اهل سنت ما هر چند تطبيق مهدى موعود بر امام محمد بن حسن عسگرى عليه‌السلام وحدت نظر ندارند، اما در تمام رواياتى كه درباره وى آمده است نظير بشارت به وجود او حركت نهضت و ظهورش و تجديد اسلام بدست آن بزرگوار و جهانى بودن حكومت وى ، با ما موافق بوده و وحدت نظر دارند بگونه اى كه روايات مربوط به حضرتش را در منابع شيعه و سنى يكسان و يا شبيه به يكديگر ملاحظه مى كنيد كه در فصل بعد از نظرتان خواهد گذشت.

در عين حال عده اى از علماى اهل سنت مانند ابن عربى و شعرانى و ديگران با ما هم عقيده اند كه حضرت مهدى عليه‌السلام همان محمد بن حسن عسكرى عليه‌السلام است و به نام و نسب آن حضرت تصريح كرده و او را زنده و غايب مى دانند و صاحب كتاب مهدى موعود اسامى جمعى از آنان را نقل كرده است.

دانشمندان اسلامى و دست اندركاران جنبش هاى اسلامى ، بايد از اين اشتراك عقيده درباره مهدى عليه‌السلام كه ميان تمام مسلمانان وجود دارد بنحو شايسته اى استفاده كنند، چرا كه اين باور تاءثيرى حيات بخش در بالا بردن سطح ايمان توده هاى مسلمان ، به غيب و به وعده نصرت الهى براى آنان خواهد داشت و روحيه استقامت و سازش ناپذيرى آنان را در برابر دشمن بالا برده و براى يارى پيشواى موعودشان مهيا مى سازد.

و مسئله انطباق مهدى عليه‌السلام بر امام محمد بن حسن عسكرى عليه‌السلام كه نزد برادران اهل سنت ما هنوز ثابت نيست ، نبايستى سبب شود از كسانى كه قائل به اين عقيده هستند و آن را وسيله تقرب و نزديكى به خداوند مى دانند، انتقاد كنند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

١بحار ج ٥٢ ص ٢٣٦.

٢كمال الدين صدوق ص ٥٦٥.

٣بحار ج ٥٢ ص ٣٢٧.

٤غيبت نعمانى ص ٣١٩.

٥بحار ج ٥٢ ص ٣٢١.

٦رحمان ٢٣ ٢٤.

٧غيبت طوسى ص ٢٢٩.

٨بحار ج ٥٣ ص ٥٦.

٩بحار ج ٥٣ ص ٤٠.

١٠بحار ج ٥٣ ص ٥٠.

١١بحار ج ٥٣ ص ٤٠.

١٢بحار ج ٥٣ ص ٤٦.

١٣بحار ج ٥٣ ص ٣٩.

البته هدف ما در اينجا مطرح ساختن بحث كلامى اعتقاد شيعيان درباره حضرت مهدى عليه‌السلام نيست . بلكه ارائه ديدگاهى از اين روحيه جوشان و سرشار است كه مجامع و محافل شيعى با آن ماءنوس است و اين عقيده و انديشه اى است كه در دل و جان شيعيان و در خلال نسل ها و پرورش يافتن پدران و مادران با آن ، توانسته است گنجينه عظيمى از محبت و احترام و انتظار ظهور وى را بوجود آورد.

از اين رو حضرت مهدى ارواحنا فداه بقيه الله در زمين و حجت او از خاندان رسالت و خاتم اوصياء و امامان عليهم‌السلام مى باشد و پاسدار حريم قرآن و وحى آن و پرتوافكن نور خدا در زمين محسوب مى گردد. تمام ارزش ها و الگوهاى اسلامى در شخصيت وى تبلور يافته و شبيه به نبوت و امتداد شعاع و پرتو رسالت است.

و در غيبت او مقاصدى بزرگ و اسرار و حكمت الهى و مظلوميت پيامبران و امامان اهل بيت عليهم‌السلام و اولياء و مؤ منين كه به دست حاكمان ستمگر و سلاطين جور بوجود آمده ، نهفته است . و آرزوهاى مؤ منان با وعده پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به ظهور مقدس آن حضرت قوت و رونق مى گيرد و دلهاى غمزده آنان به شور و نشاط مى گرايد و درفش اسلام را با قدرت تمام به اهتزاز در مى آورند هر چند تندبادهاى مخالف بورزد و راه طولانى باشد. آنان با صاحب آن پرچم ، عهد و ميثاق بسته اند.

و اگر شيعه با سرمايه زندگى معنوى خود، با پيامبران و خاندان وى ارتباط داشته و معروف است ، براى اين است كه شخصيت امام مهدى ارواحنا فداه و ماءموريت موعود او داراى جاذبه ويژه اى در سيراب ساختن روح شيعه با عشق و اميد و مهر مى باشد.

گروهى از اينكه شيعه نسبت به علماى خود احترام قائل است انتقاد مى كنند. در حالى كه گروهى ديگر آن را ستوده و مورد تقدير قرار مى دهند، شگفتى و انتقاد زمانى افزايش مى يابد كه مى بينند شيعه به مرجع تقليد و نائب امام مهدى عليه‌السلام احترام و تعظيم نموده و مقيد به فتواى وى هستند. اما هنگامى كه اين شدت علاقه به امامان معصوم عليهم‌السلام مى رسد، عده اى ما را به غلو و گزافه گويى متهم مى سازند و حتى برخى از آنها در تهمت زدن افراط مى كنند و مى گويند: العياذبالله شيعه ، پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امامان عليهم‌السلام و مراجع را خدا مى داند و آنها را پرستش مى كند.

ولى مسئله ، تنها احترام شديد شيعه و اطاعت و تقديس آنان نسبت به علماى ربانى و پيشوايان معصوم نيست ، بلكه در واقع دورى گزيدن و فاصله گرفتن ما مسلمانان از بينش اسلامى نسبت به انسان و معامله و رفتار با اوست . در نتيجه ما در قرآن كريم در رابطه با ارزش انسان ، سه روش را ملاحظه مى كنيم : نخست شيوه جاهلى است كه بر طبق آيات مربوط به اعراب و كسانى كه پيامبر را از پشت حنجره صدا مى زدند. و ديگرى مكتب مادى ماترياليسم است كه آيات مربوط به دشمنان پيامبران و صاحبان تمدن هاى الحادى ، از آنان ياد مى كند. و سوم طريقه و روش اسلام است كه بر اساس آيات مربوط به احترام به انسان و رهنمونى او به عالم عقلى و معنوى و عملى ، مورد توجه قرار داده است.

و كافى است در جهانى اسلامى كه ما بسر مى بريم ، تاءثيرات زيادى را از جاهليت و مادى گرى غرب ، در ديدگاه ما نسبت به انبياء و پيشوايان و اولياء شهيدان و مؤ منان و نسبت به توده ها و ملت هاى اسلامى ما و حتى خودمان مشاهده كنيم.

انحطاط تمدن مادى و تسلط غرب بر جوامع ما، اوضاع و شرايط دشوارى را از حيث سياسى ، اقتصادى و اجتماعى ايجاد كرده است كه با وجود آن زندگى انسان مسلمان ، محترم شمرده نمى شود پس چگونه مى توان به حرمت نهادن به ديگر ابعاد وجودى وى چشم دوخت ؟

!

همچنانكه انديشه ما را به ذهن عصر جاهليت بدل ساخت ، ذهنى كه پيوسته گرايش به سادگى به مفهوم منطقى آن دارد و با جمع و تركيب صفات ، عناد و دشمنى دارد. از اين رو مى بينيد كه ما فلان اءمر را تنها از يك بعد مى خواهيم بشناسيم و از ابعاد گوناگون آن در همان حال صرف نظر كنيم ، همچنين در دل خود يك نوع توجه نسبت به مسئله اى احساس ‍ مى كنيم و به خود اجازه نمى دهيم جهات و جنبه هاى ديگر آن را نيز دريابيم . در مورد اولياء و پيشوايان و پيامبران الهى نيز اينگونه رفتار مى كنيم و تنها ظاهر امر و حال آنان را ملاحظه مى كنيم و از اوج كمالات والاى معنوى و جهان عقلانى آنها غافليم . و اگر شخصى اينگونه به اءمور بنگرد مى گوئيم : غلوّ كرده است و اگر عقل و دلش به خاطر آن بتپد او را ديوانه و منحرف مى خوانيم.

اين امر وقتى به خطرناكترين نقطه مى رسد كه ما به آن لباس مذهب بپوشانيم و در برابر تقديس و احترام اولياء و امامان و پيامبران بايستيم به بهانه اينكه ، با احترام نسبت به ذات مقدس خداوند و توحيد او منافات دارد. و گوئيا معنى و مقصود از اينكه آنان هم بشر هستند اين است كه آنها همچون مشتى ريگ و سنگ بيابان اند و مقايسه بين سنگ صحرا و آسمان مطرح است و شق سومى در كار نيست . و گوئيا باغ و بستان و نهر و رودخانه و ارتفاعات و قله هايى در اين صحراى جامعه بشرى وجود ندارد و مثل اينكه ، نور الهى كه خداوند در سوره نور مى فرمايد: مثل نوره كمكشوة فيها مصباح در غيره كره زمين و در موجوداتى غير از پيامبران و امامان و اولياء خدا عليهم‌السلام تبلور يافته است!

من بر اين باورم كه اين هشيارى و آگاهى اسلامى و حركت امت مسلمان به سوى اسلام و ايستادگى در برابر دشمنان ، همان راهى است كه ما به هستى و موجوديت اسلامى خود و انسان مسلمان ، دست يابيم و از نو پيامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را شناخته و پيشوايان و علماى خود را باز يابيم و با آنان بگونه اى باشيم و عمل كنيم كه شايسته شخصيت كامل و ربانى و در خور شاءن و مقام والاى آنان است و دلهاى خود را دوباره با عشق و محبت پاك آنان سرشار سازيم و اين عشق و محبت راستين ما را به عشق و محبتى والاتر و بزرگتر، يعنى عشق به اللّه پروردگار آنان و ما مى كشاند. عشق اسطرلاب اسرار خداست .

كسى كه مشاهده درختى او را از ديدن جنگل باز مى دارد بايد كسى را كه آن درخت را با جنگل و كوه و آسمان باهم مى بيند معذور دارد و نيز كسى كه قداست و احترام دانشمندان دينى و اولياء و امامان و پيامبران و زيستن در جهان آنان را مانع توحيد و تقديس خداوند ببيند، بايد كسى را كه اين احترامات را نوعى از شعائر اسلامى مى بيند كه شرع وضع كرده تا زندگى بوسيله آنها سامان يابد و راهگشاى ما به سوى احترام و كرنش و ذكر و ياد حضرت حق باشد نيز معذور دارد.

پس هرگاه ظرفيت انديشه ام محدود و ظرف دلم كوچك باشد با محبت آفريده هاى بزرگ لبريز مى شود و جائى براى محبت آفريدگار در آن باقى نمى ماند. پس من بايستى خردمندان فرزانه و دريادلى را كه جمع و تركيب ابعاد وجودى گوناگون در دلشان مى گنجد و قادر بر درك قله هاى زمين و آفاق در آسمان و همزيستى با همه آنهاست ، معذور بدارم.

# مقام حضرت مهدى عليه‌السلام در پيشگاه پروردگار

پيش از آنكه پاره اى از روايات و دعاها و زيارتهايى را كه نمونه هايى از اعتقاد و عواطف ما نسبت به حضرتش ارواحنافداه مى باشند بياوريم ، مناسب است ، اندكى از روايت هائى را كه نشانگر مقام و مرتبه آن بزرگوار مى باشد يادآور شويم . در منابع شيعه و سنى آمده است كه مقام و منزلت او در پيشگاه خداوند بس بزرگ و رفيع است او سرور و سالار دنيا و آخرت و از سروران اهل بهشت و طاوس بهشتيان است جامه هاى درخشنده اى از نور الهى بر تن دارد و الهام گيرنده و هدايت شده از سوى خداوند است ، هر چند پيامبر محسوب نمى شود، خداى سبحان كرامت ها و نشانه هاى معجزات بسيارى را به دست وحى جارى مى سازد.

بلكه روايات معروفى كه منافع شيعه و سنى آنرا نقل كرده اند، دلالت دارد كه آن حضرت در صفوف پيامبران و رسولان صلوات اللّه عليهم جاى دارد. چنانكه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

ما فرزندان عبدالمطلب ، سروران اهل بهشتيم ، من و حمزه و على و حسن و حسين و مهدى ١ همچنين در منابع ما روايات مشروحى در فضائل پيشوايان معصوم عليه‌السلام و شاءن و مقام والاى ايشان در نزد پروردگار آمده است ، از آن جمله روايت هايى ويژه حضرت مهدى منتظر ارواحنافداه مى باشد به اينكه وى نور خدا در روى زمين و شريك قرآن در واجب الاطاعة بودن و معدن علم الهى و گنجينه سر خداوند است . آنچه را كه علما در كتب عقايد و تفسير و حديث به تفصيل آورده اند و بيشتر آنان آن حضرت را بر ساير امامان بعد از اميرمؤ منان و حسن و حسين عليهم‌السلام برترى و فضيلت داده اند، كه در اين باره روايت نيز آمده است.

و نزد اهل سنت نيز برترى او بر ابوبكر و عمر وارد شده است از ابن سيرين سؤ ال كردند:

مهدى بهتر است يا ابوبكر و عمر؟ گفت : مهدى از آن دو به مراتب بهتر است و با پيامبر و نبى همطراز مى باشد ٢

# سخنان امامان درباره حضرت مهدى عليه‌السلام

نكته قابل توجه در اين زمينه اين است كه ما امامان عليهم‌السلام را پيشگامان و بيان كنندگان عواطف و اشتياق خود نسبت به حضرت مهدى عليه‌السلام مى يابيم ، آنان با ايمان به وعده پيامبر و قبل از ولادت مهدى عليه‌السلام نسبت به فرزند موعود خود و آنچه در آينده بدست او انجام خواهد گرفت پيشاپيش آگاهى داشتند. و اينك ما به ذكر سخنانى از امير مؤ منان و امام صادق عليهما‌السلام بسنده مى كنيم.

حضرت على عليه‌السلام فرمود:

هان بدانيد كه مثل اهل بيت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بسان ستارگان آسمان است كه هرگاه ستاره اى غروب كند ستاره اى ديگر طلوع مى كند. گوئيا مى بينم نعمت هاى الهى در پرتو خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر شما تمام شده و شما به آرزوهاى خود دست يافته ايد٣ به اهل بيت پيامبر خود بنگريد، اگر سكوت كردند شما هم سكوت كنيد و اگر از شما يارى خواستند ياريشان كنيد كه خداوند ناگاه به واسطه مردى از ما اهل بيت عليهم‌السلام فرج و گشايشى بوجود مى آورد. پدرم به قربان فرزند بهترين كنيزان كه جز شمشير به آنها دشمنان چيزى عطا نكند و به كشتار و نابودى آنان پردازد و هشت ماه سلاح بر دوش مبارزه مى كند تا جائيكه قريش گويند اگر اين شخص از فرزندان فاطمه مى بود به ما رحم مى كرد.

هدايت الهى را بر خواسته هاى نفسانى خود حاكم مى گرداند، آنگاه كه ديگران هواى نفس خود را بر هدايت الهى ترجيح مى دهند و قرآن را ملاك و معيار انديشه و عمل قرار مى دهد، آنجا كه ديگران قرآن را به راءى و نظر خويش تفسير مى كنند. زمين پاره هاى دل خود معادن و ذخائر را براى او خارج مى سازد و كليدهايش را تسليم او مى نمايد. آنگاه وى شيوه عدالت و راه و رسم پيامبر را به شما نشان خواهد داد و كتاب و سنت را كه پيش از او متروك و فراموش گرديده زنده خواهد كرد ٤ زره حكمت بر تن نموده و آن را با رسم و آئين تمام و با توجه و آگاهى و جديت فرا گرفته است چرا كه حكمت گمشده اوست و او جوياى آن ، و مورد نياز است و او خواهان آن و هنگاميكه اسلام غريب مى گردد و همچون شترى كه از خستگى راه به زانو درآمده و گردن خود را به زمين مى گذارد، او از ديده ها پنهان مى گردد، وى حجت باقى مانده اى است از حجت هاى خداوند و جانشينى است از جانشينان پيامبران ٥ از سدير صيرفى نقل شده كه گفت : من و مفضل بن عمر و ابو بصيروابان بن تغلب حضور امام صادق عليه‌السلام رسيديم ، ديديم آن حضرت با جامه خيبرى طوقدار و بدون يقه و آستين كوتاه بر روى خاك نشسته و با حالتى پريشان و دلى سوزان مى گريد، غم و اندوه در چهره اش نمايان و دگرگونى در سيمايش هويدا و اشك در ديدگان مباركش حلقه زده و مى گويد: اى سرور من ، غيبت تو، خواب را از من ربوده و بستر زمين را بر من تنگ نموده و آرامش قلبم را از بين برده است . سرور من ! غيبت تو گرفتارى و مصيبت مرا به مصائب اءبدى پيوند زده كه از دست دادن يكى پس از ديگرى موجب نابودى جمع و تعداد ما مى گردد، احساس نمى كنم اشكهاى چشم خشك شود و ناله سينه ام فرو نشيند و آرام گيرد

...

سدير گفت : با مشاهده اين حالت هولناك و حادثه ناگوار عقل از سرمان پريد و قلبمان بيقرار و پريشان شد و گمان برديم كه آن حالت ، نشانه ناخوشى و بلاى خطرناكى است و يا آفتى از روزگار به او رسيده است ، عرض كرديم : اى فرزند بهترين خلق خدا، خداوند ديدگان شما را هرگز اشكبار نگرداند به خاطر كدام حادثه اينگونه گريان هستيد و چه پيش آمدى شما را بدين ماتم نشانده است.

سدير مى گويد: آنگاه امام عليه‌السلام آهى دردناك از سينه برآورد بگونه ايكه نشانگر شدت خوف و ترس وى بود، و فرمود:

واى بر شما، صبح امروز در كتاب جعفر ديدم و آن كتابى است مشتمل بر آگاهى به مرگها و بلاها و مصيبت ها و دانش گذشته و آينده تا روز قيامت و خداوند اين كتاب را به محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امامان عليهم‌السلام بعد از او اختصاص داده است ، در اين كتاب درباره ولادت قائم ما اهل بيت و غيبت او و طولانى شدن آن و طول عمر وى و گرفتارى مؤ منان در آن زمان و پيدايش شك و ترديد در دلهايشان از طولانى شدن غيبت قائم و برگشتن بيشتر آنان از دين و دست كشيدن از ديانت اسلام كه خداوند سبحان مى فرمايد: ما مقدرات و نتيجه كردار نيك و بد هر انسانى را به گردنش ‍ افكنديم مطالعه مى كردم كه دلم سوخت و غم و اندوه بر من چيره شد.

عرض كرديم : اى فرزند رسول خدا! لطفا شمّه اى از آنچه كه مى دانيد ما را آگاه فرمائيد، فرمود: خداوند در مورد قائم ما سه امر را كه درباره سه تن از پيامبران به اجرا درآورده عملى سازد ولادت او را همچون ولادت موسى عليه‌السلام پنهان قرار داده و غيبت او را چون غيبت عيسى عليه‌السلام و طول عمر وى را چون طول عمر نوح عليه‌السلام مقدر فرموده است و بعد از آن عمر بنده شايسته خود يعنى خضر عليه‌السلام را دليل بر عمر او قرار داده است.

عرض كردم : اى فرزند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين مطالب را براى ما شرح دهيد. فرمود: اما ولادت موسى ، وقتى فرعون پى برد كه نابودى فرمانروائى او بدست حضرت موسى عليه‌السلام خواهد بود، پيشگويان را احضار كرد و آنها فرعون را بر نسب و نژاد حضرت راهنمائى كردند و گفتند: او از نسل بنى اسرائيل است ، فرعون به ماءموران خود دستور داد همچنان شكم زنان باردار بنى اسرائيل را بشكافند تا مانع تولد وى گردند تا آنكه بيست و چند هزار نوزاد را بدين سان سر بريدند ولى از آنجا كه خداوند اراده حفظ او را داشت نتوانستند به وى دست يابند و او را بكشند.

همچنين بنى اميه و بنى عباس وقتى فهميدند زوال حكومت و نابودى فرمانروايان و جباران آنها بدست حضرت قائم عليه‌السلام است به دشمنى با ما برخاستند و به روى اهل بيت رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شمشير كشيدند و به اميد دستيابى بر كشتن قائم عليه‌السلام كمر به نابودى ذريه پيامبر بستند. ولى خداوند سبحان اجازه نداد كه امر وى بر ظالمى آشكار مى شود تا آنكه نور خود را كامل گرداند هر چند بر مشركان ناگوار آيد.

اما ماجراى غيبت عيسى عليه‌السلام، يهود و نصارى جملگى برآنند كه وى كشته شده اما خداوند آنان را در قرآن تكذيب نموده آنجا كه مى فرمايد:

آنها نه او را كشتند و نه بردار زدند بلكه در اين امر به اشتباه افتادند ٦ غيبت قائم عليه‌السلام نيز بدينگونه است زيرا امت اسلام به سبب طولانى شدن غيبت ، آن را انكار مى نمايند

...

و اينك داستان طولانى شدن عمر حضرت نوح عليه‌السلام وقتى آن حضرت درخواست عذاب از آسمان براى قوم خود كرد خداوند جبرئيل را با هفت هسته خرما نزد وى فرستاد و گفت : اى رسول خدا، خداوند متعال مى فرمايد: اين مردم آفريده ها و بندگان من هستند و من آنها را به وسيله صاعقه آسمانى از بين نمى برم مگر بعد از ابلاغ دعوت و اتمام حجت ، بنابراين دوباره براى دعوت امت خود برگرد كه من به خاطر آن به تو پاداش ‍ مى دهم . اين هسته هاى خرما را غرس نما كه پس از روئيدن و رشد كردن و بارور شدن آنها، تو نيز به گشايش و نجات دست خواهى يافت و پيروان مؤ من خود را به اين امر بشارت بده.

وقتى درختان خرما روئيدند و شاخ و برگ برآورده و بارور شدند و پس از زمانى طولانى به ميوه نشستند، نوح عليه‌السلام از خداوند سبحان درخواست نمود كه به وعده خود وفا كند، اما خداوند بار ديگر او را ماءمور كرد از هسته هاى همان نخل ها بكارد و باز صبر و تلاش پيشه سازد و دليل و حجت را بر قوم خود تمام گرداند. در اين هنگام گروه هايى كه به او ايمان آورده بودند از جريان باخبر شدند. در نتيجه سيصد نفر از آنان مرتد شدند و گفتند: اگر ادعا و دعوت نوح حق بود نمى بايست پروردگارش خلف وعده كند.

بدين ترتيب خداوند متعال ، تا هفت بار پى در پى او را ماءمور كاشتن و بارور ساختن نخل ها نمود و هر بار گروهى از پيروان او از دين برمى گشتند تا آنكه طرفداران او به هفتاد و چند تن رسيدند در اين هنگام به وى وحى فرستاد كه : اى نوح اينك ظلمت شب به صبح روشن تبديل گرديد و حق و حقيقت آشكار شد و زلال ايمان از كدورت كفر، با كنار رفتن بلا سرشتان باز شناخته شد

...

امام صادق عليه‌السلام فرمود: حضرت قائم دوران غيبتش بدين گونه طولانى مى شود تا حق كاملا روشن و صفاى ايمان از تيرگى و ناخالصى پاك و جدا گردد. ٧ نمونه هايى

# از دعاها و زيارت آن حضرت

اللهم كن لوليك الحجة بن الحسن ، صلواتك عليه و على آبائه ، فى هذه الساعة و فى كل ساعة ، وليّا و حافظا و قائدا و ناصرا، و دليلا و عينا... حتى تسكنه ، اءرضك طوعا، و تمتّعه فيها طويلا

.

اللهم وصل على ولى اءمرك ، القائم المؤ مّل ، و العدل المنتظر، و حفّه بملائكتك المقربين ، و اءيده منك بروح القدس يا رب العالمين.

اللهم اجعله الداعى الى كتابك ، و القائم بدينك . استخلفه فى الارض كما استختلفت الذين من قبله . مكّن له دينه الذى ارتضيته له . اءبدله من بعد خوفه اءمنا يعبدك لا يشرك بك شيئا.

اللهم اءعزّه و اءعززبه ، وانصره و انتصربه ، و افتح له فتحا يسيرا، و اجعل له من لدنك سلطانا نصيرا.

اللهم اءظهربه دينك و سنة نبيك حتى لا يستخفى بشى ء من الحق مخافة احد من الخلق.

اللهم انا نرغب اليك فى دولة كريمة ، تعزّبها الاسلام و اءهله ، و تذل بها الكفر و النّفاق و اءهله ، و تجعلنا فيها من الدّعاة الى طاعتك ، و القادة الى سبيلك ، و ترزقنا بها كرامة الدنيا و الآخرة.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

١غيبت طوسى ص ١٣ و صواعق ابن حجر ص ١٥٨.

٢ابن حماد ص ٩٨.

٣نهج البلاغه خطبه ١٠٠.

٤نهج البلاغه خطبه ١٣٨.

٥نهج البلاغه خطبه ١٨٢.

٦نساء ١٥٦.

٧بحار ج ٥١ ص ٢١٩ ٢٢٢.

اللهم المم به شعثنا، و اشعب به صدعنا، و ارتق به فتقنا، و كثر به قلتنا، و اءعززبه ذلتنا، و اءغن به عائلنا، و اقض به عن مغرمنا، و اجبربه فقرنا، و سد به خلتنا، و يسريه عسرنا، و بيض به وجوهنا، و فكّ به اءسرنا، و اءنجح به طلبتنا، و اءنجزبه مواعيدنا، و استجب به دعوتنا، و اءعطنا به سؤ لنا، و بلغنا به من الدنيا و الآخرة آمالنا، و اءعطنا به فوق رغبتنا.

يا خير المسؤ ولين و اءوسع المعطين ، اشف به صدورنا، و اءذهب به غيظ قلوبنا، و اهدنا به لما اختلف فيه من الحق باذنك ، انك تهدى من تشاء الى صراط مستقيم ، و انصرنا به على عدوك و عدونا اله الحق آمين.

اللهم انا نشكو اليك فقد نبينا صلواتك عليه و آله ، و غيبة ولينا، و كثرة عدونا، و قلة عددنا، و شدة الفتن بنا، و تظاهر الزمان علينا، فصل على محمد و آل محمد، و اءعنا على ذلك كله بفتح منك تعجله ، و ضر تكشفه و نصر تعزه ، و سلطان حق تظهره ، و رحمة منك تجللناها، و عافية منك تلبسناها، برحمتك يا اءرحم الراحمين.

...

اللهم صلى على محمد و عليهم صلاة كثيرة دائمة طيبة ، لا يحيط بها الا اءنت ، و يا يسعها الا علمك ، و يا يحصيها اءحد غيرك.

اللهم صل على وليك المحيى سنتك ، القائم باءمرك ، الداعى اليك ، الدليل عليك ، و حجتك على خلقك ، و خليفتك فى اءمرك ، و شاهدك على عبادك.

اللهم اءعز نصره ، و مد عمره ، و زين الارض بطول بقائه.

اللهم اكفه بغى الحاسدين ، و اءعذه من شر الكائدين ، و ازجز عنه ارادة الظالمين ، و خلصه من اءيدى الجبارين.

اللهم اءعطه فى نفسه ، و ذريته ، و شيعته ، ورعيته ، و خاصته ، و عامته ، وعدوه ، و جميع اهل الدنيا ما تقر به عينه ، و تسر به نفسه ، و بلغه اءفضل امله فى الدنيا و الآخرة . انك على كل شى ء قدير.

اللهم جدد به ما محى من دينك ، و اءحى به ما بدل من كتابك ، و اءظهر به ما غير من حكمك ، حتى يعود دينك به وعلى يديه عضا جديدا خالصا مخلصا، لا شك فيه و لا شبهة معه ، و لا باطل عنده و لا بدعة لديه.

اللهم نور بنوره كل ظلمة ، و هدّ بركنه كل بدعة ، و اهدم بعزته كل ضلالة ، و اقصم به كل جبار، و اءخمد بسيفه كل نار، و اءهلك بعد له كل جبار، و اءجر حكمه على كل حكم ، و اذلّ لسلطانه كل سلطان.

اللهم اءذل كل من ناواه ، و اءهلك كل من عاداه ، و امكر بمن كاده ، و استاءصل من حجد حقه و استهان باءمره ، و سعى فى اطفاء نوره ، و اءراد اخماد ذكره .

...

اللهم لك الحمد على ما جرى به قضاؤ ك فى اءوليائك ، الذين استخلصتهم لنفسك ودينك ، اذ اخترت لهم جزيل ما عند من النعيم المقيم ، الذى لازوال له ولا اضمحلال بعد اءن شرطت عليهم الزهد فى درجات هذه الدنيا الدنية و زخرفها و زبرجها، فشرطوا لك ذلك ، و علمت منهم الوفاء به ، فقبلتهم و قربتهم ، و قدمت لهم الذكر العلى ، و الثناء الجلى ، و اءهبطت عليهم ملائكتك ، و اءكرمتهم بوحيك ، و رفدتهم بعلمك ، و جعلتهم الذرائع اليك ، و الوسيلة الى رضوانك.

فبعض اءسكنته جنتك الى اءن اءخرجته منها. و بعضى حملته فى فلكك و نجيته و من آمن معه من الهلكة برحمتك . و بعض اتخدته خليلا وساءلك لسان صدق فى الاخرين فاءجبته ، و جعلت ذلك عليا. و بعض كلمته من شجرة تكليما و جعلت له من اءخيه ردءا و وزيرا. و بعض اءولدته من غيراءت ،

و آئيته البينات ، و اءيدته بروح القدس.

و كلا شرعت له شريعة ، و نهجت له منهاجا، و تخيرت له اءوصياء، مستحفظا بعد مستحفظ، من مدة الى مدة ، و اقامة لدينكه ، و حجة على عبادك ، ولئلا يزول الحق عن مقره ، و يغلب الباطل على اءهله ، و لايقول اءحد: لولا اءرسلت الينا منذرا، رسولا منذرا، واقمت لنا علما هاديا، فنتبع آياتك من قبل نذل و نحرى....

الى اءن انتهيت بالاءمر الى حبيبك و نجيبك محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فكان كما انتجبته ، سيد من خلقته ، و صفوة من اصطفيته ، و اءفضل من اجتبيته ، و اكرم من اعتمدته ، قدمته على اءنبيائك ، و بعثته الى الثقلين من عبادك ، و اوطاءته مشارقك و مغاربك و سخرت له البراق و عرجت به الى سمائك ، و اودعته علم ما كان و ما يكون الى انقضاء خلقك....

فعلى الاءطائب من اءهل بيت محمد و على صلى الله عليهما و آلهما فليبك الباكون ، و اياهم فليندب النادبون ، و لمثلهم فلتدرف الدموع ، و ليصرخ الصارخون ، و يضج الضاجون ، و يعح العاجون.

اءين الحسن ، اءين الحسين ، اءين اءبناء الحسين ، صالح بعد صالح ، و صادق بعد صادق ....اءين السبيل بعد السبيل ، اءين الخيره بعد الخيره ، اءين الشموس ‍ الطالعة ، اءين الاءقمار المنيرة ، اءين الاءنجم الزهراه ، اءين اءعلام الدين ، و قواعد العلم....

اءين بقية الله التى لاتخلو من العترة الهادية ، اين المعد لقطع دابر الظلمة ، اءين المنتظر لاقامد الاءمت و العوج ، اءين المرتجى لازالة الجور و العدوان ، اءين المدخر لتجديد الفرائض و السنن ، اءين المتخير لاعادة الملة و الشريعة ، اءين المؤ مل لاحياء الكتاب و حدوده ، اءين محيى معالم الدين و .هله ، اءين قاصم شوكة المعتدين ، اءين هادم اءبنية الشرك و النفاق.

اءين معزالاءولياء، و مذل الاءعداء، اءين جامع الكلم على التقوى ، اءين السبب المتصل بين اءهل الارض و السماء، اءين صاحب يوم الفتح ، و ناشرراية الهدى ....، اءين مؤ لف شمل الصلاح و الرضا، اين الطالب بذحول الاءنبياء و اءبناء، اءين الطالب بدام المقتول بكربلاء.

باءبى اءنت و امى ، و نفسى لك الوقاء و الحمى ، يابن السادة المقربين ، يابن النجباء الاءكرمين ، يابن الهداة المهتدين يابن الخير المهذبين....

عزيز على اءن اءرى الخلق و لاترى ، ولا اءسمع لك حسيسا و لانجوى ، عزيز على اءن لاتحيط بى دونك البلوى ، ولاينالك منى ضجيج و لاشكوى ...بنفسى اءنت من مغيب لم يخل منا، بنفسى اءنت من نازح لم ينزج عنا

...

الى متى اءخارفيك يا مولاى والى متى . و اءى خطاب اءصف فيك واءى نجوى . عزيز على ان اءجاب دونك و اءناغى . عزيز على اءن اءبيك و يخذ لك الورى عزيز على اءن يجرى عليك دونهم ماجرى . هل من معين فاءصيل معه العويل و البكاء. هل من جزوع فاءساعد جزعه اذا خلا. هل قذيت عين فساعدتها عينى على القذى.

هل اليك يابن اءحمد سبيل فتلقى هل يتصل يومنا منك بعدة فنحظى ....ترى اءترانا نحف بك و اءنت تام الملا، و قد ملاءت الاءرض عدلا، و اءذقت اءعداءك هوانا و عقابا.... و اجتثثت اصول الظالمين ، و نحن نقول الحمد الله رب العالمين.

الهم اءنت كشاف الكرب و البلوى ، و اليك اءستعدى فعندك العدوى ، و اءنت رب الاخرة و الاءولى.

...

اللهم و نحن عبيدك التائقون الى وليك ، المذكر بك و بنبيك ، الذى خلقته لنا عصمة و ملاذا، اءقمته لنا قوما و معاذا، و جعلته للمؤ منين منا اماما، فبلغه منا تحية و سلاما.

...

اللهم و اءقم به الحق ، و اءدحض به الباطل ، و اءدل به اءولياءك ، و اءذللبه اءعداءك ، وصل اللهم بيننا وصلة تؤ دى الى مرافقة سلفه ، واجعلنا ممن ياءخذ بحجزتهم ، و يمكث فى ظلهم ، و اءعنا على تاءدية ، حقوقه اليه ، والا جتهاد فى طاعة ، و الاجتناب عن معصيته ، و امنن علينا برضاه ، وهب لنا راءفته و رحمته و دعاءه ، و خيرما ننال به سعة من رحمتك ، و فوزا عندك ، واجعل صلواتنا به مقبولة ، و ذنوبنا به مغفورة ، و دعاءنا به مستجابا، و اجعل اءرزقنا به مبسوطة ، و همومنا به مكفية ، و حوائجنا به مقضية ، و اءقبل الينا بوجهك الكريم ، و اقبل تقربنا اليك ، و انظر الينا نظرة رحيمة ، نستكمل بها الكرامة عندك ، ثم لاتصرفها عنا بجودك . و اسقنا من حوض جده صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، بكاءسه و بيده ، ريا رويا، هنيئا سائغا، لاظماءبعده ...يا اءرحم الراحمين

# مهدى منتظر عليه‌السلام از ديدگاه اهل سنت

يكسانى اعتقاد به مهدى منتظر از ديدگاه شيعه واهل سنت

برخى تصور مى كنند كه اعتقاد به مهدى منتظر، ويژه شيعيان است در حاليكه اصل اين عقيده از نظر اهل سنت با شيعه همسان بوده و بين اين دو فرقه از حيث بشارت هاى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم راجع به ظهور آن حضرت و ماءموريت جهانى وى و درباره شخصيت برجسته و مقدس آن بزرگوار و حتى نشانه هاى ظهور و ويژگى هاى انقلاب او، تفاوتى وجود ندارد، و تنها فرقى كه در اين مورد وجود دارد اين است كه ما شيعيان او را امام دوازدهم بنام محمد بن حسن عسكرى عليه‌السلام و متولد به سال ٢٥٥ هجرى مى دانيم و بر اين عقيده هستيم كه خداوند عمر او را همچون عمر خضر عليه‌السلام طولانى نموده و او اكنون زنده و غايب است ، تا خداوند هر زمان اراده فرمايد ظهور خواهد كرد در حاليكه اغلب دانشمندان اهل سنت مى گويند هنوز متولد نشده و غايب نيست بلكه بزودى متولد خواهد شد و به آنچه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بشارت داده جامه عمل مى پوشاند و عده كمى از آنان در مورد ولادت و غيبت او با ما هم عقيده اند.

اصالت اعتقاد به حضرت مهدى عليه‌السلام از ديدگاه اصل سنت از آنجا روشن مى گردد كه روايات فراوانى در منابع و اصول روائى و اعتقادى آنها و نيز فتاوا و آراء دانشمندان و تاريخ علمى و سياسى آن در خلال نسل هاى گذشته وجود دارد كه كه گواه براين عقيده است.

بنابراين حركت هايى كه از سوى مدعيان مهدويت در جوامع اسلامى اهل سنت رخ داد مانند جنبش مهدى سودانى در قرن گذشته و حركتى كه در آغاز اين قرن در حرم مكه اتفاق افتاد و جنبش هايى كه انديشه هاى مهدويت را به شكل آشكارى نشان مى داد، مانند جنبش جهاد و هجرت در مصر و حركت هاى مشابه آن ، كه در اثر بوجود آمدن خلاء فكرى و يا تحت تاءثير تفكرات شيعى ، درباره حضرت مهدى عليه‌السلام آنگونه كه برخى تصور مى كنند، پديد نيامد.

شمار راويان احاديث مربوط به حضرت مهدى عليه‌السلام از صحابه و تابعين اهل سنت كمتر از راويان شيعه نيست همچنين است اشخاصى از آنان كه روايات ياد شده را در اصول و مجموعه اى احاديث ، تدوين نموده و كسانى كه داراى تاءليفات ويژه اى در اين زمينه مى باشند.

# كهن ترين كتاب اهل سنت درباره مهدى

شايد كهن ترين كتابى كه از اهل سنت درباره مهدى عليه‌السلام بدست ما رسيده است ، كتاب فتن و ملاحم اثر حافظ نعيم بن حماد مروزى متوفاى سال ٢٢٧ ه‍ باشد كه مؤ لف آن از اساتيد بخارى و ديگران بوده است و از مصنفان صحاح ششگانه بشمار مى رود نسخه اى از اين كتاب در كتابخانه دائرة المعارف عثمانى در حيدر آباد هند شماره ٣١٨٧-٨٣ و نسخه اى در كتابخانه ظاهريه دمشق به شماره ٦٢- اءدب ، وجود دارد و نسخه اى در كتابخانه موزه انگلستان است كه حدود دويست صفحه پشت و رو دارد و تاريخ نسخه بردارى آن سال ٧٠٦ هجرى مى باشد و روى پاره اى از صفحات آن عبارت وقف حسين افندى ديده مى شود كه نشانگر اين است كه نسخه مذكور از موقوفات تركيه گرفته شده است و در سال ١٩٢٤ م . در كتابخانه بريتانيا ثبت گرديده است . و يكى از منابع ما در كتاب حاضر كه از آن روايت نقل كرده ايم همين نسخه است . اما ساير منابع روائى و اعتقادى اهل سنت كه راجع به بيش از پنجاه ماءخذ مى رسد كه كتب صحاح نيز در ميان آنهاست . و اما شمار تاءليفات ، رساله ها و پژوهش هاى ويژه تقريبا به تعداد منابع و ماءخذ مى باشد.

# قديمى ترين اثر شيعى درباره عقيده مهدى عليه‌السلام

چنانكه قديمى ترين اثر شيعى درباره عقيده مهدى عليه‌السلام كه بدست ما رسيده كتاب غيبت و يا كتاب قائم از فضل بن شاذان نيشابورى است كه معاصر نعيم بن حماد بوده است وى كتاب خويش را قبل از ولايت حضرت مهدى عليه‌السلام و غيبت او تاءليف نموده است!

نسخه هاى اين كتاب در قرون گذشته در دسترس علماى ما بوده است ولى متاءسفانه در اين قرن از آن خبرى نيست تنها مقدارى از اين اثر در ضمن تاءليفات و كتابهاى دانشمندانى كه از آن كتاب استفاده كرده اند برجاى مانده است ، بويژه علامه مجلسى كه رواياتى از آن كتاب را در دائرة المعارف خود بحارالانوار نقل نموده است.

# پاسخ ‌هاى محكم اهل سنت به ترديد كنندگان در عقيده به مهدى عليه‌السلام

با گذشت زمان ، عقيده به حضرت مهدى عليه‌السلام از عقائد ثابت اسلامى شد كه علماى اهل سنت و عموم آن مردم براين عقيده چنان هماهنگى و توافق يافتند كه اگر مخالفى پيدا مى شد و آنرا انكار مى كرد و يا در آن ترديد و شبهه ايجاد مى كرد، دانشمندان و محققان با او به مخالت برخاسته و پاسخگوى وى بودند، زيرا آن شخص به حقيقت ، در يكى از عقائد مسلم اسلام كه روايات آن در حد تواتر از رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيده و ثابت شده است ، ترديد كرده بود.

اينك دو نمونه از كسانى كه در اين عقيده ترديد نموده و دانشمندان اهل سنت به آنان پاسخ داده اند:

نخست : ابن خلدون ، از دانشمندان قرن هشتم و صاحب تاريخ معروف در مقدمه تاريخ خود چاپ ، داراحياء التراث العربى ص ٣١١ مى گويد:

بدان كه بين همه مسلمانان مشهور است كه با گذشت روزگاران ناگزير در آخر زمان مردى از اهل بيت ظهور مى كند كه دين را يارى و عدالت را آشكار مى سازند و مسلمانان از او پيروى مى كنند وى بر ممالك اسلامى استيلا مى يابد و مهدى ناميده مى شود و خروج دجال و حوادث پس از او كه از نشانه هاى مسلم قيامت است بعد از ظهور وى اتفاق مى افتد و عيسى بعد از فرود مى آيد و دجال را مى كشد و يا همزمان با ظهور مهدى فرود مى آيد و او را در كشتن دجال يارى مى نمايد و در نماز به مهدى اقتدا مى كند. ١ آنگاه ابن خلدون بيست و هفت روايت را كه درباره مهدى عليه‌السلام آمده است مورد بررسى قرار مى دهد و در مورد برخى از روايان آن انتقاد مى كند و در پايان مناقشات خود، اين عبارت را مى آورد.

اين است همه رواياتى كه راويان در شاءن مهدى عليه‌السلام و ظهور وى در آخر زمان آورده اند، و چنانكه ملاحظه نمودى بجز اندكى ، بقيه خالى از نقد و انتقاد نيست ٢ سپس برخى از آراء اهل تصوف را درباره مهدى منتظر مورد نقد و بررسى قرار داده و آنگاه بحث خود را با اين گفتار پايان مى دهد.

و حقيقتى كه شايان ذكر است اينكه هيچ دعوتى نسبت به دين و حكومت كامل نمى شود مگر با وجود قدرت و حمايت قبيله اى كه از آن پشتيبانى و دفاع كنند تا آنكه امر خدا در آن آشكار گردد. و اين مطلب را قبلا بيان كرديم و با براهين قطعى نشان داديم كه همبستگى شديد فاطمى ها و حتى قريش در سراسر جهان بكلى متلاشى شد و ملت هاى ديگرى پيدا شدند كه تعصبى بالاتر از تعصب قريش داشتند مگر گروهى از طالبيان از جمله بنى حسن و بنى حسين و بنى جعفر كه در سرزمين حجاز در مكه و ينبع در مدينه باقى ماند و در آن شهرها پراكنده اند و بر آن نقاط غالب هستند، آنها دسته هايى هستند كه از لحاظ وطن و حكومت و راءى و عقيده بصورت متفرق و پراكنده بسر مى برند و شمار آنان به هزاران تن مى رسد. بنابراين چنانچه ظهور اين مهدى عليه‌السلام صحيح باشد دليلى برظهور و دعوت او وجود ندارد مگر آنكه از ايشان باشد و خداوند دلهاى آنان را در پيروى از وى بيكديگر الفت و پيوند دهد تا با قدرت تمام و حمايت كامل به ابراز دعوت خود بپردازد و مردم را به پذيرفتن آن وادار سازد اما به غير اين روش ، مانند اينكه فردى فاطمى در گوشه اى از جهان بدون حمايت و پشتيبانى فاطمى ها و بدون قوت و قدرت و صرفا به خاطر انتساب به اهل بيت دست به چنين دعوتى بزند، نمى تواند موفق باشد ٣ با اينكه ابن خلدون اعتقاد به حضرت مهدى عليه‌السلام را بطور قطع رد نكرده اما آنرا بعيد دانسته و در تعدادى از روايات آن مناقشه مى كند، دانشمندان نظرات وى را در اين مورد و نسبت به يك عقيده اسلامى كه روايات مربوط به آن مستفيض و متواتر است ، ناروا و انحرافى دانسته اند و او را بدينگونه مورد سرزنش قرار داده اند كه او مورخ است و تخصصى در روايت ندارد تا شايستگى اين را داشته باشد كه آن را مورد جرح و تعديل و اجتهاد قرار دهد، بزرگترين نقدى كه در پاسخ او ديده ام كتاب الوهم المكنون من كلام ابن خلدون از دانشمندان محدث احمد بن صديق مغربى است با بيش از يكصد و پنجاه صفحه كه مؤ لف مقدمه اى مفصل بر آن نوشته و نظريات راويان حديث را كه در صحت و تواتر روايات مربوط به حضرت مهدى است در ضمن مقدمه آورده و سپس ‍ اشكالاتى كه بوسيله ابن خلدون به سندهاى بيست و هشت روايتى را كه او ذكر كرده است يك به يك مورد نقد و پاسخگوئى قرار داده و آنها را بى اساس و ضعيف دانسته آنگاه روايات مربوط به حضرت مهدى عليه‌السلام را تا يكصد روايت كامل كرده است.

اما نمونه دوم : كتاب لامهدى ينتظر بعد الرسول خيرالبشر بعد از پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مهدى اى نيست كه انتظارش رود است كه توسط شيخ عبدالله محمود رئيس دادگاه هاى شرع امارات قطر بدنبال حركت محمد عبدالله قرشى مدعى مهدويت در مسجدالحرام ، تاءليف و منتشر شد. و عده اى از علماى حجاز با وى مخالفت كردند و بر رد او پاسخ نوشتند، از آن جمله دانشمند محدث استاد عبدالمحسن عباد استاد دانشگاه اسلامى مدينه منوره كه پاسخ وى را بصورت پژوهشى كامل تحت عنوان الرد على من كذب بالاحاديث الصحيحة الوارده فى المهدى در بيش از پنجاه صفحه در مجله الجامعة الاسلامية شماره ٤٥ محرم ١٤٠٠ ه منتشر ساخت و در مقدمه اين بحث در همان مجله چنين گفته است:

بدنبال وقوع اين حادثه كه دل هر مسلمانى را مى آزارد ... بعضى پرسش ها درباره ظهور مهدى عليه‌السلام در آخرالزمان مطرح گرديد و آيا چه مقدار از روايات نبوى در اين مورد صحيح است ؟ از اين رو برخى از دانشمندان در راديو و روزنامه ها صحت بسيارى از رواياتى را كه در اين باره از پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيده است توضيح دادند، از آن جمله شيخ عبدالعزيز بن عبدالله بن باز رئيس اداره پژوهش هاى علمى و تبليغ و ارشاد بود كه با روشنگرى از طريق رسانه هاى گروهى ، راديو و بعضى روزنامه ها ثابت بودن آن را بوسيله روايات مستفيض و صحيح كه از ناحيه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيده است بيان كرد و بى حرمتى و تجاوز احمقانه آن گروه منحرف نسبت به بيت الحرام را، تقبيح كرد. و ديگر شيخ عبدالعزيز بن صالح ، پيشوا و خطيب مسجد پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى باشد كه در يكى از خطبه هاى نماز جمعه ، تجاوز اين گروه خاطى و ستمگر را به زشتى و بدى ياد كرد و خاطرنشان ساخت كه آنها و كسانى كه او را مهدى پنداتند در يك سو و آن مهدى كه در روايات ذكر شده است در طريقى ديگر است و با يكديگر متفاوت است ،

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ميان ماه من تا ماه گردون |  | تفاوت از زمين تا آسمان است |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

١مقدمه ابن خلدون ص ٣١١.

٢مقدمه ابن خلدون ص ٣٢٢.

٣مقدمه ابن خلدون ص ٣٢٧.

و در مقابل آن شيخ عبدالله بن زيد محمود رئيس دادگاه هاى شرع دولت قطر است كه به تقليد پاره اى از نويسندگان قرن چهاردهم كه هيچگونه شناخت و تخصصى درباره روايت نبوى و صحيح و سقيم آن نداشتند، دست به انتشار جزوه اى بنام لا مهدى ينتظر بعد الرسول خير البشر زد و در آن با تكيه به شبهه هاى عقلى ، تمام رواياتى را كه درباره مهدى عليه‌السلام آمده تكذيب كرد و همان حرف هايى را زد كه آنها گفته بودند باينكه اين روايات خرافه است و من مصلحت ديدم كه اين چند سطر را نگاشته و خطاها و خيال بافى هاى نويسنده اين جزوه را برملا سازم و توضيح دهم كه عقيده به ظهور مهدى عليه‌السلام در آخرالزمان بر اساس روايات صحيحه بوده و علماى اهل سنت و روايت در گذشته و حال به استثناى اندكى بر آن اتفاق نظر دارند.

بجاست كه در اينجا اشاره كنم كه من سابقا پژوهشى تحت عنوان عقيده اهل السنه و الاءثر فى المهدى المنتظر نگاشتم و در مجله الجمامعة الاسلامية شماره ٣ سال اول ، ذى قعده ١٣٨٨ در مدينه منوره چاپ و منتشر گرديد كه اين مقاله مشتمل بر ده قسمت بدين ترتيب است:

١اسامى صحابه اى كه روايات مربوط به حضرت مهدى عليه‌السلام را از پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت كرده اند.

٢اسامى پيشوايان اهل سنت كه روايات و اءخبار وارده درباره آن حضرت را در كتاب هاى خود آورده اند.

٣دانشمندانى كه درباره حضرت مهدى عليه‌السلام تاءليف جداگانه اى دارند.

٤دانشمندانى كه حكم به تواتر مربوط به حضرت نموده اند و نقل كلام آنان.

٥بيان برخى از رواياتى كه درباره مهدى عليه‌السلام در صحيح بخارى و مسلم آمده است.

٦بيان پاره اى از رواياتى كه درباره حضرت مهدى عليه‌السلام در غير دو كتاب ياد شده آمده است همراه با ذكر سندهاى بعضى از آنها.

٧بعضى از دانشمندانى كه به روايات مربوط به آن حضرت اعتراض ‍ كرده اند.

٨كسانى كه روايات مربوط به آن حضرت را انكار و يا در آن ترديد نموده اند همراه با بيان مختصرى از گفته آنان.

٩بيان مطالبى كه تصور مى شود با روايت مربوط به مهدى عليه‌السلام تعارض دارد و پاسخ آنها.

١٠پايان گفتار ما درباره اينكه اعتقاد به ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام در آخر زمان ناشى از ايمان به غيب است و اعتقاد اهل سنت به مهدى عليه‌السلام ارتباطى به عقيده شيعه ندارد.

در حقيقت نقد و بررسى ابن صديق مغربى در پاسخ ابن خلدون و دو نقد ياد شده از شيخ عباد، از غنى ترين پژوهش هاى روائى و اعتقادى اهل سنت درباره مهدى منتظرعليه‌السلام است.

من مايل بودم بعضى از قسمت هاى آن را نقل كنم هر چند آوردن آراء دانشمندان ديگر، از كتاب الامام المهدى عند اهل السنه سودمندتر است اين كتاب اخيرا از سوى كتابخانه اميرالمؤ منين عليه‌السلام در اصفهان چاپ و منتشر گرديده است و حاوى فصل هايى از كتب احاديث و رساله هاى جداگانه و پژوهشهايى پيرامون مهدى عليه‌السلام بوده ، كه به قلم بيش از پنجاه تن از دانشمندان و پيشوايان اهل سنت مى باشد و كتابخانه ياد شده وعده داده است ساير منابع خطى را در مجلدى ديگر منتشر سازد.

ابن قيم جوزى ايشان در كتاب خود بنام المنار المنيف فى الصحيح والضعيف پس از نقل تعدادى از روايات مربوط به مهدى منتظرعليه‌السلام مى گويد:

اين روايات بر چهارگونه است : صحيح ، حسن١، غريب٢، موضوع٣، و مردم در مورد مهدى عليه‌السلام داراى چهار ديدگاه متفاوت مى باشند: نخستين ديدگاه : اينكه عيسى بن مريم در حقيقت همان مهدى است و طرفداران اين گفته به روايت محمد بن خالد جندى لا مهدى الاعيسى كه قبلا گذشت استدلال كرده اند و ما چگونگى آن را بيان كرده و گفتيم درست نيست و اگر درست باشد دليلى بر اين امر نخواهد بود زيرا عيسى عليه‌السلام بزرگترين مهدى بين پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تا قيامت است

. ديدگاه دوم : اينكه مهدى همان مهدى خليفه عباسى است كه به خلافت رسيد و حكومتش منقرض شد، پيروان اين گفته به روايت احمد در مسند استناد مى كنند.

وقتى درفش هاى سياه را مشاهده كرديد از سوى خراسان روى آوردند به سوى آنها بشتابيد اگر چه با خزيدن روى برف باشد زيرا مهدى خليفه خدا در ميان آنهاست

...

و در سنن ابن ماجه از عبدالله بن مسعود نقل شده كه گفت:

زمانى ما نزد پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوديم كه جوانانى از بنى هاشم وارد شدند، همينكه پيامبر آنها را ديدند اشك از چشمانشان جارى و رنگ شان دگرگون شد عرض كردم : ما پيوسته حالتى را در سيماى شما مى بينيم كه آنرا دوست نداريم ! فرمود: خداوند براى ما اهل بيت آخرت را بر دنيا برگزيده است . و البته بزودى گرفتار بلا و مصيبت و آوارگى خواهند شد تا آنكه قومى از مشرق بيايد در حاليكه درفش هاى سياه با خود دارند حق را مطالبه كنند و به آنها داده نشود، آنگاه به نبرد و مبارزه بپردازند تا پيروز شوند در اين وقت خواسته آنان را عملى كنند ولى آنها نمى پذيرند تا آنكه درفش را بدست مردى از خاندان من بسپارند و او زمين را پر از عدل و داد كند. آنگونه كه قبلا از ظلم و ستم پر شده بود پس هر كسى آن زمان را دريابد بايد به نزد ايشان بشتابد گر چه با خزيدن روى برف باشد.

...

اين مورد و مورد قبلى اگر صحيح باشد. در آن دليلى وجود ندارد بر اينكه مهدى خليفه عباسى همان مهدى است كه در آخر زمان ظهور مى كند بكله مى توان گفت وى به آن نام سزاوارتر از مهدى عباسى بود.

...

اما مهدى عليه‌السلام همواره در جهت خير و هدايت بوده و نقطه مقابل مانند دجال كه پيوسته در جهت شر و گمراهى است . و همانگونه كه قبل از دجال بزرگ كه داراى كارهاى خارق العاده است دجالهاى دروغين ظاهر مى شوند همينطور پيش از مهدى موعودعليه‌السلام نيز مهدى هاى هدايتگر و صالح ظاهر مى شوند.

ديدگاه سوم : اينكه وى مردى از خاندان پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و از فرزندان حسن بن على در آخر زمان است وقتى كه زمين آكنده از ظلم و جور شده باشد ظهور مى كند و آن را سرشار از عدل و داد مى گرداند و بيشتر روايات بر اين قول دلالت دارد و اينكه آن بزرگوار از فرزندان حسن خواهد بود خود سرى لطيف است زيرا حسن عليه‌السلام كه براى خدا دست از خلافت برداشت خداوند از فرزندان وى كسى را به حق ، خليفه مى گرداند كه زمين را از عدالت مالامال سازد و اين است سنت خداوند كه در ميان بندگانش هر كس به خاطر او چيزى را ترك كند خداوند به او يا فرزندانش بهتر از آن را عطا مى فرمايد... ٤

.. تا آخر.

ابن حجر هيثمى وى در كتاب خود الصواعق المحرقه گويد:

مقاتل بن سليمان و مفسران پيرو او گفته اند كه آيه شصت و يكم فرموده خدا سبحان و انه لعلم للساعه درباره حضرت مهدى عليه‌السلام نازل گرديده است . و رواياتى كه بصراحت وى را از خاندان پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى داند خواهد آمد در اين صورت آيه شريفه دلالت بر بركت در ذريه فاطمه و على دارد و خداوند از آن دو، فرزندان پاك و و شايسته اى بر آورد و نسل آن دو را كليدهاى حكمت و معادن رحمت قرار مى دهد و سر آن اين است كه پيامبر ذريه خود را از شر شيطان رانده شده در پناه خداوند قرار داد و براى على نيز چنين دعايى نمود كه شرح تمام آن از سياق روايات مربوط به او استفاده مى شود ٥ بنظر من ممكن است بين تفسير آيه شريفه به مهدى و عيسى عليه‌السلام را بتوان جمع كرد، زيرا عيسى عليه‌السلام در زمان حضرت مهدى عليه‌السلام فرود مى آيد و با او همكارى مى نمايد و نشانه هاى حق و قيامت توسط هر دو آشكار مى شود.

ابن حجر پس از آنكه مجموعه اى از روايات مربوط به حضرت مهدى عليه‌السلام را در حاشيه روايت لامهدى الاعيسى بن مريم مى آورد مى گويد:

پس بنابراين تفسير، اينكه نيست مهدى بجز عيسى ، مسلما بر اساس ثابت بودن آن است وگرنه حاكم گفته است : من آن را بعنوان تعجب آوردم نه براى استدلال به آن و بيهقى مى گويد: تنها محمد بن خالد آن را نقل كرده است و حاكم گويد كه : وى مجهول است و در سند آن روايت اختلاف وجود دارد و نسائى بصراحت او را مجهول و ناشناخته دانسته است و ديگر حافظان روايت بطور قطع اظهار كرده اند كه روايات قبل از آن يعنى روايتى كه صراحتا دلالت دارد بر اينكه مهدى از فرزندان فاطمه است از حيث سند صحيح تر مى باشد ٦ و سپس مجموعه اى ديگر از روايات مربوط به مهدى عليه‌السلام را بيان مى كند.

ابوفداء ابن كثير او در نهايه مى گويد:

فصلى است در ذكر مهدى كه در آخر زمان ظهور مى كند او يكى از جانشينان راستين پيامبر و پيشوايان هدايت شده مى باشد كه احاديث نبوى درباره او سخن مى گويد و بيان مى دارد كه وى در آخر زمان خواهد بود

...

و بدنبال اين روايت كه درفش هاى سياهى از خراسان خروج مى نمايند و هيچ چيز مانع بازگشت آنها نمى شود تا اينكه در ايلياء نصب گردند مى گويد:

اين پرچم ها آنهايى نيستند كه ابومسلم خراسانى آنها را بحركت درآورد و بوسيله آن دولت بنى اميه را در سال ١٣٢ ه منقرض ‍ گرداند، بلكه درفش هاى ديگرى است كه ياران مهدى مى آورند و او، محمد بن عبدالله علوى فاطمى حسنى مى باشد كه خداوند وى را در يك شب شايستگى مى بخشد يعنى توبه او را پذيرفته و او را موفق مى كند و به او الهام نموده و به راه راست هدايت كند در حاليكه قبلا اينگونه نبوده است و گروهى از مردم مشرق زمين او را پشتيبانى و يارى مى كنند و حكومت او را بر پا داشته و اركان دولت وى را استوار مى سازند كه پرچم هاى آنان نيز سياه است و آن نشانه اى كه داراى وقار مى باشد. زيرا درفش پيامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سياه بود و عقاب ناميده مى شد.

...

بهر حال اينكه ، آن مهدى كه حضورش در آخرالزمان وعده داده شده طبق برخى از روايات ، اصل ظهور و خروج وى از ناحيه مشرق بوده و در كنار خانه خدا با او بيعت مى كنند و من فقط، تنها درباره مهدى عليه‌السلام بخشى جداگانه آوردم ولله الحمد. ٧ جلال الدين سيوطى او در كتاب الحاوى للفتاوى مى گويد: ابن جرير در تفسير خود به نقل از سدى درباره اين آيه : و من اظلم ممن منع مساجد الله ان يذكر فيها اسمه وسعى فى جرابها آورده است كه : آنان روميان هستند كه در خراب كردن بيت المقدس از بخت النصر پشتيبانى كردند و درباره اين آيه : (أُولَـٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَن يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ) گفت : در روى زمين در آن روز رومى اى نيست كه داخل آن شود مگر آنكه بيمناك است از اينكه گردنش را بزنند و يا اينكه از پرداخت جزيه هراسان است . و در مورد اين آيه : (لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ) گفت اما خوارى و ذلت در اين جهان اين است كه وقتى مهدى عليه‌السلام قيام نمايد و قسطنطنيه آزاد گردد آنها را از دم شمشير بگذراند و اين است خوارى و ذلت ٨ و در حاشيه بر اين روايت لا مهدى الا عيسى بن مريم مى گويد: قرطبى در تذكره گفته است : سند اين روايت ضعيف است در حاليكه احاديث نبوى در صراحت داشتن درباره خروج مهدى و اين كه او از عترت و خاندان پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و از فرزندان فاطمه مى باشد ثابت بوده و از اين روايت صحيح تر است بنابراين حكم كردن به آن باطل است.

ابوالحسن محمد بن حسين بن ابراهيم بن عاصم سحرى مى گويد: اخبار درباره آمدن مهدى متواتر است و از جهت كثرت راويان آن از پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حد استفاضه است كه بيان مى دارد مهدى از اهل بيت است و هفت سال حكمرانى خواهد نمود و زمين را پر از عدل و داد مى كند و عيسى همزمان با او خروج نموده و در كشتن دجال در دروازه لد در سرزمين فلسطين وى را يارى مى كند و او بر اين امت ، امامت مى كند و عيسى پشت سر او در تمام مدت فرمانروائى وى نماز مى گزارد ٩ ابن ابى الحديد معتزلى وى در شرح نهج البلاغه در بيان اين سخن امام عليه‌السلام كه مى فرمايد: و بنا يختم لابكم

مى گويد:

اين گفته اشاره به مهدى است كه در آخر زمان ظهور مى كند و بيشتر محدثان بر آنند كه وى از فرزندان فاطمه مى باشد و پيروان معتزله اين نظر را انكار نمى كنند بلكه در كتاب هاى خود به بيان آن تصريح كرده و اساتيد و بزرگانشان به اين امر اعتراف نموده اند.

با اين تفاوت كه به اعتقاد ما او هنوز آفريده نشده و آفريده خواهد شد. و اربابان حديث نيز به اين عقيده گرايش دارند ١٠ و در شرح اين سخن امام عليه‌السلام كه فرمود: لتعطفن الدنيا علينا بعد شماسها عطف الضروس على ولدها و در پى آن اين آيه را تلاوت نمود: (وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ) مى گويد:

اماميه بر اين عقيده اند كه آن وعده راجع به امام غايب است كه در آخر زمان بر زمين حكمرانى خواهد كرد. و هم كيشان ما معتزله مى گويند: مسلما اين وعده مربوط به امامى است كه بر زمين فرمانروائى كرده و بر ممالك استيلا مى يابد ولى لازم نيست او حتما وجود داشته باشد... و فرقه زيديه مى گويد: بى ترديد كسى كه بر زمين حكمرانى مى كند شخصى فاطمى است و جماعتى از فاطمى ها كه بر مذهب زيديه هستند از او پيروى مى كنند، هر چند اكنون كسى از آنان وجود ندارد ١١ و در شرح اين گفته حضرت پدرم فداى فرزند بهترين كنيزان مى گويد:

اما اماميه بر اين باورند كه امام دوازدهمين آنان فرزند كنيزى است بنام نرجس ولى معتزله مى گويند او فاطمى است و در زمان آينده از كنيزى ولادت خواهد يافت و اكنون متولد نشده است ... و زمين را همانگونه كه از ستم انباشته شده ، از عدل و داد مملو خواهد كرد و از ستمكاران انتقام مى گيرد و با سخت ترين مجازات آنان را كيفر مى دهد ١٢ اما اگر مثلا در عصر ما تولد يابد، كنيز كجا خواهد بود و فرزند كنيز و فرزند بهترين كنيزان چگونه ممكن خواهد بود؟ ابن ابى الحديد مى گويد:

اينكه امام عليه‌السلام فرمود: پنهان از مردم بسر مى برد اشاره به شخص ياد شده است و اين گفته در مذهب شيعه سودى براى آنان ندارد هر چند تصور كرده باشند كه امام نظر آنها را بيان كرده است . زيرا جايز است خداوند اين امام را در آخر زمان بيآفريند و مدتى ميان مردم پنهانى بسر ببرد و داراى مبلغانى باشد كه اءمر و دعوت او را اجرا كنند و پس از آن اختفاء، ظهور نمايد و بر كشورها فرمانروائى و بر دولت ها استيلا يابد و مالك زمين گردد ١٣علامه مناوى صاحب فيض ‍ القدير ايشان در شرح روايت مهدى مردى از فرزندان من است و چهره اش ‍ چون ستاره اى درخشان است در مطامح مى گويد:

آورده اند كه او در ميان اين امت خليفه اى است كه ابوبكر بر او فضيلت ندارد و... و روايات مربوط به مهدى فراوان و مشهور است كه آنها را چند تن بصورت جداگانه گردآورى نموده اند.

سمهودى مى گويد:

از اءخبارى كه درباره او ثبت گرديده بدست مى آيد كه وى از فرزندان فاطمه مى باشد و در سنن ابوداود آمده كه او از فرزندان حسن مى باشد و راز آن اين است كه حسن خلافت را براى خدا و ترحم بر مردم رها كرد و قائم از فرزندان وى ، بهنگام نياز مبرم مردم و آكنده بودن زمين از ستم ، به خلافت مى رسد. و اين سنت خداوند در بين بندگانش مى باشد كه هر كس به خاطر او از چيزى دست برداشت خداوند بهتر از آن را به او و يا فرزندانش عطا مى فرمايد

و پس از توجه دادن به مطلب مى گويد:

روايات مربوط به مهدى با حديث لا مهدى الا عيسى بن مريم هيچگونه تعارضى ندارد زيرا مراد از آن ، چنانكه قرطبى آورده است يعنى مهدى اى كامل و بر كنار از گناه غير از عيسى نيست . رويانى در مسند خود از حذيفه نقل كرده كه ابن جوزى بن ابراهيم صورى گفته است : در كتاب ميزان به نقل از ابن جلاب گفته كه وى روايت باطل و مجهولى را درباره مهدى از رواد نقل كرده است . سپس اين روايت را ادامه داد و گفت اين روايت باطل است ١٤ علامه خيرالدين آلوسى

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

١روايتى است كه بواسطه راوى شيعه و مورد ستايش با قطع نظر از عدالت او، سند آن روايت به معصوم ع برسد.

٢روايتى است كه آنرا فقط يك راوى نقل كند و به آن شاذ نيز مى گويند.

٣روايتى است ساختگى و جعلى ، و معناى روايت صحيح قبلا گذشت .

٤الامام المهدى عند اهل السنه ج ١ ص ٢٨٩.

٥الامام المهدى عند اهل السنه ج ١ ص ٤٢٠.

٦الامام المهدى عند اهل السنه ج ١ ص ٤٣٣.

٧الامام المهدى عند اهل السنه ج ١ ص ٢٩٦ و ٣٠١ و ٣٠٢.

٨الامام المهدى عند اهل السنه ج ١ ص ٣٥٤.

٩الامام المهدى عند اهل السنه ج ١ ص ٣٦٩.

١٠الامام المهدى عند اهل السنه ج ١ ص ١٦٤.

١١الامام المهدى عند اهل السنه ج ١ ص ١٧٤.

١٢الامام المهدى عند اهل السنه ج ١ ص ١٥٢.

١٣الامام المهدى عند اهل السنه ج ١ ص ١٦٣.

١٤الامام المهدى عند اهل السنه ج ٢ ص ٥٤.

او در غالية المواعظ گفته:

بر اساس صحيح ترين گفته ها نزد اكثر انديشمندان ، ظهور مهدى ، از جمله نشانه هاى قيامت است و نظر برخى از اهل فضل ... كه آمدن وى را انكار نموده اند، فاقد ارزش و اعتبار است...

وى پس از آنكه بخشى از روايات مربوط به مهدى عليه‌السلام را مورد بررسى و تحقيق قرار مى دهد مى گويد:

مطالبى را كه درباره مهدى بيان كرديم ، گفتارى است صحيح از اقوال اهل سنت و جماعت ١ شيخ محمد خضر حسياد استاد دانشگاه الأزهر وى در مقاله اى كه بوسيله مجله تمدن اسلامى تحت عنوان نگرشى بر روايات مربوط به مهدى منتشر گرديده مى گويد: در صحت استدلال به خبر واحد، مطالبى به احكام عمليه ملحق مى گردد كه شارع از آنها خبر مى دهد تا مردم نسبت به آن آگاهى پيدا كنند، بى آنكه صحت ايمانشان منوط بر آگاهى آن باشد و روايتى كه مربوط به مهدى عليه‌السلام است از اين قبيل مى باشد. وقتى روايتى صحيح از پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيده است كه در آخر زمان چنين خواهد شد و بوسيله آن علم و آگاهى بدست مى آيد بدون اينكه نياز به كثرت راويان آن حديث تا حد تواتر باشد، بايد به آن پاى بند بود، در كتاب صحيح امام بخارى روايتى درباره مهدى عليه‌السلام نيامده است ، اما روايتى در صحيح مسلم وارد شده است كه نام حضرت در آن تصريح نشده است ولى بعضى از آنان مى گويند مراد از آن مهدى بوده و يا آنكه در آن روايات به برخى از صفات آن حضرت اشاره شده است ، اما صاحبان ساير كتاب هاى حديث ، امام احمد بن حنبل ، ابوداود، ترمذى ، ابن ماجه ، طبرانى ، ابونعيم ، ابن ابى شيبه ، ابوي على ، دارقطنى ، بيهقى ، نعيم بن حماد و ديگران اين روايات را نقل كرده اند و حتى آن روايات يا در رساله هاى جداگانه اى گردآورى شده ، مانند العرف الوردى فى حقيقة المهدى اثر ملا على قارى و التوضيح فى تواتر ما جاء فى المنتظر والجدال والمسيح از شوكانى.

تا جائى كه ما مى شناسيم ، نخستين كسى كه به نقد روايات مربوط به مهدى عليه‌السلام پرداخته ابن خلدون است ...سپس ابن خلدون اعتراف كرد كه بعضى از آن روايات خالى از نقد است ... از اين رو ما مى گوئيم وقتى يك روايت از اين روايات ثابت گرديد و عيب و ايرادى بر آن وارد نبود، در آشنائى به معناى آن كه ظهور مردى را در آخر زمان بيان مى كند مردم را دعوت به شرع نموده و با عدالت حكم مى كند، كفايت مى كند

...

و صحابه اى كه روايات مربوط به مهدى عليه‌السلام از طريق آنها روايت گرديده است بيست و هفت نفر مى باشند... و در حقيقت اگر روايات مربوط به مهدى عليه‌السلام از مجعول و ضعيف ، پيراسته گردد، هيچ انديشمند پژوهشگر و صاحب نظرى نمى تواند از آن صرف نظر نمايد.

شوكانى در رساله خود كه قبلا بدان اشاره شد، بصراحت مى گويد: اين روايات به حد تواتر رسيده است و مى گويد: رواياتى كه مى توان درباره مهدى بر آن دست يافت پنجاه حديث مى باشد كه شامل صحيح ، حسن وضعيت قابل جبران است كه آنها بى شك متواترند بلكه بنابر تمام اصطلاحات موجود در اصول ، صفت تواتر بر كمتر از اينها نيز صدق مى كند

بعضى از منكران همه رواياتى كه درباره آن حضرت است مى گويند: اين روايات بى ترديد از مجعولات شيعه است ، ولى اين نظر مردود است زيرا آن روايات با سندهاى مربوط به خود، روايت شده و ما در احوال رجال سند آنها نيز تحقيق و بررسى نموديم و آنان را معروف به عدالت يافتيم و حتى يك نفر از رجال جرح و تعديل ، با شهرتى كه در نقد رجال دارند، آن راويان را به شيعه بودن متهم نساخته اند.

...

و بسيارى از بنيانگذاران دولت ها، مسئله مهدى عليه‌السلام را وسيله رسيدن به اهداف خود قرار داده اند و ادعاى مهدويت كرده اند تا مردم را بدين وسيله گرد خود جمع كنند، از جمله دولت فاطمى هاست كه بر اساس اين دعوت بر پا گرديد و مؤ سس آن عبيدالله ، خود را مهدى و انگاشت و دولت موحدين بر پايه اين ادعا جريان يافت ، و بنيانگذار آن محمد بن توموت ، حكومت خود را بر اين دعوت استوار نمود.

و در زمان فرمانروائى مرينيه در فارس مردى بنام توزدى ظاهر شد، وى سران صنهاجه را گرد خود جمع نمود و مصامته را بهلاكت رساند.

همچنين مردى به نام عباس به سال ٦٩٠ ه، در منطقه اى روستائى در كشور مغرب قيام كرد و خود را مهدى خواند و جماعتى از او پيروى كردند ولى سرانجام به قتل رسيد و دعوتش پايان يافت.

و بعد از شورش عرابى در مصر، مردى به نام محمد احمد در سودان پيدا شد و ادعاى مهدويت كرد و قبيله بقاره وابسته به قبيله جهينه به پندار اينكه وى مهدى است به سال ١٣٠٠ ه از او پيروى مى كردند، كه تعايشى ، يكى از سران قبيله بقاره بعد از مرگش جانشين او شد.

...

زمانيكه مردم ، روايت نبوى را بد فهميدند و يا آنكه آنرا بر وجه صحيح خود، خوب تطبيق ندادند، بر اثر آن مفاسدى بوجود آمد. بنابر اين نبايد اين امر سبب شك و ترديد، در صحت روايت ، و يا موجب انكار آن گردد، چرا كه نبوت هم حقيقت و واقعيتى بود بى ترديد، امام افرادى به دروغ و افتراء دعوى نبوت كردند و عده زيادى از مردم را بدينسان به ورطه گمراهى كشاندند. مانند طايفه قاديانيه كه امروز چنين ادعايى دارند، و الوهيت و پرستش خدا كه مانند آفتاب روشن است ، عده اى آنرا براى سران خود ادعا كردند كه خداوند در آنان حلول كرده است ، مانند فرقه بهائيت در اين عصر، بنابر اين نبايد حق را بدليل اينكه احيانا باطلى به آن راه يافته است ، انكار نمود. ٢ شيخ ناصرالدين اءلبانى وى در مقاله اى تحت عنوان پيرامون مهدى در مجله تمدن اسلامى ، مى گويد: اما مسئله مهدى ، بايد دانست كه درباره ظهور او روايات فراوان و صحيح وجود دارد كه بخش عمده اى از آنها داراى سندهاى صحيح مى باشد. و من در اينجا نمونه هايى از آنها را مى آورم و سپس بدنبال آن به دفع شبهه خرده گيران و ناقدان مى پردازم پس از آن به ذكر مواردى از آن و درج علماء درباره تواتر آنها مى پردازد و آنگاه مى گويد:

براستى افرادى مانند رشيد رضا و ديگران در مورد تك تك روايات مربوط به مهدى تحقيق و بررسى نكرده اند و در جستجوى سند هر روايتى تلاش ننموده اند وگرنه پاره اى از آنها را داراى حجت مى يافتند، حتى در امور غيبى كه بعضى تصور مى كنند جز با روايت متواتر ثابت نمى شود، از مطالبى كه مى تواند رهنمونى در اين زمينه براى شما باشد، اينكه رشيد رضا مدعى است كه سندهاى روايات مربوط به مهدى خالى از راوى شيعه نيست با آنكه اصلا چنين نيست ، و روايات چهارگانه اى كه خود او آورده است مردى معروف به تشيع در سند آنها ديده نمى شود، با آنكه اگر اين ادعا صحيح هم بود خدشه اى در صحت روايت وارد نمى ساخت ، زيرا ملاك اعتبار در صحت روايت ، صداقت و دقت راوى است و بگونه ايكه در علم روايت شناسى بيان شده ، اختلاف مذهب در آن شرط نمى باشد، از اين رو ملاحظه مى كنيم مسلم و بخارى در كتاب هاى خود از بسيارى از شيعيان و ديگر فرقه هاى مخالف ، رواياتى را نقل نموده و حتى به اينگونه روايات ، استدلال كرده اند.

رشيد رضا به علت ديگرى كه عبارت از تعارض باشد متوسل شده كه آن راه نيز مردود است ، زيرا شرط تعارض ، برابرى در قوت و ثبوت است ، بنابراين تعارض بين روايت قوى و ضعيف را هيچ خردمند منصفى جايز نمى داند. و تعارض مورد نظر وى از همين قبيل است.

كوتاه سخن اينكه ، عقيده به ظهور حضرت مهدى عقيده اى است كه بطور متواتر از ناحيه پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ثابت است و از آنجائى كه از زمره امور غيب است ، ايمان به آن واجب مى باشد و اعتقاد به آن از صفات متقين شمرده مى شود، چنانكه خداوند در قرآن مى فرمايد:

(ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَفِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ )

و انكار آن جز از جاهل و يا معاند سر نمى زند، از خداوند مساءلت دارم ما را با ايمان به آن و به تمام آنچه كه بدرستى در كتاب و سنت آمده است ، بميراند ٣ كتانى مالكى وى در كتاب نظم المتناثر من الحديث المتواتر بعد از سرشمارى بيست تن از صحابه كه روايات مربوط به مهدى را روايت كرده اند مى گويد: تنى چند از حافظ سخاوى نقل كرده اند كه آن روايات ، متواتر است و سخاوى اين مطلب را در كتاب فتح المغيث آورده و آنرا از ابوالحسن آبرى نقل كرده است كه روايت آن را اول اين رساله آمده است . و در تاءليفى از ابوالعلاء ادريس حسين عراقى ، درباره مهدى چنين آمده است : مسلما روايات وى متواتر و يا نزديك به تواتر است و اضافه مى كند كه چند تن از حافظان و ناقدان روايت ، درباره بخش اول آن متواتر نظر قطعى داده اند

...

و در شرح رساله از شيخ جوس چنين آمده است : روايت مربوط به مهدى در روايات سخاوى وارد شده و به حد تواتر رسيده است و در شرح مواهب به نقل از ابوالحسن آبرى در مناقب شافعى مى گويد: بر اساس اءخبار متواتر، مهدى از اين امت مى باشد و عيسى پشت سر او نماز مى گزارد، اين مطلب را در پاسخ به روايت ابن ماجه لامهدى الاعيسى آورده است.

شيخ حسن آبرى در كتاب مغانى الوفا بمعناى الاكتفا مى گويد: در زمينه آمدن مهدى و اينكه وى هفت سال فرمانروائى كرده و زمين را پر از عدل و داد مى كند، روايات از لحاظ كثرت راويان ، مستفيض و بلكه در حد تواتر، از پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت گرديده است . و در شرح عقيده شيخ محمد بن احمد سفاريتى حنبلى چنين آمده : درباره ظهور مهدى روايات بسيار وارد شده كه به حد تواتر معنوى مى رسد و اين مطلب ميان دانشمندان اهل سنت شايع و رايج است بگونه ايكه جزء معتقدات آنان بشمار مى آيد، سپس پاره اى از روايات وارده در اين باره را از جمعى از صحابه نقل مى كند و پس از آن مى گويد: روايات متعددى از صحابه ، چه آنها كه نامشان ذكر شده و چه آنها كه ذكر نشده و همچنين از تابعين نقل گرديده است كه روى هم رفته موجب يقين مى شود، بنابراين چنانكه ، نزد اهل فضل و دانش ‍ ثابت بوده و در اعتقادات اهل سنت و جماعت تدوين شده است ، ايمان و اعتقاد به ظهور مهدى واجب مى باشد ٤ عدوى مصرى او در كتاب مشارق النوار مى گويد: در برخى از روايات آمده است كه هنگام ظهور او فرشته اى بالاى سرش ندا مى كند كه : اين مهدى خليفه خداست از او پيروى كنيد پس مردم به او روى مى آورند و عشق و محبت وى در دلها جايگزين مى شود، وى بر شرق و غرب زمين فرمانروائى مى كند و كسانى كه نخستين بار بين ركن و مقام با او بيعت مى كنند به تعداد اهل بدر مى باشند، پس از آن مؤ منين واقعى از شام و افراد شايسته اى از مصر و گروه هايى از مشرق زمين و نظير آنان ، نزد او مى آيند. و خداوند براى يارى او سپاهى با درفش هاى سياه از خراسان بر مى انگيزد، سپس به شام و در روايتى به كوفه روى مى آورند كه جمع بين هر دو روايت ممكن است و خداوند او را با سه هزار فرشته يارى مى كند و اصحاب كهف از ياران آن حضرت خواهند بود، استاد سيوطى گويد: راز تاءخير آنان اصحاب كهف تا اين زمان بدين جهت است كه خداوند اين عزت و شرافت را به آنان اعطا فرمود تا در اين امت داخل شوند و خليفه خدا را يارى نمايند، طلايه دار سپاه وى جبرئيل و در انتهاى آن ميكائيل قرار دارد ٥ سعد الدين تفتازانى وى در شرح المقاصد بيان مى دارد: خاتمه بحث : خروج مهدى و فرود آمدن عيسى از موضوعاتى است كه به مبحث امامت مربوط است و هر دو از نشانه هاى قيامت است و در اين باب روايات صحيحى رسيده هر چند خبر واحد باشند

...

از ابوسعيد خدرى نقل شده است كه گفت : پيامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود بر اين امت بلا و مصيبتى برسد كه از ظلم و بيداد، كسى ملجاء و پناهى نيابد تا بدان پناه برد، آنگاه خداوند مردى از خاندان مرا برانگيزد تا زمين را پر از عدل و داد سازد همانگونه كه از ظلم و جور آكنده شده بود دانشمندان اهل سنت برآنند كه وى پيشوايى عادل از فرزندان فاطمه مى باشد كه خداوند هر وقت بخواهد او را آفريده و براى يارى دين خود بر مى انگيزد و شيعه معتقد است كه وى محمد بن حسن عسكرى است كه از بيم دشمنان ، پنهان بسر مى برد و طول عمر او اءمرى محال و غيرممكن نيست همچون نوح و لقمان و خضرعليهما‌السلام و ساير فرقه ها اين مطلب را انكار كرده اند چون آنرا امرى بسيار بعيد مى شمارند زيرا چنين عمرهاى طولانى بدون دليل و قرينه در اين امت بى سابقه است ٦ قرمانى دمشقى او در كتاب خود اخبار الدول و آثار الاءول گفته است : دانشمندان بر اين عقيده اتفاق دارند كه مهدى همان قيام كننده در آخر زمان است و اخبار ظهور وى را تاءييد مى كند و بر پرتوافشانى نور او هماهنگى دارند. ظلمت و تاريكى روزگاران با ظهور او به روشنائى بدل خواهد شد و با ديدن رويش ‍ ظلمت هاى شب تاريك جاى خود را به صبح راستين خواهد داد. و پرتو عدالتش سراسر جهان را تابناكتر از ماه تمام ، نور افشانى خواهد نمود ٧محى الدين عربى او در كتاب الفتوحات المكيه خود آورده است : آگاه باش ، خداوند ما را يارى گرداند، كه پروردگار را خليفه اى است ظهور مى كند در حاليكه زمين مملو از ظلم و بيداد شده باشد و او آن را از عدل و داد سرشار خواهد ساخت و اگر از عمر جهان تنها يك روز مانده باشد خداى سبحان آنروز را به حدى طولانى نمايد تا خليفه خدا از خاندان رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و از فرزندان فاطمه و همنام با پيامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر جهان حكمرانى كند.

...

او در كار زار بزرگ كه مهمانى خداست ، در مرج عكا حاضر مى شود، ستم و ستم پيشگان را نابود مى كند و دين را بر پا داشته و جان تازه در كالبد اسلام مى دهد، اسلام بعد از خوارى ، به سبب او عزيز و ارجمند مى گردد و پس از انزوا دوباره زنده مى شود، ماليات و جزيه را وضع مى كند دشمنان را با شمشير، دعوت به خدا مى نمايد هر كس نپذيرد كشته مى شود و هر كه با او درافتد خوار و بيچاره مى گردد، در احكام و مسائل دين بگونه اى عمل مى كند كه اگر پيامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود همان گونه عمل مى كرد، مذاهب باطل را از روى زمين بر مى اندازد و جز دين پاك و ناب اسلام ، آئينى باقى نمى ماند.

دشمنان او مقلد فقيهان داراى اجتهاد هستند و چون حكم او را برخلاف احكام پيشوايان خود مى بينند به ناچار از ترس شمشير و هيبت او و يا از شوق مزايايى كه در اختيار دارد، تحت فرمانروايى وى در مى آيند.

عامه مسلمانان بيش از خواص ، به وجود او شاد مى گردند و عارفان اهل حقيقت كه به سبب معرفت الهى به كشف و شهود حقائق نائل شده اند با وى بيعت مى كنند.

او را مردانى الهى است كه دولت وى را بر پا داشته و او را يارى مى كنند، آنان وزيران و معاونان او محسوب مى شوند كه بار مسئوليت سنگين مملكت را بدوش كشيده و او را در ماءموريت الهى اش كمك مى كنند.

شهداى او بهترين شهيدان و امانت داران او برترين امانت داران اند و همانا خداوند گروهى را كه در پرده غيب خود پنهان ساخته به معاونت او برگزيند و آنها را از طريق كشف و شهود بر حقايق آگاه سازد و آنچه تكليف الهى اوست نسبت به بندگان خدا انجام مى دهد و با مشورت آنان امور را فيصله مى دهد و آنان آگاه به مسائل بوده و مى دانند در آنجا چه وجود دارد.

اما خود او دارنده شمشير حق و داراى سياست كشوردارى است و آگاهى و علم وى از جانب خداوند به اندازه ايست كه شاءن و منزلت او نياز بدان دارد، زيرا وى خليفه اى راستين و بحق است ، زبان حيوانات را مى داند و عدالتش در جن و انس جريان مى يابد و از اسرار دانش ، وزيران او مى باشند كه خداى سبحان آنان را به وزارت و معاونت او انتخاب مى كند كه مصداق اين گفته خداوند است كه : اين حق ماست كه ايمان آورندگان را يارى نماييم و آنان در رديف صحابه و بزرگان مى باشند، كه بر سر پيمان خويش با خدا باقى ماندند، آنان از عجم هستند و در ميان شان عرب نيست ولى جز به زبان عربى سخن نمى گويند، نگاهبان دارند ولى از جنس ‍ خودشان نيست ، و هرگز نافرمانى خدا را نمى كنند و از وزراى ويژه و با فضيلت ترين امانت داران بشمار مى روند ٨ شريف برزنگى وى در كتاب خود الاشاعة فى اشراط الساعة مى گويد: بدان كه روايات مربوط به مهدى با وجود اختلاف آن منحصر و محدود نمى باشد چنانكه محمد بن حسن دستورى در كتاب مناقب شافعى خود مى گويد: رواياتى كه از رسول الله درباره مهدى آمده و او را از خاندان آن حضرت دانسته ، در حد تواتر است.

...

از ابن سير بن نقل شده كه مهدى از ابوبكر و عمر بهتر است و گفته شده : آيا او از ابوبكر و عمر بهتر است !؟ گفت البته او بر بعضى از پيامبران نيز برترى دارد، و از او روايت شده است كه گفت : ابوبكر و عمر بر او فضيلت ندارند. سيوطى در العرف الوردى گويد: اين سندى صحيح است و از لفظ اول خفيف تر مى باشد و گفته : به عقيده من بهتر اين است كه دو عبارت بر مفاد اين روايت تاءويل گردد: بلكه به اندازه پنجاه تن از شما به خاطر فتنه هاى سختى كه در زمان مهدى وجود دارد.

بعقيده من ، حق اين است كه جهات برترى و فضيلت ، متفاوت است و روا نيست فردى را بر فرد ديگر بطور مطلق ، ترجيح دهيم مگر آنكه پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را برترى داده باشد. زيرا ممكن است در فرد پائين تر امتيازى وجود داشته باشد كه در شخص برتر نباشد، در فتوحات مكيه از شيخ محى الدين عربى قبلا گذشت كه آن حضرت در حكم معصوم است و به سنت و سيره پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عمل كرده و هرگز خطا نمى كند، بى ترديد اين خصلت در ابوبكر و عمر نبود و ويژگيهاى نه گانه اى كه گذشت در وجود هيچ يك از پيشوايان دينى قبل از او جمع نگرديد، با توجه به اين جهات مى توان او را بر آن دو برترى داد هر چند آنها از امتياز مجالست رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و مشاهده وحى و سابقه و غير آن بر خوردار بوده اند. والله العالم . شيخ على قارى در كتاب المشرب الوردى فى مذهب المهدى مى گويد: از جمله چيزهايى را كه مى توان دليل بر برترى حضرت مهدى عليه‌السلام دانست اين است كه پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وى را خليفه خدا ناميد ولى به ابوبكر جز خليفه رسول خدا نمى گفتند ٩.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

١الامام المهدى عند اهل السنه ج ٢ ص ١٥٨ و ١٦٠.

٢الامام المهدى عند اهل السنه ج ٢ ص ٢١٠ ٢١٤.

٣الامام المهدى عند اهل السنه ج ٢ ص ٢٨٨ ٣٩١.

٤الامام المهدى عند اهل السنه ج ٢ ص ١٩٤ ١٩٥.

٥الامام المهدى عند اهل السنه ج ٢ ص ٦٢.

٦الامام المهدى عند اهل السنه ج ١ ص ٢١٤.

٧الامام المهدى عند اهل السنه ج ١ ص ٤٦٣.

٨الامام المهدى عند اهل السنه ج ١ ص ١٠٦ ١٠٧.

٩الامام المهدى عند اهل السنه ج ١ ص ٤٨٠ ٥٠٦.

فهرست مطالب

[سيماى كلى دوران ظهور 2](#_Toc39437811)

[عصر ظهور 14](#_Toc39437812)

[آشوب گرى شرق و غرب عليه مسلمانان 23](#_Toc39437813)

[روميان و نقش آنان در زمان ظهور 42](#_Toc39437814)

[تركان و نقش آنان در دوران ظهور 52](#_Toc39437815)

[يهوديان و نقش آنان در دوران ظهور 60](#_Toc39437816)

[وعده الهى نسبت به نابودى يهوديان 61](#_Toc39437817)

[وعده خداوند نسبت به تسلط و چيرگى بر يهوديان 69](#_Toc39437818)

[خلاصه تاريخ يهوديان 80](#_Toc39437819)

[دوران حضرت موسى و يوشع عليها‌السلام 81](#_Toc39437820)

[روى كار آمدن داوران ، دوره پريشانى و سلطه فرمانروايان محلى بر آنان 83](#_Toc39437821)

[دوره داود و سليمان عليها‌السلام 85](#_Toc39437822)

[دوران تجزيه و نزاع و كشمكش داخلى 88](#_Toc39437823)

[دوره استيلاى آشوريان 92](#_Toc39437824)

[دوران تسلط بابليان 94](#_Toc39437825)

[دوران استيلاى ايرانيان 96](#_Toc39437826)

[دوران استيلاى يونانى ها 97](#_Toc39437827)

[دوره استيلاى روميان 99](#_Toc39437828)

[اعراب و نقش آنان در دوران ظهور 104](#_Toc39437829)

[سرزمين شام و جنبش سفيانى 110](#_Toc39437830)

[حوادث شام پيش از خروج سفيانى 112](#_Toc39437831)

[فتنه همگانى و فتنه سرزمين شام 114](#_Toc39437832)

[زمين لرزه اى در دمشق و اطراف آن 120](#_Toc39437833)

[ورود سپاه ايران و مغرب به سرزمين شام 122](#_Toc39437834)

[كشمكش بر سر قدرت بين اصهب و ابقع 126](#_Toc39437835)

[جنبش سفيانى 132](#_Toc39437836)

[بيوگرافى سفيانى 133](#_Toc39437837)

[پليدى و سركشى سفيانى 135](#_Toc39437838)

[فرهنگ و گرايش سياسى سفيانى 136](#_Toc39437839)

[تلاش سفيانى براى مذهبى جلوه دادن جنبش خود 139](#_Toc39437840)

[كينه سفيانى نسبت به اهل بيت و شيعيان 141](#_Toc39437841)

[درفش سرخ سفيانى 144](#_Toc39437842)

[آغاز جنبش سفيانى و مراحل آن 146](#_Toc39437843)

[از وادى يابس دره خشك تا دمشق 150](#_Toc39437844)

[نبرد بزرگ قرقيسيا 154](#_Toc39437845)

[اشغال عراق توسط سفيانى 160](#_Toc39437846)

[پيشروى لشكر سفيانى به سوى حجاز 174](#_Toc39437847)

[بازگشت و عقب نشينى سفيانى 184](#_Toc39437848)

[نبرد اهواز 185](#_Toc39437849)

[سفيانى در نبرد فتح قدس 190](#_Toc39437850)

[يمن و نقش آن در دوران ظهور 194](#_Toc39437851)

[مصر و حوادث آن در دوران ظهور 202](#_Toc39437852)

[سرزمين اسلامى مغرب و حوادث دوران ظهور 211](#_Toc39437853)

[عراق و نقش آن در دوران ظهور 214](#_Toc39437854)

[حسنى و شيصبانى و عوف سلمى 231](#_Toc39437855)

[مرحله سوم لشكركشى سفيانى و خراب شدن بصره 236](#_Toc39437856)

[آزاد شدن عراق به دست حضرت مهدىعليه‌السلام 249](#_Toc39437857)

[جنگ جهانى در دوران ظهور 262](#_Toc39437858)

[ايرانيان و نقش آنان در دوران ظهورمقدمه: 269](#_Toc39437859)

[آيات و اخبار در ستايش ايرانيان 272](#_Toc39437860)

[ايرانيان و آغاز زمينه سازى براى ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام 286](#_Toc39437861)

[روايات مربوط به قم ، و مرد موعود اين شهر 298](#_Toc39437862)

[ظاهر شدن خراسانى و شعيب در ايران 341](#_Toc39437863)

[بحران حكومت در حجاز 373](#_Toc39437864)

[خارج شدن امام عليه‌السلام با اضطراب و نگرانى از مدينه 381](#_Toc39437865)

[گرد آورى ياران 390](#_Toc39437866)

[حركت آزمايش كشته شدن نفس زكيه 399](#_Toc39437867)

[آزاد سازى مدينه منوره و حجاز 418](#_Toc39437868)

[حضرت مهدى عليه‌السلام در ايران و عراق 423](#_Toc39437869)

[پيشروى به سوى قدس 432](#_Toc39437870)

[فرود آمدن مسيح عليه‌السلام از آسمان 442](#_Toc39437871)

[قرارداد صلح و آتش بس بين امام عليه‌السلام و غربيان 448](#_Toc39437872)

[غربيان به اسلام مى گروند 454](#_Toc39437873)

[قسطنطنيه و روم و سرزمين چين را مى گشايد. 455](#_Toc39437874)

[سيماى حكومت جهانى امام مهدى عليه‌السلام 457](#_Toc39437875)

[پاكسازى زمين از وجود ستم و ستمكاران 458](#_Toc39437876)

[احياء دوباره اسلام و جهان شمولى آن 463](#_Toc39437877)

[دگرگونى زندگى مادى و ايجاد رفاه 471](#_Toc39437878)

[استخراج گنج هاى زمين و تقسيم آن بين مردم 472](#_Toc39437879)

[دگرگونى علوم طبيعى و وسائل زندگى 475](#_Toc39437880)

[حكومتى بزرگتر از سلطنت سليمان و ذوالقرنين 480](#_Toc39437881)

[راه يافتن به جهان بالا 482](#_Toc39437882)

[راه يافتن به جهان آخرت و بهشت 484](#_Toc39437883)

[از ديدگاه شيعه اعتقاد به امامت از پايه هاى اساسى مذهب تشيع 487](#_Toc39437884)

[مقام حضرت مهدى عليه‌السلام در پيشگاه پروردگار 495](#_Toc39437885)

[سخنان امامان درباره حضرت مهدى عليه‌السلام 497](#_Toc39437886)

[از دعاها و زيارت آن حضرت 503](#_Toc39437887)

[مهدى منتظر عليه‌السلام از ديدگاه اهل سنت 509](#_Toc39437888)

[كهن ترين كتاب اهل سنت درباره مهدى 511](#_Toc39437889)

[قديمى ترين اثر شيعى درباره عقيده مهدى عليه‌السلام 512](#_Toc39437890)

[پاسخ ‌هاى محكم اهل سنت به ترديد كنندگان در عقيده به مهدى عليه‌السلام 513](#_Toc39437891)

[فهرست مطالب 541](#_Toc39437892)